

تاریخ سری جنایتهای استالین

نویسنده: الکساندر آرکوف

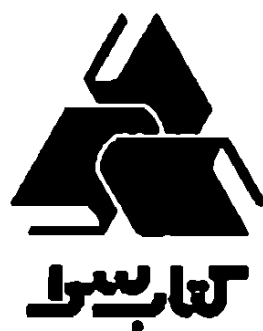
مترجم: دکتر عنایت الله رضا



تاریخ سزای جنایتهای استالین

نویسنده: الکساندر آرلوف

مترجم: دکتر عنایت الله رضا





АЛЕКСАНДР ОРЛОВ (ALEXANDR ORLOV)

الکساندر آرلوف

ТАЙНАЯ ИСТОРИЯ СТАЛИНСКИХ ПРЕСТУПЛЕНИЙ

تاریخ سری جنایتهای استالین

(The Secret History of Stalin's Crimes)

ترجمه دکتر عنایت‌الله رضا

شرکت کتاب‌سرا دفتر مرکزی و نمایشگاه: تهران، خیابان ولی‌عصر، بالاتر از سمراه شهید

بهشتی، کوی دل افروز، شماره ۸، ساختمان کتاب‌سرا، تلفن ۶۲۷۸۱۹

۶۲۶۱۰۴ - ۶۲۷۶۳۶

فروشگاه: تهران، الهیه، خیابان مریم، خیابان بوستان، شماره ۶۰،

تلفن ۲۶۹۰۰۱

چاپ اول، تابستان - ۱۳۶۶

حروفچینی: کتاب‌سرا

چاپ: چاپخانه سکه

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

تاریخ سری جنایتهای استالین به‌طور هم‌زمان به دوزبان روسی و انگلیسی به سال ۱۹۸۳

در آمریکا توسط انتشارات Time and We منتشر شده است.

به یاد دخترمان ورا

"نگارندهٔ کتاب"

فهرست

۷ پیشگفتار مترجم
۱۷ سخنی با خوانندگان کتاب
۲۱ پیشگفتار نگارنده کتاب
۳۳ سوء قصد
۶۵ ورق برنده استالین
۹۱ محاکمات اسرارآمیز
۱۱۷ دستگاه شکنجه و فشار
۱۵۵ زندگی ما یک پول سیاه ارزش ندارد
۱۶۳ زوروخ فریدمان - قهرمانی که ناشناخته ماند
۱۷۳ ایوان اسمیرنوف و سرگی مراچکوفسکی : دوستی برهم خورده
۱۹۱ وظیفه حزبی
۱۹۵ زینوبف و کامنف : زد و بندهای کرملین
۲۲۹ تر- واهانیان : من دیگر نمی‌خواهم عضو حزب باشم
۲۴۱ انتقام یژوف از آنا آرکوسی
۲۴۹ تحریک و مفسده
۲۵۷ بازداشت مولوتف به مویی بسته بود
۲۶۵ آخرین روزها
۲۸۱ استالین به خطای خود پی برد

۲۹۱	یوری پباتاکوف
۳۱۳	کارل رادک
۳۳۳	رسوایی
۳۳۹	انهدام چکیستها
۳۷۷	اعدام فرماندهان ارتش
۳۹۹	یاگودا در زندان
۴۲۱	کشتار " پزشکی " : مرگگورکی
۴۴۵	نیکلای بوخارین
۴۵۷	نیکلای کرستینسکی
۴۶۷	گناهکاران بیگناه
۴۷۷	آنان که پس از استفاده به صورت تفاله درآمدند
۴۸۱	نزدیکترین دوست
۴۹۵	نادژدا الیلویوا، پاول الیلویف
۵۱۳	ویشینسکی
۵۲۱	سرگرمیهای استالین
۵۵۵	پایان سخن از ایوسیف کوسینسکی
۵۷۵	بار دیگر سخنی از مترجم کتاب

پیشگفتار مترجم

نویسنده کتاب که به هنگام جنگهای داخلی اسپانیا و پس از آن با نام مستعار الکساندر آرلوف^۱ شهرت داشت یکی از ژنرالهای برجسته سازمان امنیت شوروی بود. وی در دستگاه قضایی و امنیتی شوروی شخصیتی بسیار لایق محسوب می‌شد. او پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در ارتش سرخ به خدمت پرداخت و در دوران جنگهای داخلی شوروی، خدمات قابل توجهی ابراز داشت و یکی از متخصصان جنگهای چریکی و پیکار در پشت جبهه دشمن به شمار می‌رفت.

ژنرال الکساندر آرلوف در سال ۱۹۲۱ که سال پایان جنگهای داخلی در روسیه شوروی بود، با دوشیزه زیبایی به نام ماریا^۲ از اهالی کیف مرکز اوکراین ازدواج کرد. پس از پایان جنگهای داخلی، مدتی در دیوان عالی کشور شوروی با سمت دادیار و دادستان به کار پرداخت و در تدوین نخستین قانون جزای روسیه شوروی شرکت موثر داشت.

سال ۱۹۲۴ الکساندر آرلوف از سوی فیلیکس دزرژینسکی^۳ رئیس

1. Alexandr Orlov

2. Mariya

3. Feliks Dzerzhinski

سازمان امنیت شوروی برای همکاری دعوت شد و یک سال بعد در اداره اقتصادی سازمان امنیت مذکور در مقاصهای عالی به کار پرداخت . پس از چندی به سمت فرمانده نیروهای مرزبانی اتحاد شوروی در قفقاز منصوب گردید که آن زمان شامل شش هنگد و بالغ بر یازده هزار سرباز و افسر بود . پس از او یاکوف بلومکین^۴ فرماندهی نیروهای مرزبانی قفقاز را بر عهده گرفت .

طی دوران مأموریت الکساندر آرلوف در قفقاز تنها دخترش ورا^۵ در نتیجه ابتلا به روماتیسم قلبی بیمار شد و سرانجام پیش از والدین خود در ایالات متحده آمریکا درگذشت و به خاک سپرده شد . از این رو ژنرال الکساندر آرلوف کتاب حاضر را به خاطر تنها فرزندش اختصاص داد .

اواخر سال ۱۹۲۶ الکساندر آرلوف با نام مستعار دیگر خود لو نیکلایف^۶ از سوی سازمان امنیت شوروی به پاریس اعزام شد . وی پس از چند سفر به برلن رفت و در آلمان به کار پرداخت . آرلوف در سال ۱۹۳۲ با همان نام مستعار نیکلایف سفری به ایالات متحده آمریکا کرد و از سال ۱۹۳۳ تا سال ۱۹۳۵ در آلمان ، فرانسه ، چکسلواکی ، اتریش و سوئیس مأموریتهایی انجام داد و شبکه‌هایی از مأموران سازمان امنیت شوروی در کشورهای مذکور پدید آورد .

مولف کتاب در سپتامبر سال ۱۹۳۶ با نام مستعار الکساندر آرلوف از سوی استالین به کشور اسپانیا رفت و به عنوان مأمور ویژه

۴ . زندگی Iakov Blomkin با تاریخ کشور ما ایران نیز مرتبط است . ژرژ آقابکوف و به ویژه بوریس باژانوف Boris Bazhanov رئیس دبیرخانه دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (پولیت بورو) در خیاطرات خود از این شخص سخن گفتند که بسیار درخور توجه است . برای آگاهی بیشتر رجوع فرمایید به خاطرات بوریس باژانوف ترجمه مترجم کتاب .

5.Vera

6.Lev Nikolaev

استالین و نماینده کرم‌لین مشاور دولت جمهوریخواه اسپانیا در دوران جنگ‌های داخلی بود. یکی از وظایف عمده آرفو کمک به دولت جمهوریخواه در پیکار با ژنرال فرانکو و دولت فاشیست اسپانیا بود. راستی را چه بسیار بوده‌اند دولتهایی که مردم کشورهايشان از وجود دولتمداران رنج می‌کشیدند و خون دل می‌خوردند، ولی همین دولتها مظهر آمل و آرمان‌کسانی از دیگر کشورها به شمار می‌رفتند. در حالی که مردم شوروی هزار هزار اعدام و روانه اردوگاههای شکنجه و مرگ می‌شدند، هزاران جوان کمونیست در اسپانیا و دیگر کشورهای جهان، نظام دهشتبار استالینی را مظهر آمل و آرزوهای خویش می‌پنداشتند و بانهایت صداقت و صمیمیت جان خود را در راه پندارها و تصورات واهی خویش فدا می‌کردند، در حالی که مردم آلمان در معرض تهدید گشتایو بودند، نظامهای فاشیستی هیتلر و موسولینی در مفکره جوانان بسیاری کشورها، از جمله اسپانیا جاذبه دیگری داشت. از این رو کمونیستها و فاشیستها برابر یکدیگر صف آراییی کردند. حاصل این جنگ چیزی جز ویرانی اسپانیا، کشتار عظیم مردم و غارت این کشور نبود.

چون از غارت سخن به میان آمد جا دارد توجه خوانندگان به نکته‌ای بسیار مهم معطوف گردد. هنوز اندکی از آغاز مأموریت ژنرال آرفو در اسپانیا نگذشته بود که تلگرام رمزی از سوی استالین توسط یژوف رئیس سازمان امنیت وقت شوروی به وی مخابره شد. یژوف طی تلگرام مزبور چنین خاطر نشان نمود:

"من دستور رئیس را به شما ابلاغ می‌کنم. باید ترتیب حمل ذخایر طلاي اسپانیا به شوروی از سوی شما داده شود. برای این منظور از کشتیهای شوروی استفاده کنید. عملیات باید محرمانه

انجام شود. اگر اسپانیاییها رسیدی خواستند، ندهید. از امضای هر گونه مدرک خودداری کنید ۰۰۰ " تلگرام با امضای مستعار ایوان واسیلویچ اسم رمز استالین بود.

ژنرال آرلوف به تهیه اسناد و مدارک جعلی برای خود پرداخت و خود را به نام بلاکتون نماینده بانک ایالات متحده آمریکا و مأمور مخفی روزولت رئیس جمهور آن کشور معرفی کرد تا در صورت لزوم چنین وانمود کند که قصد او انتقال طلاهای اسپانیا به ایالات متحده آمریکا است. بدین روال آرلوف پس از سه شبانه روز تلاش و فریفتن نماینده دولت جمهوریخواه اسپانیا از طریق دستیاران اسپانیایی و کمونیست خویش که آماده هرگونه خدمت به قبله آمال بودند، طلاهای اسپانیا را به کشتیهای شوروی حمل کرد. کمونیستهای بیچاره و جمهوریخواهان بی‌نوا در حالی که به میهن خویش خیانت می‌ورزیدند، خود را قرین افتخار می‌پنداشتند و گمان داشتند بزرگترین خدمتها را به میهن انجام می‌دهند.

بدین روال هفتمد و پنجاه هزار کیلوگرم طلای اسپانیا را در هفت هزار و نهمصد صندوق بار کردند و در چهارکشتی شوروی جا دادند. یک هفته بعد طلاها به بندر ادسا در کرانه دریای سیاه رسید و از آنجا با قطار و تحت حفاظت مأموران سازمان امنیت شوروی به مسکو حمل شد.

پس از رسیدن طلاها، استالین اعضای دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (پولیت بورو) را فرا خواند و مراتب را ضمن ابراز مسرت به آنان اطلاع داد. دیکتاتور شوروی ضمن صحبت گفت: " هر گاه اسپانیاییها پشت گوش خود را ببینند، طلاها را نیز خواهند دید. "

آیا یازده تن طلای ایران همین سرنوشت را نداشت؟ مگر استالین از واگذاری طلای ایران به دولت دکتر مصدق امتناع نورزید؟ هزینه‌ای

که ایران برای ارتشهای متفقین در دوران جنگ دوم جهانی صرف کرد به حساب یازده تن طلا محاسبه شد و در شرایطی که دولت مصدق سخت نیازمند بود، استالین از پرداخت آن امتناع ورزید.

ژنرال الکساندر آرلوف پس از سرقت طلاهای اسپانیا به تشکیل گروههای چریکی از پشت جبهه ملی گرایان اسپانیا پرداخت. در نتیجه این اقدام ژنرال فرانکو مجبور شد دو لشکر از واحدهای خود را از جبهه‌های دیگر فراخواند و برابر واحدهای کمونیست و جمهوریخواه ژنرال آرلوف قرار دهد.

ژنرال آرلوف به سبب خدماتی که در اسپانیا انجام داده بود به دریافت نشان لنین، عالیترین نشان دولت شوروی نایل گردید.

اما در خانواده آرلوف حادثه‌ای روی داد که مسیر زندگی او را دگرگون کرد و شامل تصفیه‌های استالینی شد. آرلوف خود آگاهی از اسرار جنایتهای استالین را عامل اصلی به شمار آورده و آن را شرط نابودی بسیاری از مسئولان سازمان امنیت شوروی دانسته است. ولی ماجرای دیگری نیز وجود داشت که مترجم ذکر آن را لازم می‌داند.

پسر عموی آرلوف شخصیتی به نام زینووی^۸ معاون رئیس سازمان امنیت جمهوری شوروی اوکرائین بود. در بعضی نوشته‌ها آمده است که زینووی در گروه اوکرائینیهای مخالف استالین عضویت داشت. گروه مذکور می‌خواست استالین را از طریق حزب ساقط کند.

هنگامی که آرلوف در یکی از بیمارستانهای پاریس بستری بسود، زینووی به او گفت که اوکرائینیها از دست این دیکتاتور و تصفیه‌هایش خسته شده‌اند. باید از طریق حزب استالین را ساقط کرد. برای این کار مدرکی در دست است که نشان می‌دهد استالین پیش از آن که در کنفرانس پراگ به عضویت کمیته مرکزی حزب بلشویک انتخاب شود با

8. Zinovi

" اوخرانا " ^۹ پلیس مخفی روسیه تزاری همکاری داشت .
برای این که خوانندگان با این مسئله بیشتر آشنا شوند، مترجم
ذکر این نکته را لازم می‌شمارد که سال ۱۹۵۶ در نیویورک کتابی
زیر عنوان " اسرار بزرگ استالین " نوشته اسحاق دن لوین ^{۱۰} یکی از
شوروی شناسان انتشار یافت . در کتاب مذکور سندی از بایگانی
پلیس تزاری به چاپ رسیده است که متن آن چنین است :

کاملاً" سری - شخصی
وزارت امور داخله
ریاست اوخرانای بخش ینی سئی
ریاست بخش ویژه پلیس
آ.ف. ژلزنیاکوف ^{۱۱}
۱۲ ژوئیه ۱۹۱۲ شماره ۲۸۸۹

حضور عالیجناب الکسی فدوروویچ ^{۱۲}
یوسف ویساریونویچ جوگاشویلی ^{۱۳} - استالین - که از طریق اداری به
ناحیه تورخان تبعید شده است ، سال ۱۹۰۶ هنگامی که در زندان
بسر می‌برد، اطلاعات ارزنده‌ای در اختیار رئیس اداره ژاندارمری
تفلیس قرار داد . سال ۱۹۰۸ رئیس شعبه اوخرانای باکو از استالین
اطلاعاتی دریافت داشت . سپس استالین بعد از سفر به پترزبورگ
از سوی اوخرانای پترزبورگ مأمور شد . اطلاعات استالین دقیق بود .
ولی اطلاعات مذکور به صورتی نامنظم، جسته گریخته و اغلب با
فاصله‌های زیاد همراه می‌شد . پس از انتخاب استالین به عضویت
کمیته مرکزی در پراگ و پس از بازگشت به پترزبورگ وی رابطه خود
را با اوخرانا قطع کرد و به صورتی آشکار با دولت به مخالفت
برخاست .

9.Okhrana

10.Isaak don Levin

11.A.F.Zhelezniakov

12.Aleksey Fedorovich

13.Iossif Vissarionovich Dzugashvili

با عرض احترام فراوان ^{۱۴} یرمین
سند مذکور از سوی یکی از مهاجران روسی به نام گولوواچایف ^{۱۵}
که در کشور چین اقامت داشت منتشر گردید. جا دارد اسناد دیگری
پیرامون این مطلب از نظر خوانندگان بگذرد.

سال ۱۹۱۸ در روسیه کتابی زیر عنوان " بلشویکها " انتشار
یافت. در این کتاب از شخصی با نام مستعار " واسیلی " ^{۱۶} یاد شده که
هیچگاه نام حقیقی او معلوم نشد. بعضی از بلشویکهای قدیمی مدعی
بودند استالین به سال ۱۹۱۲ هنگامی که از تبعیدگاه گریخت و به شهر
پترزبورگ آمد، نام مستعار حزبی او واسیلی بود (ر.ک. به "درخشش
شعله " نوشته یو. تریفونوف، مسکو ۱۹۶۶، ص ۵۲) ^{۱۷}

اوایل دهه چهارم سده بیستم پروفیسور ^{۱۸} سنو استاد تاریخ و مولف
کتاب " انقلاب اکبرتر بر پایه اسناد و مدارک " ضمن بررسی در
بایگانی پرونده‌های را مشاهده کرد که به نام یوسف جوگاشویلی
- استالین - مأمور اداره زندانمری بود. وی در پرونده مطالبی
پیرامون تقاضای آزادی جوگاشویلی از زندان یافت. در زیر نامه
چنین نوشته شده بود:

" هر گاه زندانی متعهد شود که پس از آزادی با زندانمری
همکاری کند و زندانمری را از وضع حزب سوسیال دموکرات آگاه
نماید، در این صورت با آزادی او موافقت می‌شود. "

پروفیسور سنو آن زمان در بخش تبلیغات کمیته مرکزی حزب
کمونیست گرجستان کار می‌کرد. او نزد لاورنتی بریا ^{۱۹} رفت و پرونده

14. Eremin

15. M.P. Golovachaev

16. Vasili

17. Iu. Trifonov, Otblesek Kostra, M., 1960, str. 52.

18. Senno

19. Lavrenti Beria

را به او ارائه کرد. بریا پرونده را برداشت و بلادرنگ با هوایم‌اعازم مسکو شد و نزد استالین رفت. استالین پرونده را پس از مشاهده از میان برد و به بریا گفت: " اینها همه جعلیات و سراپا دروغ است. باید با سنو تصفیه حساب کرد." به محض مراجعت بریا به تفلیس پروفور سنو بازداشت و اندکی بعد تیرباران شد.^{۲۰}

هر گاه اسناد مذکور جعلی می‌بود، چرا کسانی که آنها را صادقانه ارائه کردند، اعدام شدند. امید است در آینده اهل تحقیق از این راز بزرگ پرده بردارند.

زینووی پسر عموی ژنرال آرلوف نیز همین که به مسکو بازگشت، دستگیر و اعدام شد.

بهار سال ۱۹۳۷ یکی از مأموران بیژوف رئیس سازمان امنیت شوروی به نام بولودین به اسپانیا آمد. گفته می‌شد که وی از آدمکشان عضو پلیس مخفی شوروی است. ولی آرلوف به سبب هوشیاری فوق العاده و تجربه در کار پیش بینیهایی لازم را کرد. از این رو در لحظه خطر دست به کار شد. مولف خود این ماجرا را به شرح آورده است. آرلوف از بیم جان و سرنوشت همسر و فرزند به غرب گریخت. وی روزگار درازی را با مسکنت و گمنامی گذرانید.

مترجم زکر چند نکته را لازم می‌شمارد.

نامهای روسی کتاب با حروف لاتینی ارائه شده است که از نظر خوانندگان خواهد گذشت. در ضمن مترجم ناگزیر از افزودن مطالبی به متن کتاب بود. این مطالب همراه با اظهار نظرهای مولف آمده است. ولی اظهار نظرهای مترجم در حاشیه با حرف - م همراه است تا مشخص گردد.

20. Medvedev R.A., K sudu istorii, Gnezi i posledst via slalinizma, New York, 1974, Str. 617. Iz materiala chlen KPSS, 1918 goda E.P. Frolova

گرچه از نگارش کتاب چند سالی می‌گذرد، ولی متن کاملاً آن
نخستین بار در سال ۱۹۸۳ انتشار یافت .

کتاب از اهمیت فراوان برخوردار است . زیرا مولف خسوداز
شخصیتهای بلند پایه سازمان امنیت شوروی بود و جزئیات بازپرسی
از شخصیتهای برجسته حزب کمونیست اتحاد شوروی و دیگر ماجراهای
پشت پرده را با دقت خاصی ارائه کرده است .

به اعتقاد مترجم خاطرات بوریس باژانوف رئیس دبیرخانه دفتر
سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و دستیار استالین
و نیز خاطرات الکساندر آرلوف مکمل یکدیگرند . این هر دو
در کتابهای خود مطالبی ارائه کردند که در جای دیگر نمی‌توان یافت .
زیرا هر دو شاهد و ناظر حوادث بوده‌اند و آن چه ارائه کرده‌اند
بخشی از مشاهدات آنها است .

در کتاب تواتر زمانی گاه رعایت نشده است . نگارنده رویدادها
را جداگانه مورد بررسی قرار داده است . به عنوان نمونه وی در بخشی
از پایان کار یاگودا رئیس سازمان امنیت وقت شوروی بحث می‌کند .
ولی در بخش دیگر هنگام ارائه مطالبی پیرامون سرنوشت ماکسیم
گورکی، دخالت یاگودا را مشاهده می‌کنیم . از این رو لازم است
خوانندگان محترم به تاریخ و سالهایی که در هر یک از بخشهای کتاب
ارائه شده است ، توجه کنند و تصور نفرمایند که مطالب کتاب
صرفاً بر پایه تواتر زمانی نوشته شده است .

کتاب به اعتقاد بسیاری از منتقدان جاذب و دارای کشش خاصی
است . این نکته را ویکتور پرلمان در " سخنی با خوانندگان کتاب "
ارائه کرده است .

امید است کتاب مورد توجه خوانندگان قرار گیرد .
مترجم از ذکر نام حقیقی نگارنده کتاب خودداری می‌ورزد . زیسرا

۱۶ / تاریخ سری جنابتهای استالین

نام او در جریان مطالعه معلوم خواهد شد .

تهران - امرداد ۱۳۶۴

سخنی با خوانندگان کتاب

تا کنون دستنویسهای اندکی را همانند کتاب حاضر خواننده‌ام. ساعت ده شب پشت میز تحریر خود نشستم و خواندن کتاب را آغاز کردم. حدود ساعت هشت بامداد در حالی که سخت هیجان زده شده بودم آخرین صفحه کتاب را خواندم و آن را برهم نهادم. حدود سی سال این نوشته از نظر خوانندگان پنهان بود و کسی پیرامون آن چیزی نمی‌دانست. ظرف یک لحظه اندیشه چاپ کتاب از خاطرم گذشت. با خود گفتم از مجموعه کتابهایی که تاکنون در باره استالین به رشته تحریر کشیده شد، این کتابی است منحصر به فرد.

کتاب شامل فجایعی که عصر حاکمیت استالین برای مردم روسیه به بار آورد، نیست. در ضمن مولف کتاب به شرح چگونگی فعالیت رژیم استالین نیز نپرداخته است. پیرامون این مطالب کسانی جز آرلوف بسیار نوشته‌اند. کتاب حاضر در باره چگونگی اعمال شخصی استالین نه به عنوان رئیس دولت و حزب (در این باره نیز کسان بسیاری قلمفرسایی کرده‌اند) بلکه به عنوان رئیس واقعی پلیس مخفی شوروی و بیرحمترین و شقیترین مفتش عقاید و شکنجه‌گر (انکیزیتور) سده بیستم است. نرون، تورکمدادو، ماکیاولی، هیملر و حتی هیتلر و

همه کسانی که دستیار ستمگریهای استالین در " لذتهای انتقامجویانه " وی بوده‌اند، با این هیولای بزرگ تاریخ قابل قیاس نیستند .

کتاب از بیان احساس پیرامون حوادث دور و در واقع به صورت ارائه شهادتی از سوی شاهد است . ولی نگارنده کتاب شاهد خاصی است . زیرا خود در اعمال شیطانی این هیولای مهیب شرکت داشت . شاهد ما در بالاترین رده دستگاه و ماشین جنایی عظیم استالین خدمت می‌کرد و بر همه اسرار نهان آن واقف بود . طبق قانون نانوشته کسانی که از اسرار این دستگاه باخبر بودند، باید سر به نیست و نابود می‌شدند . نگارنده کتاب که به صورتی معجزه‌آسا از چنگال ماشین مجازات استالین نجات یافت ، از آنچه در زیرزمینهای دهشت انگیز لوبیانکا روی داد مطالبی ارائه کرده است . جهان متمدن هرگز از این جنایات مهیب خبر نداشت .

این کتاب تنها یک منبع اطلاعات منحصر به فرد نیست . بلکه نوشته‌ای واجد اهمیت اخلاقی است . کتاب خواننده را پیرامون نیروی مهیب شر و بدی و ضعف بی حد و اندازه آدمی به اندیشه وامی‌دارد و در حکم اعلام خطر است .

گر چه استالین^۲ دیو و هیولایی دهشت انگیز بود، ولی کسانی که در زیر چکمه‌های این جبار ستمگر در هم شکسته و نابود شدند نیز به همان نسبت حقیر و ناچیز بودند . در ضمن بی اعتنائی جهانیان نسبت به این پدیده خوفناک ، به راستی مایه شگفتی است . بارها از خود پرسیدم وجود پدیده‌هایی چون استالین و استالینسم چه زیان‌آیی به تمدن بشری وارد آورده‌اند ؟

شاید کسانی آن را مربوط به گذشته بدانند . ولی کاش مردگان

1.Lubianka

2.Stalin

می‌توانستند ندا در دهند و زندگان را برحذر دارند.
صفحات کتاب الکساندر آرلوف در حکم فریاد هراس انگیز مردگان
جهت برحذر داشتن زندگان است.

ویکتور پرلمان^۳

پیشگفتار نگارنده کتاب

من به هیچ حزب و گروه سیاسی بستگی ندارم و در این کتاب هیچ مقصود سیاسی و هدف محدود حزبی را دنبال نمی‌کنم. وظیفه عمده‌ای که برابر خود قرار داده‌ام، روشن کردن اسرار جنایتهای استالین است. بدون افشای این راز بزرگ درك حوادث دردناك و فاجعه آمیزی که در اتحاد شوروی روی داد، مقذور و میسر نیست.

تا دوازدهم ژوئیه سال ۱۹۳۸ من عضو حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی بودم و در مقامهای مهم و مسئول به خدمت اشتغال داشتم. من در جنگهای داخلی شرکت ورزیدم و در صفوف ارتش سرخ پیکار کردم. در نبردهای جبهه جنوب شرق شرکت داشتم و فرمانده واحدهای چریک بودم. در پشت جبهه دشمن به فعالیت پرداختم و مسئول مقابله با عملیات خرابکارانه مخالفان بودم.

پس از پایان جنگهای داخلی از سوی کمیته مرکزی حزب کمونیست با سمت معاون دادستان دیوان عالی کشور به کار پرداختم. به هنگام خدمت در این مقام به تدوین نخستین مجموعه قوانین جنایی و کیفری شوروی دست زدم.

سال ۱۹۲۴ به سمت معاون رئیس اداره اقتصادی سازمان امنیت

شوروی (ئو.گ.پ.ا و)^۱ منصوب شدم. این سازمان چندی بعد (ان.ك.و.د) نامیده شد که مخفف چهار کلمه " کمیساریای مردمی امور داخلی " است. نظارت بر احیا و تجدید سازمان صنایع شوروی و مبارزه با رشوه خواری بر عهده من محول گردید. پس از آن به قفقاز رفتم و فرماندهی واحدهای مرزبانی شوروی در مرزهای ایران و ترکیه را بر عهده گرفتم.

سال ۱۹۲۶ به مقام ریاست اداره اقتصادی بخش خارجی سازمان امنیت (ئو.گ.پ.ا و) و نماینده تام الاختیار دولت در امر نظارت بر امور اداره بازرگانی خارجی شوروی منصوب شدم.

سال ۱۹۳۶ در کشور اسپانیا آتش جنگهای داخلی شعله‌ور گردید. دفتر سیاسی (پولیت بوروی) کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، مرا به عنوان مشاور دولت جمهوریخواه اسپانیا به کشور نامبرده اعزام داشت. وظیفه من تأسیس شبکه ضد اطلاعات و سازمان دادن جنگهای چریکی در عقب جبهه دشمن بود. از مساه سپتامبر سال ۱۹۳۶ تا دوازدهم ژوئیه سال ۱۹۳۸- در اسپانیا اقامت داشتم. از همین روز رابطه خود را با رژیم استالین قطع کردم.

طی سالهایی که در سازمان امنیت و پلیس مخفی شوروی به عنوان مقام مسئول خدمت کردم، توانستم مدارك بسیاری پیرامون جنایات استالین گرد آورم و پس آنگاه از اتحاد شوروی خارج کنم. او بسه منظور کسب قدرت و حاکمیت مرتکب فجایع دهشتباری شده بود. در ضمن مدارك متعددی پیرامون محاکماتی که استالین علیه رهبران انقلاب اکتبر ترتیب داده بود و نیز در باره روابط وی با قربانیان آینده اش گرد آوردم و از اتحاد شوروی خارج کردم.

من دستورات شفاهی استالین به سران سازمان امنیت (ان.ك.و.د)

۱. O.G.P.U مخفف نام اداره کل سیاسی متحد دولتی است. - م.

را یادداشت می‌کردم . وی دستورات مذکور را در جلسه‌های ویژه‌ای که در کاخ کرملین برگزار می‌شد، صادر می‌کرد . او به پیروان خود دستور می‌داد که چگونه مقاومت یاران و هم‌زمان لنین را درهم شکنند و آنها را به اعتراف‌های دروغ‌وادرند . در ضمن من گفتگوهای استالین با قربانیان و نیز گفته‌های این محکومان را که در زیر زمینهای زندان سازمان امنیت (ان .ك .و .د) واقع در لوبیانکا بسر می‌بردند، یادداشت می‌کردم . من اغلب اطلاعات سری را از بازپرسان سازمان امنیت دریافت می‌کردم . اکثر بازپرسان مذکور زیر دست من کار می‌کردند . یکی از آنها معاون من به نام میرونوف^۲ بود که بعدها به مقام ریاست اداره اقتصادی سازمان امنیت (ان .ك .و .د) ارتقاء مقام یافت . میرونوف به یکی از عمده‌ترین مهره‌های استالین در به اصطلاح جریان محاکمات مسکو بدل گردید . دیگر از زیردستان من بوریس برمان^۳ معاون رئیس اداره خارجی سازمان امنیت (ان .ك .و .د) بود .

استالین بدون مشارکت و همکاری دستیاران مورد اعتماد شاغل در سازمان امنیت (ان .ك .و .د) نمی‌توانست در ادامه جنایات خود توفیق حاصل کند . به موازات افزایش فهرست قربانیان ، شماره همدستان او نیز فزونی می‌گرفت . استالین که نگران از دست دادن اعتبار خویش در انظار جهانیان شده بود، در سال ۱۹۲۷ تصمیم گرفت همه دستیاران مورد اعتماد خود را نابود کند تا کسی از آنان در آینده نتواند به عنوان شاهد مطلع وی را متهم نماید . بهار سال ۱۹۲۷ به تقریب همه مسئولان برجسته سازمان امنیت (ان .ك .و .د) و کلیه بازپرسی که طبق دستور استالین از رهبران به زنجیر کشیده حزب بلشویک و انقلاب اکتبر اعتراف دروغ گرفته بودند،

2. Mironov

3. Boris Berman

بدون بازجویی و محاکمه اعدام شدند. متعاقب آن هزاران نفر از کارمندان سازمان امنیت (ان.ک.و.د) که بنا بر شغل و موقعیت خود امکان دسترسی به اطلاعات سری مربوط به جنایات استالین را داشتند، تیرباران شدند.

هنگامی که در اسپانیا بودم خبر یافتم که یاگودا^۴ کمیسر امور داخله و رئیس سازمان امنیت شوروی بازداشت شده است. همچنین در اسپانیا از انهدام دوستان و همکاران پیشین خویش آگاهی یافتم. احساس کردم که در آینده‌ای بسیار نزدیک نوبت قتل من فرا خواهد رسید. در ضمن نمی‌توانستم به صورتی آشکار پیوند خود را با رژیم استالین قطع کنم. مادرم در مسکو بسر می‌برد. در عرف رژیم استالین او گروگان محسوب می‌شد. هرگاه از بازگشت به اتحاد شوروی امتناع می‌کردم، مادرم در معرض خطر مرگ قرار می‌گرفت. مادر همسر من نیز وضعی مشابه داشت.

در جبهه‌های جنگ اسپانیا به ویژه در آستانه حمله نیروهای جمهوریخواه، هنگامی که به جبهه می‌رفتم، اغلب در معرض بمبارانهای شدید قرار می‌گرفتم. در این لحظات بارها با خود می‌اندیشیدم که هرگاه مرا ضمن انجام وظیفه ترور کنند، همه افراد خانواده‌ام که در مسکو بسر می‌برند، بی‌درنگ پس از مرگ من اعدام خواهند شد. چنین سرنوشتی را همواره احساس می‌کردم. ولی پندار مذکور را حاصل ضعف درونی خود می‌پنداشتم و از آن می‌گریختم. به فعالیت در میان مبارزان اسپانیایی ادامه می‌دادم و از مردانگی و شجاعت آنان قرین مباحثات بودم. آرزو می‌کردم که استالین توسط یکی از دستیارانش کشته شود و ماجرای هراس انگیز "پاکسازیهای مسکو" پایان پذیرد.

ماه اوت سال ۱۹۳۷ از اسلوتسکی^۵ رئیس اداره امور خارجی سازمان امنیت (ان.ك.و.د) تلگرافی دریافت داشتم مبنی بر این که مأموران خفیه فرانتکو و آلمان هیتلری نقشه‌ای تدارک دیده‌اند تا مرا از اسپانیا بر بایند و توسط من از میزبان کمکهای اتحاد شوروی به اسپانیا آگاه کردند. اسلوتسکی اطلاع داد که سازمان امنیست (ان.ك.و.د) قصد دارد گروه مخصوصی شامل دوازده نفر را به عنوان محافظ شخصی من اعزام دارد تا همه جا و در همه حال با من باشند. بی درنگ اندیشه‌ای از خاطرم گذشت که ممکن است این گروه "محافظان شخصی" مأموریت داشته باشند تا مرا تسرور کنند. بلافاصله تلگرافی برای اسلوتسکی ارسال داشتم و اعلام کردم که نیازی به محافظان شخصی نیست. زیرا ستاد عملیاتی من در تمام ساعات شبانه روز از سوی جنگجویان اسپانیایی "محافظت می‌شود. در خارج از ستاد عملیاتی و به هنگام سفر همواره مأموران مسلح پلیس مخفی اسپانیا همراه من هستند. لذا به هیچ وجه جای نگرانی نیست. در واقع پاسخ من عین حقیقت بود.

گروه "محافظان شخصی" از اتحاد شوروی اعزام نشدند. ولی این ماجرا مرا نگران می‌کرد. گرفتار شیهه و تردید شدم. احساس می‌کردم یژوف گمیر جدید امور داخلی (ان.ك.و.د) به "مأموران مخفی سیار" خود دستور داده است تا مرا در اسپانیا به قتل رسانند. من با احساس خطر مرگدیدی از دستیاران خود را که آلمانی و عضو تیپ جنگجویان بین‌المللی بود به جبهه فرستادم تا ده کمونیست مورد اعتماد را که از تجارب جنگی کافی برخوردار بودند انتخاب کند و با خود همراه بیاورد. این افراد همواره در معیت من قرار داشتند. آنها به مسلسل دستی و نارنجک مسلح بودند و در همه جا

5. Slutski

6. Ezhov

مرا همراهی می‌کردند.

اکتبر سال ۱۹۳۷ اشپیگل گلاس^۷ معاون اسلوتسکی وارد اسپانیا شد. این همان شخصی بود که سه ماه پیش از آن تاریخ ترور ایگناتی ریس^۸ مسئول سازمان امنیت (ان.ك.و.د) شوروی در سوئیس را سازمان داد. سبب نیز آن بود که ایگناتی ریس نخواست به اتحاد شوروی باز گردد. احساس می‌کردم که اشپیگل گلاس قصد داشت خود را از مهلکه برهاند. ولی همسر و فرزندش در اتحاد شوروی به صورت گروگان باقی بودند. البته این ماجرا موجب شد که بیش از پیش از پیش جنب احتیاط را مراعات کنم. اشپیگل گلاس در اسپانیا کاری نداشت. از این رو سفر وی به اسپانیا شبهه مرا فزونتر کرد. شبهه و تردید من زمانی قوت گرفت که دانستم وی در مادرید با شخصی به نام بولودین^۹ ملاقات و گفتگو کرد. بولودین از جانب یژوف به اسپانیا اعزام شده بود. او در رأس "گروه سیار" قرار داشت که در واقع از افراد تروریست تشکیل شده بود.

اشپیگل گلاس و بولودین قطعاً به وجود گارد محافظ من توجه داشتند و می‌دانستند که در صورت سوء قصد، میان تروریستهای او و محافظان من تیراندازی روی خواهد داد و تلفاتی از هر دو طرف به بار خواهد آورد. با خود گفتم: شاید از مسکو به بولودین دستور داده‌اند که دختر چهارده ساله‌ام را بریاید تا از این رهگذر ناچار شوم به مسکو بازگردم. این شبهه چنان در وجود من قوت گرفت که به محل اقامت همسر و دختر خود در خارج از شهر رفتم، آنها را سوار اتومبیل کردم و به فرانسه انتقال دادم. نزدیکی مرز اسپانیا، در خاک فرانسه ویلای کوچکی برای آنها اجاره کردم و یکی از محافظان

7. Shpigelglas

8. Ignati Reis

9. Bolodin

اسپانیایی مود اعتماد خود را که از مأموران پلیس مخفی بود به عنوان راننده نزد آنها باقی گذاردم و به محل کار خود در بارلسون^{۱۰} باز گشتم .

به انتظار ماندم و قطع رابطه با مسکو را به عهده تعویق افکندم . زیرا می دانستم هر گاه با مسکو قطع رابطه کنم زندگی مادرم و مادر زخم در معرض مخاطره قرار خواهد گرفت .

سرانجام مسکو تصمیم قطعی خود را در باره من اتخاذ کرد . نهم ژوئیه سال ۱۹۳۸ تلگرامی از یژوف کمیسر امور داخله و رئیس سازمان امنیت (ان .ك .و .د) واصل شد . یژوف در آن روزگار پس از استالین دومین شخص برجسته و قدرتمند کشور بود . به من دستور داده شد که به بندر آنتورپن^{۱۱} در بلژیک بروم . کشتی " سویر " ^{۱۲} از شوروی در بندر مذکور پهلو خواهد گرفت . در تلگرام قید شد که باید روز چهاردهم ژوئیه برای " مشاوره " با " رفقای که آنان را می شناسید " سوار کشتی مذکور شوید . در ضمن اضافه شده بود که من باید با اتومبیل سفارت شوروی در پاریس و در معیت بریوکوف^{۱۳} سرکنسول شوروی حرکت کنم . زیرا او می تواند به عنوان وسیله ارتباط و مجری دستورات بعدی مفید واقع شود .

متن تلگرام مفصل و به صورتی خردپنیر تنظیم شده بود . یژوف و کسانی که از دستگاه کمیته مرکزی حزب با او به سازمان امنیت (ان .ك .و .د) آمده بودند ، نسبت به مسئولان پیشین سازمان امنیت تجارب کمتری داشتند . لذا بی آن که خود خواسته باشند ، به سبب عدم تجربه ، به گونه ای رفتار کردند که شبهه و تردید مرا قوت بخشید .

10. Barselon

11. Antwerpen

12. Sevir

13. Briukov

معلوم شد کشتی " سویر " زندان من خواهد بود. در پاسخ ، تلگرامی ارسال داشتم و نوشتم که " در روز موعود به بندر آنتورپن خواه‌ام آمد. "

دوازدهم ژوئیه همکارانم به محل اقامتم در بارسلون آمدند تا با من وداع کنند. آنها احساس کردند که دامی برای من گسترده شده است. آنها به رفتاری من اطمینان داشتند.

دو ساعت بعد به فرانسه رسیدم. در آنجا محافظان و مأموران پلیس مخفی اسپانیا را که همه جا همراه من بودند مرخص کردم و از آنها جدا شدم. راننده اسپانیایی مرا به هتلی در پرپینون^{۱۴} برد. در آنجا همسر و دخترم منتظر بودند. شبانه سوار قطار شدیم و بامداد روز سیزدهم ژوئیه به پاریس رسیدیم. احساس کردم که از حالتی چون غرق شدن نجات یافته‌ام.

می‌دانستم سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) در فرانسه دارای شبکه جاسوسی وسیع و نیرومندی است. ظرف چهل و هشت ساعت جاسوسان یژوف رد مرا پیدا می‌کردند و کارم را می‌ساختند. لذا لازم بود هر چه زودتر از فرانسه خارج شوم.

احساس کردم در ایالات متحده از هر کشور دیگری امنیت بیشتری خواهم داشت. از طریق تلفن با سفارت آمریکا تماس گرفتم و خواستار صحبت با ویلیام بولیت^{۱۵} سفیر آمریکا شدم. آستانه چهاردهم ژوئیه و جشن ملی فرانسه (سقوط زندان باستیل) بود. گفتند سفیر در شهر نیست. ناچار بنابر توصیه همسرم به نمایندگی سیاسی کانادا رفتیم. در آنجا گذرنامه سیاسی خود را ارائه کردم و خواستار ویزای کانادا شدم. اظهار داشتم قصد دارم به اتفاق همسر و فرزندم به کبک^{۱۶} بروم.

14.Perpinion

15.Wiliam Bolit

16.Kebek

و تعطیلات تابستان را در آنجا بگذرانم .

اتحاد شوروی با کانادا رابطه سیاسی نداشت . احتمال می‌رفت مسئولان نمایندگی سیاسی کانادا از دادن ویزا امتناع کنند . رئیس هیئت نمایندگی سیاسی کانادا که در گذشته کمیسر امور مهاجران آن کشور بود، نسبت به ما روی موافق نشان داد . وی در نهایت لطف و مهربانی نامه‌ای به مسئولان امور مهاجرت کانادا در شهر کبک نوشت و از آنها خواست تا از ابراز مساعدت نسبت به من دریغ نورزند . پس آنگاه نامه را به من داد .

در سفارت کانادا با یک رومانی میخی آشنا شدیم . این شخص با اداره کشتیرانی ماوراء اتلانتیک ارتباط داشت . وی ضمن صحبت گفت کشتی کانادایی " مونکلر " ^{۱۷} هم امروز از بندر شربور ^{۱۸} فرانسه عازم کانادا خواهد شد . در کشتی مزبور چند کویه خالی وجود دارد . من فوراً به آژانس مسافرتی رفتم . همسرم به سرعت عازم هتل شد تا دخترم را که آنجا مانده بود، همراه بیاورد . با زحمت زیاد خود را به ایستگاه راه آهن رساندیم و درست در آستانه حرکت سوار قطار شدیم . چند ساعت بعد خود را به کشتی رسانیدیم . پس از ساعتی کشتی به راه افتاد و قاره اروپا را به قصد کانادا ترک گفت .

دخترم با شوقی واقف سفر مذکور را آغاز کرد . او از آن چه بر ما گذشته بود آگاهی نداشت . من و همسرم نمی‌دانستیم چگونه به او بفهمانیم که دیگر هرگز دوستان ، مادر بزرگها و میهن خود را نخواهد دید .

از سال ۱۹۲۶ اغلب ناگزیر از خدمت در خارج بودم . اقامت در خارج از کشور هیچ اثر نامطلوبی در عشق دخترم به میهن ما روسیه پدید نیاورد . دخترم بیمار و گرفتار

17. Monkler

18. Sherbur

روماتیسم قلبی بود. از این رو نتوانست با زندگی واقعی و درد ورنج هم میهنانش آشنا شود و از جنایات رژیم استالین آگاه گردد. اودراین باره چیزی نمی‌دانست. من و همسرم هرگز در صدد دگرگون کردن پندارهای او بر نیامدیم. او به صورتی غریزی از بیرحمی و خشونت نفرت داشت و نسبت به رنج و اندوه آدمیان همدردی ابراز می‌نمود. ما که احساس می‌کردیم زندگی او به سبب این بیماری کوتاه خواهد بود، می‌کوشیدیم تا حقایق تلخ را از او پنهان داریم. از این‌رو پیرامون ستمگریهای استالین و بدبختیهای مردم روسیه مطلبی بنا و در میان نگذاشتیم.

توضیح آن‌چه بر خانواده ما گذشت برای او دشوار می‌نمود. او در حالی که اشک می‌ریخت از ما پیروی می‌کرد. جهان درونی او پنداری و سرشار از اوهام و تصورات بود. او می‌دانست که پدر و مادرش در دوران جنگ‌های داخلی از مدافعان انقلاب بودند. حال با مشاهده وضع ما رنج می‌کشید. آری او ظرف یک روز و در نتیجه یک حادثه، ناگهان بالغ شد و از مطالب مهمی آگاه گردید.

به محض ورود به کانادا نامه مفصلی به استالین نوشتم و رونوشت آن را برای یژوف فرستادم. استالین از سال ۱۹۲۴ با من آشنا بود. در نامه نوشتم که پیرامون اعمال وی چگونه می‌اندیشم. ولی هدف من از نگارش این نامه، نجات مادر و مادرزمن بود. طلب رحم و شفقت از استالین برای حفظ جان آنان عبث و بی‌هوده می‌نمود و اصلاً ثمری نداشت. چون طرف خطاب من هیولایی به نام استالین بود. لذا طریق دیگری را برگزیدم و او را تهدید کردم به این‌که هر گاه خیال بدی پیرامون مادر و مادرزمن در سر پیرورانند، همه مطالبی را که می‌دانم به آگاهی همگان خواهم رسانید و منتشر خواهم کرد. به استالین فهماندم که این تهدیدی خشک و بی پایه نیست. لذا به عنوان نمونه فهرستی از جنایات او را در نامه آوردم تا مطلب دستگیرش شود.

در ضمن اعلام خطر کردم و نوشتم هر گاه توسط تروریستهای اوکشته شوم ، ماجرای جنایت او که به صورت دستنویس نگاهداری می‌شود، از سوی وکیل من انتشار خواهد یافت . من که استالین را نیک می‌شناختم یقین داشتم که تهدید مرا جدی تلقی خواهد کرد .

به بازی بسیار خطرناکی برای خود و اعضای خانواده‌ام دست زدم . ولی اطمینان داشتم تا زمانی که جاسوسان استالین مرا دستگیر نکنند و نوشته پنهان شده مربوط به جنایات او را از من نگیرند، انتقام خود را بر عهده تعویق خواهد افکند . البته استالین با تمام قوا می‌کوشید تا عطش انتقامجویی خود را تسکین دهد . ولی او زمانی به این کار دست می‌زد که اطمینان حاصل می‌کرد انتقامش از دیدگاه جهانیان پوشیده خواهد ماند .

سیزدهم اوت سال ۱۹۳۸ درست یک ماه پس از خروج پنهانی خود، با استفاده از گذرنامه سیاسی که داشتم، توانستم از نمایندگی سیاسی ایالات متحده آمریکا در اتاوا ویزای ورود به آن کشور را بگیرم . به محض ورود به ایالات متحده، همراه وکیل خود به واشنگتن رفتم . در واشنگتن به رئیس اداره مهاجرت آمریکا اعلام کردم که روابط خود را با دولت اتحاد شوروی قطع کرده‌ام و لذا خواستار حقوق پناهندگی سیاسی هستم .

از نخستین روز فرار، تلاش مسکو برای شکار من آغاز شد و چهارده سال تمام ادامه یافت . در این پیکار نابرابر، استالین نیروی سیاسی و شبکه وسیعی از جاسوسان را در اختیار داشت . من تنها به قدرت پیش بینی و آشنایی خود با شگرد مأموران مخفی و جرأت و جسارت همسر و فرزندم متکی بودم .

در تمام این سالها از نگارش نامه به مادر، مادرزن و حتی دوستان خود در اتحاد شوروی امتناع کردیم و کوشیدیم تا زندگی آنان را در معرض مخاطره قرار ندهیم . لذا از سرنوشت آنان آگاهی نداشتیم .

در آغاز سال ۱۹۵۲ من و همسرم گفتیم که اکنون مادرانمان در قید حیات نیستند، لذا می‌توان به انتشار این کتاب پرداخت. در ماه فوریه سال ۱۹۵۲ پیرامون انتشار بعضی مطالب این کتاب به یکی از دبیران مجله " لایف " مراجعه کردم. در جریان مذاکره بودیم که خبر مرگ استالین انتشار یافت. به راستی از مرگ او بسیار متأسف شدم. سبب تأسف آن بود که استالین زنده نماند تا از طریق مقاله‌های من ببیند که جهانیان با اسرار جنایتهای هراس انگیز او آشنا شده‌اند. یقین داشتم انتشار نوشته‌های من ضربتهای سهمگین بر پیکر این هیولای مهیب وارد می‌آورد.

البته مرگ استالین هرگز بدان معنا نبود که از این پس می‌توانم بر جان خود ایمن باشم. زمامداران کرم‌لین همانند گذشته در حفظ اسرار خود تلاش می‌کنند و با تمام نیروهایی که در اختیار دارند می‌کوشند تا با من تصفیه حساب کنند. زیرا بیم داشتند از این که مبادا کسانی به پیروی از من رازهای سر به مهر رافاش و بر ملا کنند.

الکساندر آرلوف

نیویورک، ژوئن ۱۹۵۲

سوء قصد

۱

اول ماه دسامبر سال ۱۹۳۴ کمونیست جوانی به نام لئونید نیکلایف^۱ به درون بنای اسمولنی^۲ رفت و با شلیک گلوله، سرگی میرونویچ کیروف^۳ عضو دفتر سیاسی (پولیت بورو) و رهبر سازمان حزب کمونیست در لنینگراد را به قتل رسانید. قاتل را در محل جنایت دستگیر کردند. بی درنگ از مسکو هیأتی به ریاست استالین عازم لنینگراد شد تا جریان سوء قصد را مورد بررسی قرار دهد. ماجرای این سوء قصد هرگز به صورتی مشروح انتشار نیافت. چرا نیکلایف شناخته نشد؟ قاتل چگونه توانست به درون بنای اسمولنی که تحت مراقبت شدید قرار داشت، راه یابد؟ وی چگونه موفق گردید به کیروف نزدیک شود؟ چه عوامل سیاسی و شخصی قاتل را به چنین اقدامی واداشتند؟ سراسر ماجرای این سوء قصد صورتی پنهانی به خود گرفت و از همگان مخفی ماند.

1. Leonid Nikolaev

2. Smolni

3. Sergei Mironovich Kirov

در نخستین اطلاعیه دولت اعلام شد که قاتل کیروف یکی از تروریست‌های گارد سفید بود که طبق معمول از مرزهای فنلاند، لتونی و لهستان به درون اتحاد شوروی رخنه می‌کنند. چند روز بعد جراید شوروی نوشتند که سازمان امنیت (ان.ک.و.د) یکصد و چهار تروریست عضو گارد سفید را دستگیر و اعدام کرد.^۴ روزنامه‌ها پیرامون سازمان‌های گارد سفید "مقیم کشورهای غربی" و بیش از همه درباره "اتحادیه نظامیان روسیه" سر و صدا به راه انداختند و اعلام کردند: "این نخستین بار نیست که سازمان‌های گارد سفید، مأموران تروریست خود را به منظور سوء قصد به اتحاد شوروی اعزام می‌دارند". از این اطلاعیه‌ها به ویژه خبر مربوط به اعدام یکصد و چهار تروریست گارد سفید چنین بر می‌آید که گویا دخالت سازمان‌های مهاجر روسیه در قتل کیروف امری قطعی است و در نتیجه بازجویی و تحقیق معلوم و مشخص گردیده است. ولی شانزده روز بعد ماجرا به گونه‌ای سحرآمیز تمام و کمال دگرگونه شد. در روزنامه‌ها مطالب تازه‌ای منتشر گردید و از این پس معترضان تروتسکیست^۵ و طرفداران زینویف^۶ مسئول قتل کیروف معرفی شدند. در همان روز جراید طبق دستوری که دریافت داشتند، یکصد معترضان و مخالفان را که از مدتها پیش وجود خارجی نداشتند، سخت به باد حمله گرفتند. زینویف،

۴. سازمان امنیت شوروی نخست "چکا" کمیسیون فوق‌العاده ویژه مبارزه با ضدانقلابیون و پس‌انگاز "و.چ.ک" کمیسیون فوق‌العاده ویژه مبارزه با ضدانقلابیون و خرابکاران پراسر روسیه نام داشت. بعدها اداره سیاسی دولتی (گ.ا.پ.ا.و) اداره کل سیاسی دولتی و متعاقب آن کمیساریای ملی امور داخله "ان.ک.و.د" و سپس وزارت امنیت دولتی "ام.گ.ب" نامیده شد و اکنون کمیته امنیت دولتی "ک.گ.ب" نامیده می‌شود. -م.

5. Trotskist

6. Zinovev

کامنف^۷ و گروهی از مخالفان و معترضان پیشین بازداشت شدند. کارل رادک^۸ که آن زمان به استالین نزدیک بود در روزنامه "ایزوستیا"^۹ نوشت: "اکنون همه کمونیستها می‌دانند که حزب بقایای گروه توطئه‌گر را سرکوب و نابود می‌کند. ۰۰۰ افراد ایمن دارودسته منهدم و از صفحه زمین پاک خواهند شد!" همه از مراتب نفرت استالین نسبت به رهبران گروههای معترض و مخالف درون حزب آگاهی داشتند. از این رو محافل سوسیالیست سایر کشورهای جهان اعلام خطر کردند و خاطرنشان نمودند که استالین قتل کیروف را بهانه قرار داده است تا زینویف و کامنف را از میان بردارد. بعضی از جراید خارجی شایع کردند که زینویف و کامنف مخفیانه اعدام شده‌اند. دولت شوروی مجبور شد این شایعه‌ها را تکذیب کند. بیست و دوم سامیر خبرگزاری شوروی "تاس" اعلام داشت که به سبب "بعضی ملاحظات" پرونده زینویف و کامنف به دادگاه علنی احاله نخواهد شد، بلکه از سوی "کمیسیون ویژه سازمان امنیت اتحاد شوروی (ان.ک.و.د)" مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت.

بدین روال ظرف اندکی بیش از دو هفته دولت شوروی دو اطلاعیه متخالف و متضاد پیرامون قتل کیروف انتشار داد. نخست سازمانهای گارد سفید که از خارج به درون مرزهای شوروی نفوذ کرده بودند مقصر شناخته شدند و پس آنگاه رهبران مخالف و معترض درون حزب مورد

7. Kamenev

۰۸ Karl Radek کارل رادک از سال ۱۹۰۳ عضو حزب بود. وی در سال ۱۹۱۹ عضو کمیته مرکزی حزب بلشویک شد. رادک در خدمت استالین قرار گرفت و بارها علیه سران انقلاب شهادت دروغ داد. وی سرانجام در سال ۱۹۳۹ به دستور استالین اعدام و همانند دیگر قربانیان استالین از صفحه گیتی زودوده شد. م.

9. Izvestia

اتهام قرار گرفتند. بدیهی است مردم شوروی با بی صبری منتظر تشکیل دادگاه بودند و می‌خواستند در جریان محاکمه از زبان قاتل " نیکلایف " مطالبی بشنوند.

ولی امید مردم به یأس بدل گشت. بیست و هشتم دسامبر اطلاعیه دادگاه به صورتی رسمی انتشار یافت. در اطلاعیه گفته شد که نیکلایف و سیزده همدست دیگرش در قتل کیروف شرکت داشتند. روز بعد جراید اعلام کردند که هر چهارده متهم در جلسه غیر علنی دادگاه به اعدام محکوم شدند و حکم دادگاه به مرحله اجرا درآمد. چه در اطلاعیه و چه در متن حکم دادگاه کمتر اشاره‌ای به شرکت زینویف و کامنف در توطئه قتل کیروف نشد.

اعلامیهای متناقض دولت و محاکمه غیر علنی نیکلایف، عدم اعتماد مردم را نسبت به اطلاعات رسمی کشور فزونتر کرد. همه می‌پرسیدند، چرا نیکلایف آشکارا محاکمه نشد؟ کسی در قاتل بودن نیکلایف تردید نداشت. زیرا در محل جنایت و حین عمل ارتکاب به قتل دستگیر شد. مردم می‌گفتند، چرا مسئله تا بدین پایه صورتی پنهانی و سری به خود گرفته است؟ در پرونده چه مطلبی وجود داشت که استالین حاضر نشد آن را به دادگاه علنی محول کند؟

این زمان در اتحاد شوروی نبود. لذا داوری من تنها از طریق مندرجات جراید میسر می‌شد. ولی از همان آغاز دریافتم گارد سفید و گروه زینویف و کامنف در این ماجرا دست نداشتند. بلکه دست دیگری در کار بود.

نخستین اطلاعیه را نمی‌توانستم جدی تلقی کنم. زیرا شامل افسانه شرکت یکمده و چهارده تروریست عضو گارد سفید بود. من که در گذشته فرمانده واحدهای مرزی شوروی در جمهوریهای قفقاز بودم، نیک می‌دانستم که عبور این تعداد تروریست از مرزهای استوار اتحاد شوروی محال است. گذشته از آن در سیستم گذرنامه شوروی که سفر

از يك شهر به شهر و ناحیه دیگر و اقامت افراد در نواحی مختلف سخت زیر نظر پلیس قرار دارد، پنهان شدن یکمصد و چهارده تروریست در لنینگراد ممکن نیست. همه این ماجرا مشکوک به نظر می‌رسید. چرايد خبر اعدام همه آنها را منتشر کردند ولی نامی از تروریستها نبردند.

اطلاعی که از مشارکت زینویف و کامنف خبر می‌داد، به همان اندازه ابلهانه و باورنکردنی بود. از تاریخ حزب به سهولت می‌توان دریافت که بلشویکها همواره مخالف ترور افراد و شخصیت‌های جداگانه بودند و حتی در مبارزه با تزار و وزیران او نیز به چنین کاری دست نزدند. آنها می‌گفتند که این شیوه‌ها موثر نیست و در ضمن به جنبش انقلابی لطمه می‌زند. گذشته از آن زینویف و کامنف نیک می‌دانستند که قتل کیروف بهانه خواهد شد تا استالین رهبران مخالف پیشین را از میان بردارد. در واقع چنین نیز شد.

بیست و سوم ژانویه سال ۱۹۳۵ به تقریب يك ماه پس از اعدام نیکلایف در روزنامه‌ها خبری درج گردید مبنی بر این که فیلیپ مدود^{۱۰} رئیس سازمان امنیت لنینگراد و معاون او زاپاروژتس^{۱۱} و ده تن دیگر از مسئولان سازمان امنیت (ان.ک.و.د) بازداشت و از سوی دادگاه به سالهای مختلف زندان محکوم شدند. گناه اشخاص مذکور آن بود که پیرامون "تدارك سوء قصد علیه کیروف اطلاعاتی به دست آورده بودند، ولی برای جلوگیری از سوء قصد اقدامی نکردند."

از ترمشی که دادگاه نسبت به متهمان ابراز داشت، شگفت زده شدم. تنها يك تن از متهمان به ده سال زندان محکوم شده بود. دیگر متهمان از جمله مدود رئیس سازمان امنیت لنینگراد و معاونش به دو تا سه سال زندان محکوم گردیدند. همه اینها مایه شگفتی بود. قتل

10. Filip Medved

11. Zaparozhets

کیروف ظاهراً " می‌بایست از سوی استالین به عنوان خطری نسبت به وی تلقی می‌شد. هر گاه سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) در مورد زندگی کیروف غفلت ورزید، فردا ممکن است چنین خطری متوجه استالین گردد. کسانی که استالین را می‌شناختند، تردید نداشتند که وی دستور اعدام یا گوداکمیسر (وزیر) سازمان امنیت (ان.ک.و.د) را صادر خواهد کرد و همه مسئولانی را که در ماجرای قتل کیروف " سهل‌انگاری " کرده بودند، به جوخه اعدام خواهد سپرد. زیرا مسئولان سازمان امنیت در صورت سوء قصد نسبت به اعضای کمیته مرکزی مسئولیت جانی داشتند.

یکی از عواملی که مایه حیرت و شگفتی بسیار من شد آن بود که استالین به مجرد آگاهی از قتل کیروف، جرأت کرد بی درنگ عازم لنینگراد شود. من می‌دانستم که او برای حفظ جان خود تا چه پایه ارزش قایل است. بنابر این سفر وی در چنین محیط آشوبزده‌ای به لنینگراد بسیار حیرت‌انگیز می‌نمود.

احتیاط بیش از اندازه و هراس استالین از خطر را با این نمونه‌ها می‌توان ارائه کرد :

همه می‌دانستیم که استالین در برگزاری مراسم سان و رژه هنگامی که بر بالای آرامگاه لنین در میدان سرخ قرار می‌گرفت، از سوی افراد برگزیده واحدهای نظامی و نگهبانان ویژه سازمان امنیت شوروی سخت محافظت می‌شد. گذشته از آن استالین همواره جلیقه ضد گلوله‌ای را که با سفارش مخصوص از آلمان خریداری شده بود، به تن می‌کرد.

یقین داشتم استالین هنگام حرکت به سوی اقامتگاه خارج شهر خود از سازمان امنیت (ان.ک.و.د) می‌خواست تا سه چهارم ساکنان خیابانهای مسیر حرکت را از خانه‌های خود خارج کند و مأموران سازمان امنیت را به جای آنها بنشانند. مسیر سی و پنج کیلومتری از

کاخ کرملین تا اقامتگاه خارج شهر استالین ، شبانه روز از سوی مأموران ویژه سازمان امنیت تحت مراقبت قرار داشت . مأموران که شماره آنها یکهزار و دویست نفر بود ، شبانه روز سه نوبت در مسیر استالین پاس می دادند و آن را زیر نظر داشتند .

استالین حتی در محوطه کاخ کرملین نیز از راه رفتن امتناع می ورزید . هنگامی که استالین آپارتمان درون کاخ را ترک می گفت و به دفتر کار خود در کاخ بزرگ کرملین می رفت ، محافظان بدون کمترین اعتنا به مقام و شخصیت کسانی که در مسیر او قرار می گرفتند آنها را دور می کردند .

همه ساله هنگامی که استالین برای استراحت به شهر بیلاقی سوچی^{۱۲} می رفت ، دستور می داد که قطار مخصوص او در مسکو و نیز کشتی مخصوص وی در شهر گورکی^{۱۳} آماده باشند . گاه استالین با قطار از مسکو به سوچی می رفت . گاهی نیز تا شهر گورکی می رفت . مسافت گورکی - استالینگراد را با کشتی مخصوص طی می کرد و از آنجا دوباره سوار قطار مخصوص خود می شد و به سوچی می رفت . هیچ کس نمی دانست استالین کدام مسیر و کدام وسیله را برای سفر برگزیده است . حتی کسی از روز حرکت استالین آگاهی نداشت . قطار و کشتی مخصوص او چندین روز در حالت آماده باش کامل قرار می گرفتند . استالین تنها در آخرین ساعت به اشخاص مورد اعتماد خود اعلام می کرد که این بار چه مسیری را برای سفر در نظر گرفته است . در جلو و عقب قطار زره پوش استالین دو قطار مملو از نگهبانان و محافظان وی حرکت می کردند . قطار زره پوش استالین به گونه ای ساخته شده بود که مستقلاً می توانست مدت دو هفته برابر هر

۱۲ . Sochi در کرانه دریای سیاه . م .
۱۳ . Gorki واقع در کرانه رود ولگا . م .

حمله‌ای که از سوی محاصره‌کنندگان صورت گیرد، مقاومت کند. به محض بروز حادثه، شیشه‌های قطار به صورت خودکار با پرده‌های زرهی پولادین بسته می‌شد.

استالین که خود را رهبر طبقه کارگر می‌نامید، حتی یکبار به هنگام کار کارگران از کارخانه‌ای دیدن نکرد. زیرا از روبرو شدن با کارگران هراس داشت.

نمونه‌های بسیاری از بیم و هراس بیش از اندازه استالین می‌توان ارائه نمود. از این رو به زحمت می‌توانستم باور کنم که استالین به لنینگراد سفر کرده باشد. به‌ویژه آن که روزنامه‌ها از وجود سازمان‌های تروریست خبر داده بودند و اعلام داشتند که گویا سازمان امنیست (ان.ک.و.د) نتوانست از جان کیروف محافظت کند. از این رو سفر استالین مرا سخت به شبهه واداشت. احساس می‌کردم که او خود در قتل کیروف دست داشته و اخبار مربوط به کشف سازمان تروریستی دروغی بیش نبوده است.

اواخر سال ۱۹۳۵ هنگامی که به اتحاد شوروی بازگشتم، اسرار قتل کیروف بر من معلوم و روشن شد. من که از فنلاند وارد لنینگراد شدم، به عمارت سازمان امنیت رفتم تا از طریق تلفن مخصوص با مسکو تماس بگیرم و در قطار سریع‌السیر شبانه کوپه مخصوصی که تخت‌خواب داشته باشد برای خود مهیا کنم. در مقر سازمان امنیت لنینگراد با یکی از دوستان قدیمی که در دوران جنگ‌های داخلی مشترکاً "پیکار می‌کردیم، ملاقات کردم. او تازه به سمت یکی از مسئولان برجسته سازمان امنیت لنینگراد منصوب شده بود. طبیعی است که ضمن گفتگو به دگرگونی‌هایی که پس از قتل کیروف در سازمان امنیت لنینگراد روی داده بود، اشاره کردیم. معلوم شد که مدود رئیس سابق سازمان امنیت لنینگراد و معاون او زاپاروژتس که به مدتی زندان محکوم شده بودند، به زندان اعزام نشدند. به دستور استالین

آنها به مقامهای مسئول در معادن طلای ناحیه " لنا " ^{۱۴} کوه " لنزولوت " ^{۱۵} نامیده می‌شد، منصوب گردیدند. این ناحیه بزرگترین مرکز استخراج طلا در سیبری بود. وضع زندگی آنها گرچه به پای لنینگراد نمی‌رسید، ولی به هر تقدیر خوب بود. دوستم گفت به مدود اجازه دادند اتومبیل کادیلاک تازه خود را همراه داشته باشند. وی افزود که همسر بد قلق و ادا باز مدود تاکنون سهار نزد شوهرش به سیبری رفت. هر بار تصور می‌شد که قصد دارد نزد شوهرش بماند. ولی پس از مدتی کوتاه به لنینگراد باز می‌گشت. به هنگام سفر برای او کوپه مخصوص درجه یک در قطار آماده می‌کردند و خدمه در خدمت وی قرار می‌گرفتند.

دوست من از سرآسیمگی مردم لنینگراد به سبب قتل کیروف و سفر استالین به این شهر سخن گفت. وی اظهار داشت که در جریان بازجویی کمکهای شایانی به میرونوف رئیس اداره اقتصادی سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) و آگرانوف ^{۱۶} معاون کمیتر امور داخله کرده است.

استالین پیش از بازگشت به مسکو، میرونوف را موقتاً به سمت کفیل ریاست سازمان امنیت لنینگراد منصوب کرد که در واقع دیکتاتور شهر به شمار می‌رفت. از او پرسیدم: با این که بنای اسمولنی با دقت فراوان محافظت می‌شود، چگونه نیکلایف (قاتل) توانست به درون آن راه یابد.

دوست من در پاسخ گفت: " به همین دلیل مدود و زاپاروژتس از کاربرکنار شدند. گذشته از آن نیکلایف چند روز پیش از سوئد قصد تلاش کرد تا به درون اسمولنی راه یابد. ولی او را بازداشت کردند.

14. Lena

15. Lenzolot

16. Agranov

هرگاه آن زمان تدابیر لازم اتخاذ می‌شد، کیروف به قتل نمی‌رسید. " احساس کردم گفتگوی ما جنبه‌ی صوری پیدا کرده است و دوست من میل ندارد مطلب مشخصی پیرامون این ماجرا بیان کند. از جابر خاستم که بروم. در این لحظه او گفت: " موضوع به اندازه‌ی خطرناک است که صلاح در بی‌اطلاعی و ناآگاهی است. ناآگاهی برای حفظ جان ضروری است. "

این سخن دوستم به مراتب ارزشمندتر از مجموع اطلاعاتی بود که وی در اختیار من گذارد. این اشاره نه تنها شبهه و تردیدم را پیرامون دروغ بودن اطلاعاتی رسمی قویتر کرد، بلکه نشان داد سرمنبع سوء قصد به کجا منتهی می‌گردد. این زمان در اتحاد شوروی همه با دوست من هم عقیده بودند و با خود می‌گفتند: " برای نجات جان، صلاح در بی‌اطلاعی و ناآگاهی است. " تردید نداشتم که در مسکو از اسرار قتل کیروف آگاه خواهم شد و خواهم توانست از دوستان قدیمی خود که در سازمان امنیت (ان.ک.و.د) مقامهای عمده‌ای داشتند و از اسرار پشت پرده آگاه بودند، کسب اطلاع کنم. یکی از آنها میرونوف رئیس اداره اقتصادی سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) بود که همراه استالین به منظور تحقیق و بررسی به لنینگراد رفته بود. او با اختیارات تام به عنوان دیکتاتور و فرمانروای مطلق در رأس سازمان امنیت لنینگراد قرار گرفت.

میرونوف طبق توصیه من به خدمت در سازمان امنیت پذیرفته شد. وی در سال ۱۹۲۴ معاون اداره اقتصادی این سازمان بود که آن زمان (ثو.گ.پ.او) نام داشت. من با زحمت زیاد دزرژینسکی^{۱۷} را قانع کردم که میرونوف را به ریاست یکی از ادارات سازمان امنیت کشور منصوب کند. دزرژینسکی به دلایلی از انتصاب اشخاص تازه‌کار به

۱۷. Dzerzhinski رئیس سازمان امنیت وقت اتحاد شوروی. م.

ریاست یکی از ادارات این سازمان اکراه داشت . بعدها هنگامی که به فرماندهی واحدهای مرزی شوروی در قفقاز منصوب شدم، اصرار ورزیدم که میرونوف جانشین من شود و مقام معاونت اداره اقتصادی سازمان امنیت شوروی را عهده‌دار گردد . میرونوف در سایه استعداد و لیاقت خویش پس از چند سال به ریاست اداره مذکور منصوب و به یکی از دستیاران نزدیک یاگودا^{۱۸} بدل گشت . یقین داشتم توسط میرونوف از اسرار قتل کیروف آگاه خواهم شد .

اندکی پس از ورود به مسکو، الکساندر شانین^{۱۹} رئیس اداره حمل و نقل سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) که دوست نزدیک یاگودا و یکی از یاران نزدیک کاگانویچ^{۲۰} عضو دفتر سیاسی (پولیت بورو) بود ، ضیافتی به افتخار من ترتیب داد . الکساندر شانین همراه کاگانویچ به تجدید سازمان راه آهن شوروی پرداخت . پس از صرف ناهار میزبان ما را به شنیدن صفحات موسیقی دعوت کرد . شانین یکی از دوستداران ترانمهای قدیمی روسی بود . وی پس از نوشیدن چند گیلایس لیکسور دستخوش احساس شد و ضمن نشان دادن دو آلبوم از صفحات موسیقی خود گفت : این دو آلبوم را کنار گذاشته‌ام تا برای ایوان زاپاروژتس^{۲۱} به " لنزولوت " در سیبری بفرستم . شانین ضمن بیان این مطلب آهی کشید و گفت : بیچاره ایوان ، آدم خوبی است . بی آن که مرتکب گناهی شود گرفتار شد . شانین افزود که پائوکر^{۲۲} رئیس محافظان شخصی استالین اخیراً " یک دستگاه گیرنده رادیوی ساخت خارج به عنوان هدیه برای زاپاروژتس فرستاد .

۱۸ . کمیسر سازمان امنیت شوروی پس از دز رژیونسکی . م .

19. Alexandr Shanin

20. Kaganovich

۲۱ . معاون برکنار شده سازمان امنیت لنینگراد . م .

22. Pauker

این نکته که شانین و پائوکر برای زاپاروژتس هدیه فرستادند، در نظر بسیار مهم جلوه کرد. هر دو می‌دانستیم که هرگونه ابراز علاقه نسبت به محکومان را کمیته مرکزی حزب به عنوان نشانه‌ای از برخورد خصمانه تلقی خواهد کرد. طبق مقررات نانوشته روزگار استالین، هر گاه شخصیتی مفضوب واقع می‌شد، اشراف و بزرگان شوروی بی‌درنگ با او قطع رابطه می‌کردند. این قطع رابطه، دوستان و خویشاوندان را نیز شامل می‌شد (در مورد افراد محکوم به زندان، این وضع بی‌گمان مصداق کامل داشت). افرادی چون شانین و پائوکر که به استالین نزدیک بودند، بیش از دیگران مجبور به رعایت مقررات مذکور می‌شدند. قطع رابطه با مفضوبین شرط قطعی حفظ و ارتقاء مقام بود. با خود گفتم: چه شده که شانین و پائوکر برای زاپاروژتس محکوم هدیه می‌فرستند و در عین حال نگران از دست دادن مقام و موقعیت خود نیستند؟

پس از ورود به مسکو به مراتب زودتر از انتظار به اسرار قتل کیروف پی بردم. ماجرا از این قرار بود.

بهار و تابستان سال ۱۹۳۴ میان کیروف و چند تن از اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) اختلاف‌هایی در گرفت. همگان از عناد و سرسختی کیروف آگاهی داشتند. کیروف در جلسات دفتر سیاسی چند بار دوست قدیمی خود سرگو اورجونیکیدزه^{۲۳} را مورد انتقاد شدید قرار داد. علت انتقاد دستورات متناقض اورجونیکیدزه پیرامون صنایع استان لنینگراد بود. کیروف، میکویان^{۲۴} را که آن زمان عضو

۲۳. Sergo Ordzhonikidze سرگو اورجونیکیدزه سال ۱۹۰۳ عضو حزب و در سال ۱۹۱۲ عضو کمیته مرکزی حزب بلشویک شد و سرانجام در سال ۱۹۲۷ خودکشی کرد. خودکشی وی مورد تردید گروهی از محققان است. بعضی از پژوهندگان استالین را دست‌اندرکار قتل اورجونیکیدزه دانستند. م.م.

علی البدل دفتر سیاسی (پولیت بورو) بود، متهم کرد که در کار تأمین آذوقه و خواربار لنینگراد اخلاص را داشته است. یکی از موارد اختلاف کیروف با میکویان را به خاطر دارم. کیروف بدون کسب اجازه از مکو دستور داد بخشی از ذخایر آذوقه ارتش مستقر در استان لنینگراد در اختیار کارگران قرار گیرد. وروشیلوف^{۲۵} که آن زمان کمیسر (وزیر) دفاع بود نسبت به اقدام کیروف اظهار عدم رضایت کرد و اعلام داشت که وی از محدوده اختیارات خود گام فراتر نهاده، در امور ارتش دخالت کرده است.

کیروف در جلسه دفتر سیاسی (پولیت بورو) توضیح داد که چون ذخایر مواد غذایی کارگران به پایان رسیده بود، لذا به چنین اقدامی دست زده است. در ضمن او به عنوان وام و به صورت موقت مقداری خواربار از ارتش گرفته است. همین که سهمیه خواربار استان لنینگراد را دریافت کند، مواد اخذ شده از ارتش را پس خواهد داد. وروشیلوف که از حمایت آشکار استالین برخوردار بود، توضیح کیروف را کافی ندانست و با حالتی هیجانزده گفت: "کیروف با انتقال خواربار از انبار ارتش به فروشگاههای کارخانها می‌کوشد تا در میان کارگران شهرت و اعتبار بهمرساند." کیروف که از سخن وروشیلوف سخت عصبانی شده بود، با لحنی خشن به وی پاسخ گفت و اظهار داشت: "هر گاه دفتر سیاسی از کارگران خواستار تولید محصول است، در آن صورت باید پیش از هر کار آنها را از لحاظ آذوقه و مواد غذایی تأمین کند!" کیروف درحالی که فریاد می‌کشید، افزود: "هر روستایی می‌داند که هرگاه به اسب علیق ندهند، از جای خود نخواهد جنبید!" میکویان به عنوان اعتراض گفت که طبق اطلاع واصله، وضع آذوقه و خوراک کارگران لنینگراد بهتر از سایر

نواحی کشور است . کیروف نتوانست منکر این نکته باشد . وی در عوض ارقامی مبنی بر افزایش تولید موسسات صنعتی لنینگراد ارائه کرد و گفت کارگران حق دارند در برابر محصول اضافی از شرایط جیره بندی بهتری برخوردار شوند (از سال ۱۹۲۹ در کشور سیستم جیره بندی برقرار گردید و تا زمان قتل کیروف همچنان ادامه داشت) . استالین وارد بحث شد و گفت : " چرا کارگران لنینگراد باید بهتر از دیگران زندگی کنند ؟ "

کیروف با شنیدن این سخن از کوره دررفت و با صدای بلند گفت : " من معتقدم که باید سیستم جیره بندی لغو شود و کارگران از تغذیه شایسته‌ای برخوردار گردند ! "

عصبانیت و فریاد کیروف به عنوان نموداری از بی‌اعتنایی وی به استالین تلقی شد . از زمانی که استالین قدرت و حاکمیت نامحدودی را در اختیار خود گرفته بود ، هیچ یک از اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) حق نداشت بدون موافقت استالین مطلبی بر زبان آورد .

اعضای دفتر سیاسی متفقاً با کیروف به مخالفت برخاستند . اختلاف نظر کوچک ، از سوی آنان به عنوان گناهی بزرگ تلقی شد . تابستان سال ۱۹۳۴ سرگوا اورجونیکیدزه کمیسر (وزیر) صنایع سنگین و عضو موثر دفتر سیاسی (پولیت بورو) ، رئیس کمیته اجرایی استان لنینگراد و تنی چند از مسئولان صنایع لنینگراد را جهت مشاوره دعوت کرد . آنها همراه با اسناد و مدارک لازم مسکو شدند . پس از ورود به مسکو دو روز به انتظار ملاقات با اورجونیکیدزه نشستند . اورجونیکیدزه روز جلسه و مشاوره را مدام به تعویق می‌افکند . روز سوم ، رئیس کمیته اجرایی لنینگراد از طریق تلفن با کیروف تماس گرفت و ماجرا را به وی اطلاع داد . کیروف در پاسخ گفت : " هر گاه اورجونیکیدزه امروز هم‌ترا نپذیرد ، سوار قطار شو

و به لنینگراد بازگرد! "

رئیس کمیته اجرای لنینگراد نیز همان روز از مسکو به لنینگراد بازگشت .

اورجونیکیدزه موضوع را در نخستین جلسه دفتر سیاسی (پولیت بورو) مطرح کرد . دستور کیروف به عنوان تربیت مسئولان لنینگراد با روحیه چریک بازی و عدم اطاعت از مرکز تلقی شد . کوشش کیروف برای توضیح مطلب موثر واقع نشد . کیروف که طاقت از کف داده بود فرهاد برآورد و گفت : " من در آینده نیز چنین خواهم کرد . من به افراد خود در لنینگراد نیاز دارم و نمی گذارم که روزها در اتاق انتظار اورجونیکیدزه بیکار بنشینند ! "

رفته رفته رابطه کیروف با دفتر سیاسی به سردی گرایید و چنان شد که وی می کوشید کمتر به مسکو بیاید . شهرت و اعتبار کیروف در میان مردم فزونی گرفت . افزایش شهرت و اعتبار کیروف نیز مایه فزونی خشم استالین و دیگر اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) گردید . کلیه اعضای دفتر سیاسی از جمله استالین فاقد قدرت نطق و بیان بودند . سخنرانیهای آنان اغلب خسته کننده بود . ولی به خلاف آنان ، کیروف به قدرت سخنوری شهرت فراوان داشت . وی می دانست چگونه باید توده های مردم را جلب کرد . او تنها عضو دفتر سیاسی بود که از رفتن به کارخانها و سخنرانی برای کارگران بیم و هراس به دل راه نمی داد . در ضمن کیروف با دقت فراوان به شکایات کارگران توجه می نمود و می کوشید تا به آنها یاری کند . بسیاری از مسئولان حزب و دولت که در نواحی مختلف کشور به کار اشتغال داشتند ، تلاش می کردند تا به لنینگراد منتقل گردند . شایع شده بود که کیروف بسه ابتکار زیردستان خود توجه فراوان مبذول می دارد و کسانی را که خواست و قدرت خدمت داشته باشند ، به مقامات عالیتر ارتقاء می دهد . شهرت و اعتبار کیروف در لنینگراد بی نظیر بود . روسای موسسات

کشور برای وزیران خود به اندازه کیروف اعتبار و احترام قایل نبودند. شهرت و اعتبار کیروف پس از کنگره هفدهم حزب که در آغساز همان سال ۱۹۳۴ برگزار شده بود، به میزان قابل ملاحظه‌ای افزون و افزونتر شد. پیش از تشکیل کنگره مشخص شده بود که میزان ابراز احساسات نمایندگان نسبت به رهبران چه اندازه باشد. مقرر گردید برای هر عضو دفتر سیاسی (پولیت بورو) که در تریبون کنگره ظاهر شود، حضار دو دقیقه و برای استالین ده دقیقه تمام کف بزنند. چنین نیز شد. ولی ظهور کیروف صورت دیگری داشت. همین که کیروف پشت میز هیئت رئیسه قرار گرفت، حضار از جا برخاستند و با کف زدن و فریادهای پرشور او را درود گفتند. نمایندگان لنینگراد چنان شوری بپا کردند که همه اعضای کنگره را تحت تأثیر قرار دادند. اقبال نمایندگان کنگره از کیروف، دیگر اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) را چنان در سایه قرار داد که حتی تصور نمی‌کردند. در راهروهای کنگره، نمایندگان با یکدیگر نجوا می‌کردند و می‌گفتند که اقبال کنگره از کیروف، استالین را در سایه قرار داد.

استالین که از اعتبار و در عین حال بی‌اعتنایی کیروف سخت به خشم آمده بود، تصمیم گرفت وی را از لنینگراد به مسکو بازگرداند. به وی اعلام شد که به ریاست دفتر تشکیلات حزب (اورگبورو)^{۲۶} منصوب شده است و لذا باید به مسکو بازگردد. ولی کیروف در بازگشت به مسکو شتاب نکرد. وی به بهانه این که کارها ناانجام مانده است، چند ماه دفع‌الوقت کرد. ضمناً از شرکت در جلسات دفتر سیاسی (پولیت بورو) تا سرحد امکان خودداری می‌ورزید. به گونه‌ای که عمل او سخت جلب توجه می‌کرد.

استالین می‌توانست هنگام سفر کیروف به مسکو، مانع از

بازگشت او شود. ولی پس از انتماب وی به ریاست دفتر تشکیلات کمیته مرکزی حزب، این عمل دشوار می‌نمود و به عنوان قهر و جنگ آشکار تلقی می‌شد. گذشته از آن نگاه داشتن کیروف علی‌رغم تمایل وی در مسکو کار آسانی نبود. همه می‌گفتند: مگر کیروف بازداشت شده است؟ در آن روزگار (سال ۱۹۳۴) اینگونه برخورد نسبت به اعضای دفتر سیاسی حزب، ساده و آسان نمی‌نمود. برکناری اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) باید با اقدامات وسیعی در مقیاس حزب همراه می‌شد. برای این کار لازم بود پیش از وقت اتهاماتی علیه کیروف مبنی بر الحاد و ارتداد ضد لنینی و انحراف از خط مشی اصلی حزب سرهم بندی می‌شد و گروه‌هایی را به انتقاد از وی وامی‌داشتند و مباحثات علیه او را به سراسر حزب گسترش می‌دادند. استالین در مبارزه با معترضان از جمله تروتسکی^{۲۷} و زینویف به دفعات مطالبی نوشت، نطقها کرد و از "وحدت حزب و استحکام آن در مبارزه با الحاد و ارتداد" سخن گفت. ولی مبارزه علیه کیروف بی‌گمان سبب می‌شد که شایعات مبنی بر تفرقه جدید در حزب و اختلاف نظر در پولیت بورو^{۲۸} ورد زبانها شود. استالین نیک می‌دانست که با این اقدام در خارج از کشور تردیدهایی پیرامون استواری رژیم وی پدید خواهد آمد. حال آن که استالین از پدید آمدن شبهه و تردید سخت پرهیز داشت.

استالین به این نتیجه رسید که مسئله بغرنج مذکور را تنها از یک طریق می‌توان حل کرد و آن از میان برداشتن کسروف و افکندن گناه قتل او به گردن رهبران معترض پیشین است. بدین روال باید تیسر دوشان خواهد زد. او ضمن انهدام کسروف، کاریاران نزدیک لنین را

27. Trotski

28. Politburo

نیز خواهد ساخت . استالین هرگونه تلاشی را برای به لجن کشیدن و مفتضح کردن آنها انجام می‌داد . زیرا آنها هنوز در دیدهٔ افراد حزب به عنوان مظاهر بلشویسم تلقی می‌شدند . استالین با خود اندیشید هرگاه بتواند زینویف، کامنف و دیگر معترضان را به عنوان قاتل کIROF معرفی کند، دیگر مشکلی باقی نخواهد ماند و او حق خواهد داشت آنها را به گناه قتل " این فرزند صدیق حزب " و عضو دفتر سیاسی (پولیت بورو) اعدام کند .

تنها سازمان دولتی که می‌توانست استالین را در تدارك تـرور کIROF یاری کند، سازمان امنیت لنینگراد بود . زیرا سازمان مذکور حفظ جان کIROF را بر عهده داشت . رئیس این سازمان فیلیپ مدود دوست نزدیک کIROF بود . لذا باید مدود از مقام خود برکنار می‌شد . شخص " مطمئنتری " جای او را می‌گرفت . استالین چنین شخصی را در اختیار داشت . این شخص یوداکیماف^{۲۹} یکی از مسئولان قدیمی سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) بود . استالین طی چند سال همواره او را به هنگام استراحت با خود همراه می‌برد . یوداکیماف نه تنها حفظ جان استالین را بر عهده داشت ، بلکه همنشین وی در باده نوشی بود . یوداکیماف بیش از هر مأمور برجستهٔ سازمان امنیت (ان.ك.و.د) از استالین جایزه و نشان گرفت . او موجود عجیبی بود . چهره‌ای سرد و بی حالت داشت که در همکارانش ایجاد نفرت و انزجار می‌کرد . یوداکیماف در گذشته به اتهام ارتکاب به جنایت محکوم و زندانی شده بود . پس از انقلاب از زندان آزاد گردید و به حزب بلشویک روی آورد و در جنگهای داخلی شرکت کرد . پس از پایان جنگهای داخلی یوداکیماف به مقام ریاست سازمان امنیت (ثو.گ.د.پ.ا.و) در اوکراین منصوب گردید . وی در آنجا کسانی را

که علیه دولت شوروی قیام کرده بودند، از دم تیغ گذارنید و در واقع به صورت عجیبی کشتار کرد.

یاگودا کمیسر (وزیر) سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) طبق دستور استالین، فیلیپ مدود را از لنینگراد به شهر مینسک^{۳۰} منتقل کرد و یوداکیم اف را به جای وی گمارد. کیروف با شنیدن این خبر مراتب عدم رضایت خود را اعلام نمود. او در حضور مدود از طریق تلفن با یاگودا تماس گرفت و بالحنی خشن پرسید چه کسی به او دستور داده است که بدون موافقت کمیته حزبی استان لنینگراد شخصیت‌های مسئول را از نقطه‌ای به نقطه دیگر اعزام دارد؟ بعد کیروف از طریق تلفن با استالین تماس گرفت و مراتب اعتراض خود را نسبت به اعمال یاگودا اعلام داشت. بدین روال حکم انتقال مدود از لنینگراد لغو شد.

چون استالین در انتصاب یوداکیم اف به سمت رئیس سازمان امنیت لنینگراد توفیق نیافت، لذا چاره‌ای ندید جز آن که نقشه توطئه خود پیرامون قتل کیروف را با یاگودا در میان گذارد. یاگودا بی درنگ دوست نزدیک و مأمور خود زاپاروژتس را که معاون رئیس سازمان امنیت لنینگراد بود احضار کرد و به همراه او به دیدار استالین رفت. استالین نمی‌توانست نقشه خود را از زاپاروژتس پنهان دارد. زیرا زاپاروژتس هرگز با دستور یاگودا به چنین کار مہیبی دست نمی‌زد. بنابر این دستور استالین ضروری بود. زاپاروژتس پس از کسب دستور از استالین، به لنینگراد بازگشت.

این زمان گزارش‌های سری در باره کمونیست جوانی به نام لئونید نیکلایف به سازمان امنیت لنینگراد واصل گردید. او را از حزب اخراج کرده بودند و لذا نمی‌توانست شغلی برای خود دست و پا

کند. نیکلایف چنان آشفته خاطر شده بود که تصمیم گرفت رئیس کمیسیون تفتیش حزب در استان لنینگراد را به قتل رساند و از این رهگذر مراتب اعتراض خود را نسبت به دیوانسالاران حزب اعلام کند. زیرا نیکلایف خود را قربانی دیوانسالاری در حزب می‌دانست.

گزارش مذکور توسط یکی از دوستان نزدیک نیکلایف به سازمان امنیت ارسال شد. او نوشت که نیکلایف قصد ترور رئیس کمیسیون تفتیش حزب در لنینگراد را دارد. زاپاروژتس که از مسکو دستور قتل کیروف را دریافت داشته بود، نسبت به نیکلایف توجه خاصی ابراز داشت. لذا با گزارش دهنده ملاقاتی ترتیب داد. وی ضمن گفتگو دریافت که تصمیم نیکلایف قطعی است. اندکی بعد دوست نیکلایف، یادداشتهای روزانه او را ربود و به زاپاروژتس تسلیم کرد. از این پس ماجرا صورتی بسیار جدی به خود گرفت.

یادداشتهای روزانه نیکلایف را عکسبرداری کردند و پس آنگاه به جای خود باز گرداندند. نیکلایف در این یادداشت نوشته بود که بی دلیل از حزب اخراج شده است و برخورد مسئولان حزبی با او بیرحمانه بود. هنگامی که نیکلایف از آنها خواست تا عدالت را مورد توجه قرار دهند، وی را از کار نیز اخراج کردند. در نتیجه خانواده‌اش که شامل مادر، همسر و دو فرزند بود، گرفتار فقر و گرسنگی شدند. مطالب یادداشت سرشار از نفرت و انزجار نسبت به دارودسته دیوانسالار حاکم بر حزب و دستگاه حکومت بود.

زاپاروژتس به منظور کسب آگاهی بیشتر در باره نیکلایف، تصمیم گرفت شخصا با او ملاقات کند. همه این کارها را همان "دوست" انجام می‌داد. او زاپاروژتس را به عنوان یک دوست و همکار قدیمی که بر حسب تصادف دیده است، با نیکلایف آشنا کرد، آنها پس از اندکی گفتگو جدا شدند. نیکلایف فریفته زاپاروژتس شد. از این پس "دوست" نیکلایف وظیفه جدیدی بر عهده گرفت. او موظف گردید

با نیکلایف نزدیکتر شود و هر چند گاه یکبار مبلغی پول در اختیار وی بگذارد و با وی ابراز همدردی کند و البته هر حرکت او را به سازمان امنیت (ان.ك.و.د) گزارش دهد. زاپاروژتس نیز با شتاب به مسکو سفر کرد و نظر خود را پیرامون استفاده از وضع موجود اعلام داشت. وی در این سفر بار دیگر با استالین ملاقات نمود.

در مسکو چنین تصمیم گرفته شد که نیکلایف برای اجرای نقشه قتل کیروف مناسب است. سبب نیز آن بود که نیکلایف داوطلبانه قصد ترور داشت و نمی‌دانست که سازمان امنیت به صورتی غیرمستقیم رهبری او را در کار سوء قصد بر عهده دارد.

به زاپاروژتس دستور داده شد به هر طریق که ممکن باشد توجه نیکلایف را از رئیس کمیسیون تفتیش حزب به شخص کیروف منعطف نماید. در غیاب زاپاروژتس آتش انتقام در وجود نیکلایف بالا گرفت و به صورت نفرتی جنون‌آمیز از دیوانسالاران حزب در آمد. "دوست" نیکلایف به زاپاروژتس اطلاع داد که وی در جست و جوی تپانچه است.

زاپاروژتس پس از شنیدن این مطلب به دوست نیکلایف گفت که ترور رئیس کمیسیون تفتیش چه اثری خواهد داشت. این کار بی‌فایده است. در ضمن مأموران سازمان امنیت پیش از وقوع حادثه او را دستگیر خواهند کرد. این که ارزشی ندارد. بهتر آن است که نیکلایف به جای موجودی ناچیز، شخصیت برجسته‌ای چون کیروف را مورد سوء قصد قرار دهد. ولی هرگاه نیکلایف با تپانچه قصد ورود به بنای اسمولنی را داشته باشد، بی‌درنگ از سوی مأموران سازمان امنیت دستگیر خواهد شد. زاپاروژتس از "دوست" نیکلایف خواست که او را از قتل رئیس کمیسیون تفتیش منصرف کند و به قتل سیاسی موثری وادارد. وی گفت که قتل يك عضو دفتر سیاسی (پولیت بورو) در سراسر کشور غوغا بپا خواهد کرد.

چنان که انتظار می‌رفت ، نیکلایف تحت تأثیر این پیشنهاد قرار گرفت و آمادگی خود را برای ترور کیروف اعلام کرد . اکنون مهمترین مسئله فقدان تپانچه بود . نیکلایف تصمیم گرفت تپانچه یکی از آشنایان خود را که عضو حزب بود برباید . به او گفته شد که این کار ضرورت ندارد . همان " دوست " که چند بار به وی کمک مادی کرده بود ، این بار نیز توانست " تپانچه‌ای به دست آورد . . . " بدین روال همه چیز آماده و مهیا شد . نیکلایف با کمک " دوست " خود توانست برگ عبور به درون بنای اسمولنی را دست و پا کند . " دوستان " به خارج شهر رفتند تا کار تپانچه را بیازمایند .

سرانجام روز موعود فرا رسید . نیکلایف در حاکی که کیفی در دست داشت به اسمولنی رفت و از نگهبانی سازمان امنیت (ان . ك . و . د) برگد ورود به داخل بنای اسمولنی را گرفت . هنگام ورود به راهروی اصلی ، نگهبانان با دیدن برگد ورود به نیکلایف اجازه دخول دادند . ولی هنوز دو گام بر نداشته بود که یکی از نگهبانان خواستار گشودن کیف برای بازرسی شد . تپانچه و دفتر یادداشت روزانه درون کیف قرار داشت . بی درنگ نیکلایف را بازداشت کردند و به محل افسر نگهبان بردند . حمل اسلحه بدون جواز مخصوص ، دست کم سه سال مجازات زندان داشت . هر گاه مأموران حفاظت اسمولنی دفتر یادداشت نیکلایف را از نظر می‌گذرانند ، ورود او به بنای اسمولنی معلوم و مشخص می‌شد .

با گذشتن یکی دو ساعت ، همه چیز به صورتی معجزاً سا دگرگون شد . تپانچه و دفتر یادداشت را به نیکلایف بازگرداندند و از او خواستند که بنای اسمولنی را ترك کند .

نیکلایف که از ماجرا شگفت زده شده بود ، نزد " دوست " خود رفت و همه چیز را با وی در میان گذارد . او پس از شنیدن گفته‌های نیکلایف که زنده از اسمولنی بازگشته بود ، غرق حیرت شد .

ماجرای اسمولنی برای زاپاروژتس غیر متزقبه و ناخوشایند بود. معلوم شد که او نتوانست وسیلهٔ مواجههٔ آزاد نیکلایف با کیروف را فراهم آورد. در مسکو تصور می‌رفت که در همان روز خبر لازم را پیرامون نتایج سوء قصد دریافت خواهد کرد. البته گناه ناکامی متوجه زاپاروژتس بود. هنگامی که ماجرا را به وی اطلاع دادند، بی درنگ به افسر نگهبان اسمولنی دستور داد که کیف، تپانچه و دفتر یادداشت را به نیکلایف عودت دهند و او را آزاد کنند. باز هم جای امیدواری بود که نیکلایف بتواند بار دوم به اسمولنی راه یابد و خطا نکند. همه چیز به نیکلایف وابسته بود.

نیکلایف از ناکامی خویش سخت آزرده خاطر شد. وی با افسردگی بسیار به سخنان "دوست" خویش گوش فرا داد. "دوست" مذکور به او توصیه کرد تا بار دیگر تلاش کند. . . . انتظار دیری نیاید. ده روز بعد نیکلایف خواستار سوء قصد مجدد شد. او اعتماد به نفس پیشین را باز یافت. "دوست" وی طبق دستور زاپاروژتس به او توصیه کرد که این بار هنگام غروب داخل بنای اسمولنی شود.

غروب اول دسامبر سال ۱۹۳۴ نیکلایف بار دوم با همان کیف، همان تپانچه و دفتر یادداشت به اسمولنی رفت. این بار زاپاروژتس پیش بینیهای لازم را کرده بود. نیکلایف پس از گرفتن جواز ورود، بدون مزاحمت از سد نگهبانان گذشت و داخل راهرو شد. کسی جز مردی میانسال به نام بوریسوف^{۳۱} آنجا نبود. بوریسوف از زمرهٔ مأموران حفاظت سازمان امنیت محسوب می‌شد. ولی کار او با امر حفاظت ارتباطی نداشت.

بوریسوف تعدادی ساندویچ و چای در سینی گذاشت تا به درون اتاقی که جلسهٔ اعضای کمیتهٔ حزبی استان در آن جریان داشت ببرد.

ریاست جلسه را کیروف عهده دار بود. این زمان از طریق تلفن مخصوص کاخ کرملین خواستند تا با کیروف گفتگو کنند. يك دقیقه بعد کیروف از جا برخاست و از اتاق جلسه خارج شد و درب اتاق را بست.

در این لحظه صدای شلیک گلوله شنیده شد. اعضای جلسه از جا برخاستند تا خود را به راهرو برسانند. ولی نتوانستند بلافاصله آن را باز کنند. پای کیروف که غرق خون بر زمین افتاد بود، مانع از گشودن درب شد. کیروف مرده بود. اعضای کمیته حزبی استان شخص دیگری را در کنار جسد کیروف افتاده دیدند. آنها شخص مذکور را نمی‌شناختند. این شخص نیکلایف بود که بیهوش بر زمین افتاده بود. در کنار او کیف دستی و تپانچه دیده می‌شد. جز مقتول و قاتل کسی در راهرو نبود. اعضای کمیته حزبی استان از غیبت محافظان شخصی کیروف شگفت زده شدند. مدتی گذشت، متعاقب آن سر و کلاه مأموران سازمان امنیت (ان.ک.و.د) پیدا شد. آنها بی درنگ نیکلایف را دستگیر کردند.^{۳۲}

۳۲. چون ماجرای قتل کیروف پس از مرگ استالین بارها سروصدا به پا کرد، لذا متن گزارشی خروشچف دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به کنگره بیستم حزب مذکور برای مزید اطلاع خوانندگان به عنوان سند رسمی ارائه می‌شود تا مورد توجه قرار گیرد. اینک سخنان نیکیتا خروشچف: "ذکر این نکته ضرور است که ماجرای قتل کیروف تاکنون نیز حاوی مطالب تاریک و نامفهوم است. از این رو بررسیهای بسیار دقیق پیرامون ماجرای مذکور امری است بسیار لازم. جای شبهه و گمان بسیار است که نیکلایف قاتل کیروف از میان نگهبانان و محافظان کیروف همدست داشته است. یکماه و نیم پیش از قتل کیروف، نیکلایف به سبب رفتار مشکوک بازداشت گردید. ولی پس از آن که بازرسی و بازپرسی شود، آزاد شد. دیگر از نکات شبهه‌انگیز آن است که یکی از مأموران محافظ کیروف را که عضو سازمان امنیت بود، هنگامی که در تاریخ دوم دسامبر سال ۱۹۳۴ برای بازپرسی می‌بردند، در راه طی حادثه اتومبیل‌کشته شد. شگفت آن که از مجموع سرنشینان اتومبیل مذکور حتی يك نفر صدمه

خبر قتل کیروف بی درنگ به اطلاع استالین و یاگودا رسید .
اندکی بعد یاگودا با مدود رئیس سازمان امنیت لنینگراد تماس
تلفنی برقرار کرد و به وی اطلاع داد که همراه استالین عازم لنینگراد
خواهد شد .

زاپاروژتس مأموریت محوله را انجام داد . ولی نقش وی در این
ماجرای به پایان نرسید . در سازمان امنیت لنینگراد کسی جز او
نمی دانست که هدف " ارباب " از ترور کیروف باید با تکفیر زینویف
و کامنف و توطئه جدید علیه رهبران معترض پیشین حزب همراه گردد .
زاپاروژتس می دانست که استالین با سفر به لنینگراد قصد دیدن
نیکلایف را دارد تا اطمینان حاصل کند که وی برای برگزاری محاکمه
علنی مناسب است یا نه . لازم بود با سرعت از وی " اعتراف " گرفته
شود . زاپاروژتس می دانست که نیکلایف به محض ورود استالین باید
صمیمانه اعتراف کند که طبق دستور مستقیم زینویف و کامنف، کیروف
را به قتل رسانیده است .

ندید . پس از قتل کیروف مسئولان کمیاریای امور داخله (ان . ک . و . د)
در لنینگراد به صورتی خفیف مورد توبیخ قرار گرفتند . ولی در سال ۱۹۲۷
همان اشخاص را تیرباران کردند . گمان می رود اعدام اشخاص مذکور
به منظور پنهان نگاه داشتن آثار قتل کیروف صورت گرفته باشد . م .

زاپاروژتس همه نیروی خود را به کار گرفت تا پیش از ورود استالین نیکلایف را به اعتراف وادارد. ولی او یقین داشت که قاتل مقاومت خواهد کرد. او بنا بر تجرب خویش در سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) می‌دانست که حتی افراد بی‌گناهی که به خاطر سرنوشت خانواده و نزدیکان خویش در زندان قدرت و توانایی خود را از دست می‌دهند، به بازیچه دست بازپرسان بدل می‌شوند و آماده‌اند هر نوع اتهامی را با خط و امضای خود تأیید کنند. ولی نیکلایف اندکی پیش به جنایتی هولناک دست زد و عضو دفتر سیاسی (پولیت بورو) را به قتل رسانید. در چنین اوضاع و احوال او توازن و تعادل خود را تمام و کمال از دست داده بود. نیکلایف در زندان بر سر زندانبانان فریاد کشید و گفت که هیچ‌گونه دشمنی شخصی با کیروف نداشته و به سبب یاس و نومیدی به چنین کاری دست زده است. زاپاروژتس از طریق دوست نیکلایف اطلاع یافت که وی سخت پایبند همسر و فرزندان خویش است. زاپاروژتس تصمیم گرفت تهدید کند که هرگاه نیکلایف از اعترافهای لازم خودداری ورزد، اعضای خانواده او گرفتار خواهند شد. این تهدید کافی بود تا نیکلایف هرگونه اعترافی را تأیید کند و صحنه گذارد.

تنها يك مشکل در این ماجرا وجود داشت. دو ماه پیش از سوء قصد "دوست" نیکلایف، وی را با زاپاروژتس آشنا کرد و به او گفت که "این یکی از کارگران و آشنای من است." هرگاه نیکلایف می‌فهمید که "این کارگر" معاون رئیس سازمان امنیت لنینگراد است. همه چیز بر او معلوم می‌شد و در می‌یافت که آن "دوست" از مأموران توطئه‌گر سازمان امنیت است. بدین روال او حلقه اصلی زنجیر این دسیه را معلوم و مشخص می‌کرد. عقل حکم می‌کرد که زاپاروژتس شخص دیگری را برای گرفتن اعتراف از نیکلایف مأمور کند. ولی زاپاروژتس حاضر نبود این کار را به شخص دیگری واگذارد.

لذا تصمیم گرفت خود شخما" علیه زینویف و کامنف از نیکلایف اعتراف بگیرد و ماجرا را به استالین گزارش دهد. از این رو باید منکر هرگونه ملاقات و دیدار با نیکلایف در گذشته گردد. زاپاروتس تصمیم گرفت خود به دیدار نیکلایف برود. وی امیدوار بود که نیکلایف به سبب فشار شدیدی که بر او وارد آمده است، قدرت شناسایی او را نخواهد داشت.

زاپاروتس که به سرکوفتگی نیکلایف امید بسته بود، دستور داد زندانی را نزد او حاضر کنند.

همین که نیکلایف وارد اتاق شد، بی درنگ او را شناخت و دانست که قربانی توطئه سیاسی شده است. زاپاروتس در محاسبه خود خطا کرده بود. او به جای موجودی سرکوفته و درهم شکسته از فشار سوء قمد و زندان، شخص متعصب، لجوج و بی باکی را برابر خود دید. نیکلایف با صراحت تمام به زاپاروتس گفت که شخما" هیچگونه خصومتی با کیروف نداشته است. ولی از اقدام به این سوء قمد راضی و خرسند است. زیرا سوء قمد مذکور عصر تازه‌ای را در مبارزه با گروه دیوانسالاران ممتاز حزب آغاز خواهد کرد.

گفتگو به صورتی دردناک و در عین حال مضحک پایان گرفت. از دفتر زاپاروتس صدای فریاد شنیده شد. درب اتاق او باز شد. زاپاروتس از اتاق مجاور يك صندلی برداشت تا بر فرق نیکلایف بکوبد. در این موقع نیکلایف را گرفتند و به زندان بردند.

اندکی بعد از زندان انفرادی نیکلایف صداهایی شنیده شد. نیکلایف عقب می‌رفت و ناگهان با حرکتی سریع سر خود را محکم به دیوار می‌کوفت. برای او راهی جز خودکشی باقی نمانده بود. شاید فکر می‌کرد با این اقدام خانواده خود را از رنج بازپرسی در آینده رها خواهد کرد و خود نیز گرفتار شکنجه و درد نخواهد شد. زندانبانان دست و پای او را بستند و به زندانی دیگر انتقال دادند که

دیوارهایش اسفنجی و نرم بود. از این پس مأموران مورد اعتماد خاص سازمان امنیت (ان.ک.و.د) مراقبت از او را بر عهده گرفتند. بامداد روز بعد زاپاروژتس گوشید تا بار دیگر با نیکلایف صحبت کند. ولی باز نتیجه‌ای به دست نیامد. وجود نیکلایف سرشار از نفرت و انزجار نسبت به او بود. از این رو گفتگو نتیجه‌ای نداشت.

ورود استالین به لنینگراد به عنوان حادثه‌ای بزرگ تلقی گردید. يك اشکوب کامل بنای اسمولنی را به او اختصاص دادند. گذشته از آن دهه‌اتاق این بنا را مأموران ویژه سازمان امنیت (ان.ک.و.د) اشغال کردند. همه کارمندان و ساکنان این بنای عظیم را به خارج فرستادند و محل مذکور را تخلیه کردند.

استالین بی درنگ وارد عمل شد و نخستین کسی را که احضار کرد فیلیپ مدود رئیس سازمان امنیت لنینگراد بود. بدیهی است احضار مدود جنبه صوری داشت. استالین نیک می‌دانست که مدود از ماجرای قتل کیروف آگاهی نداشت و تنها جنبه‌های ظاهری ماجرا برای او روشن بود. مدود مرخص شد و پس از اوزاپاروژتس احضار گردید. استالین یالغ بر يك ساعت شخصا با او به گفتگو پرداخت. پس از این گفتگو استالین دستور داد تا نیکلایف را حاضر کنند.

گفتگوی استالین با نیکلایف در حضور یاگودا کمیسر عالی (وزیر) امور داخله و سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د)، میرونوف رئیس اداره اقتصادی سازمان امنیت و مأموری که نیکلایف را از زندان آورده بود، صورت گرفت. نیکلایف پس از ورود در آستانه درب اتاق توقف کرد. سر او باندپیچی شده بود. استالین به او اشاره کرد که نزدیکتر بیاید. وی در حالی که چشمان نیکلایف را با دقت می‌نگریست، به تقریب از روی ملایمت با وی به گفتگو پرداخت.

- چرا شما چنین موجود نازنینی را کشتید؟

هر گاه میرونوف خود ناظر صحنه نمی‌بود، هرگز باور نمی‌کردم

استالین پرسش خود را چنین آغاز کرده باشد. زیرا این گونه گفتگو هرگز شباهتی با شیوه بیان معمول و عادی او نداشت.

نیکلایف با سرسختی و عناد در پاسخ گفت: من به او شلیک نکردم. بلکه حزب هدف شلیک من بود. از صدای او احساس می‌شد که هیچ اعتنایی به حضور استالین ندارد.

استالین پرسید: تپانچه را از کجا به دست آوردی؟

نیکلایف با جسارت بسیار در پاسخ استالین گفت: چرا از من سؤال می‌کنید؟ از زاپاروژتس بپرسید!

چهره استالین از شدت خشم تیره شد و با صدایی خفه گفت:

" او را ببرید! "

نیکلایف در آستانه درب درنگ کرد و کوشید تا مطلبی را به گفته خود بیافزاید. ولی او را به سرعت از اتاق خارج کردند.

همین که درب اتاق بسته شد، استالین نگاهی خشم آلود به سوی میرونوف و یاگودا افکند و با لحنی تحقیر آمیز به یاگودا گفت:

آن احمق کجا است؟

میرونوف به سرعت از اتاق خارج شد. چند دقیقه بعد یاگودا آهسته درب را باز کرد تا زاپاروژتس را فراخواند. زاپاروژتس بالغ بر یک ربع ساعت تنها با استالین به گفتگو پرداخت. هنگامی که از اتاق خارج شد، بی آنکه به اطراف و حتی به سوی میرونوف نظر افکند، از راهرو به اتاق انتظار رفت و نشست.

ماجرای نیکلایف با شکست مواجه شده بود. زیرا نیکلایف دریافت که " دوست " او مأمور سازمان امنیت بود. همان " دوست " برگرد و درون اسمولنی را فراهم کرد و تپانچه در اختیارش گذاشت.

نیکلایف یقین حاصل کرد که سازمان امنیت او را به قتل کیروف اغوا کرده و در این سو، قصد دست داشته است.

جای شبهه باقی نبود که محاکمه نیکلایف صورت آشکار نخواهد

داشت . هر گاه نیکلایف تعهد می کرد که در دادگاه علیه زینویف و کامنف شهادت دهد، تعهد وی قابل اعتبار نمی بود . چه تضمینی وجود داشت که نیکلایف در جریان محاکمه به همان خشمی که وی را به سوء قصد رهنمون شد، دچار نگردد؟ چه بسا ممکن بود در دادگاه فریاد برآورد که زینویف و کامنف محرك او نبوده اند، بلکه سازمان امنیت (ان .ك .و .د) او را به قتل کیروف تحريك و اغوا کرد . استالین نمی توانست دل به دریازند و به چنین ریسکی تن در دهد . تنها کاری که از دست استالین بر می آمد واداشتن سازمان امنیت به تشکیل سریع دادگاه سری بود .

در ضمن مردم خواستار توضیحاتی پیرامون قتل کیروف بودند بی گمان استالین نمی توانست چنین استدلال کند که کمونیست جوان نیکلایف به تنهایی دست به چنین کاری زده است و هدف او اعتراض نسبت به زورگوییهای نظام دیوانسالارانه پدید آمده از سوی حزب بوده است . در چنین صورتی نوشته جراید و اطلاعیه حزب و دولت پیرامون به اصطلاح عبور تروریستهای گارد سفید از مرزهای لهستان، لیتوانی و فنلاند به اتحاد شوروی، دروغ جلوه می کرد و معلوم می شد که اطلاعیههای مذکور ساختگی و افسانه بوده اند .

استالین البته می کوشید تا آثار پدید آمده از جرم و اقدامات زاپاروژتسی را پاک کند . نخست دستور قتل " دوست " نیکلایف را صادر کرد تا مورد بازجویی قرار نگیرد . بعد مقرر شد معاونان کیروف احضار شوند تا معلوم گردد چیزی می دانند یا نه ؟ ولی آنها افراد عاقلی بودند و می دانستند که هرگونه اظهار نظر پیرامون این نکته خطرناک است . آنها به استالین گفتند به محض شنیدن صدای تیر از اتاق جلسه خارج شدند و کیروف را مرده یافتند . کسی از محافظان کیروف آنجا نبود . بوریسوف که از سوی کیروف احضار و تـاـزـه از اتاق خارج شده بود، بی آنکه اثری از خود بر جای نهد، غایب شد

آنها دیگر هرگز بوریسوف را ندیدند.

در غیبت اسرار آمیز بوریسوف، هیچ چیز غیرطبیعی وجود نداشت بوریسوف که به هر تقدیر از نقش سازمان امنیت (ان.ك.و.د) پیرامون قتل کیروف بی اطلاع نبود، طبق دستور زاپاروژتس بازداشت شد. نمی‌توانم حدود اطلاعات بوریسوف را معلوم کنم. ولی همین موضوع شگفتی و شبهه مرا افزونتر کرد. بوریسوف به عنوان یکی از افراد وفادار نسبت به کیروف مشهور بود. از ظاهر مطلب چنین مستفاد می‌شود که او نمی‌بایست آلت دست زاپاروژتس قرار گیرد و علیه " ارباب " خود به عملی ناشایست دست زند.

استالین می‌دانست که بوریسوف بازداشت شده و در مقر سازمان امنیت لنینگراد زندانی است. استالین پس از گفتگو با معاونین کیروف به مقر سازمان امنیت رفت و دستور داد تا بوریسوف را نزد او بیاورند. گفتگوی استالین با بوریسوف بسیار کوتاه بود. اندکی بعد بوریسوف طبق دستور استالین به صورتی کاملاً " سری کشته و نابود شد. بدین روال استالین در آن واحد دو شاهد را از میان برداشت.

جسد کیروف با قطار مخصوص استالین به مسکو حمل شد. طبق معمول جسد مقتول جهت وداع همگان به تالار ستوندار کاخ اتحادیهها انتقال یافت. روزنامهها نوشتند، استالین در حالی که کنار جسد ایستاده بود، از مرگ دوست و یار نزدیک خود چنان غرق اندوه شد که سرش را به سوی مقتول خم کرد و او را بوسید. استالین که دست پرورده کشیشان بود، قطعاً " داستان یهودا را به یاد داشت که بر چهره مسیح بوسه زد. میان بوسه استالین و بوسه یهودا مشابهتی می‌توان یافت. ۳۳

۳۳. معروف است یهودا برای این که مسیح را به دشمنان بشناساند قرار گذاشت که او را ببوسد. پس از بوسه یهودا، مسیح شناخته و پس آنگاه مصلوب شد. م.

این نکته که زاپاروژتس به خوبی از عهدهٔ مأموریت سری محوله برنیامد و بازمان امنیت نشانه‌هایی از دخالت خویش در توطئه قتل کیروف باقی گذارد، استالین را مجبور کرد که در آغاز اندیشهٔ اتهام و گناهکار شمردن رهبران معترض پیشین را در ماجرای قتل کیروف به يك سو نهد. ولی عقب نشینیهای استالین همواره صورتی موقت و گذرا داشتند. استالین با اعدام سریع قاتل و از میان برداشتن شهود خطرناک و کسانی که دست بازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) را در این توطئه مشاهده می‌کردند، آسوده خاطر شد و متعاقب آن دوباره طرح نخستین خود پیرامون گناهکار جلوه دادن رهبران معترض پیشین را از سر گرفت. جراید رسمی که اندکی پیش تروریستهای گارد سفید را مسئول قتل کیروف معرفی کرده بودند، ناگهان لحن خود را تغییر دادند. استالین دستور داد که زینویف، کامنف و دیگر رهبران را تحت بازجویی و محاکمه قرار دهند.

در جلسهٔ سری دادگاه مورخ پانزدهم ژانویهٔ سال ۱۹۳۵ هیچ دلیلی پیرامون شرکت زینویف و کامنف در این جنایت ارائه نشد. ولی بر اثر فشار مسئولان دادگاه نظامی و باگودا که از سوی استالین تحت فشار قرار گرفته بودند، زینویف و کامنف حاضر شدند "مسئولیت سیاسی و اخلاقی" این قتل را بر عهده گیرند. ولی منکر هرگونه دخالت خود در این ماجرا شدند. هر دو متهم نامبرده بر مبنای این به اصطلاح "اعتراف" فاقد اعتبار به پنج سال زندان در اردوگاههای کار اجباری محکوم شدند.

ورق‌برنده استالین

۱

این نخستین محاکمه از مجموع محاکمات پر سر و صدا به منظور انهدام به تقریب همه بنیاد گزاران حزب بلشویک و رهبران انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بود. از این پس قتل کیروف در کلیه محاکمات سیاسی عمده به صورت بهانه‌ای درآمد و هر بار علیه گروه‌های تازه‌ای از متهمان به کار گرفته شد.

بسیاری از منتقدان که جریان به اصطلاح محاکمات مسکو را مورد نقد و بررسی قرار دادند، بر این عقید بودند که هدف استالین از نابود کردن بلشویک‌های قدیمی، حاصل عطش انتقام پایان‌ناپذیر وی نسبت به این اشخاص بوده است. دلیل انتقام نیز مخالفت شخصیت‌های مزبور با سیاست استالین بود. آنها در زمینه اجرای وصیتنامه لنین اصرار می‌ورزیدند و قصد داشتند او را از مقام دبیرکلی کمیته مرکزی حزب برکنار کنند. از این رو بی‌اختیار " لذت انتقام " در وجود استالین قوت گرفت. استالین این نکته را طی گفتگویی دوستانه با کامنف و دزرژینسکی بیان داشت. ماجرا در یکی از شب‌های تابستان سال ۱۹۲۲ و سال‌ها پیش از آغاز محاکمات سیاسی روی داد. گفته شد که گویا استالین در آن شب عقده دل‌راگشود

و با صراحت گفت که " باید دشمن را شناسایی کرد، همه جوانب امور را برای وارد آوردن ضربه مورد بررسی دقیق قرارداد، بعد ضربه را وارد آورد و پس آنگاه با خاطری آسوده به استراحت پرداخت ... چه چیزی می‌تواند از لذت انتقام شیرینتر باشد ؟ ... "

البته وجود این‌گونه اندیشه‌های تعصب آمیز در مفکره استالین شگفتی انگیز نیست . او در قفقاز تولد و پرورش یافت . در قفقاز انتقام خون از سده‌های دراز رایج و معمول بوده است . اکنون نیز این روحیه در مردم قفقاز از میان نرفته است . تردید نیست که عطش انتقام از شخصیت‌های قدیمی حزب بلشویک و انهدام آنان از صفات و خضایل استالین منشاء گرفته است . در ضمن باید افزود که ماجراتنها محدود به انتقامجویی صرف نیست . استالین سیاستمداری واقع‌گرا و محاسبی هوشمند و زبردست بود . بارها دیده‌شده که استالین احساس و عواطف خود را تابع محاسبات خویش می‌کرد . استالین در طریق دستیابی به قدرت، بارها از دشمنان خود، حتی دشمنانی که از آنها سخت نفرت داشت به تعریف و تمجید پرداخت . در ضمن هنگامی که پای منافعش در میان بود، به دوستان و یاران خویش نیز رحم نکرد . استالین با آن که تروتسکی را سخت دشمن داشت و از او متنفر بود، در نخستین سالگرد انقلاب اکتبر در نشریه‌ای چون روزنامه " پراودا " به صراحت وی را مورد ستایش قرار داد و از تروتسکی به عنوان رهبر بزرگ قیام اکتبر نام برد و الحاق بدون خونریزی پادگان نظامی پتروگراد به بلشویکها را که از کارهای تروتسکی بود، ستود . چنان که ملاحظه می‌شود، استالین می‌توانست نفرت عمیق خود را نسبت به دشمن نیرومند و خطرناک خویش پنهان و مهار کند . ولی هرگز شعله نفرت و انتقام در وجود استالین خاموش نشد و سرانجام به قتل تروتسکی منجر گردید .

از سوی دیگر دوستی چندین ساله نتوانست مانع از اعدام دوستان

نزدیکش چون بود و مدیوانی^۱ و سرگی کافتارادزه^۲ گردید (زندگی این هر دو شخصیت با تاریخ میهن ما ایران مرتبط است)^۳ زیرا این دو با روش استالین موافقت نداشتند.

یوخارین^۴ از جمله سیاستمدارانی بود که بهتر از هر کس استالین را می‌شناخت. او نیز به عطش انتقامجویی استالین اشاره‌ای دارد. با این وصف معتقد بود که بزرگترین خصلت استالین تمایل سیری ناپذیر وی به کسب قدرت است. سال ۱۹۲۸ که هنوز بوخارین عضو دفتر سیاسی (پولیت بورو) بود و در رأس کمینترن^۵ (بین الملل کمونیست) قرار داشت، شبی بی آن که کسی بداند نزد کامنف رفت تا مراتب همدردی خود را با وی در میان‌گذارد و از خدعه و نیرنگ استالین تبری جوید. بوخارین ضمن گفتگو با کامنف، استالین را بدینگونه توصیف کرد: "او توطئه‌گری بی‌پرنسیپ است. در جهان همه چیز تابع حرص و آرزوی حد و حصر او برای رسیدن به قدرت و حاکمیت است. آماده است تا به خاطر از بین بردن هر یک از ما، همواره نگرشهای خود را تغییر دهد و دگرگون کند. تنها به قدرت و احراز حاکمیت نظر دوخته است. برای رسیدن به قدرت گاه نسبت به ما گذشتہایی روا می‌دارد. ولی همین که به قدرت رسید، همه ما را نابود می‌کند. استالین از عطش انتقام بی‌پایانی برخوردار است. همواره خنجر را زیر قهای خود آماده نگاه می‌دارد. باید اندیشه او پیرامون لـسـنـفـت انتقام را از یاد نبریم!"

1. Budu Medivani

2. Sergei Kaftaradze

۳. بود و مدیوانی نماینده لنین در نهضت جنگل گیلان بود. سرگی کافتارادزه نیز در دوران جنگ دوم جهانی به عنوان نماینده استالین برای کسب امتیاز نفت شمال به ایران آمد، ولی ناکام ماند. — م.

4. Bukharin

5. Komintern

سخن بوخارین از این رو ارزشمند است که در میتینگ و جلسه سخنرانی گفته نشده، بلکه در مکالمه خصوصی با شخصیتی که ایتالین را نیک می‌شناخت بر زبان آمده است .

تصمیم ایتالین مبنی بر انهدام " رهبران قدیمی بلشویک " منطقی از مبارزه او به خاطر کسب قدرت منشاء می‌گرفت . ایتالین تا زمانی که درگیر تحکیم بخشیدن به دیکتاتوری خود بود، مخالفان و معترضان را به زندان می‌افکند و یابه اردوگاههای کار اجباری می‌فرستاد . ولی همین که به مقصود خود دست یافت و حتی با فروافکندن رقیبان بالقوه موقفی استوار حاصل کرد، دیگر " مماشات " را جایز ندانست . ایتالین با کشتن آنها، برای همیشه رقیبان خود را از صحنه سیاست دور کرد .

ایتالین برای متهم کردن و انهدام بلشویکهای قدیمی دست به کار قتل کیروف شد . طرح اجرای برنامه قتل کیروف در سال ۱۹۳۴ امری تصادفی نبود . این زمان روسیه آهسته آهسته از بحران عمیقی که به سبب سیاستهای ماجراجویانه ایتالین در زمینه صنعتی کردن کشور و جمعی کردن کشاورزی گرفتار آمده بود، رها می‌شد . متأسفانه اکنون کسان اندکی هستند که می‌دانند اندیشه‌های اقتصادی مذکور در آغاز به تروتسکی تعلق داشت . آن زمان ایتالین با اندیشه‌های مزبور مخالفت ابراز می‌نمود . کار به جایی رسید که وی در اجلاس کمیته مرکزی گفت : ساختمان تأسیسات هیدرو تکنیک بدان می‌ماند که از روستایی بخواهیم به جای گاو ، گرامافون خریداری کند . ولی بعدها زمانی که ایتالین وجود معترضان را غیر قانونی اعلام کرد، نظر خود را پیرامون اندیشه مخالفان تغییر داد و آنها را به صورت اندیشه‌های خودش قالب زد و معرفی کرد . به عنوان مثال تروتسکی زمانی خواستار جمعی کردن تدریجی کشاورزی بود و می‌گفت صنایع کشور با تولید ماشین آلات کشاورزی، خواهد توانست نیاز موسسات بزرگ کشاورزی جمعیتی

(کلخوزها) را بر آورده سازد. استالین که زمانی با این نظر مخالفت نمی نمود، ناگهان تغییر روش داد و به جای جمعی کردن تدریجی، به جمعی کردن وسیع کشاورزی پرداخت. استالین در این مورد همانند دیگر زمینها کوشید تا خود را به مراتب پی گیرتر، آشتی ناپذیرتر و انقلابیتر از تروتسکی معرفی کند.

استالین با استفاده از شیوه ترور و اعمال زور معمول خویش به این واقعیت ساده و ملموس توجه ننمود که تازیانه و شلاق را نمی توان جایگزین تراکتور و کمباین کرد. مقاومت روستاییان در برابر اجرای جمعی کردن کشاورزی، کشور را در آستانه فاجعه اقتصادی قرار داد. استالین مقاومت کشاورزان را با ترور و انهدام جمعی پاسخ گفت. این نیز موجب قیام روستاییان در بعضی استانهای کشور گردید. در شمال قفقاز و بعضی نواحی اوکرائین ارتش برای سرکوب قیام گسیل شد. در این سرکوبی حتی هواپیمای جنگی نیز مورد استفاده قرار گرفت.

باید افزود که افراد ارتش سرخ به مقیاسی بسیار وسیع از فرزندان روستاییان تشکیل می شد. آنها نیک می دانستند: اکنون که به سرکوب قیام روستاییان در نواحی کشور اشتغال دارند، واحدهای دیگر ارتش در سایر نواحی پدران و برادرانشان را قتل عام می کنند. از این رو بعضی از واحدهای ارتش سرخ به قیام کنندگان پیوستند. در شمال قفقاز یکی از واحدهای نیروی هوایی حاضر نشد به کازاکهایی که قیام

۶۰ در نوشته های فارسی اغلب نام قزاقها و کازاکها اشتباه شده است و در نوشته ها نام کازاک به صورت قزاق آمده است. حال آن که قزاقها و کازاکها دو قوم جدا از یکدیگرند. قزاقها مردم بومی سرزمین کنونی قزاقستان هستند که با چین، قرغیزستان، ازبکستان، ترکمنستان و بخش آسیایی روسیه هم مرز است. مورخان گاه نام قزاقها را با قرغیزها (قرغیزها) یکجا آوردند و اغلب به خطا آنان را قرغیز نامیدند. طبق بررسیهای باستانشناسان سکاها از اقوام کهن ساکن این سرزمین ←

کرده بودند حمله ور گردید . بی درنگ واحد مذکور را منحل کردند و نیمی از افراد آن را به جوخه اعدام سپردند . یکی از دست نشانندگان استالین به نام آکولوف که به سمت معاون سازمان امنیت (ان .ك .و .د) منصوب شده بود ، به گناه آن که نتوانست به یکی از هنگهایی که در محاصره قیام کنندگان قرار داشت ، کمک رساند ، از کاربرکنارشد . کازاکها که هنگ را در محاصره گرفته بودند ، حتی يك تن از افراد آن

بودند . در نخستین سده میلادی گروهی از آنها در این نواحی سکنی گزیدند . از سده ششم و هفتم میلادی ترکان خاقانات غربی به نواحی جنوب شرقی قزاقستان روی آوردند و با مردم بومی در آمیختند . بعدها اقوام تورگش و قارلوق نیز به سرزمین قزاقستان نقل مکان کردند . در سده های هشتم و نهم میلادی تورگشها و قارلوقها و در سده های نهم و یازدهم میلادی غزان و قایماقها برای سرزمین حکمروایی داشتند . قپچاقها نیز به اراضی قزاقستان رخنه کردند و پس از برقراری حاکمیت این گروه نواحی جنوبی سرزمین قزاقستان طی سده های دهم و یازدهم میلادی دشت قپچاق نام گرفت . در سده دوازدهم کیدانها (قراختایان) به سرزمین مذکور حمله ور شدند و با مردم ترکی زبان آن در هم آمیختند . اوایل سده سیزدهم میلادی بقایای نایمانها و دیگر اقوام التایی که از چنگیزخان شکست یافته بودند ، به این سرزمین روی آوردند . متعاقب آن مغولان به سرکردگی جوجی فرزند چنگیز به سرزمین مذکور حمله بردند . پس از ضعیف شدن سپاه قزل اوردا (اردوی زرین) در اواخر سده پانزدهم میلادی اردوی دیگری به نام (اردوی نوگای) تشکیل شد که زیر فرمان خانهای ازبک بود . در سرزمین مذکور ملغمهای از امتزاج اقوام کهن ساکن این سرزمین یا ترکان ، مغولان ، قپچاقها ، قارلوقها ، نایمانها و غیره پدید آمد که اهالی سرزمین قزاقستان را تشکیل دادند . از اواسط سده شانزدهم میلادی نام قزاق Ghazzakh یا Ghazzagh به اهالی این سرزمین اتلاق شد . در دوران روسیه تزاری جنگهای متعددی میان مردم این سرزمین یا سپاهیان دولت مرکزی روسیه در گرفت و لاجرم به تابعیت قزاقها منجر گردید . پس از انقلاب اکتبر در تاریخ ۲۶ ماه اوت سال ۱۹۲۰ قزاقها جمهوری خود مختاری در چهارچوب دولت روسیه شوروی تأسیس کردند . پس از تأسیس دولت اتحاد جماهیر شوروی از تاریخ پنجم دسامبر سال ۱۹۳۶ قزاقستان به صورت " جمهوری شوروی قزاقستان " معرفی گردید . زبان مردم این سرزمین از شاخه های زبان ترکی است .

کازاکها : کازاکها Kazak یا Kozak مردم دیگری هستند . ایسن واژه

را زنده نگذاشتند. فرینوفسکی^۷ رئیس ادارهٔ مرزبانی سازمان امنیت

در زبان ترکی قدیم به معنای "انسان آزاد" است. اینان افران آزادی بودند که در جنوب روسیه و اوکراین می‌زیستند و با دریافت دستمزد به خدمت به ویژه خدمات جنگی می‌پرداختند. در سده‌های هیجدهم و نوزدهم میلادی بخشی از کازاکها به استخدام ارتش روسیه تزاری درآمدند و در نواحی مختلف از جمله سیبری و اورنیورگ به سرکوبی مخالفان پرداختند. اوایل سده هیجدهم میلادی در ارتش روسیه واحدهای چریکی از کازاکها پدید آمد. از سال ۱۷۲۱ جنگجویان کازاک رفته رفته از صورت چریکی خارج شدند و به صورت واحد نظامی بالنسبه منظم درآمدند. گاه نیز افراد کازاک در نواحی مختلف علیه دولت روسیه به قیامهایی دست زدند که قیام مشهور پوگاچوف در سالهای ۱۷۷۲-۱۷۷۵ میلادی و دوران فرمانروایی یک‌ترین دوم امپراتریس روسیه از آن جمله است. الکساندر پوشکین شاعر و نویسنده بزرگ روسیه نیز در کتاب مشهور "دختر کاپیتان" به ماجرای پوگاچوف اشارهای دارد.

اوایل سده بیستم در روسیه یازده واحد نظامی بزرگ کازاک وجود داشت. در راستای انقلاب روسیه و پس از آن واحدهای کازاک به فرماندهی ژنرال کارنیلوف Kornilov، ژنرال دنیکنین Denikin و دیگران با دولت بلشویک روسیه به پیکارهایی دست زدند. در کتاب "دن آرام" نیز به ماجرای قیام کازاکها اشاره شده است.

در دوران فرمانروایی سلاطین قاجار روسها به تربیت واحدهای نظامی در ایران پرداختند و بدین منظور سپاهی از کازاکها برای آموزش نظامی به ایران اعزام شد که از چهره‌های مشهور آن سرهنگ لیاخوف روسی است. خوانندگان محترم توجه فرمایند که کازاکهای ساکن شمال قفقاز و جنوب اوکراین و نواحی شمالی دریای سیاه، روسی زبان و اوکرائینی زبان بودند و هیچگونه رابطهای با مردم قزاقستان نداشتند. ولی چون در بعضی نوشته‌ها از عصر صفویان به بعد نام قزاق در میان ایرانیان شهرت داشت، لذا به خطا کازاکها نیز قزاق نامیده شدند. حال آن که کازاکها جز از قزاقها هستند. کازاکها در نواحی دن، کوبان و زاپاروژتس Zaparozhets سکنی دارند. حال آن که قزاقها ساکن اراضی التای، نواحی شمالی آسیای مرکزی و غرب سیبری هستند. زبان قزاقها از شاخه زبان ترکی است. ولی زبان کازاکها از شاخه زبان اسلاو و روسی و اوکرائینی است. نویسنده کتاب خود به این مطلب اشارهای دارد و ضمن انتقاد از رفتار کازاکها چنین می‌نویسد: "اینان (کازاکها) به اندازه‌های مرتجع و دشمن آزادی بودند که گویی به نژاد و قوم دیگری جز مردم روسیه تعلق داشتند." از این جمله به سهولت می‌توان به تعلقات روسی کازاکها پی برد. -م-

(ان.ك.و.د) که مأمور سرکوب قیام‌کنندگان بود و به کشتار وسیعی دست زد، ضمن تقدیم گزارش خود به دفتر سیاسی (پولیت بـورو) اظهار داشت که بر رودخانه‌های شمال قفقاز صدها جسد مشاهده شد. تلفات واحدهای نظامی در این درگیریها بسیار عظیم بوده است. باید افزود که سرکوب قیام‌کنندگان نیز با شقاوتهای بیشتری همراه بود. دهها هزار روستایی بدون محاکمه تیرباران شدند. صدها هزارتن نیز به اردوگاههای شکنجه و مرگ‌سیری و قزاقستان اعزام گردیدند و به صورتی تدریجی جان سپردند.

یکی از پی‌آمدهای دهشتبار سیاست جمعی کردن کشاورزی، قحطی و گرسنگی بود که سراسر اوکراین، این انبار غله اروپا را فرا گرفت. در کوبان^۸، کرانه‌های ولگا و دیگر نواحی کشور نیز قحطی بیداد می‌کرد. حتی آن گروه از روزنامه‌نگارانی که سیاست استالین را مورد تمجید و ستایش قرار می‌دادند، شماره‌کسانی را که از گرسنگی تلف شده بودند، حدود پنج تا هفت میلیون نوشتند. طبق محاسبه سازمان امنیت (ان.ك.و.د) در گزارشی که از سوی سازمان مذکور به استالین تسلیم شد، تعداد کسانی که از گرسنگی جان سپردند، سه میلیون و سیمده هزار تا سه میلیون پانصد هزار نفر ذکر گردیده است. جور طبیعت عامل این تلفات نبود، بلکه خودسری ابلهانه استالین جبار و ستمگر، ناتوانیهای او در پیش‌بینی پی‌آمدهای اعمال خویش و بی‌اعتنایی وی نسبت به درد و رنج مردم عامل اصلی این قربانیهای عظیم بود. چراید غرب، آن زمان به‌درستی این بدبختی و فلاکت بزرگ را " گرسنگی سازمان‌یافته " نامیدند.

صدها هزار کودک و نوجوان آواره و بی‌خانمان که پدران و مادرانشان از گرسنگی مرده بودند، در مقیاس سراسر کشور اعدام و یا تبعید

شدند. برای این گروه نوجوان چاره‌ای جز دزدی و گدایی باقی نمانده بود. دولت به منظور کنترل اهالی با سرعتی بی مانند سیستم گذرنامه را معمول داشت که طبق آن سفر از يك ناحیه به ناحیه دیگر کشور تنها با کسب اجازه از مقامات پلیس میسر بود.^۹ در شرایط گرسنگی همگانی برای تأمین خواربار و کالاهای مورد نیاز دیوانسالاران استالینست، سیستم توزیع مخفی کالا ایجاد شد. این سیاست بیش از پیش نفرت و انزجار مردم را از دارودسته حاکم و دست نشاندهانشان فزونتر کرد. افراد " ممتاز " حق داشتند با همان مقدار پول شوروی به اندازه بیست تا سی برابر مردم از مغازه‌های مخفی مخصوص کالا خریداری کنند.

چراید شوروی حتی يك کلمه از این گرسنگی دهشت انگیز در صفحات خود منتشر نکردند. سراسر صفحات این روزنامه‌ها سرشار از اخبار جعلی پیرامون پیشرفت‌های بی نظیر تحت رهبری " داهیانه و خردمندانه استالین عزیز و محبوب " بود. سانمور به حد اعلای خود رسید. به خبرنگاران خارجی اجازه خروج از مسکو داده نمی‌شد.

استالین و دستیارانش همه تلاش خود را به کار می‌بردند تا در نظر نمایندگان سیاسی و روزنامه نگاران خارجی شهر مسکو را به صورت ویتترین و شهر نمایشی درآورند و چنین وانمود کنند که گویا مردم از رفاه و نعمت‌های زندگی برخوردارند. قطارهای حامل خواربار و کالا که گاه به مراکز استانها اعزام می‌گردیدند، در بین راه از سوی مردم گرسنه و قحطی زده غارت می‌شدند. ناگزیر قطارهای خالی را به مسکو عودت می‌دادند. پلیس از تاب و توان افتاده بود. زیرا همواره ناگزیر می‌شد گروه‌های کثیری از کودکان و نوجوانان آواره و بی خانمان را در کوچه‌ها و خیابانها دستگیر و زندانی کند. اما در تاترها وضع کونه‌ای

۹. در اتحاد شوروی پلیس، میلیتس نامیده می‌شود که همان میلیشیا است. م.م.

دیگر داشت . نمایشهای باشکوه عرضه می‌شد . گروههای مشهور باله به صورتی درخشان هنرنمایی می‌کردند . گویی هیچ فاجعه‌ای روی نداده بود . وضع نمایشهای هنری یادآور " ضیافت به هنگام شیوع بیماری طاعون " بود .

خشم و نفرت عظیمی مردم کشور را نسبت به رژیم موجود فرا گرفت . این حالت ، فعالان حزبی را نیز شامل گردید . حتی دستگاه سازمان امنیت وحشت زده شد . افراد این دستگاه از آینده خود سخت به هراس افتادند . روزهایی وجود داشت که استالین احساس می‌کرد زمین زیر پایش فرو می‌ریزد . او با ناراحتی تمام گزارشهای روزانه سازمان امنیت (ان . ك . و . د) را استماع می‌کرد . در گزارش سازمان امنیت مقیاس شور و هیجان مردم و مخالفت افراد حزبی به آگاهی استالین می‌رسید . در دانشکده حزب کمونیست اعلامیهایی شامل نقطه نظرهای تروتسکی دست به دست می‌گشت . درآموزشگاه سیاسی مسکو و دانشرای عالی شهر گورکی رونوشت " وصیتنامه " لنین میان دانشجویان منتشر می‌شد . حال آن‌که انتشار " وصیتنامه " لنین سخت ممنوع بود . بر دیوار کارخانه‌ها ، شعارها و مطالبی علیه استالین دیده می‌شد .

در این روزهای بحرانی که دولت استالین حالتی دفاعی به خود گرفته بود ، وی تصمیم گرفت که هر گاه بحران را از سر بگذارند و حاکمیت خود را استوارکنند ، درآینده همه مخالفان و رقیبان بالقوه‌ای را که در انتظار سقوط او نشسته بودند ، از میان بردارد و منهدم نماید .

استالین مدتها پیش از قتل کیروف با استفاده از زدوبندهای متعدد سیاسی و " اعمال فشار " کوشید تا خود را از نظارت و کنترل توده‌های حزبی مصون نگاه دارد. سال ۱۹۲۴ پس از مرگ لنین، وی با استفاده از پشتیبانی زینویف و کامنف که از شهرت و محبوبیت تروتسکی سخت به هراس افتاده بودند، توانست به اصطلاح ماجرای " دعوت لنینی به حزب " را سرهم بندی کند. در نتیجه این " دعوت " گروه کثیری از کارمندان و کارگران که در دشوارترین روزهای انقلاب، خود را از مبارزه دور و برکنار نگاه داشته بودند، به حزب روی آوردند و با برتری عددی خویش، افراد حزبی وفادار به آرمان انقلاب را در خود مستحیل و عاطل کردند. طی سالهای ۱۹۲۴-۱۹۲۶ استالین به صورتی متوالی و متواتر دست به " پاکسازیهای " متعدد در حزب زد. در جریان این " پاکسازیها " بسیاری از کمونیستها مجرب، با سابقه، مبارز و اندیشمند، عناصر غیرقابل اعتماد نامیده شدند و کارتهای حزبی خود را از دست دادند. جای افراد مذکور را عناصر دیوانسالار شوروی اشغال کردند. این عناصر دیوانسالار در برابر نعم مادی و جاه و مقام، خود را فروختند و آماده شدند همه دستوراتی را که از بالا می‌رسید، بی چون و چرا اجرا

کنند.

پاکسازیهایی که پس از ساقط کردن معترضان و مخالفان انجام گرفت، سخت کارساز بود. از این پس اختلاف نظرهای حزبی همانند دوران لنین از طریق مباحثه و اخذ رأی حل و فصل نمی‌شدند. بلکه اعمال فشار و شکنجه‌های سازمان امنیت، هرگونه اعتراضی را در نطفه خفه می‌کرد. کمترین ابراز استقلال از سوی عضو حزب کافسی بود تا وی از داشتن کارت عضویت محروم گردد. از دست دادن کارت عضویت حزب در حکم از دست دادن شغل و ادامه زندگی بود. از این پس عضویت در حزب همانند گذشته با میزان توجه و پیروی اعضا از برنامه و اساسنامه حزب مشخص نمی‌شد، بلکه پیروی کورکورانه از مسئولان شرط عضویت در حزب بود. حزب بلشویک که در روزگزار لنین سازمانی سرزنده و متفکر بود، رفته رفته راه انحطاط در پیش گرفت و سرانجام به ماشین فاقد احساسی بدل شد که دیگر هیچ اثری در زندگی و سرنوشت سیاسی کشور نداشت.

گرچه پاکسازیهای متعددی در حزب صورت گرفت، ولی هنوز تا سال ۱۹۳۴ تعدادی از بلشویکهای قدیمی وجود داشتند که خود را با رژیم استالین دمساز کردند. اینان که از شرکت در زندگی سیاسی کشور باز مانده بودند، نیروی خویش را در طریق صنعتی کردن و تحکیم قدرت دفاعی کشور به کار گرفتند. ولی اکنون زمان آن فرا رسیده بود که افراد مذکور از سر راه برداشته شوند. زیرا اینان وضع حزب در دوران لنین و تروتسکی را خوب به خاطر داشتند و می‌دانستند که سیاست استالین به کجا منتهی خواهد شد.

استالین برای این که شر آنها را از سر خود کم کند در سال ۱۹۳۵ به بهانه کنترل و تعویض کارتهای عضویت حزب پاکسازی تازه‌ای را آغاز کرد. این پاکسازی به صورتی بی‌شرمانه و آشکار متوجه اعضای قدیمی حزب بود. از این پس افراد جوانی که تازه به عضویت حزب

درآمده بودند، در رأس کمیته‌های حزبی قرار گرفتند. بسیاری از آنها در دستگاه اداری کمیته مرکزی حزب، کارمندانی کوچک و بی اهمیت بودند. به عنوان نمونه ریاست کمیته حزبی دستگاه عظیمی چون سازمان امنیت اتحاد شوروی را در سال ۱۹۳۴ شخصی به نام بالایان بر عهده داشت. سابقه حزبی بالایان از یک سال تجاوز نمی‌کرد. همین شخص کمیسیونی جهت تصفیه حزب در بخش دزرژینسکی شهر مسکو تشکیل داد. هدف کمیسیون مزبور بیرون راندن بلشویکهای قدیمی از حزب بود. حال آن که افراد مذکور پیش از انقلاب سالهایی از عمر خود را در زندان و تبعید گذرانده بودند. گام بعدی استالین انحلال انجمن بلشویکهای قدیمی بود که ماه مه سال ۱۹۳۵ صورت گرفت. در این انجمن اعضای قدیمی حزب که در رژیم تزاری روسیه به فعالیتهای انقلابی مخفی می‌پرداختند و طبقه کارگر را برای انقلاب آماده کرده بودند، عضویت داشتند. لنین اعضای قدیمی مذکور را "ذخایر زرین" و "وجدان حزب" نامید. وی نسبت به اعضای قدیمی حزب احترام و محبت فراوان ابراز می‌داشت. انجمن بلشویکهای قدیمی دارای چاپخانه و نشریه‌ای بود که در آن آثار مختلف مارکسیستی و خاطرات اعضای باسابقه انجمن چاپ می‌شد و معرف روزکاران گذشته و فعالیت بلشویکهای قدیمی در تأسیس حزب بود. در اغلب مطالب این نشریه که به روزگار حیات لنین چاپ و منتشر گردید، به تقریب نامی از استالین دیده نمی‌شد. حال آن که صفحات متعددی به فعالیت دیگر رهبران حزب بلشویک اختصاص داشت. همین یک نکته کافی بود تا استالین از بلشویکهای قدیمی بیزار و متنفر گردد. نوشته‌های این مجله ناقص شرح احوال ساختگی و دروغین استالین به شمار می‌رفت. حال آن که استالین وجود شرح احوال ساختگی خود را برای احراز قدرت مطلقه خویش لازم می‌شمرد.

اعضای انجمن بلشویکها قدیمی می‌دیدند که چگونه " نظریه پردازان " درباری استالین، بدون احساس شرم و حیا حقایق تاریخی را تحریف می‌کنند و با دروغ پردازیهای خویش می‌کوشند تا به منظور بزرگدجلوه دادن استالین، شرح احوال یاران لنین را مخدوش نمایند. اعضای قدیمی حزب به صراحت می‌دیدند که چگونه آثار تاریخی منتشره در روزگار لنین، از سوی استالین ممنوع اعلام می‌شود. آثار مذکور جای خود را به کتابهای تازه‌ای سرشار از مدح و ثنای استالین و بدگویی از رهبران بلامنازع انقلاب واگذارند. زمان همچنان سپری می‌شد. آتش حرص و ولع استالین در کسب شهرت و افتخار بیش از پیش زبانه می‌کشید. کتابهای جدید غیرکافی به نظر می‌رسیدند و با کتابهای تازه‌تری سرشار از مدح و ثنای استالین عوض می‌شدند. افسانه‌های عجیبی در این کتابها درج می‌گردید. افسانه‌های مذکور نقش استالین را چنان بزرگدجلوه می‌دادند که نقش لنین درایه و محاق فراموشی قرار می‌گرفت. بلشویکهای قدیمی نمی‌توانستند آن‌چه را که در گذشته به چشم خود دیده بودند، به دست فراموشی بسپارند. آنها قادر نبودند همانند کودکان دبستانی افسانه‌های تازه‌ای را که در ستایش دیکتاتور ساخته و پرداخته شده بود، از سر کنند. این‌الخوردگان که بهترین سالهای زندگی خود را در زندانها و تبعیدگاههای روسیه تزاری گذرانده بودند، نمی‌توانستند وجدان و شرف خود را به استالین بفروشنند و در خدمت وی قرار گیرند. راست است که بعضی از آنها به سبب دشواریهای زندگی و هراس از سرنوشت فرزندان و نوادگان خویش و ترس از اردوگاههای شکنجه و مرگ خود را در اختیار استالین قرار دادند. ولی اکثریت عظیم آنان معتقد بودند که استالین به انقلاب خیانت کرده است. آنها با اندوه فراوان شاهد و ناظر پیروزی ارتجاع و انهدام متواتر دستاوردهای انقلاب شدند.

بسیاری از اعضای انجمن بلشویک‌های قدیمی به اتهام همکاری با معترضان و مخالفان به زندان افتادند و به اردوگاه‌های شکنجه و مرگ اعزام گردیدند. کسانی که به اسارت در نیامده بودند، ناچار مهس سکوت بر لب نهادند. زیرا قدرت مقابله با ستمگریهای استالین جبار را نداشتند. آنها بر مبنای تجارب سیاسی متمادی خویش چنین استدلال می‌کردند که انقلاب دارای جزر و مد است. اینسان در خلوت خود آرزو می‌کردند که با پدید آمدن موج تازه انقلاب، ارتجاع استالینی محو و نابود گردد. ولی هنوز زمان اعتراض و مخالفت فرا نرسیده بود.

در محیط دیکتاتوری جبارانه استالین ستایش از رهبر و اعمال او، برای همگان شرط حتمی ادامه حیات بود. سکوت به عنوان مخالفت و اعتراض تلقی می‌شد. ولی تا زمانی که این افراد در چهاردیواری انجمن خود گرد می‌آمدند و پیرامون حوادث به تبادل نظر می‌پرداختند، استالین نمی‌توانست صحنه سازی محاکمات ساختگی خود را آغاز کند و به آزار و شکنجه رهبران پیشین حزب بلشویک دست زند. پس از انحلال انجمن بلشویک‌های قدیمی، افراد با سابقه حزب، یکی پس از دیگری ناپدید شدند. آنها را به عنوان تغییر شغل به شهرهای مختلف اعزام داشتند. ولی تنها کسان بسیار اندکی از افراد مذکور توانستند خود را به محل مأموریت جدید برسانند. اغلب آنها در راه دستگیر شدند و دیگر هرگز اثری از آنان برجا نماند. یک ماه بعد استالین انجمن محکومان به اعمال شاقه در روسیه تزاری را منحل کرد. در روسیه اعمال شاقه همانند فرانسه در روزگاری بود که افراد را به جزایر شیطان اعزام می‌کردند. استالین افتخار آن را نداشت که در زمره محکومان به تبعیدگاه ویژه زندانیان محکوم به اعمال شاقه فرستاده شود.

انجمن محکومان به اعمال شاقه از سال ۱۹۲۱ مجله‌ای زیر عنوان

" تبعید و اعمال شاقه " انتشار داد که ویژه تاریخ زندانها و تبعیدگاههای روسیه تزاری و نیز تاریخچه جنبش انقلابی آن کشور پیش از سال ۱۹۱۷ بود. با نگاهی گذرا به شماره‌های این مجله معلوم می‌شود که همه قهرمانان جنبش انقلابی روسیه که تا دوران جباریت استالین زنده مانده بودند، سربه نیست و نابود شدند. استالین از وجود کسانی که روزگاری تاج و تخت تزار را به مخاطره افکند بودند، برای رژیم و حاکمیت شخصی خود احساس خطر و هراس می‌کرد. انحلال این دو انجمن زمانی صورت گرفت که بسیاری از سازمانها نه تنها به فعالیت خود ادامه می‌دادند، بلکه توسط مقامات عالی کشور از امتیازهایی نیز برخوردار می‌شدند. طی همین سالها در کشور باشگاههای کثیری جهت دیوانسالاران صاحب امتیاز، از جمله مدیران موسسات صنعتی، همسرانشان، صاحبان اتومبیل و غیره و حتی " باشگاههای ویژه رقصهای غربی " تأسیس گردید.

۳

استالین تنها از سوی بلشویکهای با سابقه احساس خطر نمی‌کرد. او از نسل جوانی که نظام خودکامانه و ستمگرانه وی را سرود می‌شمردند نیز بیمناک بود. استالین نیک می‌دانست که در دوران فرمانروایی تزار احزاب انقلابی اغلب از جوانان برای سازمانهای مخفی خود بهره می‌جستند. زیرا احساس عدالتخواهی و نفرت از ظلم و ستم در جوانان شدیدتر است.

استالین در بعضی موارد از جوانان حزبی بیش از سالمندان هراس داشت. او در باره این افراد همه چیز را می‌دانست و از طرز اندیشه و آرمانخواهی اینان آگاه بود. فهرستی از جوانان مشکوک در کمیته مرکزی حزب تنظیم شد. این افراد همواره زیر نظر سازمان امنیت قرار داشتند. ولی تحت نظر قرار دادن نوجوانان و بدور افکندن عناصر انقلابی از میان این گروه، بسی دشوارتر می‌نمود. احتمال می‌رفت نوجوانان در مواقع حساس برای دیکتاتوری و جباریت استالین خطر بزرگی ایجاد کنند. لذا استالین مدام از سازمان امنیت می‌خواست که شبکه اطلاعاتی خود را در میان جوانان و نوجوانان، به ویژه در موسسات صنعتی و دانشکده‌ها وسعت بخشد.

همه تلاشهای استالین به منظور کنترل و نظارت بر جوانان از طریق

سازمان جوانان حزب و دیگر سازمانها با توفیق همراه نشد. در سراسر کشور حوزهای متعددی از جوانان تشکیل گردید. جوانان در این حوزها می‌کوشیدند، برای پرسشهای سیاسی خود پاسخی بیابند. زیرا نمی‌توانستند پرسشهای خود را به صورت علنی و آشکار مطرح کنند. اینان که به گروهها و حوزهای خود نظر دوخته بودند، به سبب عدم تجربه کافی در فعالیتهای مخفی، اغلب در چنگال سازمان امنیست (ان.ک.و.د) گرفتار می‌شدند.

عدم رضایت در میان اعضای سازمان جوانان حزب که از محیط و خانواده کارگران بودند، شدت و گسترش فراوان یافت. نابرابری موجود و گرسنگی اکثریت عظیم مردم از یک سو و زندگی مرفه آمیخته به تجمل دیوانسالاران صاحب امتیاز از سوی دیگر، آنان را سخت آزرده خاطر کرده بود. فرزندان کارگران و زحمتکشان کشور به چشم خود می‌دیدند که فرزندان دیوانسالاران در دستگاه دولت به مشاغل عالی دست می‌یابند، ولی فرزندان کارگران با گمارده شدن به کارهای سنگین در معرض استثمار قرار می‌گیرند. آن دسته از اعضای سازمان جوانان که در راه آهن زیرزمینی (متروی) مسکوبه کار اشتغال داشتند ناگزیر بودند روزانه بالغ بر ده ساعت از وقت خود را صرف کار کنند. اغلب مجبور می‌شدند در شرایط یخبندان میان آب به کار پردازند. حال آن که همسالانشان که فرزندان دیوانسالاران ممتاز بودند، به اتومبیلهای لیموزین پدرانشان در خیابانهای مسکوبه گسردش می‌پرداختند. استثمار بیرحمانه جوانان در ساختمان راه آهن زیرزمینی (مترو) سبب شد که روزی ناکهان هشتصد نفر از این جوانان کار خود را رها کنند و به مقر کمیته مرکزی سازمان جوانان حزب بروند. آنها در حالی که به دولت ناسزا می‌گفتند، کارتهای عضویت سازمان جوانان حزب را پرتاب می‌کردند و فریاد بر می‌آوردند. این وضع مایه نگرانی در مقامات عالی حزب گردید. استالین بی درنگ اعضای دفتر سیاسی

(پولیت بورو) را احضار کرد و خواست تا هر چه زودتر اجلاسیه مجمع عمومی (پلنوم) کمیته حزبی شهر مسکو جهت بررسی نخستین اعتصاب اعضای سازمان جوانان حزب تشکیل گردد.

فقدان آزادی بیان و درهم کوفتن بیرحمانه هرگونه اندیشه انتقادی سبب شده بود که اعضای سازمان جوانان جهت بحث و بررسی مسایلی که آنها را رنج می‌داد حوزه‌های مخفی تشکیل دهند. مقامات حزبی بی‌درنگ عکس العمل شدیدی از خود نشان دادند. طی سالهای ۱۹۳۵ - ۱۹۳۶ هزاران تن از اعضای سازمان جوانان حزب بازداشت و به اردوگاههای شکنجه و مرگ‌سبیری و قزاقستان اعزام شدند. دولت در ضمن دهها هزار پسر و دختر جوان را که به وفاداری آنها اطمینان نداشت، به همان اردوگاهها فرستاد و چنین اعلام کرد که گویا آنها " داوطلبانه به منظور ساختن شهرهای جدید " به آن نواحی رفته‌اند.

استالین که به طبقه کارگر و دیگر قشرهای زحمتکش جامعه اعتماد نداشت، در جستجوی پایگاه اجتماعی تازه‌ای برآمد تا در صورت لزوم رژیم و حاکمیت شخصی وی را مورد حمایت و پشتیبانی قرار دهند.

بزرگترین گام استالین در این زمینه احیای واحدهای نظامی کازاک بود که از سوی انقلابیون در دوران جنگهای داخلی ملفی اعلام گردید.

در روسیه تزاری کازاکها نگهبان تاج و تخت امپراطور و عامل سرکوبی جنبشهای انقلابی به شمار می‌رفتند. واحدهای نظامی کازاک در ارتش تزاری گروه ویژه‌ای محسوب می‌شدند که از خود مختاری و امتیازهای خاصی برخوردار بودند. تزار خود ریاست عالی این واحدها را بر عهده داشت. جانشین تزار نیز فرمانده افتخاری این واحدها به شمار می‌آمد. طی سالیان دراز، کازاکها از کودکی به فراگرفتن فنون جنگی می‌پرداختند و با روح تابعیت بی‌چون و چرا از امپراطوری تربیت می‌شدند و دشمن سرسخت انقلاب بودند. اینان به اندازه‌ای مرتجع و دشمن آزادی بودند که گویی به نژاد و قوم دیگری جز مردم

روسیه تعلق داشتند. عملیات سرکوب گرانه کازاکها همواره با خونریزیهای بیرحمانه عناصر انقلابی همراه می‌شد.

پس از انقلاب اکتبر کازاکها به ضد انقلابیون پیوستند. ارتش گارد سفید ژنرال کالدین^{۱۰} و ژنرال کراسنوف^{۱۱} از واحدهای کازاک تشکیل شده بود. ارتش داوطلب گارد سفید در ساحل رود دن^{۱۲} به فرماندهی ژنرال الکسی یف^{۱۳} و ژنرال کارنیلوف^{۱۴} نیز از افراد کازاک سازمان یافته بود. کازاکهای دن و کوبان نیروی عمده ژنرال دنیکیین^{۱۵} به شمار می‌رفتند. واحدهای دوتف^{۱۶} که علیه ارتش سرخ پیکار می‌کردند از کازاکهای اورنبورگ^{۱۷} و اورال تشکیل یافته بود. طی سه سال جنگهای داخلی، کازاکها با سرسختی تمام علیه ارتش سرخ پیکار کردند و هر يك از افراد و افسران ارتش سرخ را که به اسارت می‌گرفتند، بیرحمانه می‌کشتند. گذشته از آن کلیه کسانی را که احتمال خوش بینی آنان نسبت به دولت شوروی می‌رفت از دم تیغ می‌گذرانند.

استالین با احیای واحدهای نظامی کازاک، همه امتیازهای پیشین را به آنان بازگرداند و اجازه داد که اونیفورم دوران تزاری خود را نیز بر تن کنند. شگفت آن که اقدام مذکور با انحلال انجمن بلشویکهای قدیمی و انجمن محکومان به اعمال شاقه در دوران روسیه تزاری، همزمان بود. این اقدام را می‌توان نمونه روشنی از جوانب دگرگونیهای استالین به شمار آورد.

10. Kaldin

11. Krasnov

12. Don

13. Alekseev

14. Karnilov

15. Denikin

16. Dutov

17. Orenburg

در مراسم سالگرد تأسیس سازمان امنیت شوروی که ماه دسامبر سال ۱۹۳۵ در تاتر بزرگ مسکو (بالشوی تاتر)^{۱۸} با حضور استالین برگزار گردید، در لژ سوم پس از لژ استالین، گروهی از فرماندهان کازاک نشسته بودند. اینان نه تنها اونیفورم دوران تزاری را بر تن داشتند، بلکه واکیلهای زرین و سیمین آن زمان را نیز بر اونیفورم خود آویخته بودند. گروه رقص مسکو به افتخار آنان برنامه رقص کازاکها را اجرا کرد. استالین و اورجونیکیدزه با شادی و سرور به افتخار آنان کف زدند. حصار به جای توجه به صحنه رقص، بیشتر به لژ کازاکها نظر دوخته بودند و سران آنها را می‌نگریستند. یکی از روسای پیشین سازمان امنیت که روزگاری از عمر خود را در زندانها و تبعیدگاههای همراه با اعمال شاقه دوران تزاری گذرانده بود، به همکارانی که در کنار او نشسته بودند آهسته گفت: " هنگامی که به آنان می‌نگرم، خونم به جوش می‌آید. " بر سر او جای زخم شمشیر کازاکها به وضوح دیده می‌شد.

استالین همانند تزار جهت سرکوب ناراضیان به کازاکها نیماز داشت. برای سرکوبی، یافتن مجریانی بهتر از کازاکها دشوار بود. ماه سپتامبر سال ۱۹۳۵ مردم شوروی ضمن ابراز شگفتی در جراید خواندند که همه درجات و مشخصاتی که در روسیه تزاری معمول بود و در نتیجه انقلاب اکتبر ملغی و منسوخ اعلام گردید، دوباره در ارتش سرخ احیا و معمول شده است. تا آن زمان روسا و فرماندهان ارتش سرخ با عناوینی چون " فرمانده گروهان "، " فرمانده گوردان " " فرمانده هنگ " و غیره مشخص می‌شدند. ولی طبق تصویبنامه جدید، همه سلسله مراتب، القاب و عناوین قدیمی ارتش تزاری احیا گردید. حقوق فرماندهان دوبرابر شد و هزینه هنگفتی برای تأسیس باشگاهها،

استراحتگاهها و آپارتمانهای فرماندهان اختصاص یافت . این البته هنوز آغاز کار بود . متعاقب آن استالین عنوان ژنرال را به سرعت در ارتش احیا کرد . حال آن که مردم از شنیدن نام " ژنرال " نفرت داشتند . پس از آن اونیفورمی مشابه اونیفورم ارتش روسیه تزاری برای ارتش سرخ مقرر گردید و حتی افسران همانند گذشته واکسیلهای زرین و سیمین آویختند .

احیای عناوین، القاب و امتیازات کهن برای فرماندهان، آخرین بقایای مناسبات رفیقانه را که از زمان جنگهای داخلی در ارتش سرخ برقرار شده بود، تمام و کمال از میان برد . استالین از این کار دوهدف را تعقیب می کرد : نخست آن که به فرماندهان ارتش سرخ امتیازاتی داده شود تا با اتکاء بدان از حاکمیت وی دفاع کنند . دودگر آن که به مردم بفهماند دوران انقلاب و وعده های آن پایان پذیرفته است و رژیم استالین اکنون از ثبات کامل برخوردار است .

هفتم آوریل سال ۱۹۳۵ دولت شوروی قانونی اعلام کرد که در تاریخ جهان متمدن سابقه نداشت ، طبق این قانون اطفالی که سنشان از دوازده سال تجاوز می‌کرد در برابر ارتکاب به دزدی و دیگر جنایات مشمول همان مجازات می‌شدند که برای اشخاص بالغ در نظر گرفته شده بود . بنابر قانون مذکور مجازات اعدام نیز برای اطفال بالاتر از دوازده سال منظور شده بود .

مردم از این قانون عجیب متحیر و شگفت زده بودند . مردم کسه از حدود بی قانونی و بیرحمی دادگاههای استالینی آگاهی داشتند ، به خاطر سرنوشت فرزندان خود سخت نگران شدند . زیرا هر لحظه ممکن بود کودکانشان در معرض اتهامات ساختگی قرار گیرند و قربانی سوء تفاهمات شوند . این قانون افراد صاحب جاه دستگاه دیوانسالار استالینی را نیز نگران کرده بود .

دولت برای آرام کردن و رفع نگرانی مردم به استدلال احمقانه‌ای دست زد و چنین شایع کرد که کویا قانون جدید در درجه نخست علیه کودکان آواره و بی سرپرستی است که خواربار موجود در انبار کلخوزها و واگنهای راه‌آهن را به سرقت می‌برند . طبق احکام مارکسیستی ، جنایت حاصل محیط اجتماعی است که

جنایتکاران را در درون خود می‌پرورد. هرگاه این نظر درست باشد، باید آن را در حکم محکومیت نظام استالینی به شمار آورد که حتی کودکان را ناگزیر از ارتکاب به جنایت آن هم به مقیاسی تا بدین پایه عظیم کرد و کار را به جایی کشانید که دولت چاره‌ای جز انطباق قانون مجازات سالمندان بر کودکان نداشت. این نکته که استالین در هجدهمین سال موجودیت دولت شوروی شمول اعدام را طبق قانون برای کودکان الزامی کرده است، خود نمودار روشنی از اخلاقیات و وجدانیات او است.

هنگامی که در خارج از شوروی مأموریت داشتم، از وجود این قانون جدید آگاه شدم. نمایندگان سیاسی شوروی که در خارج از کشور اقامت داشتند، مراتب انزجار خود را از قانون مذکور که یکی از نمودارهای متعدد خودکامگی استالین بود، ابراز نمودند. استالین با اعلام این قانون بار دیگر به اثبات رسانید که هیچ ارزشی برای افکار عمومی جهانیان قابل نیست. یکی از سفیران شوروی به من گفت که به کارمندان خود دستور داده است از هر گونه مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران خارجی خودداری ورزند. او نیز به سبب نگرانی از پرسش پیرامون قانون جدید، با نمایندگان سیاسی سایر کشورها قطع رابطه کرده، ملاقاتهای خود را لغو نموده است.

رهبران احزاب کمونیست دیگر کشورها نیز در وضع دشوار و نابسامانی قرار گرفتند. ماه اوت سال ۱۹۲۵ در کنگره معلم‌ان فرانسه از نمایندگان کمونیست پیرامون قانون مذکور سؤال شد. در آغاز آنها منکر تصویب چنین قانونی در اتحاد شوروی شدند. وقتی روز بعد شماره روزنامه "ایزوستیا" که متن قانون در آن درج شده بود به نمایندگان کمونیست ارائه گردید، آنها چنین پاسخ دادند: "در کمونیسم کودکان به اندازه‌ای رشد عقلانی حاصل می‌کنند که قادراند تمام و کمال پاسخگوی اعمال و افعال خود باشند."

استالین همواره تلاش می‌کرد تا ماهیت رژیم خود را از دیگران پنهان دارد. او حتی وجود اردوگاه‌های کار اجباری در اتحاد شوروی را انکار می‌کرد. حال آن‌که جهانیان از وجود این اردوگاه‌ها آگاه بودند. میلیون‌ها زندانی در اردوگاه‌های شکنجه و مرگ‌سبیری، بدون محاکمه پشت سیم‌های خاردار جان سپردند. ولی هرگز در روزنامه‌های شوروی مطلبی پیرامون این ماجرا درج نشد. و اما در باره احکام اعدام در اتحاد شوروی باید گفت که در کنار هر حکم اعدام علنی صادره از سوی دادگاه، صدها نفر به صورتی مخفی و پنهان از نظرها اعدام می‌شدند.

پس از بازگشت به مسکو از علت وضع این قانون وحشیانه آگاه شدم.

می‌دانستم که در سال ۱۹۳۲ هنگامی که صدها کودک بی سرپرست و گرسنه به ایستگاه‌های راه‌آهن و شهرها دستبرد می‌زدند، استالین مخفیانه دستور داد کودکانی که به هنگام سرقت از انبار خواربار و یا واگن‌های راه‌آهن دستگیر می‌شوند و کسانی که به بیماری‌های مقاربتی دچار می‌گردند، مستوجب اعدام هستند و لذا باید مخفیانه اعدام شوند. به دنبال اعدام‌های پی در پی، ماجرای کودکان بی سرپرست نیز تا تابستان سال ۱۹۳۴ به شیوه استالینی حل و فصل شد.

با این وصف قانون مذکور متوجه کودکان بی سرپرست نبود. زیرا ضرورتی برای این کار وجود نداشت.

تدوین قانون مذکور هدف دیگری را تعقیب می‌کرد. بر من معلوم شد که استالین از این کار قصد دیگری داشت. او با سیستم انکیزیسیون زمینه مناسبی را برای محاکمه "رقیبان" خود در سال ۱۹۳۶ تدارک می‌دید.

چنان‌که پیشتر اشاره شد زینویف و کامنف در محاکمات پنهانی سال ۱۹۳۵ به مسئولیت اخلاقی و سیاسی خود در ماجرای قتل کیروف

اعتراف کردند و با این اعتراف عطش انتقامجویی استالین را دست کم برای مدتی کوتاه فرو نشانند. ولی استالین برای نابود کردن آنها و دیگر شخصیتهای با سابقه حزب، نیازمند اعتراف صریح بود و از زینویف و کامنف می‌خواست تا با صراحت تمام اعلام کنند که توطئه قتل کیروف را آنها سازمان دادند و گذشته از آن قصد ترور استالین را نیز داشتند. برای وادار کردن زینویف و کامنف به اعتراف آشکار و صریح در دادگاه، شیوه‌های انکیزیسیونی سوئری لازم بود. باید برای اخذ اعتراف از آنان شیوه‌های روانی و شکنجه‌های موثری را جست و جو کرد.

شیوه مذکور یافته شد و آن بستگی بلشویکهای قدیمی به فرزندان و نوادگان بود. رهبران معترض را طی محاکمات مخفی سال ۱۹۳۵ چندین بار تهدید کردند به این که فرزندانشان را مورد شکنجه و آزار قرار خواهند داد و اعدام خواهند کرد. آنها در آن زمان تهدید مذکور را باور نکردند و گمان نداشتند که حتی استالین به چنین جنایت دهشتباری توسل جوید. ولی متن قانون مجازات کودکان و نوجوانان مندرج در روزنامه "ایزوستیا" را در زندان به آنها نشان دادند و فهماندند که طبق فرمان دولت، دادگاه موظف به اجرای قانون مذکور در مورد کودکان نیز خواهد بود و تا سرحد اعدام عمل خواهد کرد. معلوم شد که آنها استالین را چنان که باید نشناخته بودند و نمی‌دانستند که وی از کشتن فرزندان و نوادگان آنان نیز خودداری نخواهد کرد. بدین روال دریافتیم که قانون جدید وسیله و سلاحی در دست استالین جهت وارد آوردن فشار روحی بود.

نیکلای یژوف دبیر کمیته مرکزی حزب شخصا دستور داد که بازپرسان در کلیه بازجوییهای خویش متن این قانون را همراه داشته باشند.

محاكمات اسرار آمیز

۱

اتهامات عجیب و بیرحمانه استالین علیه اعضای با سابقه حزب بهت و حیرت جهانیان را برانگیخت . کسانی که برابر دادگاه مسکو قرار گرفته بودند، در سراسر جهان شهرتی به سزا داشتند . اینها کسانی بودند که همراه لنین و تروتسکی توده های زحمتکش سراسر روسیه را به بزرگترین انقلاب سوسیالیستی رهنمون شدند و دولتی را در جهان پدید آوردند که مشابه آن هرگز در تاریخ دیده نشده بود .

چه عاملی سبب شد که این رجال برجسته ناگهان نسبت به آرمان خود، حزب خویش و نیز طبقه کارگر خیانت ورزیدند و به جنایاتی زشت و نفرت انگیز چون جاسوسی، خیانت، خرابکاری در صنایع شوروی و حتی کشتار جمعی کارگران دست زدند ؟ چرا آنها همه این اعمال را به خاطر هدف احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی انجام می دادند ؟

جریان محاکمات مسکو جهانیان را بر سر دوراهی قرار داد . آنها ناگزیر بودند یکی از این دو اصل را بپذیرند : یا همه یاران و نزدیکان لنین به راستی به منجلاب خیانت و جاسوسی فاشیستی فرو غلتیدند و یا این که استالین موجودی ریاکار ، دروغگو ، جاعل و جنایتکار

است .

هنگامی که متهمان در جریان محاکمات به همه اتهامات وارده آشکارا اعتراف کردند، بهت و حیرتی زایدالوصف جهانیان را فرا گرفت . روش غیرطبیعی و شگفتی آور متهمان در دادگاه، اظهار نظرها و پیشگوییهای متعددی را سبب گردید . بعضی می‌گفتند که آنها تحت تأثیر هیپنوتیسم ناگزیر از اعتراف شدند . بعضی مدعی بودند که از متهمان به زور شکنجه اعتراف گرفته‌اند . گروهی براین عقیده بودند که با استفاده از داروهای مخدر نیروی اراده متهمان را سلب کرده‌اند . تنها چیزی که هرگز به ذهن جهانیان خطور نکرد، حقانیت استالین و مجرم بودن یاران لنین در ارتکاب به جنایات دهشت انگیز بود .

قطعا " استالین درك می‌کرد که جهانیان اتهامات منسـدرج در ادعانامه دادستان را باور نخواهند کرد و هرگز نخواهند پذیرفت که بنیاد گزاران حزب بلشویك جاسوس هیتلر و یا عامل امپریالیستهای ژاپن بوده‌اند و قصد احیای نظام سرمایه‌داری در اتحاد شوروی را داشته‌اند . از این رو جای تردید نبود که استالین با تمام نیرو می‌کوشید تا به هر نحوی که باشد دلیل قانع‌کننده‌ای مبتنی بر جنایت و جاسوسی متهمان ارائه کند . باید افزود که هر هیچ يك از سه محاکمه مسکو، دادستان نتوانست حتی يك سند پیرامون جرم متهمان ارائه نماید . هیچ سندی پیرامون نامه‌های مخفی، گزارشهای جاسوسی و چیزهایی از این قبیل ارائه نشد .

این وضع نیز محاکمات مسکو را حیرت انگیزتر جلوه می‌داد . شگفتتر آن که طبق ادعانامه دادستان کل مقیاس جنایت و خیانت متهمان بسیار عظیم بود و سراسر کشور پهناور شوروی را شامل گردید . در ادعانامه دادستان قید شده بود که متهمان مخفیانه به آلمان، فرانسه، دانمارك و نروژ رفتند و در کشورهای نامبرده

پیرامون ترور رهبران دولت شوروی و انحلال دولت مذکور به مشاوره پرداختند. ادعای نامۀ دادستان حاکی از آن بود که در اتحاد شوروی دهها گروه تروریست و خرابکار تشکیل گردید. تروریستها علییه رهبران شوروی دست به سوء قصد زدند و خرابکاران با انفجار بمب تأسیسات صنعتی شوروی را از کار انداختند. طی چهار سال صدها تن مأموریت یافتند تا دولت شوروی را ساقط کنند.

چرا سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) نتوانست حتی يك سند به عنوان دلیل و مدرک ارائه کند ؟

استالین طی مصاحبه با تنی چند از نویسندگان خارجی، ماجرا را بدین گونه شرح داد : متهمان که در امور پنهانکاری سابقه‌ای ممتد داشتند، پیش از دستگیری همه اسناد و مدارکی را که موید جنایت و خیانت آنها بود، از میان بردند.

استالین که خود را استاد برجسته امور پنهانی و رهبر سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) میدانست، از این که کسی به انتقاد از سخنان او نپرداخت، در دل به ساده لوحی و بلاهت مستمعین خود پوزخند می‌زد.

در محاکمات استالینی متهمان کسانی بودند که در دوران روسیه تزاری از زمره رهبران حزب محسوب می‌شدند و به هنگام فعالیت مخفی حزب بلشویک، کوششهای فراوان مبذول داشتند. در آن روزگار پلیس تزاری (اوخرانا) ^۱ مرتباً مخفیگاه آنان را کشف می‌کرد و البوهی از اسناد در آن به دست می‌آورد. اسناد مکشوفه را تحویل دادگاه می‌داد تا به عنوان مدرک و دلیل فعالیت‌های انقلابی متهمان مورد استفاده قرار گیرد. پس از انقلاب فوریه سال ۱۹۱۷ در بایگانی پلیس تزاری (اوخرانا) صدها مدرک مخفی حزبی به دست آمد که

نامه‌های لنین از آن جمله بود.

سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) همانند پلیس تزاری (اوخرانا) اسناد و مدارك متعددی از طریق جاسوسان و مأموران خود به دست می‌آورد. باید اضافه کنم که سازمان امنیت (ان.ك.و.د) با مأموران مخفی کثیرالعدد خویش به مراتب آگاهتر و نیرومندتر از پلیس تزاری (اوخرانا) بود. پلیس تزاری می‌کوشید تا از طریق تهدید به مرگ انقلابیون را به خدمت خود وادارد. ولی سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) نه تنها از تهدید افراد بهره می‌جست، بلکه اختیار قتل آنها را نیز داشت و می‌توانست هر کس را که حاضر به همکاری نمی‌شد، بدون محاکمه به قتل رساند. پلیس تزاری (اوخرانا) پس از صدور حکم دادگاه حق داشت افراد انقلابی محکوم را به تبعیدگاه اعزام دارد. ولی حق تعرض به اعضای خانواده محکومان را نداشت. ولی سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) می‌توانست با افراد و حتی اعضای خانواده آنان به گونه دلخواه رفتار کند.

هنگامی که دولت شوروی گزارش مربوط به نخستین محاکمات را انتشار داد، مطبوعات غرب که از همان آغاز مشکوک بودند و ماجرا را حاصل تصفیه حساب استالین با رقبای معترض و رهبران پیشین حزب می‌دانستند، اعلام کردند که هیچ سند و مدرکی دال بر جرم متهمان ارائه نشده است. عکس العمل غرب استالین را نگران کرد. لذا از ویشینسکی^۲ دادستان کل کشور خواست که در اولین جلسه دادگاه رسماً توضیحاتی پیرامون این نکته بدهد. ویشینسکی نیز طی سخنان خود در دومین جلسه محاکمات مورخ ژانویه سال ۱۹۳۷ چنین اظهار داشت:

" جرم محکومان معلوم و مسلم است... ممکن است بعضی سئوال

کنند که در بایگانی ما چه مدارکی وجود دارند که جرم آنها را از نظر حقوقی به اثبات رسانند ؟ ... ممکن است پرسش بدین گونه طرح شود : شما از جرم آنها سخن می‌گویید . پس مدرک جرم کجا است ؟ من با شجاعت تمام و احساس مسئولیت کامل اعلام می‌دارم که طبق اصول عمده علوم مربوط به محاکمات جنایی ، ارائه سند پیرامون این گونه جنایات ضرورتی ندارد . "

بدین روال دادستان کل کشور با صراحتی بی‌شرمانه اعتراف کرد که سند و مدرکی دال بر مجرمیت متهمان در اختیار ندارد . هر انسان اهل اندیشه و تفکر بی اختیار چنین پرشی را عنسوان می‌کرد : هر گاه بازپرسان نتوانستند دلیل و مدرکی به دست آورند ، پس چه عاملی سبب شد که این بلشویکهای قدیمی و با سابقه به جنایاتی اعتراف کنند که طبق قوانین شوروی محکومیت آنها اعدام است ؟

این متهمان در گذشته بارها برابر دادگاههای دولت تزاری قرار گرفته بودند و با اصول قوانین جزا و محاکمات جنایی آشنایی کامل داشتند . آنها نیک می‌دانستند که متهم نیازمند اثبات برائت خود نیست . بلکه به خلاف اثبات جرم متهم و عدم برائت وی بر عهده دادستان است . چنین به نظر می‌رسید که آنها ترجیح می‌دادند سکوت اختیار کنند تا کار رسیدگی به " پرونده " آنان قرین عدم موفقیت و ناکامی نگردد . لیکن متهمان در برابر دیدگان حیرت زده جهانیان به اتفاق آراء به همه اتهاماتی که علیه آنان عنوان شده بود اعتراف می‌کردند و خود را مجرم و جنایتکار می‌نامیدند . این پدیده غیرقابل توضیح در هر سه محاکمه مسکو تکرار شد . رهبران قدیمی حزب که می‌دانستند هیچ گونه سند و محکومیتی علیه آنان وجود ندارد ، به صورتی شگفتی انگیز در جریان محاکمات به گناهای که هرگز مرتکب نشده بودند ، گردن می‌نهادند و اعتراف می‌کردند .

در ضمن آنها داوطلبانه و با چنان آمادگی این کار را انجام می‌دادند که مایه حیرت حقوق‌دانان و روانشناسان سراسر جهان گردید. حقوق‌دانان و روانشناسان جهان، مات و متحیر می‌پرسیدند در محاکمات مسکو چه می‌گذرد؟

متهمان در جریان هر یک از محاکمات بدون اندکی درنگ و تزلزل به "جنایات دهشت‌انگیز خود" اعتراف می‌کردند. آنها خود را خائن به سوسیالیسم و مزدور فاشیستها می‌نامیدند. آنها دادستان را در جستجوی وصف‌های کشنده و نابودکننده به هنگام توصیف شخصیت و فعالیت‌شان یاری کردند. آنها در مجرم وانمود کردن خویش بر یکدیگر سبقت می‌جستند و خود را فعالترین عضو توطئه و مجرم اصلی معرفی می‌کردند. متهمان به صورتی باور نکردنی نقش خود را در مجرم جلوه دادن خویش ایفا می‌نمودند.

بدین‌روال متهمان همه اتهامات وارده از سوی دادستان را تأیید می‌کردند و هنگامی که دادستان ضمن بیان شرح احوال و زندگی متهمان حقایق را جعل و تحریف می‌کرد، باز آن را مورد تأیید قرار می‌دادند. به عنوان نمونه زینویف تحت فشار ویشینسکی اعتراف کرد که هرگز یک بلشویک صادق و راستین نبوده است. یکی از جهات و جوانب مشخصه در این ماجرا گفتگوی ویشینسکی با خریستیان راکوفسکی^۳ است. راکوفسکی از سال ۱۸۹۹ یکی از فعالان برجسته انقلاب بود. پس از انقلاب اکتبر، از سوی لنین به مقام رهبری جمهوری شوروی اوکرایین منصوب شد. اینک گفتگوی این دو:

ویشینسکی: شما در رومانی رسماً به چه کاری اشتغال داشتید؟
منبع درآمد شما چه بود؟

۳. Christian Rakovski راکوفسکی از سال ۱۸۹۰ عضو حزب و از سال ۱۹۱۹ عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه شد. وی سرانجام در سال ۱۹۴۱ به دستور استالین اعدام گردید. — م.

راکوفسکی : من فرزند مردی ثروتمند بودم . پدرم ملاک بود .

.....

ویشینسکی : این بدان معنا است که از طریق دریافت بهره مالکانه زندگی می‌گردید ؟

راکوفسکی : به عنوان مالک زمین .

ویشینسکی : یعنی فتودال ؟

راکوفسکی : بله .

ویشینسکی : نه تنها پدر شما فتودال ملاک بود ، بلکه خودتان نیز ملاک فتودال و از زمره استثمارگران بودید ؟

راکوفسکی : البته من استثمارگر بودم و بهره مالکانه دریافت می‌کردم . بهره مالکانه نیز در حکم ارزش افزوده است

.....

ویشینسکی : کافی است . می‌خواستم تنها از منبع درآمد شمسآ آگاه شوم .

راکوفسکی : ولی من می‌خواهم اعلام کنم که این درآمد را در چه راهی صرف کردم .

ویشینسکی : این مطلب دیگری است . آیا حالا با محافظان فتودالها در ارتباط هستید یا نه ؟

دادستان به راکوفسکی امکان نداد که بگوید با املاک موروثی خود چه کرد ؟

راکوفسکی همه ثروت و املاک موروثی خود را به حزب واگذار و در خدمت انقلاب به مصرف رسانید . با پول راکوفسکی حزب سوسیالیست رومانی به فعالیت پرداخت . راکوفسکی روزنامه ارگان این حزب را با پول خود تأسیس کرد و سردبیری آن را عهده‌دار شد . گذشته از آن راکوفسکی هزینه چند سازمان حزبی روسیه را برعهده گرفت و به جنبش انقلابی روسیه کمکهای مادی شایانی مبذول داشت .

در دادگاه به راکوفسکی امکان ندادند بگویند که همه ثروت خود را به حزب بخشید . ویشینسکی در يك نکته اصرار می‌ورزید و می‌خواست در دادگاه از او اعتراف بگیرد که " در گذشته مالك بوده است . " در " دایرة المعارف كوچك شوروی " که پس از اخراج راکوفسکی از حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی انتشار یافت ، چنین آمده است که " راکوفسکی از شانزده سالگی به انقلابی حرفه‌ای بدل گشت . وی در جنبش کارگری بسیاری از کشورها شرکت داشت و بارها به سبب فعالیت در جنبش کارگری زندانی شد . " در دایرة المعارف مذکور آمده است که " راکوفسکی در ماه مه سال ۱۹۱۷ در نتیجه رویدادهای انقلابی روسیه توسط سربازان روسی از زندان یاسی^۴ در رومانی آزاد گردید . "

بی‌اعتنایی بلشویکهای با سابقه به امر دفاع از خود، توجه بسیاری را برانگیخت . در ضمن این نکته بسیار جالب دقت است که معلمان، گذشته از بی‌اعتنایی به امر دفاع از خود، همواره از حقانیت استالین سخن می‌گفتند و به دفاع از سیاست وی می‌پرداختند و حتی محاکمات مسکو را که علیه خودشان سرهم بندی شده بود، عادلانه می‌نامیدند .

زینویف در آخرین دفاع خود گفت که حزب به ما اعلام خطر کرد و یادآور شد که راه ما به کجا منتهی خواهد گشت . استالین در یکی از سخنرانیهای خود خاطرنشان نمود که اقدام معترضان در حکم تحمیل اراده به حزب است ولی ما به این اعلام خطر اعتنا نکردیم .

کامنفر در آخرین دفاع خود چنین گفت :

سومین بار است که برابر دادگاه پرولتری قرار گرفته‌ام دوبار زندگی را به من باز گرداندند . ولی گذشت پرولتاریا نیز حد و اندازه‌ای

دارد. ما کار را از این حد و اندازه گذرانده‌ایم و فراتر رفته‌ایم. راستی که این ماجرا غیر متعارف و حیرت انگیز بود. متهمان، این بلشویکهای قدیمی و با سابقه که سخت در هم شکسته و خرد شده بودند، به جای آن که خود را از خطر اعدام برهانند، در دفاع از استالین بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند و از سیاست او دفاع می‌کردند. حال آن که به خاطر حفظ جان خود می‌بایست در آخرین سخن به دفاع از خویش برمی‌خاستند. ولی آنها در آخرین لحظات زندگی به ستایش از درخیم خود پرداختند. گویی اصلاً "خطر اعدام آنان در میان نبود. متهمان می‌گوشیدند به حاضران بقبولانند که استالین همواره نسبت به آنان رفتاری صبورانه و آمیخته به گذشت داشت. ولی اکنون حـق دارد آنها را به جوخه اعدام بیپارد."

با بررسی رفتار متهمان می‌توان به سهولت دریافت که تنها يك آرزو داشتند و آن مرگ بود. ولی این دریافت منطبق بر واقعیت نیست. متهمان با تملق و کوشیدند تا از چنگال مرگ‌رهایی یابند. ولی دادگاه استالینی همانند دادگاههای بینظر و بیفرض نبود. در دادگاه استالینی این کار از طریق دفاع از خود و اثبات بی‌گناهی خویش میسر نمی‌شد. لذا آنها به کار دیگری دست زدند. درستتر گفته شود طبق تلقین مأموران استالین، برای رهایی از مرگناگزیر خود را گناهکار نامیدند و به ستایش از استالین پرداختند.

استالین نيك می‌دانست که نخستین دور محاكمات مسکو، در غرب با ناباوری تلقی شده است. پذیرفتن این نکته که رهبران شوروی ناگهان به خائنان جنایتکار بدل شده باشند، بسی دشوار می‌نمود. بدیهی است مردم می‌گفتند که متهمان در زیر شکنجه به چنین اعترافهایی دست زدند و استالین جریان محاكمات را سرهم بندی کرده است تا متهمان بی‌گناه را به جوخه اعدام بیپارد. استالین خود این تصور را در میان مردم شایع می‌کرد تا بتواند در عکس‌العملهای بعدی

توفیق حاصل کند. هرگاه استالین اعلام می‌کرد شکنجه‌ای در کار نبوده است، کسی سخن او را باور نمی‌کرد. از این رو نخست به گسترش این شایعه دامن زد و پس آنگاه در محاکمات بعدی مسکو نتیجه مطلوب را به دست آورد. در دور دوم و سوم محاکمات مسکو، متهمان برمی‌خاستند و شایعه شکنجه و آزار خود را با حرارت تمام مردود می‌نامیدند.

به عنوان نمونه بوخارین در سومین دور محاکمات مسکو، اظهار نظر مطبوعات جهان را مبنی بر این که متهمان تحت تأثیر شکنجه، هیپنوتیسم و مواد مخدر به اعتراف و اقرار شده‌اند، رد کرد و آن را " پندارهای بیگانگان " و " افسانه‌های ضد انقلابی " نامید.

بوخارین از کجا می‌دانست که مطبوعات خارجی در باره او چنین مطالبی نوشته‌اند؟ همه می‌دانند که حتی آن عده از مردم شوروی که در شرایط آزاد به سر می‌برند نیز به جرایم و مطبوعات خارجی دسترسی ندارند. با این وصف چگونه افراد زندانی به جرایم و مطبوعات خارجی دسترسی داشتند؟

متهم کارل رادک که با طنز گویبهای خود شهرت بمبار داشت. در دومین دور محاکمات مسکو کوشید تا برای بازپرسان دستگاه قضایی استالین آبرویی دست و پا کند. وی در سالن دادگاه چنین گفت:

" دو ماه و نیم تمام بازپرسی خود را آزار دادم. در دادگاه سؤال شد که آیا به هنگام بازپرسی در معرض شکنجه قرار نداشته‌ایم؟ باید بگویم که در مورد من ماجرا به گونه‌ای خلاف این نظر بوده است. بازپرس مرا شکنجه نکرد. بلکه من او را آزار دادم." ^۵

این تعارض و تخالف از کجا است؟ عجباً، بلشویکهای قدیمی

۵. کارل رادک از سال ۱۹۰۳ عضو حزب و از سال ۱۹۱۹ عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست بود. وی در سال ۱۹۳۹ به دستور استالین اعدام شد. - م -

متأسف بودند از این که جهانیان نسبت به گناهکار بودن آنها ابراز شك و تردید می‌کردند. از این که در دیگر کشورهای جهان آنها را شریف، درستکار و قربانی جنایت و انگیزشیون استالین می‌نامیدند، ابراز خشم و تنفر می‌کردند. حال آن که از شنیدن اتهام جاسوسی، خیانت و آدمکشی اصلاً^۶ خم به ابرو نمی‌آوردند. آنها در آستانه اعدام ناراحت بودند از این که مبادا جهانیان تصور کنند استالین فریبکار فرومایه‌ای است که آنان را به وارد آوردن اتهام علیه خود و علیه یکدیگر واداشته است.

یکی از جهات و جوانب حیرت انگیز محاکمات مسکو توافق نظر کامل میان دادستان، متهمان و " وکلای مدافع " بود. همگی بدون استثناء می‌کوشیدند ثابت کنند که متهمان مسئول بدبختیهای مردم شوروی، مسئول قحطی و گرسنگی، مسئول خرابکاری در راه آهن، مسئول خرابکاری در کارخانها و معادن، مسئول مرگد کارگران، مسئول قیام روستاییان و حتی مسئول مرگ و میر دامهای کشور هستند. حال آن که استالین تنها نجات دهنده ملت و " امید زحمتکشان جهان " است. اظهارات متهمان اصلاً^۶ تفاوتی با ادعای نامۀ دادستان نداشت. وکلای مدافع نیز به مراتب بیش از دادستان، متهمان را مورد حمله قرار می‌دادند و مسئول جنایات مذکور می‌نامیدند.

چنان که اشاره شد، ویشینسکی دادستان کل کشور اظهار داشت که بازپرسان نتوانستند اسناد و مدارکی به دست آورند. لذا ادعای نامۀ دادستان بر اعتراف متهمان مبتنی است. ولی یکی از وکلای مدافع به نام براثود^۶ در دادگاه چنین اظهار داشت :

" رفقای قاضی. در این پرونده هیچ گونه شك و تردیدی پیرامون واقعیات امر نمی‌تواند وجود داشته باشد. حق با رفیق دادستان بود که

گفت : از کلیه جهات و جوانب از جمله اسناد ارائه شده در پرونده، بازپرسی، اعتراف شهود و غیره، همه موارد جرم مورد تأیید قرار گرفته‌اند. بنابر این به عنوان کیل مدافع قصد رد هیچ یک از اتهامات وارده را ندارم . "

وکیل مدافع دیگری به نام کازناچیف^۷ طی سخنان خود در دور دوم محاکمات مسکو چنین گفت :

" جرایم موجود در پرونده نه تنها با اعتراف متهمان، بلکه با شهادت متقن شهود نیز مسجل شده است . گناه متهمان از حد و اندازه بیرون است . "

چه کسی می‌تواند حتی تصور کند که وکلای مدافع بدین گونه سخن گویند و در ضمن بدون ذره‌ای احساس شرم و حیا به دیدگان موکلان خود نظر افکنند ؟ در ضمن باید افزود که وکلای مدافع با خشم و نفرت به موکلان خود می‌نگریستند . آیا متهمان با شنیدن سخنان وکلای مدافع خویش ، احساس می‌کردند که فریب خورده‌اند ؟ هرگز . وکلای مدافع گرفتار عذاب وجدان نبودند . زیرا متهمان از اظهار نظر آنان ابراز عدم رضایت نمی‌کردند . همه کسانی که در جریان محاکمات استالینی شرکت داشتند، نیک می‌دانستند که همه، چه متهم، چه وکیل مدافع، چه دادستان و چه داوران، هیچ یک طبق اراده و نظر خود عمل نمی‌کنند، بلکه ناگزیر از ایفای نقشی هستند که بر مبنای نمایشنامه از پیش آماده شده، بر عهده هر یک از آنها محول گردیده است . در برابر هر یک از آنها دو راه وجود داشت . وضع متهمان بدان گونه بود که یا باید نقش جنایتکار را ایفا کنند، یا این که افراد خانواده و عزیزان خود را به کام مرگ و نیستی فرو برند . دادستان، رئیس دادگاه و داوران نیز یا باید نمایشنامه را دقیقاً " طبق دستور استالین اجرا می‌کردند و یا این

که به سبب بروز کمترین اهمال و یا خطا به مشقت و نابودی دچار می‌شدند. وکلای مدافع‌ها باید دستور مخفی دادستان را انجام می‌دادند و یا به موکلان تیره روز خویش می‌پیوستند و به سرنوشت آنان گرفتار می‌آمدند.

یکی از هدفهای استالین به هراس افکندن توده‌های وسیع کارگران و آن گروه از اعضای حزب بود که هنوز نسبت به معترضان و متهمان همدردی ابراز می‌داشتند. باید به آنان تفهیم می‌شد که هر کس صدای خود را علیه دیکتاتوری استالین بلند کند به چنین عقوبتی گرفتار خواهد شد. متهمان در اجرای همین هدف با صراحت تمام اعضای حزب را از دست زدن به اعتراض برحذر می‌داشتند.

یکی از متهمان که بوگوسلوفسکی^۸ نام داشت، طی سخنان خود چنین گفت: " من کار خود را از جایی شروع کردم که در نگاه نخست فاقد اهمیت به نظر می‌رسید و جرم شمرده نمی‌شد. ولی روزی از طریق صواب منحرف و مرتکب خطا شدم. بعد در خطاهای خود اصرار ورزیدم و چنان که دادستان کل دیروز اظهار داشت به منجلا ب ضد انقلابیون فاشیست در غلتیدم. "

یکی دیگر از متهمان به نام روزنگولتس^۹ عین تهدیدهای استالین را با این جمله تکرار کرد و گفت: " کسانی که حتی ذره‌ای از خط مشی حزب انحراف حاصل کنند به سرنوشتی فجیع دچار خواهند شد. " استالین با تدارك نمایشنامه^۸ محاكمات مسکو، از خودستایی دست برداشت. بدیهی است نمایشنامه^۹ مسکو نموداری از علایق و نفرت‌های این سناریست بود.

8. Bogoslovski

۸. ۰۹ Rozengolts روزنگولتس در سال ۱۹۰۵ عضو حزب و در سال ۱۹۲۴ عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی شد و سرانجام در سال ۱۹۳۸ به فرمان استالین اعدام گردید. — م.

ویشینسکی طی اجرای نقش خود به عنوان دادستان از ادعای ناممه چنین کلماتی را قرائت کرد: " استالین کبیر، داهی، خردمند، محبوب و عزیز. " وی یکی از نطقهای خود را با این جمله به پایان رسانید:

" ما و همه مردم کشور تحت رهبری آموزگار و رهبر عزیز خود استالین کبیر در راه هموار کمونیسم که از آلودگیهای گذشته پاک و منزه است، همچنان پیش می‌تازیم. "

بوخارین در دادگاه چنین گفت: " او - استالین - امید بشریت است او بنیاد گزار است. "

روزنگولتس طی سخنان خود گفت: " زنده باد حزب کمونیست. در جهان حزبی تا بدین پایه پرشور، قهرمان و فداکار وجود نداشته است. این حزب که تنها در کشور ما پدید آمده است، تحت رهبری استالین به سوی آینده تابناک پیش می‌تازد. "

وکلاي مدافع در چاپلوسی و تملق از متهمان و دادستان واپس نماندند. وکیل مدافع کومودوف^۱ چنین اظهار داشت: " پیرامون رهبری استالین باید گفت که یکصد و هفتاد میلیون مردم شوروی چنان حایلی از عشق، احترام و وفاداری به گرد رهبر خود کشیده‌اند که هیچ کس و هیچ نیرویی، هرگز توانایی درهم شکستن آن را ندارد. "

استالین با بکار گرفتن ماشین تبلیغات، چنین دستگاه جاعل و ناشایستی را به عنوان دادگاهی واقع‌گرا و بی‌نظر در دیده مردم وانمود کرد.

کسانی که متن تند نویسی شده محاکمات مسکو را خوانده باشند، قطعاً توجه کرده‌اند که همه نمایشنامه مذکور در درجه نخست علیه تروتسکی تدارك شده بود. استالین از تروتسکی سخت نفرت داشت. از سال ۱۹۲۹ نفرت استالین نسبت به تروتسکی که به خارج از کشور تبعید شده بود، شدت گرفت. زیرا تروتسکی در حیطة قدرت وی قرار داشت.

استالین که دستری نداشت تا این رهبر بزرگدو انقلاب - سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ - روسیه را همراه دیگر یاران لنین اعدام کند. موقتاً عطف انتقام خود را بدین گونه فرو نماند که همه شرکت کنندگان محاکمات مسکو از جمله متهمان، دادستان و وکلای مدافع را به دشنامگویی نسبت به تروتسکی وادارد و او را به عنوان جنایتکار اصلی و عنصری رذل و پست معرفی کند.

استالین که قصد داشت تروتسکی را به عنوان سازمان دهنده و رهبر کلیه "فعالیت‌های ضد انقلابی" معرفی نماید، کوشید تا سر نخ حوادث ساخته و پرداخته در اتحاد شوروی را به همه کشورهای که تروتسکی پا نهاده بود، از جمله دانمارك، فرانسه و نروژ گسترش دهد. استالین دو نوع ارتباط میان تروتسکی و "نهادهای ضد انقلابی

مخفی " سرهم بندی کرد . نخست چنین وانمود که گویا تروتسکی با رهبران " نهاد ضدانقلابی مخفی " مقیم اتحاد شوروی رابطه نامهای برقرار کرده است . دودیکر آن که گویا پیروان تروتسکی برای تقدیم گزارش و کسب دستور به خارج از کشور شوروی میروند تا با وی ملاقات کنند .

با این که چند سال از تبعید تروتسکی به خارج از کشور گذشته بود، معینا دادستان کل نتوانست حتی یک سطر مطلب پیرامون " نامنگاری پنهانی با نهادهای ضد انقلابی مخفی " ارائه دهد . در ضمن ناگزیر بود اعلام دارد که ملاقاتهای " توطئه گران " با تروتسکی به دفعات متعدد صورت گرفته است . سازمان امنیت شوروی (ان . ک . و . د) به منظور اثبات این جرم سه تن از متهمان به نامهای گولستمان^{۱۱} ، رم^{۱۲} و پیاتاکوف^{۱۳} را واداشت اعتراف کنند که طی سفر به خارج از کشور با تروتسکی ملاقاتهایی داشته و دستورهایی پیرامون سازمان مخفی از وی اخذ کرده اند . طبق محاسبه استالین شهادت متهمان مذکور حلقه اصلی اتهامات بود و میبایست تأثیر عمیقی در مردم شوروی و جهانیان باقی گذارد . غافل از این که طرح وی نتایج مطلوب را به بار نخواهد آورد . زیرا " اعتراف " متهمان پیرامون ملاقات با تروتسکی فاقد هرگونه ارزش حقوقی بود .

استالین در محاسبه خود مرتکب خطایی بزرگ شد . بدیهی است تروتسکی پس از تبعید، از سال ۱۹۲۹ به خارج از کشور رفت . از این رو ملاقات با " توطئه گران " تنها در خارج از اتحاد شوروی میسر

11. Goltzman

12. Romm

13. Piatakov

۱۲ . Piatakov پیاتاکوف سال ۱۹۱۰ عضو حزب و سال ۱۹۲۱ عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی شد . وی در سال ۱۹۲۷ به دستور استالین اعدام گردید . م .

بود. استالین در این مورد چندان شتاب کرد که به جزئیات واجبه اهمیت توجه کافی مبذول نداشت. سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) هرگز تصور نمی‌کرد که جزئیات امور مربوط به خارج از کشور با دقت مورد بررسی قرار خواهد گرفت و لذا نمی‌توان بدون احساس مسئولیت مطلبی در این زمینه ارائه کرد. سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) گمان نداشت که عدم توجه به جزئیات پیرامون " ملاقات " تروتسکی و " توطئه گران " با ریسك بزرگی همراه خواهد شد.

پندار بافیهای استالین پیرامون ماجرای مذکور بدین گونه فاش و برملا شد.

در نخستین دور محاکمات مسکو گولتسمان اعتراف کرد که ماه نوامبر سال ۱۹۲۲ برای مأموریتی عازم برلن شد. وی در آنجا مخفیانه با لوسدوف^{۱۴} فرزند تروتسکی ملاقات کرد و بنابه دستور یکی از رهبران گروه توطئه‌گر به نام ای.ن. اسمیرنوف^{۱۵} گزارش و ارقامی را به منظور ارتباطهای بعدی به وی تسلیم نمود. گویا در یکی از این ملاقاتها سدوف به گولتسمان پیشنهاد کرد متفقا " نزد تروتسکی بروند. تروتسکی آن زمان در کپنهاگ پایتخت دانمارك اقامت داشت.

گولتسمان در دادگاه چنین ادامه داد: " من موافقت کردم. ولی به او گفتم از نظر پنهانکاری نباید متفقا " به شهر مذکور سفر کنیم. من با سدوف قرار گذاشتم که دو یا سه روز دیگر وارد کپنهاگ خواهم شد و در هتل " بریستول " اقامت خواهم کرد. در آنجا یکدیگر را خواهیم دید. من پس از ورود به شهر کپنهاگ، مستقیما " از ایستگاه راه‌آهن

14. Lev Sedov

۱۵. Ivan Smirnov ایوان اسمیرنوف از سال ۱۸۹۶ عضو حزب و از سال ۱۹۲۲ عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی شد. وی در سال ۱۹۳۸ به دستور استالین اعدام گردید. — م.

به هتل " بریستول " رفتم و در سررای هتل با سدوف ملاقات کردم . ساعت ده صبح متفقا " نزد تروتسکی رفتیم . " گولتسمان اظهار داشت که تروتسکی به او گفت : " ۰۰۰ باید استالین را از میان برداشت ۰۰۰ باید افرادی را برگزید که برای انجام این کار مناسب باشند . " هنگامی که " اعترافات " گولتسمان در جراید منتشر شد . تروتسکی به شدت آن را تکذیب کرد و توسط مطبوعات خارجی از دادگاه و ویشینسکی دادستان کل اتحاد شوروی خواست تا از گولتسمان سؤال شود که وی با کدام گذرنامه و چه نامی وارد خاک دانمارک شده است .

ویشینسکی البته چنین سئوالی را مطرح نکرد . زیرا می دانست پلیس مرزی دانمارک نام و شماره گذرنامه همه خارجیان را به هنگام ورود و خروج در دفتر مخصوص ثبت می کند . او می ترسید از این که مبادا روزنامه نگاران خارجی در دانمارک به تحقیق پیرامون این ماجرا دست زنند و در نتیجه کذب مطالب ارائه شده فاش و برملا گردد . در ضمن اعتراف گولتسمان برای دادگاه واجد اهمیت بسیار بود زیرا اتهام مذکور بسیاری از متهمان دیگر را نیز شامل می شد . در ادعای دادستان گفته شد که متهمان طبق دستوری که توسط گولتسمان در کپنهاگ از تروتسکی دریافت نمودند ، دست به توطئه زدند . (عین این مطلب در حکم محکومیت آنان از سوی دادگاه نیز تکرار گردید .) دادگاه بر اساس این اعتراف گولتسمان و بیست و پنج تن از متهمان را به اعدام محکوم کرد . بیست و پنجم ماه اوت ۱۹۳۶ یک روز پس از اعلام حکم دادگاه ، خبر تیرباران شدن محکوم در جراید انتشار یافت . مثلی است معروف که " مرده سخن نمی گوید . " استالین و ویشینسکی تصور می کردند که نمایشنامه پایان پذیرفته و هیچگاه دروغهایشان فاش و برملا نخواهد شد . ولی گمانشان خطا بود .

اول سپتامبر سال ۱۹۲۶ (حدود يك هفته پس از اعلام " توطئه گران ") روزنامه " سوسیال دموکراتن " ارگان رسمی دولت سوسیالیست دانمارک خبر جنجال برانگیزی را انتشار داد مبنی بر این که : هتل " بریستول " که گویا بنا به اعتراف متهم گولتسمان ، ملاقات وی با سدوف به سال ۱۹۲۲ در آنجا صورت گرفته بود و گویا گولتسمان طبق " اعتراف " خود از آنجا به آپارتمان تروتسکی رفته بود ، در شهر کپنهاگ وجود خارجی ندارد . این هتل در سال ۱۹۱۷ به کلی تعطیل و بسته شد .

روزنامه‌های جهان این خبر جنجال برانگیز را به سرعت انتشار دادند . از سراسر جهان دوستان و دشمنان مسکو را به یاد سؤال گرفتند که ماجرا چیست ؟ ولی استالین خاموش ماند .

در ایالات متحده آمریکا از سوی جان دیویی فیلسوف مشهور آن کشور کمیونی جهت مطالعه و بررسی صحت و سقم اتهامات مسکو علیه تروتسکی تشکیل گردید . کمیسیون مزبور پس از بررسی دقیق پیرامون " ماجرای کپنهاگ " چنین اظهار نظر کرد :

" همگان آگاهی دقیق دارند که سال ۱۹۲۲ در شهر کپنهاگ هتلی به نام بریستول وجود خارجی نداشت . بدین وصف معلوم می‌شود گولتسمان می‌توانست در هتلی که وجود خارجی نداشت با سدوف ملاقات کند . در ضمن گولتسمان از قرار معلوم با صراحت به سدوف گفته بود که در هتل بریستول اقامت خواهد گزید و در آنجا با سدوف ملاقات خواهد کرد . پس آنگاه گولتسمان طی اعترافات خود اظهار داشت که ملاقات با سدوف در سرسرای هتل مذکور انجام گرفت . . .

بدین روال ما حق داریم چنین استنتاج کنیم که گولتسمان در محل مذکور با سدوف ملاقات نکرد و از آنجا روانه محل اقامت تروتسکی در کپنهاگ نشد . " ۱۶

کمیسیون مذکور ضمن افشای به اصطلاح "اعترافات" گولتسمان با دقت فراوان اعلام نمود که سدوف از تاریخ بیست و سوم نوامبر تا دوم دسامبر سال ۱۹۳۲ و درست‌تر گفته شود روزهای اقامت تروتسکی، در کپنهاگ نبود. به ندرت اتفاق می‌افتد کمیسیونی خصوصی که با دولت در ارتباط و از منابع اطلاعاتی دولت برخوردار نباشد، بتواند بدون استفاده از وجود مأموران به چنین اطلاعات دقیقی دست یابد. کمیسیون جان دیویی در ماجرای اعتراف گولتسمان پیرامون ملاقات با سدوف به اسناد و مدارک بسیار قانع‌کننده‌ای دست یافت که دو نمونه از آن را ارائه می‌کنیم.

نخستین سند کارنامه امتحانات سدوف است که آن زمان در دانشکده فنی برلن تحصیل می‌کرد. کارنامه شامل تاریخ برگزاری امتحانات به امضای استادان و مهر دانشکده است. کارنامه مذکور موید آن است که هنگام اقامت تروتسکی در کپنهاگ، فرزندش سدوف در برلن سرگرم امتحانات بود.

سند دوم نامه سدوف به والدین خویش است که جای هیچ شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد و نشان می‌دهد که سدوف از بیست و سوم نوامبر تا سه دسامبر سال ۱۹۳۲ در برلن اقامت داشت. او طی یکی از نامه‌هایی که در آستانه سفر والدین خود از دانمارک برای آنان فرستاده بود، چنین نوشت:

" عزیزان من، شما يك روز و نیم دیگر در فاصله‌ای چند ساعت دور از برلن اقامت دارید. ولی من نمی‌توانم برای دیدار شما به آنجا بیایم. آلمانها اجازه اقامت مرا تمدید نکردند. بدون اجازه قادر به دریافت ویزای دانمارک نخواهم بود. هرگاه ویزای دانمارک را بگیرم، ورود مجدد من به برلن امکان پذیر نخواهد بود." ۱۷

نامه‌ای که با نوسدوا^{۱۸} همسر تروتسکی از بندر السبرگ^{۱۹} به هنگام خروج از کشور دانمارک برای پسرش فرستاد، بسیار گویا و روشن است. این نامه به صورت کارت و دارای مهر پست با تاریخ سوم دسامبر ۱۹۳۲ است. بانوسدوا - تروتسکی ضمن ابراز اندوه مراتب تأثر و تأسف خود را از عدم دیدار فرزند خاطرنشان نمود و در پایان چنین نوشت: " هر لحظه امیدوارم معجزه‌ای رخ دهد و ما بتوانیم در اینجا دیدار تازه کنیم. " ^{۲۰}

18.Sedova

19.Elsberg

استالین همین که از طریق جراید خارجی فهمید که در شهر کپنهاگ هتلی به نام " بریستول " وجود ندارد، دیوانه‌وار به مسئولان سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) گفت : " چه مرضی داشتید که از این هتل نام بردید ؟ چه می‌شد اگر می‌گفتید آنها در ایستگاه راه‌آهن با یکدیگر ملاقات کردند ؟ ایستگاه‌های راه‌آهن همیشه سر جای خودشان قرار دارند . "

استالین به یاگودا کمیسر عالی (وزیر) سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) دستور داد موضوع را دقیقاً بررسی کند و گزارش دهد کدام يك از کارمندان سازمان امنیت در مفتضح کردن جریان محاکمات مسئول و گناهکار است .

یاگودا به امید آن که بتواند اصلاحی در وضع موجود پدید آورد، یکی از کارمندان باتجربه اداره امور خارجی سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) را به کپنهاگ اعزام داشت تا با بررسی اوضاع در محل راهی برای جبران خطا و خاموش کردن جنجال و هیاهو جستجو کند . کارمند مذکور دست خالی به مسکو بازگشت . بسیاری از کسانی که در این ماجرا دست اندرکار بودند، شگفت زده می‌پرسیدند که چگونه سازمان امنیت (ان.ك.و.د) در جریان این محاکمه بسیار پراهمیت

هتل " بریستول " را که اصلاً وجود خارجی نداشت، برگزیده است؛ حال آن‌که در شهر کپنهاگ هتل‌های زیادی موجود است. از بررسی‌های متعدد مأموران سازمان امنیت که به دستور استالین صورت گرفت این نتیجه به دست آمد:

گولتسمان که در زیر شکنجه و فشار بازپرس نیروی مقاومت خود ر از دست داده بود، سرانجام حاضر شده‌م مطالبی را که به او نسبت داده‌اند، تأیید و پای ورقه‌ بازپرسی را امضا کند. در ضمن از او خواست شد برای ملاقات با سدوف محلی را انتخاب کند که برای دسترسی با محل اقامت تروتسکی مناسب باشد.

یژوف^{۲۱} با خود اندیشید که هتل از هر محل دیگری مناسبتر است برای اجرای این مقصود خواستند به اداره یکم کمیاریای (وزارت امور خارجه مراجعه کنند. یکی از وظایف این اداره گردآوری اطلاعات و اخبار از دیگر کشورها بود. ولی مالچانوف^{۲۲} رئیس اداره سیاسی و سری سازمان امنیت (ان.ك.و.د) که مسئولیت " جوانب فنی تدارك محاکمات مسکو را بر عهده داشت، پرسش از اداره یکم کمیاریای امور خارجه پیرامون هتل‌های شهر کپنهاگ را دور از احتیاط نامید و جایز ندانست. او می‌گفت نام هتل در دادگاه عنوان خواهد شد. در نتیجه کارمندان اداره یکم کمیاریای امور خارجه به حقیقت ماجر پی خواهند برد. از این رو مالچانوف به منشی خود دستور داد که با اداره یکم کمیاریای امور خارجه از طریق تلفن تماس بگیرد و بگوید چون عده‌ای از کارمندان سازمان امنیت (ان.ك.و.د) عازم دانمارك و

۲۱. عضو کمیته مرکزی و دستیار ویژه استالین در مسائل امنیتی. این شخص بعد ها جانشین یاگود و کمیسر عالی سازمان امنیت شوروی شد و روزگار دهشتباری در اتحاد شوروی پدید آورد که به سال‌های یژوف-زدگی مشهور است. یژوف نیز سرانجام همانند سلف خود به فرمان استالین اعدام شد. -م-

نروژ هستند، لذا نام هتلهایی را که برای اقامت مأموران شوروی مناسب باشند، به وی اطلاع دهند.

منشی مالچانوف چنین کرد. وی هنگامی که نام هتلها را برای رئیس خود با ماشین تحریر تایپ می‌کرد، نتوانست مشخص کند کدام يك از هتلها متعلق به شهر اوسلو پایتخت نروژ و کدام يك متعلق به شهر کپنهاگ پایتخت دانمارك هستند. اشتباه بزرگ دادگاه از همین جا منشاء گرفت. زیرا هتل "بریستول" در فهرست اسامی هتلهای شهر کپنهاگ آمده بود. مالچانوف هتل "بریستول" را برای ملاقات در کپنهاگ انتخاب کرد. حال آن که هتل "بریستول" یکی از هتلهای شهر اوسلو پایتخت نروژ بود.

گولتسمان بی‌نوا که مراتب ارتباط خود با تروتسکی را امضا می‌کرد، از کجا می‌دانست که هتل "بریستول" در کدام شهر واقع شده است؟

ستگاه شکنجه و فشار

۱

تاکنون تنها به ذکر مطالب بسیار کوتاهی پیرامون اسناد و مدارك رسمی محاکمات مسکو بسنده کردم . ذکر مطالب مذکور درك ماهیت محاکمات مسکو را ممکن می‌سازد . حال جا دارد خوانندگان را به پشت صحنه این محاکمات هدایت کنم و گام به گام به آنها نشان دهم که این نمایش فریبکارانه که بزرگترین دروغ و فریب در تاریخ حیات بشر به شمار می‌رود، چگونه از سوی استالین تدارك شد و نیز استالین و دستیارانش با چه تمهیداتی موفق شدند بزرگترین مبارزان و برجسته‌ترین رهبران انقلاب را به عروسکهای گوش به فرمان خود در این خیمه شب بازی بزرگ بدل کنند .

اوایل سال ۱۹۳۶ مالچانوف حدود یکصد نفر از مسئولان برجسته سازمان امنیت را برای شرکت در " جلسه مشاوره ویژه " دعوت کرد . روسای ادارات کل و عمده سازمان امنیت شوروی (ان . ك . و . د) و معاونان آنها در این جلسه شرکت داشتند .

مالچانوف به حاضران در جلسه گفت که در کشور توطئه بسیار بزرگی کشف شده است . در رأس این توطئه عظیم تروتمسکی ، زینویف ، کامنف و دیگر رهبران معترض پیشین قرار داشتند . سازمان توطئه‌گران

چندین سال به صورتی پنهانی فعالیت داشت . به تقریب در کلیه شهرهای عمده کشور گروههای تروریست تشکیل گردید . هدف آنان قتل استالین و اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) و به دست گرفتن قدرت و حاکمیت در کشور بوده است . مالچانوف پیرامون ویژگیها و مقیاس به اصطلاح توطئه مذکور شرحی کوتاه ارائه کرد و پس آنگاه به حضار اطلاع داد که طبق دستور یاگودا کمیسر عالی (وزیر) امور داخله و سازمان امنیت شوروی، از این پس همگی حضاران به استثنای روسا و معاونان ادارات سازمان امنیت (ان.ک.و.د) از انجام وظایف پیشین خود معاف می‌شوند و به کار تحقیق و بازجویی می‌پردازند . وی اظهار داشت که استالین شخصا " نظارت بر بازجویی و بازپرسی را برعهده خواهد داشت . یژوف دبیر کمیته مرکزی حزب نیز در این ماجرا دستیار استالین خواهد بود . بدین روال حزب مراتب اعتماد خود را به سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) در مورد انجام این وظیفه بسیار خطیر ابراز داشته است . بنابر این بازپرسان در جریان تحقیق موظف اند نه تنها همانند يك مأمور سازمان امنیت، بلکه به صورت يك عضو حزب انجام وظیفه کنند .

مالچانوف با صراحت اعلام کرد که استالین و دفتر سیاسی (پولیت بورو) اتهامات وارده علیه سران و گردانندگان این توطئه را مطلقاً صحیح می‌دانند . از این رو وظیفه هر يك از بازپرسان گرفتن اعتراف کامل از متهمان است . تلاش توطئه‌گران را مبنی بر این که در توطئه دخالت مستقیم نداشته‌اند، نباید جدی تلقی کرد . مواردی وجود دارد که بعضی از آنان، حتی از درون زندان به گروههای تابع

۱ . توجه خوانندگان را یاد یگر به این نکته جلب می‌کنم که یژوف مدتی بعد جانشین یاگودا وزیر داخله و رئیس سازمان امنیت شوروی شد . او یاگودا را به جوخه اعدام سپرد و سرانجام خود نیز به فرمان استالین اعدام گردید . — م .

خود دستور دست زدن به اقدامات تروریستی را صادر کرده‌اند.
مالچانوف از میان حاضران چند گروه تحقیق و بازرسی تشکیل داد و جنبه‌های تکنیکی کار و هماهنگی کردن فعالیت‌های گروه‌ها را با آنان در میان گذارد. مالچانوف در پایان، بخشنامه‌ی سری به امضای یاگودا کمیسر امور داخله (ان.ك.و.د) را قرائت کرد. یاگودا طی بخشنامه‌ی مذکور بازرسان را از دست زدن به شیوه‌های غیرقانونی از جمله وعد و وعید، تهدید، ارباب و تطمیع متهمان در حین بازرسی منع نمود. ولی بخشنامه صرفاً "جنبه‌ی صوری داشت".

حاضران با شنیدن این مطالب شگفت زده شدند و پرسش‌های متعددی را مطرح نمودند. چگونه ممکن است چنین توطئه عظیمی بدون اطلاع و شرکت مستقیم مسئولان سازمان امنیت کشف و خنثی شده باشد؟ سبب پرسش مذکور آن بود که این افراد از همه فعالیت‌های سازمان امنیت و سراسر شبکه مأموران اطلاعات، جاسوسان و خبرچینان در هر مرحله از اقدامات معترضان آگاه بودند و درست‌تر گفته شود شبکه‌های مذکور را در اختیار خود داشتند. اکنون با شنیدن سخنان مالچانوف از وضع خود نگران شدند. آنها می‌پرسیدند که آیا به گناه بی‌اعتنائی نسبت به فعالیت توطئه‌گران مجازات نخواهند شد؟ چگونه ممکن است بدون آگاهی مسئولان سازمان امنیت توطئه‌ای بدین عظمت کشف شده باشد؟ آیا این توطئه تصادفی و صرفاً در محدوده مقامات عالی‌رتبه حزب بوده است؟ چگونه ممکن است توطئه، چندین سال وجود داشته باشد و آنها بی‌خبر و ناآگاه بمانند؟ ...

طرح محاکمات آینده و تدارک آن از سوی استالین و یژوف با دقت تنظیم شده بود. اجرای طرح بر عهده یاگودا کمیسر امور داخله (ان.ك.و.د) محول گردید.

طبق طرح استالین مقرر شد حدود سیمد نفر از معترضان سرشناس از زندانها و تبعیدگاهها به مسکو انتقال یابند و حدود پنجاه تا

شمت نفر آنها که سهلتر از دیگران تسلیم شوند، به شرکت خود در به اصطلاح توطئه ساختگی به ریاست تروتسکی، زینویف و کامنف اعتراف کنند. پس آنگاه با استفاده از اعترافات آنها باید گناه عمده در جریان محاکمات متوجه زینویف و کامنف شود. بعد به خلاف مطالب مندرج در بخشنامه^۲ یاگودا مقرر گردید برای گرفتن اعتراف از انواع شیوهها از جمله وعد و وعید، تهدید، ارباب و غیره استفاده گردد. باید متهمان اعتراف کنند که توطئه در درجه نخست علیه استالین و دولت شوروی بوده است.

برای تسریع در اجرای نقشه استالین تصمیم گرفته شد چند جاسوس از مأموران مخفی سازمان امنیت (ان.ک.و.د) به صورت زندانی با متهمان در یک بند باشند و در جریان بازپرسی و محاکمات خود راعضو توطئه وانمود کنند و زینویف و کامنف را به عنوان رهبر خود معرفی نمایند.

مسئولان تحقیق چند شخص را به صورت آماده در اختیار خود داشتند. والنتین اولبرگ^۲ مأمور مخفی سازمان امنیت (ان.ک.و.د)، اسحاق رینگولد^۳ صاحب منصب عالیرتبه شوروی و یکی از آشنایان کامنف، ریچارد پیکل^۴ رئیس دبیرخانه زینویف از جمله اشخاص مذکور بودند. این سه نفر در جریان بازپرسی و تدارک نخستین دور محاکمات مسکو نقش عمده‌ای بر عهده داشتند.

اولبرگ از مدتها پیش مأمور خارجی سازمان امنیت (ان.ک.و.د) بود. وی زمانی که در برلن اقامت داشت، اطلاعاتی از کمونیستهای آلمانی طرفدار تروتسکی را به مسکومی فرستاد. سال ۱۹۳۰ طبق دستور سازمان امنیت شوروی در آلمان کوشید تا در حلقه منشیان تروتسکی

2. Valentin Olberg

3. Isaak Reingold

4. Richard Pikel

قرار گیرد. تروتسکی آن زمان در ترکیه اقامت داشت. اولبرگداز این تلاش نتیجه‌ای به دست نیاورد و نتوانست اعتماد تروتسکی را جلب کند. هنگامی که هیتلر در آلمان بر سرکار آمد، سازمان امنیت اولبرگدرا به اتحاد شوروی فرا خواند و موقتاً به تاجیکستان اعزام کرد. اولبرگدمدتی دراز در شهر استالین آباد^۵ باقی نماند. اندکی بعد از سوی اداره امور خارجی سازمان امنیت برای سفر به خارج احضار شد و به شهر پراگ پایتخت چکسلواکی رفت تا فعالیت عناصر چپ‌گرای حزب کمونیست آلمان را که در تشکیلات حزب کمونیست چکسلواکی نفوذ فراوان داشتند، زیر نظر گیرد و تحت مراقبت قرار دهد.

اولبرگدبار دوم به سال ۱۹۳۵ به اتحاد شوروی احضار شد و اندکی بعد به اداره سری خارجی سازمان امنیت شوروی که ریاست آن برعهده مالچانوف بود، انتقال یافت. این زمان سازمان امنیت و کمیته مرکزی حزب با شدت هرچه‌ماتر گسترش روحیه طرفداری از تروتسکی در دانشکده حزب کمونیست را زیر نظر داشتند. دانشجویان دانشکده حزب که به آموزش آثار مارکس و لنین از "ماخذ دست اول" اشتغال داشتند، به تدریج دریافتند "تروتسکیسم" که از سوی استالین ارتداد و الحاد نام گرفته، در واقع مارکسیسم - لنینیسم حقیقی و راستین است.

در دانشسرای عالی شهر گورکی وضع صورتی جدیدتر داشت. دانشجویان به منظور فراگرفتن آثار لنین و تروتسکی گروه‌های مخفی تشکیل دادند. اسناد ممنوع حزبی از جمله "وصیتنامه مشهورلنین" در اینجا دست به دست می‌گشت. چون اولبرگد یکی از مأموران با تجربه سازمان امنیت محسوب می‌شد، لذا روسای این سازمان تصمیم

گرفتند وی را برای کار به دانشرای مذکور اعزام دارند .
 در اتحاد شوروی انتخاب استادان دانشکده‌های حزب کمونیست و
 دیگر موسسات علمی وابسته به حزب با دقت فراوان صورت می‌گیرد .
 آن گروه از استادان حزبی که هرگز با معترضان ارتباط نداشتند و دارای
 تجارب آموزشی کافی بودند، برای تدریس در دانشکده حزبی انتخاب
 می‌شدند . سابقه زندگی و آموزشی استادان مذکور و نیز شرح احوال
 آنان چندین بار با دقت از سوی سازمان حزبی، شعبات کارگزینی
 موسساتی که در آنها کار می‌کردند و غیره مورد بررسی دقیق قرار
 می‌گرفت . پس از آن مدارك مربوطه به کمیسیون ویژه‌ای مرکب از
 نمایندگان سازمان امنیت شوروی (ان . ك . و . د) و کمیته مرکزی ارجاع
 می‌گردید . کمیسیون رد و یا قبول خدمت استاد پیشنهاد شده را معلوم
 می‌کرد .

بدیهی است هرگاه تبعیضی در کار نمی‌بود، اولبرگد هرگز از عهده
 چنین آزمایشی بر نمی‌آمد . اولبرگد عضو حزب کمونیست و حتی تبعه
 اتحاد شوروی نبود . از متن تندنویسی شده نخستین دور محاکمات
 مسکو معلوم گردید که او از اتباع لتونی بود . وی با گذرنامه کشور
 هندوراس که در چکسلواکی به دست آورده بود به اتحاد شوروی سفر
 کرد . در ضمن اولبرگد اصلاً "تحصیلات عالی نداشت و لذا نمی‌توانست
 به عنوان استاد کرسی علوم اجتماعی انجام وظیفه کند . ولی با این
 وصف مالچانوف توانست بخش مدارس عالی کمیته مرکزی حزب
 کمونیست اتحاد شوروی را وادار کند که این مأمور مخفی او را در
 دانشرای عالی شهر گورکی به کار بگمارند . کمیته مرکزی رونوشت
 حکم انتصاب وی را به عنوان استاد تاریخ جنبشهای انقلابی به دانشکده
 مزبور اعلام داشت .

با این وصف انتصاب اولبرگد با دشواریهایی همراه گردید . وی پس
 از ورود به شهر گورکی خود را به بوروی (دفتر) کمیته حزبی استان

معرفی کرد. شخصی به نام الین^۶ از سوی کمیته حزبی استان مأموریت داشت با استادان جدید آشنا شود و آنان را در زمینه مسایل سیاسی مورد آزمایش قرار دهد. اولبرگدر جریان مصاحبه با الین از عهده پاسخ برنیامد و سرانجام ناگزیر شد اعتراف کند که نه استاد تاریخ است و نه عضو حزب کمونیست اتحاد شوروی. گذشته از آن حتی تبعه کشور شوروی هم نیست. الین که تصور کرد اولبرگ با اسناد جعلی به شهر گورکی آمده است، بی درنگ مراتب شبهه و تردید خود را به سازمان امنیت و کمیته حزبی استان اطلاع داد. یژوف الین را احضار کرد و به او دستور داد که مزاحم فعالیت اولبرگ نشود. وی ضمن گفتگو با الین اظهار داشت " بگذارید در دانشرای عالی تدریس کند. " چنان که خواهیم دید این ماجرا در دور اول محاکمات مسکو اثری ناخوشایند داشت و به قتل الین منجر گردید.

اوایل سال ۱۹۳۶ در جریان تدارک محاکمات مسکو، مالچانوف از وجود اولبرگ بهره جست. اولبرگدر این ماجرا وظیفه داشت به تروتسکی و آن گروه از بلشویکهای با سابقه زندانی که استالین قصد محاکمه آنان را داشت، اتهاماتی وارد آورد.

برای این کار نیازی به اعمال زور جهت واداشتن اولبرگ به شهادت دروغ و وارد آوردن اتهام نبود. به او گفته شد که چون در مبارزه با تروتسکیم از خود جرأت و جسارت ابراز داشته است، از این رو وی را برای اجرای این وظیفه " پرافتخار " برگزیده اند. او باید حزب و سازمان امنیت (ان.ک.و.د) را در انهدام تروتسکیم و افشای تروتسکی در جریان محاکمات آینده یاری بخشد و اعلام کند که تروتسکی سازمان دهنده توطئه علیه دولت شوروی است. به اولبرگ گفته شد که حکم دادگاه علیه او هر صورتی داشته باشد فاقد اهمیت

است . پس از پایان محاکمه او را آزاد خواهند کرد و برای احراز مقامی مسئول و مهم به خاور دور خواهند فرستاد .
 اولبرگد نیز همه " صورت جلسات بازپرسی " را که سازمان امنیت (ان .ك .و .د) تدارك می نمود ، امضا می کرد . یکی از " صورت جلسات بازپرسی " حاکی از آن بود که او - اولبرگد - طبق دستور تروتسکی از سوی سدوف فرزند تروتسکی به اتحاد شوروی اعزام شد تا سوء قصد علیه استالین را سازمان دهد . بنابه گفته اولبرگد نقشه سوء قصد چنین بود که هیأتی از دانشجویان معتقد به تروتسکیسم را به عنوان نماینده جهت شرکت در مراسم اول ماه مه به مسکو اعزام دارد تا هنگامی که استالین بر بالای آرامگاه لنین قرار داشت ، نمایندگان دانشجویان در حال عبور از برابر استالین ، او را به قتل رسانند . اولبرگد اعلام کرد که مأمور گشتاپوی آلمان است و تروتسکی نیز از این ماجرا آگاه بوده است .

مالچانوف به منظور وسعت بخشیدن به " توطئه تروتسکیسها " به اولبرگد دستور داد که دوستان نزدیک خود را نیز به عنوان همدست در سوء قصد مذکور معرفی کند . این دوستان نزدیک از مردم لتونی و آلمان بودند که در سال ۱۹۳۳ برای رهایی از چنگال مأموران گشتاپوی هیتلر به اتحاد شوروی پناهنده شدند . مالچانوف اولبرگد را علیرغم تمایل خود به چنین کاری واداشت . مالچانوف توضیح داد که بیمان خیانت از سوی او بسیار ضروری است . اولبرگد ضمن طرح این مسئله به نقشه استالین پی برد و دریافت که وی چه برنامه‌ای را علیه زینویف ، کامنف و تروتسکی در دست اجرا دارد . ولی نمی دانست چرا دستگاه قدرتمندی چون سازمان امنیت شوروی (ان .ك .و .د) قصد دارد این گروه كوچك مهاجران بینوا را که به اتحاد شوروی پناه آورده اند ، قربانی کند ؟ اولبرگد از مالچانوف تمنا کرد که او را از وارد آوردن اتهام به دوستان شخصی و نزدیک خویش معاف دارد . ولی مالچانوف

در پاسخ گفت دستور را نباید مورد انتقاد قرار داد، بلکه باید بی چون و چرا اجرا کرد.

اولبرگد موجودی متهور و با اراده نبود. او دریافت که اکنون متهم دروغین است و فردا محکوم دروغین خواهد شد و چه بسا ممکن است مدت درازی از عمر خود را به اتهام دروغ و گناه مرتکب نشده در شرایط دشوار زندان بگذارند. اولبرگد متوجه شد که به موجودی ترسو و گوش به فرمان بدل گشته است. وی می‌ترسید اگر در برابر مالچانوف مقاومتی ابراز دارد، ممکن است بی‌درنگ از حالت متهم دروغین به "واقعی" بدل شود و ضمن محکومیت به اعمال شاقه به اردوگاههای شکنجه و مرگ اعزام گردد. زیرا هرچه تاکنون به او ارائه شد، امضا کرده است و دیگر راه گریزی وجود ندارد.

در گزارش رسمی مربوط به نخستین دور محاکمات مسکو از مجموع دوستان اولبرگد تنها نام یک نفر ذکر شد و آن جوانی به نام زوروخ فریدمان^۷ بود. اولبرگد او را به عنوان "جاسوس گشتاپو" معرفی کرد. ولی من در صورت بازپرسیهای سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) که از سوی اولبرگد امضا شده بود، نامهای دیگری را نیز مشاهده کردم. خوب به یاد دارم که در میان نامهای مذکور، نام دو برادر دیده می‌شد. نام فامیل این دو برادر بیخوفسکی^۸ بود. آنها در رشته شیمی تخصص داشتند. مالچانوف به وجود این دو برادر نیاز داشت. زیرا می‌خواست آنها را به "تدارک بمب" در اجرای "سوء قصد" متهم کند. نام شخص دیگری را نیز در این فهرست دیدم. کسه خاتسگل گورویچ^۹ بود. او متهم شده بود که گویا قصد داشت ژدانوف^{۱۰}

7. Zorokh Fridman

8. Bikhovski

9. Khatsgel Gurevich

10. Zhdanov

را به قتل رساند. ژدانوف پس از قتل کیروف با سمت دبیر اول کمیته حزبی استان لنینگراد به آنجا رفته بود.

اسحاق رینگولد یکی دیگر از سلاح‌های موثر سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) بود. من او را از سال ۱۹۲۶ می‌شناختم. او مرد سی و هشت ساله قوی هیکلی بود که چهره‌ای جذاب داشت. لب‌هایش خوش دوخت به تن می‌گردد و بیشتر به اشراف پیش از انقلاب شباهت داشت تا یک فرد کمونیست شوروی.

رینگولد که در حزب از سابقه‌ای ممتد برخوردار نبود، در سایه استعداد شخصی و خویشاوندی با گریگوری سوکولنیکوف^{۱۱} وزیردارایی اتحاد شوروی، با سرعت از پلکان ترقی بالا رفت. هنگامی که بیست و نه ساله بود به عنوان یکی از اعضای هیأت نمایندگی اقتصادی شوروی برای مذاکره با دولت فرانسه به کشور مذکور سفر کرد و به عضویت هیأت مدیره کمیاریای (وزارت) دارایی شوروی درآمد. رینگولد در ویلای خارج شهر سوکولنیکوف با بلشویک‌های قدیمی و سرشناس از جمله کامنف آشنا شد. رینگولد همانند هزاران عضو جوان حزب در آغاز به معترضان گروید. ولی اندکی بعد از آنان دوری جست و از فعالیت در امور حزبی خودداری ورزید. از آن پس وقت خود را صرف امور اداری و کارهای دولتی کرد. به هنگام بازداشت رینگولد ریاست صنایع پنبه کشور را بر عهده داشت.

اوایل سال ۱۹۲۶ مسئولان سازمان امنیت (ان.ک.و.د) و یژوف کسانی را برای ادای شهادت در محاکمات آتی مسکو جستجو می‌کردند. یکی از برگزیدگان رینگولد بود. رینگولد را از آن رو برگزیدند که با کامنف و سوکولنیکوف آشنایی شخصی داشت. این نیز امکان می‌داد که به عنوان شاهد علیه هر دو شخصیت از وی استفاده شود. در ضمن

11. Grigori Sokolnikov

طرفداری کوتاه مدت رینگولد از معترضان نیز موجب می‌شد که بتوان وی را مورد ارباب و تهدید قرار داد.

بدین روال رینگولد را بازداشت کردند. بازپرسان به وی اعلام داشتند که سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) اطلاع دقیق دارد که کامنف او را به سازمان تروریستی خود کشانیده بود. لذا از وی خواسته شد تا کامنف و زینویف را به عنوان سازمان دهندگان سوء قصد علیه دولت شوروی معرفی کند. مالچانوف به او گفت که نجات وی وابسته به این اعتراف است و اگر می‌خواهد زنده بماند، باید آنان را به عنوان سردمداران توطئه علیه دولت شوروی معرفی کند. ولی رینگولد با اصرار تلاش می‌کرد شرکت خود را در هرگونه توطئه منکر شود. او به مالچانوف گفت که تا سال ۱۹۲۹ اصلاً کامنف را ندیده بود.

مالچانوف که نتیجه‌ای به دست نیاورده بود، رینگولد را به گروه بازپرسی سپرد که رهبری آن را چرتوک^{۱۲} معاون رئیس اداره عملیات سازمان امنیت (ان.ک.و.د) بر عهده داشت. چرتوک به عنوان شکنجه‌گری رذل و بیرحم از شهرت فراوان برخوردار بود. چرتوک و اعضای گروه وی مدت سه هفته رینگولد را تحت شکنجه قرار دادند و حین شکنجه مرتباً او را سؤال پیچ می‌کردند. گاه بدون وقفه حدود چهل و هشت ساعت بی آن که فرصت خواب و استراحت داشته باشد، او را از طریق بازپرسان متعدد به نوبت تحت بازجویی قرار می‌دادند. از تعلقات خانوادگی وی سود جستند و همه اعضای خانواده وی را بازداشت کردند. معلوم شد مدت سه هفته برای درهم شکستن اراده رینگولد کافی نبود.

مالچانوف که از شیوه‌های شکنجه معمول نتیجه‌ای به دست نیاورد،

ماجرای او را به یژوف گزارش داد و در نتیجه شگرد تازه‌ای را به کار گرفت. رینگولد را چند روز به حال خود رها کردند. بعد ناگهان نیمه شب او را نزد بازپرس بردند و حکم جعلی کمیسیون ویژه سازمان امنیت (ان.ک.و.د) را به وی ابلاغ کردند. در حکم مذکور که پای آن رسماً مهر شده بود، چنین آمده است که رینگولد به جرم شرکت در توطئه تروتسکی - زینویف به اعدام از طریق تیرباران محکوم شده است. اعضای خانواده وی نیز به سیبری تبعید می‌گردند.

مالچانوف به عنوان آشنای قدیمی به رینگولد توصیه کرد که به یژوف دبیر کمیته مرکزی حزب مستقیماً نامه بنویسد و از اوتقاضای عفو کند. شاید او دستور تعویق حکم اعدام و رسیدگی مجدد به پرونده را صادر کند. رینگولد به توصیه مالچانوف عمل کرد و بی‌درنگ نامه مشروحه برای یژوف نوشت.

شب بعد رینگولد را نزد مالچانوف بردند. مالچانوف به او گفت که یژوف نامه را خواند و دستور داد که مصوبه کمیسیون ویژه سازمان امنیت لغو گردد، مشروط بر این که رینگولد بازپرسان را در "افشای جنایات دارودسته تروتسکی - زینویف" یاری کند. از این پس سرنوشت رینگولد وابسته به خود او خواهد بود. امتناع وی از شهادت علیه زینویف و کامنف، بی‌درنگ موجب اجرای حکم اعدام خواهد شد. ولی هرگاه ورقه بازپرسی را امضا کند و شهادتهای لازم را بدهد، از مرگ نجات خواهد یافت. مالچانوف یقین داشت که رینگولد پس از گذراندن ساعات دهشتبار انتظار مرگ، با شتاب و حرص و ولع بسیار پیشنهاد یژوف را خواهد پذیرفت. ولی معلوم شد رینگولد دلیرتر از آن بود که مالچانوف تصور می‌کرد. رینگولد شرط دیگری را عنوان کرد و اعلام داشت حاضر است هر ورقه‌ای را که بازپرسان در اختیار او قرار دهند، چشم بسته امضا کند، حتی اگر مطالب مندرج در آن علیه شخص او و یا هر شخص دیگری باشد. مشروط بر آن که نماینده کمیته مرکزی حزب

رسماً" به او ابلاغ کند که حزب اصلاً" وی را گناهکار نمی‌شمارد. ولی چون مصالح حزب چنین اقتضا می‌کند، لذا باید به اینگونه شهادت‌ها تن در دهد. مالچانوف به او گفت که هرگونه تلاش برای ارائه شرط یا شروط، در حکم امتناع از خواست یژوف است و عواقب بدی در پی خواهد داشت. ولی رینگولد همچنان در نظر خود استوار ماند و اصرار ورزید.

روز بعد مالچانوف ماجرای رینگولد را به یاگودا کمیسر عالی (وزیر) سازمان امنیت (ان.ک.و.د) گزارش داد. مالچانوف که می‌خواست علیه کامنف و زینویف از او شهادت بگیرد، نسبت به قبول شرط رینگولد ابراز تمایل نمود. ولی یاگودا سخت مخالف این شرط بود. یاگودا به مالچانوف گفت که "از چانه زدن با موجود حقیر و ناچیزی چون رینگولد دست بردارد." وی افزود: هرگاه رینگولدمدتی در آستانه مرگ و زندگی قرار گیرد، لاجرم تسلیم خواهد شد.

زمان می‌گذشت. استالین با بی‌صبری خواستار نتیجه‌بازرسی بود. ولی سازمان امنیت (ان.ک.و.د) تا آن زمان تنها از یک نفر اعتراف گرفت. این شخص نیز اولبرگد جاسوس مخفی سازمان امنیت شوروی بود. در اعترافهای او نیز مطالب و اطلاعات قابل ملاحظه‌ای علیه زینویف و کامنف وجود نداشت. باید تحرکی در بازپرسی و گرفتن شهادت و اعتراف ایجاد می‌شد.

سرانجام یژوف شخصاً" وارد ماجرا شد. او تعجب می‌کرد که چرا سازمان امنیت (ان.ک.و.د) به "چنین کار بی‌بهره‌ای دست زده و خود را درگیر کرده است." یژوف رینگولد را از زندان احضار کرد و به نام کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی مراتب بی‌گناهی وی را اعلام نمود و اظهار داشت که رینگولد تنها از طریق همکاری با سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) و افشای اعمال زینویف و کامنف خواهد توانست مراتب اخلاص خود را به حزب اثبات کند.

پس از این گفتگو رفتار رینگولد بکلی تغییر کرد. او از صورت مقاومی آشتی ناپذیر در برابر بازپرس چرتوک به دستگیری مطیع و گوش به فرمان بدل گشت. هرچه از او می‌خواستند، بی درنگ می‌نوشت و امضا می‌کرد و اگر در نوشته‌های بازپرسان خطایی مشاهده می‌شد، به اصلاح آن می‌پرداخت.

رینگولد به خلاف اولبرگ اصلاً اعتنایی به این نکته نداشت که دادگاه چه حکمی علیه وی صادر خواهد کرد. او به وجدان و شرف استالین و یژوف چشم امید دوخته بود. در آینده خواهیم دید که رینگولد چه خدمات بسیار ارزنده‌ای در تدارک اسناد مجعول جهت ارائه به دادگاه، به سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) مبذول داشت. رینگولد در جریان محاکمه نه تنها سلاح عمده‌ای در دست سازمان امنیت بود، بلکه در واقع دستیار عمده و پیشینگی دادستان کل کشور به شمار می‌رفت. از رینگولد به مقیاسی به مراتب وسیعتر از اولبرگ استفاده شد. اولبرگ که فردی بیگانه بود و اغلب در خارج از شوروی بسر می‌برد، نمی‌توانست شاهد مناسبی در "اثبات فعالیتهای خصمانه و خرابکارانه" زینویف، کامنف و دیگر رهبران پیشین حزب باشد. ولی رینگولد که یکی از صاحب‌منصبان بلند پایه دولت شوروی به‌شمار می‌رفت می‌توانست به صورتی باورکردنی و قابل قبول پیرامون شرکت خود در ملاقاتها و "جلسات پنهانی" رهبران معترض پیشین مطالبی اظهار کند.

رینگولد به ویژه چنین شهادت داد که عضو سازمان تروتسکیستی - زینویفی بود و شخصاً به امر تدارک قتل استالین پرداخت و تحت رهبری خاص زینویف، کامنف و باکایف^{۱۳} فعالیتهای جنایتکارانه خود را وسعت بخشید. گذشته از آن رینگولد شهادت داد که ترور کیروف

از سوی زینویفو کامنف سازمان داده شد. رینگولد افزود که هدف تنها ترور استالین نبود. بلکه مولوتف^{۱۴}، وروشیلوف، کاگانویچ و دیگر رهبران نیز باید ترور می‌شدند.

رینگولد با "شهادت" خود به اندازه‌ای مفید واقع شد که سازمان دهندگان این به اصطلاح محاکمات تصمیم گرفتند تنها به شهادت وی علیه کامنف و زینویف بسنده نکنند. رینگولد از این پس به تقریب علیه همه شخصیت‌های حزبی برای محاکمات آینده نیز "شهادت" داد. او بنا بر توصیه بیژوف علیه ریکوف^{۱۵} رئیس دولت شوروی و اعضای پیشین دفتر سیاسی، از جمله بوخارین، تومسکی^{۱۶} و کمانسکی چون ایوان اسمیرنوف، مراچکوفسکی^{۱۷} و تر-واهانیان^{۱۸} به افتراگویی پرداخت.

همکاری رینگولد با بازپرسان چنان مقیاسی به خود گرفت که گاه مسئولان بازپرسی از یاد می‌بردند که او متهم است. همین امر نیز سبب شد که "شهادت" رینگولد شگفتی انگیز جلوه کند. از "شهادت" رینگولد به سهولت معلوم می‌شد که شهادت متعلق به تروریستی پشیمان نیست که در آستانه ترور استالین احساس پشیمانی به وی دست داده باشد. بلکه همگان در می‌یافتند که اینگونه "شهادت" حاصل بلاهت بازپرس است. "شاهد" با چنان خشمی از سازمان "توطئه گران" سخن می‌گفت که گویی از گروه "آدمکشان تروریست ضد انقلابی" سخن می‌گوید که "قصد دارند به هر ترتیب که باشد قدرت کشور خود را در هم شکنند."

شهادت رینگولد با دقت از سوی میرونوف رئیس اداره اقتصادی

14. Molotov

15. Rikov

16. Tomski

17. Mrachkovski

18. Ter-Vahanian

سازمان امنیت (ان.ك.و.د) و آگرانوف دستکاری شد و سرانجام توسط یاگودا به استالین تسلیم گردید. استالین اصلاحی در متن پدید آورد و روز بعد آن را به یاگودا باز گرداند. این اصلاح همه مسئولان کمیساریای امور داخله و سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) را شگفت زده کرد. رینگولد شهادت داده بود که زینویف اصرار می‌کرد باید استالین، مولوتف، کاگانویچ و کیروف ترور شوند. استالین به خط خود نام مولوتف را از " شهادت " مذکور حذف کرد.

یاگودا چاره‌ای نداشت جز آن‌کسبه همه گروههای متعدد بازپرسان دستور دهد که نام مولوتف از فهرست اسامی رهبرانی که مقرر بسود طبق " شهادت " متهمان ترور شوند، حذف گردد. معلوم شد میان استالین و مولوتف کدورتی پدید آمده است و هر لحظه ممکن است مولوتف از صحنه سیاسی کشور خارج گردد. مشابه این وضع چندی پیش با سیرتسوف^{۱۹} رئیس دولت روسیه که از یاران نزدیک استالین بود، روی داده. مسئولان سازمان امنیت (ان.ك.و.د) دریافتند که از استالین هر عمل و اقدامی را می‌توان انتظار داشت. امروز نام مولوتف را از فهرست قربانیان سوء قصد " توطئه گران " حذف می‌کند فردا ممکن است نام او را در فهرست قاتلان و کسانی قرار دهد که قصد ترور " رهبران " را داشتند.

چون این ماجرا در محاکمات مسکو از اهمیت فراوان برخوردار بود و به عنوان سلاخی در طریق تحریکات و دسایس استالین مورد بهره‌برداری قرار گرفت، لذا در یکی از بخشهای دیگر کتاب بدان اشاره خواهم کرد.

استالین در " شهادت " رینگولد " اصلاحات " دیگری نیز وارد کرد. بعضی از این اصلاحات به گونه‌ای بودند که مسئولان سازمان

امنیت (ان .ك .و .د) با خواندن آنها نمی‌توانستند از خنده و تمسخر آهسته و خاموش خودداری ورزند . به عنوان نمونه رینگولد چنین شهادت داده بود که زینویف نه تنها قتل استالین، بلکه قتل کیروف را نیز ضروری می‌شمرد . استالین با خواندن مطلب مذکور این جمله را بدان افزود: " زینویف گفت : تنها قطع درخت بلوط کسافی نیست، باید پاچوشهای اطراف آن را نیز قطع کرد . " بدین روال اعضای دفتر سیاسی و دیگر رهبران حزب در برابر استالین، این سه اصطلاح " درخت بلوط " حکم " پاچوش " را پیدا می‌کردند .

ویشینسکی دادستان کل کشور به منظور رضایت خاطر استالین، جمله مذکور و مقایسه او را دوبار تکرار کرد .

در پارگراف دیگری از " شهادت " رینگولد چنین آمده بود: کامنف می‌کوشید تا ضرورت ترور را توجیه کند . استالین جمله زیر را که میل داشت از قول کامنف گفته شود به " شهادت " مذکور افزود: " وهبری استالین همانند صخره‌ای از سنگ‌خارا محکم و استوار است، از این رو نمی‌توان به درهم شکسته شدن خود به خودی این صخره امیدوار بود . باید آن را در هم شکست و قطعه قطعه کرد . "

ریچارد پیکل یکی دیگر از عواملی بود که سازمان دهندگان محاکمات مسکو در اختیار داشتند . این شخص عضو قدیمی حزب نبود . ولی چون زمانی ریاست دبیرخانه زینویف را بر عهده داشت، از این رو مورد استفاده قرار گرفت . یژوف و یاگودا بر این عقیده بودند که " شهادت " پیکل علیه زینویف را دیگران باور خواهند کرد .

من پیکل را نیک می‌شناختم . او انسانی مطبوع، مهربان و حساس بود . در جوانی اشعار عاشقانه می‌سرود . بعد به نشر روی آورد و عضو انجمن نویسندگان شوروی شد .

پیکل در جنگهای داخلی شرکت داشت و مسئول امور سیاسی ارتش شانزدهم بود . او نیز همانند رینگولد برای مدتی کوتاه با معترضین

مربوط شد. پس از جدایی از معترضان، مسئولیت عمده‌ای را برعهده نگرفت. پیش از بازداشت مدیر و رهبر سیاسی یکی از تاترهای شهر مسکو بود. پیکل تاتر را دوست می‌داشت و از شغل خود راضی و خرسند می‌نمود. وی از فعالیت سیاسی کناره گرفت و نیروی خود را صرف ادبیات کرد و گاه با هنرپیشگان جوان خود به سفر می‌رفت. پیکل بازی پوکر را دوست داشت و اغلب با مسئولان برجسته سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) پوکر بازی می‌کرد. همه از بازی او خرسند بودند و او را قمارباز ماهری می‌شمردند. باید افزود که همسر پیکل از قماربازی شوهرش سخت ناخرسند بود.

پیکل روزهای تعطیل هفته را اغلب در ویلاهای خارج شهر مسئولان بلند پایه سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) می‌گذراند و با آنها دوستی داشت. پیکل از اتومبیل و دیگر امتیازات آنان بهره‌مندی داشت. پیکل سراسر تابستان سال ۱۹۳۱ در ویلای خارج شهر رئیس سازمان امنیت مسکو اقامت گزید. این ویلا در نزدیکی ویلای استالین قرار داشت. پیکل در سایه دوستی با روسای سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) دوبار به خارج از کشور سفر کرد. یک بار به اروپا و بار دیگر به آمریکای جنوبی رفت.

دوستان پیکل وقتی شنیدند که یژوف و یاگودا قصد دارند او را در نمایشنامه جدید محاکمات مسکو به عنوان متهم قرار دهند، سخت ناراحت شدند. آنها کوشیدند تا پیکل را از این فاجعه برکنار نگاه دارند. ولی بی‌فایده بود. وقتی یاگودا به آنها گفت که پیکل دوران محکومیت خود را در اردوگاه کار اجباری نخواهد گذراند، اندکی آرام گرفتند. یاگودا به آنها وعده داد که پیکل را به عنوان مسئول در یکی از مراکز ساختمانی متعلق به سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) به کار خواهد گمارد.

پیکل از بازداشت خود سخت متحیر و مبہوت گردید. وی با وجود

لطافت طبع مدتی دراز در برابر بازپرسان مقاومت کرد و حاضر نشد علیه خود و رئیس سابقش زینویف مطلبی بگوید. یاگودا تلاش کرد تا در گرفتن شهادت از دوستان او در سازمان امنیت (ان.ک.و.د) بهره جوید. اینان گای^{۲۰}، شانین^{۲۱} و آستروفسکی^{۲۲} روسای بلند پاییه ادارات مختلف سازمان امنیت شوروی بودند. از این پس جریان بازپرسی از پیکل به تقریب جنبه خانوادگی و دوستانه داشت. دیگر با پرسشهای صوری او را آزار نمی دادند و نمی گفتند: " نام فامیل تو چیست؟ نام خود را بگو؟ چه مدت با معترضان همکاری داشتی؟ " و سئوالهایی از این قبیل. از پیکل نمی خواستند که در حضور بازپرسان سازمان امنیت، آنان را " بازپرس " خطاب کنند. وی می توانست آنها را بانامهای کوچکشان " مارک " ^{۲۳}، " شورا " ^{۲۴} و " یوسیا " ^{۲۵} و ضمیر دوم شخص مفرد " تو " مخاطب قرار دهد. هر گاه بر روی میز گرد اتاق ورق بازی قرار می دادند، تصور می رفت که همانند روزگار گذشته آزادانه مشغول بازی پوکر هستند. آنها با صراحت به پیکل گفتند که قادر به آزاد کردن او از زندان نیستند. " زیرا دستور بازداشت او از سوی مقامات بسیار عالی کشور صادر شده است. " ولی هرگاه او با شهادت علیه زینویف و کامنف سازمان امنیت را باری کند، آنها قول می دهند که ایام محکومیت خود را در اردوگاههای کار اجباری نگذرانند، بلکه به عنوان یکی از مسئولان تأسیسات ساختمانی بزرگ در کرانه رود ولگا " آزاد " باشد.

پیکل تسلیم شد. ولی پیش از تسلیم تقاضای ملاقات با یاگودا را

20. Gay
21. Shanin
22. Ostrovski
23. Mark
24. Shura
25. Iusia

کرد تا بداند این وعده‌ها مورد تأیید وی قرار خواهد گرفت یا نه ؟
یاگودا پیکل را پذیرفت و همه وعده‌ها را تأیید کرد . پس از این ماجرا
پیکل را برای تنظیم و امضای اوراق بازپرسی در اختیار میرونوف قرار
دادند . در دفتر کار میرونوف و با حضور وی مواجهه‌ای میان پیکل و
آشنای قدیمی او رینگولد صورت گرفت . پیکل از این مواجهه دریافت
که در نمایشنامه محاکمات مسکو چه نقشی را باید ایفا کند .

پیکل در ورقه بازپرسی که از سوی میرونوف تدارک شده بود
" شهادت " داد که به اصرار زینویف، به اتفاق باکایف و رینگولد به
تدارک سوء قصد علیه استالین پرداخت . وی همچنین " شهادت "
رینگولد را تأیید نمود مبنی بر این که دریتسر^{۲۶} تروتسکیست سابق
قصد داشت وروشیلوف را به قتل رساند . ولی بخش عمده " اعترافات "
پیکل علیه زینویف بود .

از رینگولد هر چه می‌خواستند صادقانه امضا می‌کرد . زیرا ایمان
داشت به این که دستورات حزب را اجرا می‌کند . ولی پیکل به خلاف
رینگولد از شهادت دروغ علیه دیگر متهمان امتناع می‌ورزید . پیکل
تنها علیه زینویف شهادت داد . در این شهادت دو عامل وجود داشت :
عامل نخست نزدیکی او با زینویف و عامل دوم وعده‌های یاگودا کمیسر
امور داخله اتحاد شوروی (ان . ک . و . د) بود . از او خواسته شد علیه
دیگر متهمان نیز شهادت دهد . ولی پیکل به آنها چنین گفت که هر
گاه متهمان به گناهی " اعتراف کنند " و یا متهمان دیگری پیرامون
" جرم " آنان شهادت دهند، وی نیز " شهادت " آنان را تأیید
خواهد کرد . پیکل از وارد آوردن اتهام دروغ به اشخاصی که سازمان
امنیت در باره آنان مستندات کافی در اختیار نداشت، سخت امتناع
می‌ورزید . رینگولد با تمام نیرو بازپرسان را در جعل پرونده یاری

می‌کرد. ولی پیکل به خلاف او دل مرده و پریشانحال بود. رفته رفته وی توان خود را از دست داد و دچار افسردگی شدید شد. دیگر با کسی گفتگو نمی‌کرد. از زنده دلی پیشین او اثری برجا نمانده بود. یاد آور می‌شوم که به پیکل نقش بسیار عمده‌ای محول شده بود. او می‌بایست شخصا " علیه زینویف شهادت می‌داد. مسئولان بازپرسی سخت نگران بودند از این که مبادا پیکل عقل خود را از دست بدهد و دچار جنون گردد. از این رو یاگودا به دوستان پیکل دستور داد که در زندان از او دیدن کنند و شرایط مساعدی برای پیکل فراهم آورند. اندکی بعد پیکل را به زندان بهتری انتقال دادند. در این زندان اغلب شاین، گای و آستروفسکی به دیدن او می‌رفتند. آنها با خود ورق بازی، ساندویچ و مشروب به زندان می‌بردند و تا نیمه‌های شب با او می‌نشستند. این وضع تا اندازه‌ای موجب اعتلای روحی پیکل شد. وی دوباره به خود آمد و همانند روزگاران گذشته به شوخی و مزاح پرداخت و گاه زندانی بودن خود را از یاد می‌برد. وی روزی ناگهان به صورتی جدی دوستان خود را مخاطب قرار داد و گفت: " احساس می‌کنم مرا به کار زشت و پلییدی واداشته به منجلا ب افکنده‌اید. مراقب دوست قدیمی خود باشید. مبادا او را از دست بدهید! "

" شهادت " والنتین اولبرگد، اسحاق رینگولد و ریچارد پیکل
 موجب شد که مسئولان سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) " مدارك "
 لازم را برای وارد آوردن اتهام به زینویف، کامنف، اسمیرنوف،
 باکایف، تر- واهانیان و مراچکوفسکی آماده کنند. بدین روال زمینه
 برای محاکمات علنی فراهم شد. حال زمان آن فرارسیده بود که برپایه
 " شهادت " به دست آمده، از معترضان پیشین پیرامون توطئه آنان
 علیه دولت " اعتراف " گرفته شود.

استالین که قصد داشت نه تنها رهبران معترض، بلکه همه افراد
 معترض عادی در سراسر کشور را محو و نابود کند، درصدد برآمد تا
 محدوده فعالیت " گروههای تروریست " را به سراسر استانهای اتحاد
 شوروی گسترش دهد.

از زندانها و اردوگاههای موجود در نواحی دور دست کشور همه
 روزه کسانی به عنوان توطئه‌گر به زندانهای مسکو اعزام می‌شدند.
 طبق نقشه استالین، افراد مذکور باید به عنوان اعضای گروههای
 تروریست معرفی شوند. بازپرسان و مسئولان سازمان امنیت شوروی
 (ان.ك.و.د) از میان این " مواد خام " افراد مورد نیاز خود را
 برمی‌گزیدند و آنها را برای شرکت در نمایشنامه محاکمات مسکو

مسئولان برجسته سازمان امنیت تقریباً "به آسانی توانستند از آماده‌سازی کردند."

کسانی چون رینگولد و پیکل "اعتراف" بگیرند. ولی بازپرسان میانه‌حال این سازمان نمی‌توانستند در کسب نتایج لازم از افراد معمولی توفیق حاصل کنند. این زندانیان سخت مقاومت ابراز می‌داشتند و از اعتراف به ترور و کارهایی از این قبیل امتناع می‌ورزیدند. در ضمن اکثر آنها اراده‌ای پولادین داشتند. زیرا چند سال از عمر خود را در زندانها، اردوگاههای کار اجباری و تبعید در نواحی مختلف کشور گذرانده بودند. مالچانوف از بازپرسان می‌خواست شتاب کنند. همه خسته شده بودند و رنج می‌کشیدند از این که تلاشهایشان نتایج دلخواه روسا را فراهم نیاورده است. آنها که از وضع موجود ناامید شده بودند، طی جلسه‌ای مراتب اعتراض خود را به مالچانوف اظهار داشتند. آنها اعلام کردند که برای "اقرار گرفتن از متهمان" وسایل کافی در اختیار ندارند. اخطار یاگودا مبنی بر عدم استفاده از شکنجه و ارباب، آنها را در وضع دشواری قرار داده است.

مالچانوف اظهار تعجب کرد از این که چرا این بازپرسان مجرب و کهنه کار سازمان امنیت، اظهارات کمیسر (وزیر) سازمان امنیت شوروی را تا بدین پایه جدی تلقی کرده‌اند!

مالچانوف در پاسخ آنان گفت: کارمند سازمان امنیت نه تنها باید بازپرسی ماهر، بلکه سیاستمداری آگاه باشد و از قدرت دآوری عمیق برخوردار گردد و بداند که از چه شیوه‌ای بهتر می‌توان بهره جست.

یکی از بازپرسان گفت: چگونه می‌توانیم به تشخیص خود عمل کنیم. حال آن که دستور صریح با امضای کمیسر (وزیر) وجود دارد؟!

مالچانوف سخن او را قطع کرد و گفت: رسماً "از جانب کمیسر (وزیر) به شما اعلام می‌کنم که از این پس می‌توانید طبق تشخیص خود عمل کنید. به اتاق بازپرسی خود بروید. هر کاری دلتان می‌خواهد

بکنید. از سر کول آنها بالا بروید و پیاده نشوید تا اعتراف بگیرید!
همه بازپرسان دریافتند که این جمله از آن کسیت. سال ۱۹۳۱
هنگامی که پروکوفیف^{۲۷} رئیس اداره اقتصادی سازمان امنیت شوروی
(ان.ک.و.د) پیرامون پرونده سوخانوف^{۲۸}، گرومان^{۲۹}، شر^{۳۰} و دیگر
منشویکهای زندانی به استالین گزارش داده بود، وی چنین جمله‌ای
را عیناً " بر زبان آورد. استالین که می‌دید پروکوفیف نتوانسته است
از زندانیان نامبرده پیرامون داشتن ارتباط با ستادهای کل ارتشهای
بیگانه اعتراف بگیرد، به او گفت: " هر کاری دلتان می‌خواهد
بکنید. از سر کول آنها بالا بروید و پیاده نشوید تا اعتراف
بگیرید! "

از این پس بازپرسان شکنجه و آزار شدید زندانیان را آغاز کردند.
ولی در ابتدا باز هم نتیجه‌ای به دست نیامد. دو هفته از زمان
جلسه‌ای که مالچانوف ترتیب داده بود گذشت. گروههای کثیر
بازپرسان طی این مدت توانسته بودند تنها از يك متهم " اعتراف "
بگیرند. در ضمن استالین هر روز نتیجه بازپرسیها را جویا می‌شد.
مالچانوف طبق موافقت یاگودا به منظور تسریع در کار بازپرسی، بار
دیگر جلسه مشاوره بازپرسان را با حضور یژوف دبیر کمیته مرکزی
حزب ترتیب داد.

یژوف در جلسه سخنانی ایراد کرد و اهمیت محاکمات آینده را
برای حزب متذکر گردید. وی از بازپرسان خواست که نسبت به دشمنان
حزب با سختگیری و بیرحمی بیشتری رفتار کنند. یژوف به تحریک
غرور بازپرسان پرداخت و در پایان سخنان خود گفت: " دژی وجود

27. Prokofev

28. Sukhanov

29. Groman

30. Sher

ندارد که بلشویکها قادر به تسخیر آن نباشند! " ولی يك بخش از سخنان یژوف بر سر پای وجود بازپرسیان لرزه افکند. یژوف طی این بخش از سخنان خود چنین گفت: " اگر کسی از شما در خود احساس شك و تردید می‌کند، اگر کسی از شما دچار تزلزل است و به عللی می‌پندارد که از عهده گروه راهزنان طرفدار تروتسکی - زینویف بر نمی‌آید، بهتر است هر چه زودتر اعلام کند. ما او را از ادامه بازپرسی معاف خواهیم کرد. "

همه حاضران نیک می‌دانستند که این سخن یژوف چه معنا و مفهومی دارد. امتناع از ادامه مبارزه با " گروه راهزنان طرفدار تروتسکی - زینویف " در حکم اعتراض به صحت " پرونده " آنها است. کسی که از بازپرسی خودداری می‌ورزید، بی‌درنگ بازداشت و زندانی می‌شد. از این‌پس همه می‌دانستند که تعلل در گرفتن اعتراف سبب خواهد شد که به همکاری و همدردی با گروه مذکور متهم شوند.

يك هفته بعد " اعتراف‌های " زیادی گرفته شده که فوق‌انتظار بود. يك گروه از بازپرسیان که زیر نظر یوژنی رئیس بخش ویژه اداره سیاسی سازمان امنیت (ان.ک.و.د) کار می‌کردند، یکبار از پنج متهم در باره زینویف اعتراف گرفتند. باید افزود که یوژنی موجودی رذل، فاسد و بی‌وجدان بود. پنج متهم مذکور استادان مارکسیم - لنینسم از شهرهای لنینگراد و استالینگراد بودند که به تازگی زندانی شده بودند. اینان هرگز به هیچ گروه معترضی تعلق نداشتند. آنها را متهم کرده بودند به این که عده‌ای از دانشجویان دانشکده‌های آنان با معترضان همدردی نشان می‌دادند. راز موفقیت یوژنی بسیار ساده بود. وی که از نحوه برخورد روسای خود نسبت به رینگولد و پیکل آگاه شده بود، همان شیوه را در مورد این استادان بدبخت به کار گرفت.

مالچانوف همین که از شیوه کار یوژنی در اخذ " اعتراف " آگاه شد، بی درنگ جلسه‌ای تشکیل داد و یوژنی و دستیارانش را به باد انتقاد گرفت . وی گفت : " در شرایط موجود کسی حق ندارد با وعد و وعید و طرح " مصالح عالییه حزب " متهمان را به شهادت علیه زینویف و کامنف وادارد . باید آنها را مجبور کرد تا به گناه و جنایت خود اعتراف و ابراز پشیمانی کنند . " مالچانوف ضمن ابراز عدم رضایت افزود که " این کار را نمی‌توان بازپرسی حرفه‌ای نامید ! "

مالچانوف در ادامه سخن گفت : " من هم اکنون می‌توانم به میدان لوبیانکا^{۳۲} بروم و صدها عضو حزب را احضار کنم و به آنها بگویم انضباط حزبی اقتضا می‌کند که آنها به خاطر مصالح عالییه حزب علیه زینویف و کامنف شهادت بدهند، ظرف چند ساعت صدها اعتراف با خط و امضای خودشان از آنها خواهم گرفت ! کسی به شما اجازه نداده است که به نام حزب زندانیان را مخاطب قرار دهید ! استفاده از این شیوه تنها در موارد بسیار استثنایی آنها در باره متهمان واجد اهمیت و طبق اجازه رفیق یژوف مجاز خواهد بود . شما باید بازپرسی را به گونه‌ای انجام دهید که زندانی حتی لحظه‌ای تردید به خود راه ندهد که شما به راستی او را مجرم و گناهکار می‌دانید . می‌توان از احساسات درونی، عواطف و عشق زندانی به خانواده و فرزندان و یا هر چیز دیگر بهره جست . ولی روی خوش نشان دادن به زندانی، مبنی بر این که او را گناهکار نمی‌شمارید و نیز گرفتن اعتراف از این طریق به هیچ وجه مجاز نیست ! "

۳۲ . توجه خوانندگان را به این نکته معطوف می‌دارد که لوبیانکا در مسکو مقر سازمان امنیت شوروی است . میدان لوبیانکا که مالچانوف طی سخنان خود از آن نام برد، بعدها به نام نخستین رئیس سازمان امنیت شوروی، میدان زرژینسکی نام گرفت . - م .

سازمان دهندگان محاکمات فرمایشی پس از این که اولبرگه، رینگولد و پیکل را به عامل مطیع و گوش به فرمان خود بدل کردند، مقیاس کار خود را وسعت بخشیدند.

نخست مأموران سازمان امنیت (ان.ك.و.د) هرکس را که از سوی اولبرگه این مأمور و جاسوس مخفی به عنوان مجرم معرفی می‌شد، بسا کسب دستور از مالچانوف به زندان می‌افکندند. عده زیادی را در شهر مینسک^{۳۳} بازداشت کردند. زیرا اولبرگه بر سر راه خود از آلمان به مسکو نزد خویشاوندانش در این شهر توقف می‌کرد. گروه کثیری نیز در شهر گورکی، محل کار و تدریس اولبرگه بازداشت شدند. الین عضو هیأت رئیسه کمیته حزبی استان گورکی فدوتف^{۳۴} مدیر دانشسرای عالی شهر، سوکولوف^{۳۵}، کانتور^{۳۶} و نلیدوف^{۳۷} استادان دانشسرای مذکور از جمله بازداشت شدگان بودند.

الین همان کسی بود که مراتب شبهه و تردید خود را در مورد اولبرگه به کمیته مرکزی حزب و سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د)

۳۳. پایتخت بلوروسی - م.

34. Fedotov

35. Sokolov

36. Kantor

37. Nelidov

اعلام داشته بود. ولی یژوف از طریق تلفن به وی دستور داد که مزاحم اولبرگ نشود. بدین روال الین دریافت که اولبرگ به خلاف آن چه که طبق دستور سازمان دهندگان محاکمات فرمایشی وانمود می‌شود، از عمال تروتسکی نبود، بلکه جاسوسی سازمان امنیت (ان.ک.و.د) بود. اولبرگ در دادگاه هنگامی که از به اصطلاح تروریست‌هایی که گویا قصد کشتن استالین را داشتند، نام می‌برد، نام الین را ذکر کرد.

فدوتف مدیر دانشسرای عالی نیز از سوی اولبرگ به عنوان توطئه گر معرفی شد. وی را نخست در مقر سازمان امنیت شهر گورکی زندانسی کردند. ولی بعد به زندان مسکو انتقال دادند. بازپرسی از فدوتف زیر نظر مالچانوف و کوگان^{۳۸} صورت گرفت. من اعترافات فدوتف را خوانده بودم. اولبرگ او را به عنوان یکی از افراد فعال معرفی کرد که گویا برای قتل استالین تدارک می‌دیدند. با خواندن متن اعترافات فدوتف دریافتم که این شخص در جریان محاکمه متهمان واجد اهمیت خاصی خواهد بود. ولی به خلاف انتظار فدوتف در جریان محاکمات حضور نیافت. شاید سازمان دهندگان محاکمات فرمایشی نسبت به او اعتماد نداشتند و می‌ترسیدند از این که مبادا در جلسه دادگاه منکر اعتراف‌های پیشین خود گردد و حاشا کند.

یکی از کسانی که طبق دستور مالچانوف با ماجرای فدوتف پیوند داده شد، آگادمیسین یوفه^{۳۹} فیزیكدان مشهور شوروی بود که درلنینگراد به خدمت اشتغال داشت. ولی هنگامی که مالچانوف در کاخ کرملیسین ماجرا را به استالین گزارش داد، وی گفت: " نام یوفه را حذف کنید شاید وجود او لازم باشد! " این گفته استالین شگفتی آور و نامنتظر جلوه کرد. زیرا استالین دو هفته پیش از آن دستور داده بود که فدوتف را وادارید تا نام یوفه را به عنوان یکی از همکاران خود ذکر کند...

38. Kogan

39. Iofe

بازپرسی از سوکولوف و نلیدوف استادان دانشمندی عالی شهر گورکی که از سوی اولبرگد معرفی شده بودند، به کدروف^۴ واگذار گردید. کدروف یکی از کارمندان اداره خارجی سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) بود و در گروه بازپرسی کار می‌کرد که ریاست آن را بوریس برمان معاون رئیس اداره مذکور برعهده داشت. این شخص را کدروف کوچک می‌نامیدند. وی آن زمان سی و دو ساله بود. کدروف در خانواده انقلابیون با سابقه پرورش یافت. پدرش کدروف بزرگد فیزیکیان بود و روزگاری به اتفاق لنین در سوئیس می‌زیست. پس از انقلاب اکتبر کدروف بزرگد به عنوان عضو هیأت عامل سازمان امنیت شوروی برگزیده شد. وی به بیرحمی و شقاوت شهرت داشت. هنگامی که شهر آرخانگلسک از سوی نیروهای ارتش سرخ تصرف شد، کدروف بزرگد به کشتار مهیبی دست زد و گروه کثیری از افسران سابق تزاری را به جوخه اعدام سپرد. دو سال بعد معلوم شد کدروف بیمار روانی است. مدتی تحت درمان قرار گرفت و بهبود یافت. ولی پزشکان اعلام کردند که وی نباید از این پس در مقام رهبری و مسئول قرار گیرد. لذا کمیته مرکزی حزب با امتیازات خاص به صورتی درخشان او را بازنشسته کرد. کدروف بزرگد ظاهری جالب داشت. او قامتی بلند و کشیده، صورتی گندم‌گون و زیبا و چشمانی سیاه چون ذغال داشت. از دیدار وی چنین استنباط می‌شد که مظهر شورش و عصیان است. موهای سیاه او همواره آشفته بود. چشمان سیاهش چنان بود که گویی شعله آتش از آن بیرون می‌جهید. شاید شعله آتش جنون بود که از دیدگانش زبانه می‌کشید. پدرش کدروف کوچک گرچه به پدر شباهت داشت، ولی ظاهر جالب پدر را به ارث نبرد. او موجودی محتاط، کم حرف و همواره غرق در

کارهای خود بود. کدروف کوچک که توانایی برخورد انتقادی به مسایل رانداشت، همه دستورات حزب و روسای خود را وحی منزل می‌پنداشت.

سوکولوف به سرعت از سوی کدروف در هم شکسته شد. او پذیرفت همه اعترافهای اولبرگدر باره " توطئه قتل استالین " از سوی دانشجویان دانشکده به هنگام مراسم اول ماه مه در میدان سرخ را به هنگام محاکمه مورد تأیید قرار دهد.

کدروف در گرفتن اعتراف از عواطف سوکولوف نسبت به خانواده و تعلقات وی به رعایت انضباط حزبی بهره جست. استاد تاریخ کسه موظف بود همه روزه در برابر دانشجویان از رهبران معترض پیشین انتقاد کند، اکنون خود به همکاری با معترضان متهم گردید. سوکولوف در اصل مخالفتی نداشت که به خاطر مصالح کمیته مرکزی، تروتسکی، زینویف و کامنف را محکوم کند و حتی شهادت دروغ بدهد. ولی سوکولوف می‌خواست بداند که آیا این " اعتراف " مایه نجات او خواهد بود، یا این که امتناع از " اعتراف " او را از گرفتاری نجات خواهد داد ؟

هرگاه سوکولوف می‌دانست که دادگاه در بررسی اتهام او برخوردی بی‌غرضانه خواهد داشت و او را از چنگال سازمان امنیت (ان.ك.و.د) نجات خواهد داد، بی‌گمان ایستادگی و مقاومت می‌کرد. ولی امیدی نداشت. او به عنوان يك مبلغ با سابقه حزب نيكيتسکی می‌دانست که هرگاه ماجرای محکوم کردن تروتسکی، زینویف و دیگر رقبای سیاسی استالین در میان باشد، دادگاه نقش عامل دست‌نشانده کمیته مرکزی را ایفا خواهد کرد. در این صورت دادگاه و سازمان امنیت (ان.ك.و.د) هر دو از يك مقام دستور می‌گیرند. بدیهی است سوکولوف جز تبعیت بی‌چون و چرا از بازپرس و امید به لطف سازمان امنیت، چاره‌ای نداشت.

کدروف از پنج زندانی دیگر اعتراف گرفت . کسی از متهمان از پی آمد این بازپرسیها آگاهی نداشت . مالچانوف به اندازه‌ای از کار کدروف راضی و خرسند بود که در جلسهٔ مشاوره بازپرسان او را بازپرسی توانا و زبردست نامید .

شبى به اتفاق بوريس برمان از يکى از راهروهاى سازمان امنيت (ان.ك.و.د) مى‌گذشتيم تا به دفتر کار اسلوتسكى^{۴۱} رئيس ادارهٔ امور خارجى سازمان امنيت برويم . ناگهان فریادهای سرسام انگیزی از دفتر کار کدروف ما را متوقف کرد . در را باز کردیم و متوجه نلیدوف استاد شیمی دانشمرای عالی شهر گورکی شدیم . نلیدوف نوادهٔ یکی از سفیران پیشین روسیهٔ تزاری در فرانسه بود . وحشت و هراس از چهرهٔ نلیدوف به وضوح دیده می‌شد . بازپرس کدروف تا سرحد جنون هار شده بود . برمان رئیس کدروف بود . کدروف به مجرد دیدن او در حالی که دیوانه وار فریاد برمی‌آورد ، گفت : همین الساعه نلیدوف اعتراف کرد که قصد کشتن استالین را داشته است . ولی ناگهان اعتراف خود را پس گرفت . ببینید او چه نوشته است ؟ بر روی ورقهٔ بازپرسی نوشته شده بود : " اعتراف می‌کنم که شريك ... " نلیدوف پس از نوشتن این کلمات ناگهان درنگ کرد و دیگر ادامه نداد . کدروف در حالی که همانند دیوانگان فریاد می‌کشید ، گفت : " رهائش نمی‌کنم . با دستهای خود او را خفه می‌کنم ! "

رفتار جنون آمیز کدروف در حضور رئیس مربوطه‌اش مایهٔ حیرت من شد . شگفت زده به چهره‌اش نگریستم . ناگهان همان بارقهٔ جنون را که در چشمان پدرش دیده بودم ، در دیدگان فرزند نیز مشاهده کردم . کدروف در حالی که فریاد می‌زد گفت : " ببینید ، این را او نوشته است ... "

کدروف در جریان بازپرسی نلیدوف، خود قربانی این ماجرا شد و گرانبهاترین مایه حیات و به دیگر سخن عقل و خرد خود را از کف داد. نلیدوف را با دقت از نظر گذراندم. او جوانی بود سی ساله با صورتی لاغر و ظریف که چهره روشنفکران روسیه را در خاطر زنده می‌کرد. کدروف او را به وحشت افکنده بود. نلیدوف با حالتی سرشار از تأسف گفت: "نمی‌دانم چگونه این اتفاق رخ داد. دست من قادر به نوشتن این کلمات نیست."

برمان به کدروف دستور داد بازپرسی را قطع کند و متهم را به زندان بازگرداند.

هنگامی که به دفتر اسلوتسکی رفتیم، ماجرا را با او در میان گذاشتم. معلوم شد اینگونه صحنه‌ها سابقه داشته‌اند. برمان برای اسلوتسکی و من حکایت کرد که چند روز پیش او و تنی چند از کارمندان سازمان امنیت هنگامی که از راهرو و نزدیک دفتر کار کدروف می‌گذشتند، صدای نعره‌هایی را شنیدند. وقتی داخل اتاق شدند، دیدند کدروف از خود بیخود شده است. او غضب آلوده و خشمگین یکی از زندانیان به نام فریدلیاند^{۴۲} استاد دانشکده مارکسیم - لنینیسم لنینگراد را مجبور می‌کرد که دوات روی میز را ببلعد. برمان در ادامه سخن گفت: "من گیج و مبهوت به دوات روی میز نگاه کردم. دیدم از بلور ساخته شده و اندازه‌اش دو برابر مشت يك مرد است..." به او گفتم:

"رفیق کدروف چگونه چنین پیشنهادی می‌کنید؟ این کارها چیست؟!"

بیچاره فرید لیاند ضجه و التماس می‌کرد. برمان در ادامه سخن افزود: "احساس کردم کدروف دیوانه شده است. کاش می‌دیدید از

زندانیان چه سئوالهایی می‌کند. اثری از عقل و منطق در پرسشهای او دیده نمی‌شود. باید او را از بازپرسی زندانیان معاف کرد. او حتی سریعتر از بازپرسان ورزیده و مجرب بعضی از زندانیان را درهم می‌شکند و به تسلیم وامی‌دارد. راستی عجیب است. گویی قادر مطلق و حاکم بر سراسر وجود آنها است. "

برمان افزود پس از ماجرای اصرار کدروف در بلعیدن دوات نزد مالچانوف رفتم و گفتم کدروف را از بازپرسی معاف کنند. ولی مالچانوف مخالفت کرد و گفت تا زمانی که کدروف بتواند از زندانیان اعتراف بگیرد، او را از این کار معاف نخواهد کرد.

بسیاری از منتقدان غربی اظهار داشتند که اعتراف متهمان محاکمات مسکو حاصل هیپنوتیسم و یا داروهای مخدر بوده است. ولی من هرگز از بازپرسان نشنیدم که چنین چیزهایی را دست کم درنخستین دور محاکمات مسکو به کار گرفته باشند. هرگاه از چنین عواملی استفاده شده باشد، من آگاه نیستم. ولی تردید ندارم که کدروف از نیروی هیپنوتیسم برخوردار بود. شاید او خود از نیروی خویش آگاهی نداشت. گمان دارم نلیدوف تحت تأثیر هیپنوتیسم قرار گرفته بود.

با این همه کدروف نتوانست نلیدوف را در هم بشکند. او نسبت به دیگر متهمان از برتری عمده‌ای برخوردار بود. نلیدوف به خانواده‌ای لشرافی تعلق داشت که در نتیجه انقلاب ورشکسته و مضمحل شده بودند. نلیدوف عضو حزب نبود. در نتیجه هیچگونه احساسی مبتنی بر "تعلقات حزبی" در او دیده نمی‌شد. قانع کردن او با هیچ تمهیدی میسر نبود. او خود را موظف نمی‌دانست در برابر حزب زانوبرزمین‌زند و به خاطر خدشه دار کردن "وحدت حزب" استغفار کند و تبری جوید. بدین‌روال توطئه سازمان‌دهندگان فرمایشی که خواستند رابطه تروتسکیست‌ها با نواده سفیر تزاری را در اجرای "برنامه‌های تروریستی" به معرض تماشا بگذارند،

بی نتیجه ماند.

شب‌هایی که از کار به خانه باز می‌گشتم، صدای پای شتابزده‌ای را به دنبال خود شیندم. وقتی نگاه کردم، کدروف را دیدم که با شتاب به سوی من می‌آید. به یاد آوردم که وی آن روز دوبار به من زنگ زد و تقاضای ملاقات کرد. ولی من گرفتار بودم و فرصت نداشتم. کدروف همین که به من رسید، گفت می‌خواستم با شما در باره مسئله‌های مشورت کنم. موضوع چنین بود:

یکی از دوستان پدر او شخصی بود به نام ایلین^{۴۳}. ایلین عضو حزب کمونیست بود. آنها به روزگار پیش از انقلاب در تبعیدگاه سیبری با یکدیگر دوستی داشتند. ایلین و همسرش اغلب برای صرف چای به خانه کدروف می‌رفتند و به گفتگو می‌نشستند. کدروف ضمن ابراز ناراحتی گفت: "پریروز - یکشنبه - ایلین و همسرش به خانه ما آمده بودند. ولی دیروز آنها را بازداشت کردند..."

کدروف با تشویش و اضطراب به چهره من نگریست. گویی بیماری وسواسی و نگران انتظار می‌کشد تا پزشک نظر قطعی خود را پیرامون بیماری وی ابراز نماید.

کدروف در ادامه سخن گفت: "شما چه فکر می‌کنید؟ آیا پدرم باید به کمیته مرکزی حزب نامه بنویسد و اعلام کند که زن و شوهر نامبرده را از زمان تبعید در سیبری می‌شناسد؟ آنها گاه و بیگاه به خانه ما می‌آمدند."

من از این سؤال تعجب نکردم. آن روزها هر عضو حزب که از خبر بازداشت یکی از آشنایان خود آگاه می‌شد، بی آن که از مقامات دولتی مورد سؤال قرار گیرد، به کمیسیون تفتیش حزب مراجعه می‌کرد و پیرامون روابط خود با شخص بازداشت شده،

اطلاعات لازم را در اختیار کمیسیون مذکور می‌گذارد. این بدان معنا بود که آشنایان حزبی شخص بازداشت شده، حق ندارند مطلبی را از حزب پنهان کنند. این عمل آنان به عنوان صداقتشان نسبت به حزب تلقی می‌شد.

اینگونه " اقرار معاصی " اعضای حزب، مشابه " هفته بخشایش " کلیسای کاتولیک در سده‌های میانه و روزگار تفتیش عقاید " انکیزیسیون " بود. در " هفته بخشایش " هر مسیحی مومنی می‌توانست داوطلبانه به مراکز تفتیش عقاید برود و بی آن که مجازاتی در کار باشد ارتباط خود با ملحدان و مرتدان را به عنوان نموداری از ارتداد خویش به اطلاع مراکز یادشده برساند. بدیهی است مفتشان جدید عقاید و انکیزیتورهای استالینی همانند اسلاف قرون وسطایی خویش بارها از این مقررات سود می‌بردند و در باره عناصر مشکوک و مورد تعقیب اطلاعاتی به دست می‌آوردند و کانونهای جدید الحاد و ارتداد را کشف و معلوم می‌کردند.

کدروف با نگرانی در انتظار پاسخ من بود.

از او پرسیدیم: آیا پدر شما هرگز با خانواده ایلین گفتگوهایی علیه حزب داشت؟

کدروف در پاسخ گفت: هرگز! هیچ وقت!

گفتم: در این صورت فکر می‌کنم نیازن به نامه نگاری نیست. زن و شوهر ایلین که از حزب اخراج نشده بودند. این بدان معنا است که حزب به آنان اعتماد داشت. در این صورت چرا اعضای خانواده شما نباید بد آنها اعتماد می‌کردند؟ آیا چنین نیست؟

کدروف نفسی به راحت کشید. گویی بار بزرگی از دوش او برداشته شده بود. وی در پاسخ گفت: از اظهار نظر شما بسیار مسرور و سپاسگزارم. باید اضافه کنم که زن و شوهر مذکور نه تنها با ما، بلکه

با دیمیتری ایلیچ^{۴۴} برادر لنین نیز مرادده داشتند. آنها در روزگار حیات لنین نزد او می‌رفتند و با وی ملاقات می‌کردند!

زندگی ما يك پول سیاه ارزش ندارد

۱

سرعت پیشرفت بازپرسی به مراتب کندتر از آن بود که استالین انتظار داشت . رهبران سازمان امنیت شوروی (ان .ك .و .د) می دانستند که شیوه های اعمال فشار و انگیزشیون آنها نمی تواند عاملی برای تسریع در جریان بازپرسی به شمار آید . درهم شکستن اراده زندانیان زمانی میسر می شد که آنها از نظر جسمی و روحی سخت فرسوده شوند . برای کار نیز زمان لازم بود .

استالین بیصبری نشان می داد . یژوف و یاگودا به منظور سرعت بخشیدن به جریان بازپرسی ، شبها به اتاقهای بازپرسان می رفتند و شیوه کار آنان را مورد بازرسی قرار می دادند . آنها به صورتی ناگهانی در فاصله ساعت يك تا پنج بعد از نیمه شب برای مشاهده کار بازپرسان به اتاقهای آنان می رفتند . در هر اتاق حدود ده تا پانزده دقیقه توقف می کردند و بی آن که سخنی بر زبان آورند ، نحوه بازپرسی را مورد توجه قرار می دادند . بازرسیهای شبانه ، بازپرسان را به هیجانهای عمیقی دچار کرده بود . آنها با نیرویی فزونتر از گذشته ، تمام شب با زندانیان درگیر می شدند .

نخستین پیشرفت بالنسبه مهم در ماه مه سال ۱۹۲۶ به دست آمد .

طی این ماه به تقریب از پنجاه زندانی اعتراف گرفته شد. ده تن از این متهمان در اختیار بازپرسانی از کارمندان بخش سری اداره امور خارجی سازمان امنیت قرار داشتند که ریاست آن بر عهده مالچانوف بود. از این رو نه تنها کارمندان خود، بلکه بازپرسان دیگر ادارات سازمان امنیت را که در اختیار او قرار داشتند، مورد بازخواست و ملامت قرار می‌داد و می‌گفت: " شما شبها با متهمان سخن می‌گویید ولی قاطعیتی ابراز نمی‌دارید." در یکی از جلسات مالچانوف به عنوان نمونه گفت: " بازپرس د. از بخش ویژه را در ساعات بازپرسی پشت میز خفته یافتند. ساعت سه بعد از نیمه شب بود. متهم روبروی بازپرس د. بر روی مندلی نشسته بود. او نیز خروپف می‌کرد. این کار نقض خشن اصول انضباطی است و ممکن است برای بازپرس د. پی‌آمدهای جدی به بار آورد. هرگاه زندانی با استفاده از موقعیت خود را از پنجره به بیرون پرتاب می‌کرد، چه می‌شد؟! "

مالچانوف بازپرس د. را به شدت مورد تقییح قرار داد و ضمن تقدیر از بازپرسان تابع خود، کار آنها را به رخ دیگران کشید.

د. یکی از بازپرسان با استعداد و مجرب بود. وی در بازپرسی از شیوه تحریک، اغوا و شکنجه‌های عصبی استفاده‌ی منظمی کرد. او مدتی خاموش ماند و پاسخ نداد. ولی سرانجام تاب نیاورد و گفت که در بخش ویژه بازپرسیهایی را انجام داده است که اهمیت آنها کمتر از بازپرسیهای مورد نظر مالچانوف نبود. همه حاضران از توفیق او در جریان بازپرسی آگاهی دارند.

مالچانوف پرسید: شما کدام گروه از بازپرسان را قابل انتقاد می‌شمارید؟

بازپرس د. بی‌درنگ گفت: بازپرسیهای تابع شمارا. زیرا رهبری کار همه بازپرسان به اداره شما محول شده است. کارمندان شما متهمانی را برای خود بر می‌گزینند که دارای زن و فرزند هستند.

ولی بازپرسی از زندانیان فاقد همسر و فرزند را بر عهده ما محمول می‌کنند. کارمندان شما در آغاز زندانیان را آزمایش می‌کنند. کسانی را که امکان تسلیم شدن آنها بسیار است، برای خود برمی‌گزینند و افراد سرسخت و مقاوم را به ما می‌سپارند.

حقیقت مذکور خوشایند مالچانوف نبود. او که قصد داشت با کارمندان خود در برابر روسا جلوه کند و مقبول افتد، با چنین روشی موافقت داشت و همان‌گونه که بازپرس د. گفته بود، عمل می‌کرد. آنها به راستی فرزندان رهبران با سابقه حزب را به صورت گروگان درمی‌آوردند تا از این رهگذر مقاومت آنان را در هم شکنند. بسیاری از بلشویکهای قدیمی آماده بودند در راه آرمان، جان خود را فدا کنند. ولی نمی‌توانستند بر روی اجساد فرزندان خویش قدم گذارند. در نتیجه مقاومتشان در هم می‌شکست.

مالچانوف که سخت از کوره در رفته بود، د. را متهم کرد به این که با لکهدار کردن دیگر کارمندان، می‌کوشد تا ناتوانی خود را پنهان نگاه دارد. وی د. را از کار بازپرسی برکنار کرد و ماجرا را به یاگودا کمیسر عالی (وزیر) سازمان امنیت (ان.ک.و.د) گزارش داد و پیشنهاد کرد که چون بازپرس د. حین انجام وظیفه غفلت ورزیده است، لذا به اردوگاه کار اجباری سولووتسکی^۱ اعزام گردد.

گای رئیس مستقیم بازپرس د. در برابر یاگودا از کارمند خود حمایت کرد و مانع از آن شد که وی را به اردوگاه کار اجباری اعزام دارند. ولی او را از مسکو به حومه شهر منتقل کردند.

این زمان بازپرسان از شدت فشارهای عصبی خسته و فرسوده شده بودند. تنها عاملی که آنها را به کار وامی‌داشت، بیم از بازپرسیهای بعد از نیمه شب روسای بلند پایه بود. در ضمن بازپرسیهای پس از

1. Solovetski

نیمه شب گاه با حواشی عجیب همراه می‌شد.
یکی از بازپرسان که در گذشته کارگر بود، از شدت کار شبانه چنان فرسوده شد که با خود بطری ودکا همراه می‌برد. هنگامی که خواب بر او غلبه می‌کرد، جرعه‌ای ودکا می‌نوشتید. در نخستین شبها ودکا موجب می‌شد بیدار بماند. شیئی در نوشیدن ودکا افراط کرد... از بخت بد در این شب یاگودا به همراه معاون خود آگرانوف برای بازدید آمده بودند. آنها درب اتاق بازپرس را باز کردند و دیدند بازپرس در حالی که بر روی میز نشسته بود، با لحنی حزن‌انگیز به زندانی می‌گوید: " امروز من از تو بازجویی می‌کنم، فردا تو از من بازجویی خواهی کرد. زندگی ما يك پول سیاه ارزش ندارد! " زندانی در کنار بازپرس ایستاده بود. وی پدرا نه دست برشانه‌اش می‌کشید و می‌کوشید تا او را آرام کند.

۲

چنان که اشاره کردم اولبرگد بنا به دستور مالچانوف گروهی از دانشجویان دانشسرای عالی شهر گورکی را به عنوان تروریست معرفی کرد و اعلام نمود که گویا آنها قصد داشتند در مراسم نمایش اول ماه مه استالین را با شلیک گلوله به قتل رسانند. تدارک کنندگان این نمایشنامه خود احساس می‌کردند که اتهام مذکور قانع‌کننده نیست. کسانی که با سلاحهای کمتری آشنایی داشتند، می‌دانستند که حتی تروریستهای حرفه‌ای نیز در این کار شانس موفقیت ندارند، تا چه رسد به مشتی دانشجویان. برای این کار دانشجویان می‌بایست در حالی که به صورت گروهی در فاصله‌ای زیاد از آرامگاه لنین رژه می‌رفتند، استالین را که در میان اعضای دفتر سیاسی بر بالای آرامگاه قسرار داشت، هدف قرار می‌دادند. شلیک در حال حرکت، آنهم از راه دور، شمربخش نبود. لذا تدارک کنندگان نمایشنامه در صدد برآمدند. تپانچه را از نمایشنامه حذف کنند و به جای آن از بمب نام ببرند. ضمناً در روسیه بمب سلاحی سنتی برای "کشتن تزارها" به شمار می‌رفت. گروه "اراده مردم" نیز در گذشته برای ترور تزار روسیه از بمب استفاده کرده بود. بازداشت نلیدوف استاد شیمی دانشسرای عالی این اندیشه را در ذهن تدارک کنندگان نمایشنامه پدید آورد. بازپرسان او را به تهیه بمب در آزمایشگاه شیمی دانشسرای عالی

شهر گورکی برای تروریست‌ها متهم کردند.

این فکر مورد پسند خاطر یاگودا و یژوف قرار گرفت. آنها یک گروه عملیاتی تحت رهبری ولوویچ^۲ معاون اداره عملیات سازمان امنیت (ان.ک.و.د) را به شهر گورکی فرستادند. یکی از وظایف این گروه جستجوی آزمایشگاه شیمی و فیزیک دانشسرای عالی جهت به دست آوردن مدرک زنده بود. یاگودا چنین می‌پنداشت که در آزمایشگاه دانشسرا، مواد منفجره‌ای برای امور تحقیقی یافته خواهد شد. همین که مواد مذکور به دست آمد، بازپرسان تلیدوف و دیگر کارمندان آزمایشگاه را مجبور خواهند کرد تا اعتراف کنند به این که مواد منفجره جهت ساختن بمب از سوی طرفداران تروتسکی تدارک شده بود. گروه ولوویچ شش - هفت روز در دانشسرای گورکی به جستجو پرداختند. ولوویچ پس از بازگشته همه روسای ادارات سازمان امنیت و معاونان آنها را دعوت کرد که در دفتر کار مالچانوف حضور بهم رسانند تا وی گزارش سفر موفقیت آمیز خود را ارائه کند. ولوویچ گزارش خود را با ارائه به اصطلاح بمبی که ضمن جستجو در دانشسرای عالی شهر گورکی به دست آمده بود آغاز کرد. وی چند گوی فلزی به قطر تقریباً "هفت سانتیمتر را بر روی میز قرار داد. گویهای مذکور زنگ زده و کهنه بودند.

ولوویچ با لحنی تمسخر آمیز گفت که اینها جدار خارجی بمبهای تروتسکیست‌ها هستند. بعد با صدای بلند چند گزارش را که در شهر گورکی تنظیم شده بود قرائت کرد. در یکی از گزارشها گفته شد که جدار خارجی بمبها به هنگام جستجو در آزمایشگاه فیزیک دانشسرا به دست آمد. حال آن که در فهرست وسایل آزمایشگاه نامی از این گویها برده نشد. هدف ولوویچ معلوم و مشخص بود. او می‌خواست

اثبات کند که گویها به آزمایشگاه تعلق نداشت، بلکه " دانشجویان تروریست " آنها را با خود به آزمایشگاه برده بودند تا بمب مورد نیاز خود را بسازند .

ولوویچ بابی شرمی حکایت کرد که یکی از کارکنان آزمایشگاه گفت که این گویها به آزمایشگاه تعلق دارد و زمانی برای آزمایشهای فیزیکی مورد استفاده قرار داشت . ولی من میچ او را گرفتم و گفتم " خوب ، بگو ببینم در باره اینها چه میدانی ؟ " جوانك از ترس به لرزه افتاد و گفت " اشتباه کردم . اولین بار است که این گویها را می بینم . "

ولوویچ در پایان گفت: صورت جلسه ای که در دانشسرای شهر گورکی تدارك کردیم از سوی متخصصان پادگان نظامی شهر گورکی مورد تأیید قرار گرفت . در پایان گفته شد گویهای فلزی مذکور برای جدار خارجی بمبهایی که از " قدرت انفجار زیاد " برخوردار بودند، تدارك شد . مالچانوف و دستیارانش مراتب خرسندی خود را از " کشف " ولوویچ که گویهای بی آزار را به جای جدار خارجی بمب جازده بود، پنهان نکردند . ولوویچ قیافه قهرمان به خود گرفت . گزارش او در تنی چند از حاضران موثر افتاد . ولی هر کس که از نزدیک به گویها نگاه می کرد، متوجه می شد که ولوویچ شیادی بیش نیست .

فیرنوفسکی^۳ رئیس نیروهای مرزبانی کشور یکی از گویهارا برداشته نظری بدان افکند و با لحنی تمسخرآمیز به ولوویچ گفت : هرگاه می خواهید جدار خارجی برای بمب پیدا کنید، نزد من بیایید . من همه گونه نارنجك در اختیار دارم . نارنجكهای آلمانی، انگلیسی و ژاپنی، اما اینها که اینجا آورده اید، به درد بمب نمی خورند . هرکس که اندك آگاهی از این کار داشته باشد، به شما خواهد گفت که این گویها

به درد بمب نمی‌خورند!

پس از این سخن شور و هیجان طرفداران " بمب " به خاموشی گرایید. در ضمن باید افزود که نلیدوف همانند گذشته از امضای اعترافنامه^۵ دروغین پیرامون بمب خودداری ورزید. سازمان دهندگان نمایشنامه^۶ " بمب " سرانجام نتوانستند به ماجرای مذکور قطعیت بخشند. گزارش ولوویچ پیرامون جستجو و کشف " جدار خارجی بمبها " در دانشسرای عالی شهر گورکی ضمیمه^۷ پرونده شده. ولی تا آنجا که من اطلاع دارم، دادستان کل کشور گویها را در دادگاه به معرض نمایش نگذارد و توجه داوران را به افسانه^۸ بمب جلب نکرد.

زوروخ فریدمان^۱ - قهرمانی که ناشناخته ماند

یکی از متهمانی که از سوی اولبرگ معرفی شده بود ، زوروخ فریدمان نام داشت . این شخص در لتونی از دوستان نزدیک اولبرگ به شمار می‌رفت . او را همانند دیگر متهمان به دادگاه نبردند و به عنوان شاهد نیز از او استفاده نکردند . در متن تندنویسی شده جریان محاکمات مسکو تنها چند سطر به وی اختصاص داده شد .

ویشینسکی : در باره فریدمان چه می‌دانید ؟

اولبرگ : فریدمان عضو سازمان ترورسکیستی برلن بود که به اتحاد شوروی اعزام شد .

ویشینسکی : آیا می‌دانید که با پلیس آلمان ارتباط داشت ؟

اولبرگ : در این باره شنیده بودم .

از این جملات که به صورتی گذرا در دادگاه گفته شد ، کسی از قاجعه دردناک یکی از شریفترین و شجاعترین انسانها آگاهی نیافت

و ندانست که فشار ماشین تفتیش عقاید (انکبزیسیون) نتوانست شخصیت این قهرمان را درهم شکنند. وی ارزش انسانی خود را از دست نداد و حاضر نشد از طریق زرد و بند با شکنجه گران، جان خود را نجات دهد.

سال ۱۹۳۶ زوروخ فریدمان جوانی بیست و نه ساله با قامتی کشیده، چشمان آبی و موی سرخ بود. ظاهر وی نشان می‌داد که یهودی است. او با همه وجود خویش تعالیم مارکس و لنین را فرا می‌گرفت و می‌آموخت. فریدمان از نوجوانی به جنبش انقلابی روی آورد و عضو حزب کمونیست لئونی شد. اندکی بعد ناگزیر به آلمان گریخت تا از پی‌گرد پلیس رها گردد. بعد به عضویت حزب کمونیست آلمان درآمد. وقتی هیتلر در رأس دولت آلمان قرار گرفت، فریدمان چاره‌ای جز ترك آلمان نداشت. او همانند بسیاری از کمونیستها ناگزیر به اتحاد شوروی پناهنده شد. او در ماه مارس سال ۱۹۳۳ با قطار وارد مسکو شد. اولبرگ نیز با همان قطار سفر می‌کرد.

سال ۱۹۳۵ ناگهان زوروخ فریدمان را بازداشت کردند. او را متهم کردند به این که طی سخنان خود گفته بود، دولت شوروی به مراتب شدیدتر از سرمایه‌داران، کارگران را مورد استثمار قرار می‌دهد. گزارش علیه فریدمان را اولبرگ به سازمان امنیت داده بود. کمیسیون ویژه سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) فریدمان را به جرم تبلیغات ضدانقلابی به ده سال زندان با اعمال شاقه در اردوگاه کار اجباری سولووتسکی محکوم کرد.

سال ۱۹۳۶ مسئولان سازمان امنیت درصدد برآمدند کسانی را به اتهام " تروریسم " و " تعلق به " مراکز تروریستی تروتسکی - زینویف " برای تسلیم کردن به دادگاه دستچین کنند. مسئولان سازمان امنیت (ان.ک.و.د) متوجه شدند که اولبرگ با فریدمان دوستی داشت و همراه او در يك قطار به مسکو آمد. از این رو درصدد

برآمدند فریدمان را به عنوان تروریستی معرفی کنند که گویا از سوی تروتسکی شخصاً^۱ به اتحاد شوروی اعزام شده بود. چون فریدمان قبلاً^۲ به سه سال زندان با اعمال شاقه محکوم شده بود و در اختیار سازمان امنیت قرار داشت، لذا گمان می‌رفت وی به منظور تسهیل در وضع خود به موافقت تن در خواهد داد و نقشی را که از سوی مسئولان سازمان امنیت در نظر گرفته شده بود، در دادگاه ایفا خواهد کرد. فریدمان را از اردوگاه کار اجباری به مسکو انتقال دادند تا از سوی بوریس برمان معاون اداره امور خارجی سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) برای ایفای نقش آماده شود.

به خلاف انتظار مسئولان سازمان امنیت، دوره زندان با اعمال شاقه در اردوگاه کار اجباری سولوتسکی نه این که فریدمان را در هم نشکست، بلکه او را آبدیده کرد. او با هیچ تمهیدی حاضر به ایفای نقش تروریست ضد انقلابی نشد. تهدید و ارباب اثری نداشت. فریدمان در ضمن وعده و وعید مسئولان سازمان امنیت را باور نکرد. وی ضمن گفتگو با برمان اظهار داشت که زمانی به سبب حماقت و نادانی وعده‌های بازپرس سازمان امنیت را باور کرده بود و در نتیجه با گذراندن دوره زندان با اعمال شاقه بهای حماقت خود را می‌پردازد.

فریدمان ضمن شرح ماجرا گفت که سال ۱۹۳۵ او را بازداشت کردند. یکی از بازپرسان سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) به نام بولسلاو روتکوفسکی^۲ به او گفت که هرگاه به گناه ارائه شده اعتراف نکند او را برای اعمال شاقه به اردوگاه کار اجباری خواهند فرستاد. ولی هرگاه به گناه ارائه شده اعتراف و ابراز پشیمانی کند، او را به عنوان یک فرد بیگانه از اتحاد شوروی اخراج خواهند کرد. بولسلاو روتکوفسکی خود را دلسوز فریدمان نشان داد و به عنوان یک کمونیست

به او توصیه کرد که متن اعتراف را امضا کند تا از کشور شوروی اخراج و به میهن خود لتونی تبعید گردد. فریدمان "توصیه‌دوستانه" بولسلاو روتکوفسکی را پذیرفت و اعترافنامه را امضا کرد. در نتیجه به ده سال زندان با اعمال شاقه در اردوگاه کار اجباری سولووتسکی محکوم گردید.^۳

فریدمان در اردوگاه کار اجباری سولووتسکی با گروه کثیری از زندانیان آشنا شد که همانند خود او بدون کمترین گناهی محکوم شده بودند. فریدمان در اردوگاه توانست با شیوه‌های کار مأموران سازمان امنیت (ان.ک.و.د) آشنا شود.

حال دیگر در برابر برمان، آن جوان ساده لوح، خام و کم تجربه پیشین قرار نداشت. بلکه فریدمان به موجودی پخته، آبدیده و مجرب بدل شده بود که نه تنها از تجارب خویش، بلکه از تجربه‌های همزنجیران خود نیز بهره می‌جست. اوقاطعیت ابراز داشت و خشونت بازپرسان را با خشونت پاسخ می‌گفت.

برمان برای درهم شکستن فریدمان او را به گروهی از بازپرسان سپرد. افراد گروه مذکور طی مدتی دراز شب و روز او را تحت بازجویی قرار دادند. آنها از همه شگردهای خود از جمله تطمیع، تهدید و فشار روحی بهره جستند. ولی آنها بی‌اخذ نتیجه فریدمان را به برمان بازگرداندند. برمان کوشید تا او را از طریق فشار درهم

۳. خواننده محترم! آیا می‌دانید بولسلاو روتکوفسکی مأمور و بازپرس سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) که بود؟ بولسلاو روتکوفسکی همان کسی است که بعدها در سالهای جنگ دوم جهانی از سوی ایتالیاییان برای فرمائروایی بر مردم لهستان و اشغال مقام ریاست دولت آن کشور به جمهوری تودمای لهستان اعزام شد. او در لهستان نام دیگری داشت که خوانندگان خوب می‌شناسند. این شخص بولسلاو بروت Boleslav Berut نخست وزیر لهستان بود که در سال ۱۹۵۶ درگذشت.

شکند. ولی توفیقی حاصل نکرد. گاه تصور می‌رفت آنها گلاویز خواهند شد. در یکی از این لحظات فریدمان خطاب به برمان گفت :
شما قصد دارید مردم بی گناه را وادارید به گناهی که هرگز مرتکب نشده‌اند، اعتراف کنند. شما به راستی از گشتاپو گام فراتر نهاده‌اید. شما قادر به دستگیری جاسوسان واقعی گشتاپو^۴ نیستید. زیرا قدرت چنین کاری را ندارید! شما نمی‌دانید چگونه باید آنان را به دام افکند!

فریدمان جمله مذکور را با صدای بلند تکرار کرد و گفت " نمی‌دانید چگونه باید آنان را به دام افکند! " او ضمن بیان این جمله کم مانده بود انگشت ابهام خود را به چشم برمان فرو کند. برمان احساس کرد که فریدمان میل دارد در این طریق بهانه‌ای برای گلاویز شدن با او به دست آورد. از این پس دیگر برمان با او در یک اتاق تنها نماند.

روزی برمان پیرامون یکی از برخوردهای خود با فریدمان سخن می‌گفت. من نیز حضور داشتم. برمان بنا بر معمول کمتر زبان به دشنام و ناسزا می‌آلود. ولی یک روز چنان آشفته شد که هر دشنام زشتی را که به یاد داشت، بر زبان آورد. فریدمان با تحقیر نظری به سراپای وجود برمان افکند و گفت : " ای روشنفکر بدبخت! حتی فحش دادن را هم نمی‌دانی! حال که چنین است، پس بشنوویا بگیری! " بعد چنان فحشهای آبداری به برمان و مادرش داد که مشابه آن در شهر مسکو شنیده نشده بود. آری او این دشنامها را در اردوگاه شکنجه و مرگ آموخته بود.

داستان شجاعت و شهامت فریدمان را بازپرسان و مسئولان سازمان امنیت (ان.ك.و.د) دهان به دهان می‌گفتند. روسای سازمان امنیت

اغلب به دفتر برمان می‌رفتند تا فریدمان را ببینند. کارمندان اداره خارجی سازمان امنیت بنابر موقعیت شغلی خویش کسی را بازداشت نمی‌کردند. ولی به هنگام مأموریت جاسوسی در خارج از کشور، خود همواره در معرض خطر بازداشت قرار داشتند. لذا بدین مناسبت نسبت به فریدمان توجه فراوان ابراز می‌نمودند. پیش از آغاز بازپرسی، زمانی که هنوز فریدمان در اتاق منشی برمان به انتظار بازپرسی نشسته بود، آنها به دیدن وی می‌رفتند و سیگارهای خارجی به فریدمان تعارف می‌کردند. فریدمان به صورتی مالمت جویانه و به تقریب دوستانه با آنها سخن می‌گفت.

با وجود عصبانیت و توهین متقابل، ناگهان مناسبات برمان و فریدمان بهبود یافت. رشادت فریدمان، شرافت، نیرو و خلیقات وی موجب احترام و حتی شگفتی برمان گردید. هنگامی که دیگر روسا و مسئولان سازمان امنیت (ان.ک.و.د) پیرامون مقاومت متهمان در جریان بازپرسی سخن می‌گفتند، برمان با غرور فراوان اعلام می‌کرد که "زوروخ من از همه رشیدتر و مقاومتر است!" پس از ادای این جمله نمونه‌هایی از مقاومت و پایداری او را ارائه می‌کرد.

برمان موجودی بیرحم و شقی نبود. سالها خدمت در سازمان امنیت (ان.ک.و.د) احساس عدالتخواهی و همدردی نسبت به دیگران را در وجود او محو و نابود نکرد. ولی برمان برده‌وار به عراده استالین بسته شده بود. هر دستوری که از بالا می‌رسید، کورکورانه اطاعت می‌کرد. هرگاه از بازپرسی فریدمان امتناع می‌ورزید و ماهیت بازجوییها و محاکمات قریب الوقوع مکو را مورد ارزیابی مجدد قرار می‌داد، بیگمان او را به عنوان تروتسکیست بازداشت و اعدام می‌کردند.

او مرتباً "فریدمان را از زندان برای بازپرسی احضار می‌کرد. ولی بازپرسیهای او دیگر همانند گذشته خشم آلود و توفانی نبود. بلکه

به صورت گفتگوی مسالمت آمیز پیرامون موضوعات مختلف ادامه می‌یافت . چند ماه گذشت . برمان به مالچانوف گزارش داد که بازپرسی از زوروخ فریدمان هیچ نتیجه‌ای به بار نیاورده است . وی پیشنهاد کرد که فریدمان به اردوگاه کار اجباری بازگردانده شود . مالچانوف پیشنهاد برمان را رد کرد و گفت : یأس و نومیدی در جریان بازپرسی شایسته اعضا و مسئولان سازمان امنیت نیست . لذا بازپرسی از فریدمان را به کوگان عضو بخش ویژه اداره امور خارجی سازمان امنیت محول کرد و گفت : " کوگان او را درهم خواهد شکست . " بعد به برمان گفت با کوگان پیرامون مواجهه فریدمان و اولبرگد مشورت کند .

چند روز پس از این گفتگو، برمان ماجرای مواجهه این دورا برای من شرح داد .

کوگان نخست هر دو متهم را از گفتگوی مستقیم با یکدیگر برحذر داشت و اعلام نمود که آنها می‌توانند تنها به پرسشهایی که از سوی او ارائه خواهد شد، پاسخ گویند .

کوگان در نخستین پرسش خود اولبرگد را مخاطب قرار داد و گفت : آیا اطلاع دارید که زوروخ فریدمان عضو سازمان تروتسکیستها در برلن بود ؟ " اولبرگد پاسخ مثبت داد . فریدمان بی درنگ عکس العمل ابراز داشت و گفت : " این دروغی بی شرمانه و رذیلانه است ! " کوگان در صورت جلسه بازپرسی از قول فریدمان نوشت که " این درست نیست . "

فریدمان بی درنگ اعتراض کرد و خواست که سخنانش از روی تفت نوشته شود .

کوگان نوشت : " این دروغ است . "

فریدمان اعتراض کرد و گفت: نه، دقیق نیست. بنویسید " این دروغی بیش‌رمانه و رذیلانه است! " متعاقب آن اعلام داشت که هر گاه سخنانش از روی دقت نوشته نشود، از امضای بزرگ‌اعترا ف خودداری خواهد کرد.

مواجهه ادامه یافت. کوگان از اولبرگ پرسید: آیا اطلاع دارید که فریدمان جاسوس گشتاپو بوده است؟ اولبرگ در حالی که بر زمین نظر افکنده بود گفت: " به من گفته بودند که فریدمان جاسوس گشتاپو است... "

فریدمان در این لحظه فریاد برآورد و گفت: تو الاغ بیش‌سوری هستی آنها ترا به دروغ‌گویی وا می‌دارند. تو نیز احمقانه وعده‌های آنان را باور می‌کنی. ای احمق بدبخت، تا زمانی که آنها تمام و کمال تو را تسخیر نکرده‌اند، اندکی فکر کن و به خود بیا! کوگان با صدای بلند زبان به اعتراض گشود و کوشید تا فریدمان را به سکوت وا دارد. وی به فریدمان اخطار کرد که حق ندارد اولبرگ را تحت تأثیر قرار دهد.

هنگامی که اولبرگ در پاسخ به سؤال بازپرس گفت که فریدمان از سوی تروتسکی و گشتاپو به منظور ترور استالین به اتحاد شوروی اعزام شده است، طاقت فریدمان به سر رسید و با مشت گره کرده دیوانه‌وار به اولبرگ حمله برد. فریدمان را به زور متوقف کردند.

کوگان به تکمیل متن صورت جلسه پرداخت. ولی این بار نیز با مقاومت فریدمان روبرو شد. فریدمان اصرار ورزید که همه گفته‌های او باید از روی دقت در صورت جلسه قید شود. در گفته‌های فریدمان کلماتی چون " افترای رذیلانه "، " جعل و تحریف بیش‌رمانه " ... و چیزهایی از این قبیل وجود داشت. کوگان بر سر هر کلمه با فریدمان چانه می‌زد. او برای آن که بتواند مطالبی علیه فریدمان در صورت جلسه ارائه کند، اغلب ناگزیر از تسلیم می‌شد. پس از چند

ساعت مجادله، سرانجام صورت جلسه آماده شد. کوگان صورت جلسه را برای امضا در برابر فریدمان قرار داد. فریدمان در امضای متن تردید نشان داد. کوگان که چنین بید به فریدمان تذکر داد که همه اصلاحات او را در صورت جلسه وارد کرده است. فریدمان در پاسخ گفت که "موضوع بر سر اصلاحات وارد نیست. اصلاً تمایلی به امضای صورت جلسه ندارم. زیرا شما را سخت مشتاق امضای صورت جلسه از سوی خود می‌بینم!"

برمان به آهستگی و ضمن ابراز احتیاط، رفتار فریدمان را ستود. وقتی ماجرای مواجهه میان فریدمان و اولبرگر را به مالچانوف گزارش دادند، وی فریدمان را احضار کرد. جریان ملاقات آنها چنین بود:

به فریدمان گفتند که می‌خواهند او را نزد مالچانوف یکی از کمیسره‌های سازمان امنیت (ان.ک.و.د) ببرند. اتاق انتظار مالچانوف با چندین منشی و دستیار حاکی از حیطة اقتدار وی بود. هر کس به جای فریدمان بود، بی‌درنگ احساس می‌کرد که سرنوشتش به وجود مالچانوف وابسته است.

مالچانوف برای این که فریدمان را تحت تأثیر قرار دهد، پیراهن ابریشمین را از تن بدر کرد و اونیفورم خود را که چهار ستاره و یسره کمیسرها بر دوش و دو نشان بر سینه آن می‌درخشید، در بر کرد. فریدمان را نزد او بردند. دستهای فریدمان می‌لرزید و سخت رنگ پریده به نظر می‌رسید. مالچانوف غضب آلوده نگاهی به سوی فریدمان افکند و پرسید:

- چرا برای ما ناراحتی ایجاد می‌کنید؟ سبب این داد و فریادها چیست؟

فریدمان با لحنی که خشم و نفرت از آن می‌بارید، در پاسخ گفت: آنها از من می‌خواهند که زیر صورت جلسات جعلی و ساختگی را که علیه من و دیگر زندانیان ترتیب داده شده است، امضا کنم.

مالچانوف با لحنی خشم آلود و ناراضی گفت : دولت شوروی خواستار اعتراف دروغ از کسی نیست !

فریدمان در پاسخ گفت : این حرفها را به افراد ناشی و بی خبر بگویید . زیرا در من اثری ندارد . من برخلاف قانون به ده سال زندان با اعمال شاقه در اردوگاه کار اجباری محکوم شدم . از بازپرس بولسلور روتکوفسکی پرسید ! او جریان را به شما خواهد گفت .

مالچانوف با لحنی تهدید آمیز زندانی را مخاطب قرار داد و گفت : فریدمان ! خوب گوش کن ! تا امروز با تو دوستانه رفتار کردیم . ولی اخطار می‌کنم هر گاه بر سر عقل نیایی راه دیگری در پیش خواهیم گرفت . ما جگرت را همراه با عناد و خودسری از وجودت بیرون می‌کشیم !

فریدمان پیش رفت و خود را به میز مالچانوف چسباند و در حالی که چهره به چهره ایستاده بودند ، چنین گفت :
- اگر دستهایم می‌لرزند ، تصور نکن که از شما می‌ترسم . این لرزش شمره شکنجه‌های اردوگاه است . . . من اصلاً از شما هراسی ندارم هر چه از دستتان برمی‌آید بکنید ! من هرگز زیر مطالب اغترآ می‌بازم علیه خود و دیگران صحنه نخواهم گذارد ! هر اندازه تلاش کنید ، باز هم بیفایده است !

البته وضع فریدمان بهتر از دیگران بود . همسر و فرزند و اعضای خانواده‌اش در لتونی اقامت داشتند . لتونی هنوز در سال ۱۹۳۶ در حیطه اختیار و اقتدار سازمان امنیت شوروی (ان . ك . و . د) قرار نداشت . زیرا در آن زمان هنوز از سوی نیروهای شوروی اشغال نشده بود .

ایوان اسمیرنوف^۱ و سرگی مراچکوفسکی^۲ : دوستی برهم خورده

در بررسی اتهامات وارده بر متهمان نخستین دور محاکمات مسکو، هرگاه متن تندنویسی شده جریان محاکمات مورد توجه قرار گیرد، انبوهی از تضادها، تعارضات، فریبگریها و جعلیات به چشم می‌خورد. در جریان محاکمه متهمان درجه یک چون زینویف، کامنف و ایوان اسمیرنوف، تعارضات و جعلیات چنان مقیاسی داشتند که بسیاری تصور می‌کردند این توطئه ظالمانه خود به خود با فضاحت کامل روبرو خواهد شد و از هم فرو خواهد ریخت. ولی هرگاه توجه شود که اتهامات جعلی اصولاً متوجه این اشخاص بوده است. به سهولت می‌توان دریافت که حتی جزئیات این نمایشنامه نیز با شرکت استالین تدارک گردید. استالین همه "اعترافهای" متهمان مذکور را شخصاً مطالعه و بررسی می‌کرد.

لنین در "وصیتنامه" خود ضمن ارائه صفات منفی استالین به حق از خشونت وی مقدم بر دیگر صفات منفی استالین یاد کرد. به راستی خشونت با سرپای وجود استالین عجین شده بود. خشونت تنها از

1. Ivan Smirnov
2. Sergei Mrachkovski

رفتار استالین با اشخاص مشهود نبود، بلکه در همه جوانب فعالیت و زندگی او مشاهده می‌شد. حتی تدابیری که از دیدگاه سیاسی برای کشور معقول و ضروری بودند، از سوی استالین به گونه‌ای اتخاذ گردید که زیان آنها بیش از نفعشان بود. به عنوان نمونه می‌توان از ماجرای جمعی کردن کشاورزی یاد کرد.

خشونت استالین در سراسر جریان محاکمات مسکو از افسانه‌سو، قصد گرفته تا واگذاری نقشها در این نمایشنامه حقوقی معلوم و مشخص بود. هنگامی که ماجرا به زینویف، کامنف، اسمیرنوف و تروتسکی مربوط می‌شد، خشونت و نفرت وحشیانه و غیرانسانی استالین نسبت به افراد مذکور به صورتی بارزتر نمایان می‌گردید. در این جریان نفرت استالین به اندازه‌ای شدید بود که احتیاط همیشگی خود را از دست داد و حد و اندازه‌ای را که عقل و خرد حکم می‌کرد، رها نمود.

مسئولان برجسته سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) بارها به نادرستی دستورات استالین توجه کردند. ولی یارای مقاومت در برابر وی را نداشتند. در ضمن باید افزود که استالین اغلب به اظهار نظر مشاوران خود اعتنا نمی‌کرد. در محافل حزبی همه می‌دانستند که استالین برای نظریات مارشال توخاچفسکی^۳ در امور ارتش، اندیشه‌های پیاتاکوف^۴ در امور صنایع و برای لیتوینوف^۵ در مسایل سیاست خارجی ارزش فراوان قایل بود. ولی استالین در مسایل حزبی به نظریات خود چندان بها می‌داد که نظر هیچ‌کس را نمی‌پذیرفت.

تا آنجا که من اطلاع دارم، استالین طی مشاوره‌ای که با سران سازمان امنیت (ان.ک.و.د) در گرملین برگزار شد، اعلام داشت که

3. Tukhachevski

4. Piatakov

5. Litvinov

در جریان محاکمات باید هفت نفر به عنوان رهبران " گروه تروتسکی - زینویف " معرفی شوند. آگرانوف معاون کمیسر عالی (وزیر) سازمان امنیت شوروی به خود جرأت داد اعلام کند که ایوان اسمیرنوف برای این کار مناسب نیست. وی چنین اظهار داشت :

فکر می‌کنم انتخاب ایوان اسمیرنوف درست نباشد. زیرا اکنون چند سال است که وی در زندان به سر می‌برد. این نکته مایه نگرانی است.

استالین نگاهی خشم آلود به جانب آگرانوف افکند و گفت :
" نگران نباشید. همین و بس . "

توجه به توصیه آگرانوف عاقلانه بود. زیرا اسمیرنوف از اول ژانویه سال ۱۹۳۳ تا آغاز محاکمات مسکو در اوت سال ۱۹۳۶ همواره در زندان به سر برد. بدین وصف او نمی‌توانست در هیچ یک از " سوء قصدها " و " توطئه‌ها " شرکت داشته باشد.

اسمیرنوف از زمره شخصیت‌های حزبی بود که اصرار داشت " وصیتنامه لنین " پیرامون برکناری استالین از مقام دبیر کل کمیته مرکزی حزب اجرا شود. استالین نیک می‌دانست که اسمیرنوف در حزب از احترام و اعتبار فراوان برخوردار است و بلشویک‌های قدیمی و با سابقه برای نظریات اسمیرنوف ارزش بسیار قایلند. حال که استالین بلامنازع بر مسند قدرت تکیه زده بود، نمی‌توانست از لغت انتقامی که سالیان دراز انتظارش را می‌کشید، صرف‌نظر کند. از این رو به صورتی دهشتبار با او رفتار کرد و سرانجام اسمیرنوف را به زندان ویژه محکومان به اعدام فرو افکند.

لجاج استالین و تمایل بی‌حد و حصر او در مقصود جلوه دادن اسمیرنوف، موجب شد که ویشینسکی دادستان کل کشور به سبب فقدان دلایل محکمه پسند در وضعی بسیار دشوار قرار گیرد. ویشینسکی که تلاش می‌کرد جعلیات استالین را به صورتی قانع‌کننده

در دادگاه ارائه کند، طی سخنان خود چنین اظهار داشت :

شاید اسمیرنوف بگوید : " مرتکب هیچ گناهی نشده‌ام . زیرا در این مدت زندانی بوده‌ام . " این سخن برای افراد ساده لوح مناسب است ! درست است که اسمیرنوف از اول ژانویه سال ۱۹۳۳ زندانی بود . ولی ما می‌دانیم که در زندان نیز با تروتسکیست‌ها ارتباط داشت . ارقامی به دست آمده است که اسمیرنوف با استفاده از آنها با دوستان خود به صورت رمز مکاتبه می‌کرد .

ولی ویشینسکی نتوانست هیچگونه رقمی را به دادگاه ارائه کند . داوران حتی يك برگه از به اصطلاح نامه‌های رمز اسمیرنوف را ندیدند . ویشینسکی حتی نتوانست بگوید چه کسی از نگهبانان زندان نامه‌های رمز او را از زندان به خارج می‌برد . سرانجام هیچ يك از متهمان به دریافت نامه‌ای از سوی اسمیرنوف اعتراف نکردند .

آیا در خارج از اتحاد شوروی کسی باور می‌کرد که زندانیان سیاسی شوروی قادر بودند از زندانهای استالین با دوستان خود در خارج از زندان ارتباط نامه‌ای برقرار کنند ؟ مردمی که در خارج از اتحاد شوروی می‌زیستند نيك می‌دانستند که خانواده‌های زندانیان سیاسی طی سالیان دراز نمی‌دانستند که نزدیکان و خویشاوندانشان در کدام زندان به سر می‌برند و آیا اصلاً زنده هستند یا نه ؟

اسمیرنوف چگونه می‌توانست از زندان برای مراجکوفسکی یا زینویف پیامی ارسال دارد ؟ چگونه اسمیرنوف می‌توانست به دوستان خود توصیه کند که " به شکم استالین شلیک نکنید، بلکه سر او را هدف قرار دهید ؟ "

هر کودکی می‌دانست کسانی که دست اندرکار سوء قصد و ترور هستند، هرگز نقشه ترور خود را به صورت کتبی با افراد زندانی که تحت نظارت شدید مأموران سازمان امنیت قرار دارند، در میان نمی‌گذارند .

با این وصف استالین شرم نکرد از این که به یاگودا دستور دهد اسمیرنوف را به عنوان یکی از رهبران عمده^۶ سوء قصد و ترور برای محاکمات مسکو " آماده کند. "

حتی هیتلر که محاکمات نمایشی آتش زدن رایشتالک را علیه دیمیتروف^۶ به راه انداخته بود، همین که احساس کرد دلایل حقوقی کافی برای این نمایش کمدمی وجود ندارد، کار دادگاه را متوقف کرد. استالین که می دانست هر خواست و تمایل او بی درنگ به صورت قانون درخواهد آمد، تردید نداشت که دادگاه اسمیرنوف را به اعدام محکوم خواهد کرد و حکم اعدام نیز اجرا خواهد شد.

در میان " رجال قدیمی " حزب بلشویک کمتر کسی وجود داشت که بتوان خدمات او را همپایه خدمات اسمیرنوف دانست. اسمیرنوف که کارگر کارخانه بود، از هفده سالگی به فعالیتهای انقلابی پرداخت. وی از بدو تأسیس حزب عضو آن بود و پیش از انقلاب اکتبر به صورتی خستگی ناپذیر تلاش کرد و سازمان مخفی حزب جدید بلشویکها را پدید آورد. اسمیرنوف پس از انقلاب یکی از رهبران برجسته^۷ ارتش سرخ بود.

سال ۱۹۰۵ اسمیرنوف در قیام مسلحانه مسکو شرکت فعال داشت. او سالهای درازی از عمر خود را در زندانها و تبعیدگاههای دولست تزاری روسیه به سر برد و دوبار به منطقه یخبندان حوزه قطب شمال تبعید شد.

اسمیرنوف در دوران جنگهای داخلی فرماندهی واحدهای ارتش سرخ را در سیبری بر عهده داشت و موجبات پیروزی ارتش مذکور را بر نیروهای کولچاک^۷ فراهم آورد. تلگرام مورخ چهارم دسامبر سال

6. Dimitrov

7. Kolchak

۱۹۱۹ اسمیرنوف به لنین یادآور یکی از پیروزیهای قطعی بلشویکها در دوران جنگهای داخلی است . تلگرام مذکور چنین بود :

" نیروهای کولچاک تارومار شدند . . . سرعت تعقیب نیروهای دشمن چنان است که تا بیستم دسامبر شهرهای بارنائول^۸ و نوونیکولایفسک^۹ را تصرف خواهیم کرد . "

اسمیرنوف پس از پیروزی بر کولچاک به مقام ریاست کمیته انقلاب سیبری منصوب شد . از سال ۱۹۲۳ تا سال ۱۹۲۷ اسمیرنوف کمیسر عالی (وزیر) ارتباطات کشور بود . اسمیرنوف پس از مرگ لنین به گروه مخالفان استالین پیوست . ولی اندکی بعد او را بازداشت کردند و به تبعیدگاه فرستادند . اول ژانویه سال ۱۹۳۳ اسمیرنوف مجدداً به دستور استالین بازداشت و زندانی شد .

آبرام اسلوتسکی مأمور آماده کردن اسمیرنوف برای اعتراف در دادگاه شد . او در ضمن مسئولیت آماده کردن زندانی دیگری را نیز بر عهده داشت . این شخص سرگی مراچکوفسکی بود . اسمیرنوف و مراچکوفسکی از دوران جنگهای داخلی با یکدیگر دوستی نزدیک داشتند . چنان که پیشتر اشاره کردم ، اسلوتسکی رئیس اداره امور خارجی سازمان امنیت شوروی (ان . ك . و . د) و خود مردی تنبل ، خودنما ، متملق ، سست عنصر ، ترسو و دورو بود . ولی در عین حال همه اسلوتسکی را روانشناسی می دانستند که " راه جلب اشخاص " را نیک می داند . اسلوتسکی که از قدرت تخیل فراوانی برخوردار بود ، می توانست نقش خود را همانند هنرپیشگان چیره دست ایفا کند . از ظاهر او چنین به نظر می رسید که موجودی مهربان و صمیمی است . حتی کسانی که اسلوتسکی را نیک می شناختند ، باز فریب ظاهر

8. Barnaul

9. Novonikolaevsk

آراسته او را می‌خوردند. اسلوتسکی که از اثر ظاهر خویش آگاه بود، می‌کوشید تا از آن برای "آماده کردن متهمان" استفاده کند. مسئولان سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) که از اطلاعات و تجارب فراوان پیرامون شیوه‌های مختلف بازپرسی برخوردار بودند، در تدارک محاکمات مسکو از ابتکار شخصی خود نیز به مقیاسی وسیع بهره جستند. بعضی همانند راهزنان با رذالت و خشونت فراوان رفتار و تیغه تیز چاقو را با گلوی متهمان آشنا می‌کردند. بعضی نیز از شگردهای دیگر چون فریب، وعده و وعید بهره می‌جستند و به متهمان وعده می‌دادند که هرگاه "صمیمانه اعتراف کنند" به سود آنها خواهد بود. اسلوتسکی به این گروه از بازپرسان تعلق داشت.

اسلوتسکی از همان آغاز روش معمول بازپرسان قرون وسطایی و انکیزیتورهای شکنجه‌گر را نسبت به اسمیرنوف در پیش گرفت. بلکه کوشید در صورت ظاهر نقش واسطه میان دفتر سیاسی (پولیت بورو) و اسمیرنوف را ایفا نماید. وی در ضمن می‌کوشید چنین وانمود کند که در این میانجیگری نسبت به اسمیرنوف دلسوز و مهربان است.

اسمیرنوف به محض اطلاع از این موضوع که دفتر سیاسی (پولیت بورو) او و دیگر رهبران معترض حزب را به سوء قصد علیه کیروف و توطئه ترور استالین متهم کرده است، اعلام داشت که این اتهام چیزی جز "حقه بازیهای تازه استالین" نیست.

وی خطاب به اسلوتسکی گفت: می‌خواهم بدانم چگونه در دادگاه ثابت خواهید کرد که من در تدارک قتل کیروف و سوء قصد علیه استالین دست داشته‌ام؟ همه می‌دانند که از اول ژانویه سال ۱۹۴۳ زندانی شده‌ام.

اسلوتسکی با بی‌شرمی پاسخ داد که ما قصد اثبات این مطلب را نداریم. دفتر سیاسی (پولیت بورو) امیدوار است که شما خود به چنین گناهی اعتراف خواهید کرد. هرگاه حاضر به اعتراف نباشید،

شما را به دادگاه نخواهند برد.

اسلوتسکی از جانب استالین به اسمیرنوف وعده داد. کسانی که در دادگاه به گناه خود اعتراف کنند، اعدام نخواهند شد. ولی هرکس از برآوردن خواست دفتر سیاسی (پولیت بورو) امتناع ورزد، بدون محاکمه، طبق تصمیم کمیسیون ویژه سازمان امنیت (ان.ک.و.د) به جوخه اعدام سپرده می‌شود.

اسلوتسکی همانند دیگر بازپرسان، در مورد اسمیرنوف از شیوه‌های بیرحمانه و خشن استفاده نکرد. او یقین داشت که با این شیوه‌ها نمی‌توان نیروی اراده شخصیتی چون اسمیرنوف را در هم شکست. او می‌کوشید به اسمیرنوف تلقین کند که قبول شرط دفتر سیاسی (پولیت بورو) تنها راه نجات او است و هرگاه مقاومتی ابراز دارد به زیان او خواهد بود. ولی گوش اسمیرنوف به این سخنان بدهکار نبود. او با چهره‌ای چون سنگ سرد و بیروح در برابر اسلوتسکی می‌نشست و آرام به چهره او می‌نگریست. اسلوتسکی نیز دم به دم دلایل پیشین خود را تکرار می‌کرد و با خود می‌اندیشید که سرانجام اسمیرنوف تغییر عقیده خواهد داد.

مدتی بعد اسلوتسکی دریافت که قادر به راضی کردن اسمیرنوف نخواهد بود. از این رو تصمیم گرفت برای مدتی او را به حال خود بگذارد و دوست نزدیکش مراچکوفسکی را آماده کند. وی با خود اندیشید که هرگاه از مراچکوفسکی اعتراف بگیرد، نیروی اراده اسمیرنوف از هم فرو خواهد ریخت.

سرگی مراچکوفسکی همانند اسمیرنوف از روزگار جوانی کارگر بود. وی در سال ۱۹۰۵ عضو حزب بلشویک شد. در سال ۱۹۱۷ قیام کارگران اورال را رهبری کرد. طی سالهای جنگ داخلی تحت فرماندهی اسمیرنوف در پیکار علیه کولچاک شرکت ورزید. آن زمان دوستی بسیار نزدیکی میان این دو برقرار شد.

اسمیرنوف که مردی با استعداد بود، توانست تا سطح روشنفکران ارتقاء یابد و به دولتمردی لایق و کاردان بدل شود. حال آن که مراچکوفسکی نتوانست سطح آگاهی و معلومات خود را ارتقاء دهد. وی مسایل بفرنج دولتی و حزبی را چنان که باید درک نمی‌کرد و در این زمینه به پایه دوست خود نمی‌رسید.

استالین پس از مرگ‌لنین کوشید تا افراد وفادار به خود را در دستگاه رهبری حزب قرار دهد. وی کوشید تا از طریق انتصاب این افراد به مقامات عالی حزب و دولت، عرصه را به یاران لنین تنگد و تنگتر کند. مراچکوفسکی که از سابقه انقلابی درخشانی برخوردار بود، توجه استالین را جلب کرد.

شرح احوال مراچکوفسکی عادی نبود. مادرش در دوران حاکمیت تزار به سبب فعالیتهای انقلابی زندانی شد. او به هنگام بازداشت باردار بود. از این رو مراچکوفسکی در زندان تولد یافت. پدرش بلشویک و کارگر بود. پدر بزرگ مراچکوفسکی نیز به طبقه کارگر تعلق داشت. او یکی از بنیادگزاران اتحادیه کارگران جنوب روسیه بود. شرکت فعال سرگی مراچکوفسکی در انقلاب اکتبر و جنگهای داخلی، ادامه سنت خانوادگی آنها به شمار می‌رفت.

ولی هیئات، استالین نتوانست مراچکوفسکی را به سوی خود متمایل کند. مراچکوفسکی به پیروی از دوستان خود در جنگهای داخلی، به ویژه اسمیرنوف در زمره مخالفان استالین قرار گرفت. استالین کوشید تا گذشتهایی نسبت به وی روا دارد. لذا پس از درهم شکستن اعتراض مخالفان او را به مقام عمده‌ای در ارتش منصوب کرد. ولی نتیجه‌ای از این اقدام به دست نیاورد.

جنگهای داخلی به تدرستی مراچکوفسکی لطمه زد. وی چندین بار مورد اصابت گلوله و ترکش قرار گرفت. جراحات وارده از اصابت گلوله و ترکش اعصاب او را ضعیف کرده بود. مراچکوفسکی به سبب

شرکت در جنگها گرفتار خود بزرگدبینی شد و خویشتن را فرماندهی کارآمد می‌پنداشت . وی خود را از کسانی که طی دوران جنگهای داخلی سمت فرماندهی نداشتند، برتر می‌دانست و آنان را کوچک می‌شمرد . این برخورد مراچکوفسکی در رفتارش مشهود بود .

اسلوتسکی که با همه خصوصیات وی آشنایی داشت، تصمیم گرفت از خودخواهی شدید مراچکوفسکی استفاده کند . اسلوتسکی با هنرمندی از غرور مراچکوفسکی بهره جست و در مواقع مناسب به نوازش وی پرداخت .

مراچکوفسکی چنان به سهولت تحت تأثیر قرار گرفت که اسلوتسکی انتظار آن را نداشت . مراچکوفسکی حاضر شد در دادگاه به اعترافات لازم دست زند و حتی اسلوتسکی را در راضی کردن اسمیرنوف یاری کند . مراچکوفسکی ضمن گفتگو با اسلوتسکی چندین بار ابراز تأسف کرد از این که در سال ۱۹۳۲ توصیه‌های استالین را مورد توجه قرار نداد . وی چنین اظهار داشت :

استالین به من گفت : " با آنها قطع رابطه کن . چه عاملی ترا که يك کارگر برجسته و مشهور هستی با این یهودیه‌های کهنه کار پیوند داده است ؟ " او وعده داد مرا به فرماندهی یکی از واحدهای بزرگ نظامی منصوب کند . ولی من نپذیرفتم

استالین مراچکوفسکی را مردی برخوردار از فرهنگ والا نمی‌دانست . به همین دلیل تصور می‌کرد برخوردهای ضد یهودی پیش پا افتاده وی می‌تواند در مراچکوفسکی موثر واقع شود . در ضمن مراچکوفسکی هنگامی که در تبعید به سر می‌برد، روزگاری را به یاد می‌آورد که چون فرماندهی بزرگ سپاهیان را سان می‌دید . وی بارها در زندان گفت که هرگاه پیشنهاد استالین را می‌پذیرفت، قطعاً گرفتار چنین وضعی نمی‌شد .

اسلوتسکی همین که از مراچکوفسکی قول گرفت که خود اعتراف

کند و اسمیرنوف را نیز به اعتراف وادارد، صورت جلسهٔ بازپرسی را تنظیم کرد و بی درنگ آن را به یاگودا کمیر عالی (وزیر) سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) ارائه نمود. اسلوتسکی یقین داشت که صورت جلسهٔ مذکور فوراً به نظر استالین خواهد رسید. استالین نیز ضمن مطالعهٔ صورت جلسه در کنار امضای مراچکوفسکی جملهٔ زیر را خواهد خواند:

"بازپرسی از سوی کمیر درجهٔ دوی سازمان امنیت آ. اسلوتسکی انجام شده است."

مراچکوفسکی در زندان سازمان امنیت احساس می‌کرد که زندگی او به مویی بسته است و تنها یک شانس برای او وجود دارد. آن نیز نجات از طریق توسل به لطف و عنایت استالین است. مراچکوفسکی تمام و کمال خود را در اختیار سازمان امنیت (ان.ک.و.د) قرار داد و آماده شد تا بازپرسان را باری کند و نیروی ارادهٔ رفقای معترض قدیمی خود را درهم شکند.

اسلوتسکی که به حمایت مراچکوفسکی اطمینان داشت، بار دیگر تلاش کرد تا ارادهٔ اسمیرنوف را درهم شکند. در مواجهه‌ای که بین آنها صورت گرفت، مراچکوفسکی کوشید تا اسمیرنوف را به "اطاعت" از دفتر سیاسی ترغیب کند و در دادگاه به اعتراف وادارد. یکی از دلایل او چنین بود: "زینویف و کامنف حاضر به اعتراف شده‌اند. حال که آنان حاضر به اعتراف شده‌اند، دیگر چاره‌ای جز تمکین برای ما باقی نمی‌ماند."

اسمیرنوف از رفتار مراچکوفسکی شگفت زده شد. او در پاسخ گفت حاضر نیست به خاطر امیال و هوسهای استالین خود را لگمدار کند. مراچکوفسکی با مشاهدهٔ سرسختی اسمیرنوف چنین گفت: ایوان! بدان که من خود را در اختیار حزب قرار داده‌ام. این بدان معنی است که در دادگاه علیه تو سخن خواهم گفت." اسمیرنوف

سخن مراچکوفسکی را قطع کرد و گفت : " من همیشه ترا موجودی بزدل و ترسو می‌دانستم ! "

این جمله بر مراچکوفسکی سخت گران آمد . او که خود را قهرمان جنگهای داخلی می‌پنداشت ، تاب نیاورد و از شدت هیجان سیلسی محکمی به صورت اسمیرنوف زد و گفت :

تصور می‌کنی خواهی توانست از این لجنزار پاك و منزه بیرون بیایی ؟

اسمیرنوف و مراچکوفسکی در دفتر کار اسلوتسکی همانند دو دوست نزدیک با یکدیگر روبرو شدند . ولی چون دو دشمن آشتی ناپذیر از آنجا بیرون آمدند و به زندانهای خود باز گشتند .

اسلوتسکی که می‌کوشید از این مواجهه تمام و کمال بهره جوید ، فوراً دست به کار صورت جلسه شد . متن صورت جلسه بیانگر اوضاع و احوال نبود . مراچکوفسکی اعلام کرد که سال ۱۹۳۲ در جلسهای مخفی حضور یافت . اسمیرنوف در آن جلسه پیشنهاد اتحاد با گروه زینویف را مطرح کرد . هدف این اتحاد تدارك سوء قصد بود . در ایمن مقطع جمله مراچکوفسکی به کار گرفته شد که خطاب به اسمیرنوف گفت : " تصور می‌کنی خواهی توانست از این لجنزار پاك و منزه بیرون بیایی ؟ " اسلوتسکی به خاطر همین جمله در تدارك صورت جلسه شتاب کرد .

یاگودا مراتب رضایت خود را از متن صورت جلسه اعلام نمود . او می‌دانست که استالین از ماجرای قهر و اختلاف میان مراچکوفسکی و اسمیرنوف لذت فراوان خواهد برد . از این رو تصمیم گرفت آن را آبدارتر کند . لذا هنگام نگارش متن صورت جلسه از سوی ماشین نویس دستور داد کلمه " خونین " نیز به جمله مراچکوفسکی افزوده شود . در نتیجه جمله مذکور بدین صورت درآمد : " گمان داری قدیس هستی ؟ تصور می‌کنی خواهی توانست از این لجنزار خونین پاك و منزه بیرون

بیایی ؟ "

دیدار مراچکوفسکی اثری دردناک و رقت بار در اسمیرنوف باقی گذارد. از رفتار آلوتسکی حالت تهوع به وی دست داد. زیرا می دید آلوتسکی با سرسختی و عناد، دوست عزیز و قدیمی او را اغفال و گمراه کرده است. اسمیرنوف به یاد آورد که چگونه آلوتسکی در آغاز دیدار با او قیافه حق بجانب به خود گرفت و نقش ناصح مشفق را ایفا نمود و گفت که قصد اجرای بی چون و چرای دستورات واصله از مقامات بالا را ندارد. پس از این ماجرا اسمیرنوف دیگر به هیچ يك از پرسشهای آلوتسکی پاسخ نگفت. یاگودا پس از اطلاع از روش اسمیرنوف دستور داد که مارکگای به جای آلوتسکی کار بازپرسی و "آماده کردن" وی را بر عهده گیرد. آلوتسکی که سقوط و درهم شکستن اسمیرنوف را نزدیک می دید، متأسف شد از این که وی را به شخص دیگری سپرده اند. زیرا معتقد بود که حلقه گل افتخاری بیایست به کردن او آویخته می شد.

در ضمن حلقه محاصره اسمیرنوف لحظه به لحظه تنگتر می شد. اولبرگد و رینگولد نخستین کسانی بودند که علیه اسمیرنوف شهادت دادند. آنها از مدتی پیش قول داده بودند که با سازمان امنیت (ان.ک.و.د) در تدارک جعلیات برای محاکمات ساختگی و فرمایشی همکاری کنند. مسئولان سازمان امنیت امیدوار بودند از گولتسمان و گاوان^{۱۰} نیز اعتراف بگیرند. گاوان به علل مرموز هرگز بر کرسی متهمان قرار نگرفت.

اکنون اعتراف مراچکوفسکی نیز به حلقه های زنجیر اعترافات افتراآمیز افزوده شد و در میان حلقه های مذکور جای مهمی را اشغال کرد. هرگاه اعترافات کسانی چون اولبرگد، رینگولد و یا گاوان در دیده

اسمیرنوف مهوع و نفرت انگیز می‌نمود، اعتراف مراچکوفسکی حکم ضربت سهمگینی را داشت . این ضربت وسیله خوبی برای استفاده‌های آتی سازمان امنیت بود .

در پی این ضربت، ضربتهای دیگری بر اسمیرنوف وارد آمد . مدتی پس از این ماجرا به اسمیرنوف خبر دادند که زینویف و کامتف نیز شرط استالین را پذیرفتند و حاضر شدند که خود و دیگران از جمله اسمیرنوف را گناهکار اعلام کنند . اعتراف شخصیتهای برجسته‌ای چون زینویف و کامتف هر گاه سراپا دروغ هم باشد، حکم اهرمی نیرومند را دارد که برای اعمال فشار بر وی از آن استفاده خواهد شد . وضع اسمیرنوف روز به روز بدتر می‌شد . تنها برگزیده او راستی، درستکاری و آشتی ناپذیری با دروغ و بی شرمی جاعلین بوده . ولی موقعیت استالین به صورتی غیر قابل قیاس استوارتر می‌نمود . او شبکه بازیرسان و دادگاههایی را در اختیار داشت که از صاحب منصبان گوش به فرمان دستگاه امنیتی و تبلیغاتی عظیم وی تشکیل شده بود . این دستگاه آمادگی داشت، همه جهانیان را مجرم و گناهکار معرفی کند . برای اسمیرنوف هیچ راهی باقی نمانده بود جز آن که بپذیرد ادامه مقاومت در این پیکار نابرابر، ابلهانه و بی ثمر است .

اسمیرنوف پس از قرار گرفتن در چنگال گای متحمل ضربت سنگین دیگری شد که به مراتب سهمگینتر از خیانت مراچکوفسکی بود . گای اعترافنامه همسر پیشین او بانو سافونوا^{۱۱} را به وی ارائه کرد . در اعترافنامه بانوی مذکور چنین آمده است که او آخر سال ۱۹۳۲ اسمیرنوف از تروتسکی " دستورالعملهای تروریستی " دریافت کرد . چنان که بعدها معلوم شد، وی این اعترافنامه را تحت فشار شدید سازمان امنیت (ان .ك .و .د) نوشت . او وعده مسئولان سازمان

امنیت را باور کرده بود، به او گفته بودند هرگاه چنین مطلبی را اعتراف کند، نه تنها خود، بلکه اسمیرنوف را از خطر مرگ نجات خواهد داد.

گای به منظور درهم شکستن کامل اسمیرنوف مواجهه‌ای میان او و همسرش ترتیب داد. چنان که اشاره شد در آغاز به بانو سافونوا اطمینان داده بودند که با این اعتراف از خطر مرگ‌رهایی خواهد یافت. هنگامی که بانوی مذکور این خواست مأموران امنیت را انجام داد، او را مجبور کردند با مأموران سازمان امنیت (ان.ک.و.د) همکاری نماید و اسمیرنوف را به اعتراف "راضی و قانع‌کننده"

مواجهه بانوسافونوا و اسمیرنوف که در دفتر گای انجام گرفت بسیار حزن‌انگیز و دردناک بود. بانو سافونوا در حالی که اشک می‌ریخت از اسمیرنوف تمنا می‌کرد که به خاطر نجات جان خود و او از دستورات دفتر سیاسی (پولیت بورو) سرپیچی نکند. بانوسافونوا در حضور گای با صراحت به اسمیرنوف گفت که هیچ‌کس به صادقانه بودن اعتراف او باور نخواهد کرد. همگان در خواهند یافت که محاکمه او بر پایه نظریات و مقاصد سیاسی مبتنی است. بانوسافونوا به اسمیرنوف توصیه کرد که "با زینویف و کامنف آشتی کند" و به اتفاق آنان در محاکمات شرکت نماید. بانوسافونوا افزود که "در جریان محاکمه انظار همه جهانیان متوجه شما خواهد شد و کسی جرأت اعدام شما را نخواهد داشت."

سرانجام اسمیرنوف به صورتی مشروط با پیشنهاد گای موافقت کرد. او حاضر شد تنها بخشی از اتهامات را بپذیرد. تا آن زمان هیچ متهمی با آن شرایط در دادگاه حاضر نشده بود. البته امتالین به این هم راضی بود. او می‌خواست "ولو با پذیرفتن بخشی از اتهامات" اسمیرنوف را به دادگاه بکشاند. کافی بود اسمیرنوف علیه تروتسکی در دادگاه سخن بگوید. این در دیده امتالین گونه‌ای انتقام ظریف

محموب می‌شده. زیرا همگان اسمیرنوف را یکی از دوستان صمیمی و وفادار تروتسکی می‌دانستند.

اسمیرنوف اعلام کرد در صورتی به دادگاه خواهد آمد که بانو سافونوا بدانجا کشانده نشود. این شرط پذیرفته شد و بانو سافونوا در ردیف متهمان قرار نگرفت. او را تنها به عنوان شاهد به دادگاه احضار کردند. لذا در جریان دادگاه به اعدام محکوم نشد. ولی بانو سافونوا از زندان خارج نگردید.

بارها از خود پرسیدم: چه عاملی سبب حضور اسمیرنوف در جلسات دادگاه شد؟ آیا او زینویف و کامنف را نمونه تسلیم خود قرار داد؟ آیا تقاضای بانو سافونوا که سالیان دراز همسر اسمیرنوف بود، سبب تسلیم وی گردید؟ بعضی گمان دارند که تمنای اشك آلوده بانو سافونوا از دیگر حربه‌ها موثرتر بود. وی با لحنی ملتسمانه به اسمیرنوف گفت: "با زینویف و کامنف آشتی کن و به اتفاق آنان در دادگاه حاضر شو. در جریان محاکمات انظار همه جهانیان متوجه شما خواهد بود و کسی جرأت اعدام شما را نخواهد داشت." فکر نمی‌کنم تمنای بانو سافونوا و دیگر حربه‌ها در اسمیرنوف موثر افتاده باشد. هیچ عاملی نمی‌توانست اسمیرنوف را به حضور در دادگاه فرمایشی و نمایشی استالین وادارد. هرگاه اسمیرنوف می‌دانست به بهای جان خویش خواهد توانست دروغ بودن افتراهای استالین علیه نام نیک خویش را به اثبات رساند، بی اندکی درنگ مرگ را ترجیح می‌داد و از شرکت در این نمایش مسخره امتناع می‌ورزید. ولی با این اقدام هیچ چیز تغییر نمی‌کرد. او را مخفیانه نابود می‌کردند. پس نگاه دیگر متهمان، حتی زینویف و کامنف با تسلیم و اطاعت خویش نام او را در سالن دادگاه بر زبان می‌آوردند و لکه دار می‌کردند.

از این رو گمان می‌رود اسمیرنوف درصدد برآمد تنها شانس را که

گویا برای او باقی مانده بود امتحان کند. شاید استالین به وعدهٔ خود وفا نکند و او را زنده نگذارد. ولی به هر تقدیر حضور در دادگاه ممکن است اندکی از شدت افتراگوییها بکاهد و به دادستان و دیگر متهمان امکان ندهد که دهان خود را باز کنند و هر دروغ و حرف زشتی که از آن بیرون می‌آید، نثار وی نمایند. مرگ هزار بار بهتر از تحمل حقارت است.

وظیفه حزبی

اواسط ماه مه سال ۱۹۳۶ در کاخ کرم‌لین جلسه مشاوره مهمی برگزار گردید. در این جلسه استالین، یژوف، یاگودا و دستیاران عمده‌اش آگرانوف، مالچانوف و میرونوف شرکت داشتند. تنها یک موضوع در جلسه مطرح شد و آن اتهام جعلی و ساختگی علیه تروتسکی بود. استالین که برای موضوع اهمیت فراوان قایل بود، توجه حاضران را به همه مسائلی که به تروتسکی مربوط می‌شد، جلب نمود. مالچانوف طرح ساختگی ویژه‌ای پیرامون کسانی که گویا تروتسکی از طریق آنان به "سوء قصدهای تروریستی" دست زد، ارائه کرد. طرح مذکور که همانند تار عنکبوت‌های رنگارنگ ترسیم شده بود، به اصطلاح ارتباطات تروتسکی را با "سران توطئه" در اتحاد شوروی نشان می‌داد. در ضمن گزارش شد که تاکنون چه کسانی از شخصیت‌های با سابقه حزب علیه تروتسکی اعتراف کرده‌اند و چه کسانی قرار است اعتراف کنند. طرح مذکور که به صورتی موثر تنظیم و ارائه شد، نمودار رابطه تروتسکی با سران توطئه در اتحاد شوروی بود.

استالین پس از شنیدن گزارش مسئولان سازمان امنیت، توجه آنان را به این نکته جلب کرد که گزارش از پی‌گیری لازم در زمینه اقدام

تروتسکی جهت " فعالیتهای تروریستی " در اتحاد شوروی برخوردار نیست . مالچانوف اهمیت اعترافهای اولبرگ را یادآور گردید . استالین که از حافظه‌ای خارق العاده برخوردار بود ، در پاسخ مالچانوف گفت که از اعتراف اولبرگ چنین برمی آید که وی مستقیماً " از تروتسکی دستور نمی گرفت . بلکه سدوف فرزند تروتسکی به او دستور می داد . یاگودا گفت تغییر اعتراف اولبرگ به سهولت امکان پذیر است . او را وامی داریم چنین اعتراف کند که پیش از سفر به اتحاد شوروی با تروتسکی ملاقات کرده و شخصاً " دستورهایی پیرامون عملیات تروریستی دریافت داشته است . پیشنهاد یاگودا موافق طبع استالین واقع نشد . استالین گفت تغییر اعتراف اولبرگ " هیچ چیز را عوض نمی کند " بهتر است دو و یا حتی سه فرد مطمئن از نوع اولبرگ بتوانند شهادت دهند که مستقیماً " از تروتسکی برای دست زدن به عملیات تروریستی دستور گرفته اند و پس از کسب دستور به اتحاد شوروی آمده اند .

مالچانوف جهت ارضاء خاطر استالین گفت دو مأمور مخفی او که به مراتب با تجربه تر از اولبرگ هستند می توانند بهتر از اولبرگ این نقش را در دادگاه ایفا کنند . ولی این دو شخص مأمور مخفی ساده نیستند . بلکه نماینده بخش مخفی اداره سیاسی سازمان امنیست شوروی (ان .ك .و .د) در حزب کمونیست آلمان هستند . اکنون این دو نفر به گردآوری اسناد و مدارك در دستگاه مرکزی بین الملل کمونیست (کمینترن) اشتغال دارند . این دو شخص فریتس داوید^۱ و برمان یورین^۲ نام دارند . مالچانوف اظهار داشت که این دو از اعضای با انضباط و وفادار حزب هستند . استالین بی درنگ موافقت کرد که این دو در ردیف متهمان قرار گیرند .

1.Frits David
2.Berman Iurin

یاگودا از پیشنهاد مالچانوف آزرده خاطر شد. زیرا مالچانوف بی آن که از یاگودا کسب اجازه کند، نام این دو مأمور برجسته سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) را عنوان کرد. در ضمن ابتکار مالچانوف عاقلانه نبود. زیرا این دو مأمور با مهارتی زایدالوصف اسرار بین الملل کمونیست (کمینترن) را در اختیار سازمان امنیت (ان.ك.و.د) قرار می‌دادند. در نتیجه یاگودا از کم و کیف همه مسائل در کمینترن آگاه می‌شد. در نتیجه فعالیت این دو مأمور یاگودا می‌توانست همواره پیرامون وجود فراكسیوضهای موجود در احزاب کمونیست دیگر کشورها به استالین و دفتر سیاسی گزارش دهد و از این رهگذر چنین وانمود کند که سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) از همه مسائل به خوبی آگاه است. یافتن مأمورانی که بتواند طی مدتی کوتاه جانشین فریتس داوید و برمان یورین شوند، ممکن نخواهد بود، این دو مأمور از آن چه در دستگاه بین الملل کمونیست (کمینترن) می‌گذشت، اطلاعات دقیقی کسب می‌کردند. گذشته از آن دو مأمور مذکور در کارهای پنهانی سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) از تجارب فراوان برخوردار بودند و در دستگاههای رهبری احزاب کمونیست دیگر کشورهای جهان دوستان زیادی داشتند.

کشاندن مأموران برجسته‌ای چون فریتس داوید و برمان یورین به محاکمات قریب الوقوع، جهت منفی و ناخوشایند دیگری نیز داشت. استفاده از این شخصیتها به عنوان مهره و متهم در بازیهای خودسرانه‌ای چون محاکمات جنایی غیرممکن به نظر می‌رسید. این هر دو عضو حزب کمونیست اتحاد شوروی بودند. گرچه کار آنها در سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) صورت رسمی نداشت، ولی هر دو همکار رسمی و با ارزش سازمان امنیت محسوب می‌شدند. مالچانوف با کشاندن این دو به قربانگاه سادترین اصول همکاری و رفاقت در دستگاه سازمان امنیت را نقض کرد. این نخستین حادثه‌ای بود که در

آن مسئولان سازمان امنیت شوروی، همکاران خود را به ایفای نقش متهمان جنایتکار وامی‌داشتند.

عدم رضایت یاگودا مرفا" صورتی احساسی داشت و نمی‌توانست چیزی را تغییر دهد. پیشنهاد مالچانوف به تصویب استالین رسید. هیچ چیز قابل تغییر و بازگشت نبود. هنوز یک ماه از آن تاریخ نگذشته بود که فریتس داوید و برمان - یورین را بازداشت و زندانی کردند. به هر دو نفر اعلام شد که کمیته مرکزی حزب به آنان اعتماد فراوان مبذول داشته و ایفای نقش متهم ساختگی را بر عهده آنان واگذارده است. لذا آنها باید خواست حزب را به عنوان وظیفه مهم حزبی انجام دهند. در نتیجه این دو مأمور خود را موظف دانستند که " دستور حزب خویش " و نیز دستور سازمان امنیت کشور را با ابراز شور و شوق اجرا نمایند. نمی‌دانم شور و شوق آنان واقعی بود یا این که چاره‌ای جز ابراز شور و شوق نداشتند.

هر دو مأمور طبق دستور مالچانوف که رئیس آنها بود " اعتراف " کردند که اواخر سال ۱۹۳۲ هر یک از آنها مستقلاً و به صورتی جداگانه در شهر کینهاگ با تروتمکی تماس گرفتند. تروتمکی به آنها دستور داد که به اتحاد شوروی بروند و به توطئه ترور علیه استالین دست زنند.

فریتس داوید و برمان - یورین در جریان محاکمات با همه وجود خود تلاش کردند تا در این نمایشنامه از پیش آماده شده به بازپرسان و دادستان کمک کنند. گرچه به صورت متهم ساختگی در دادگاه حضور یافتند، با این وصف دادگاه این هر دو را نیز همانند دیگر متهمان به اعدام محکوم کرد. سازمان امنیت نیز آنان را همانند دیگر متهمان به جوخه اعدام سپرد.

زینویف و کامنف : زد و بندهای کرملین

۱

از میان مجموع شخصیت‌های حزبی بازداشت شده که مقرر گردید در دادگاه به گناهان ناکرده اعتراف کنند، استالین برای دو شخصیت حزبی : زینویف و کامنف اهمیت فراوان قایل بود . استالین درصدد برآمد با این دو نزدیکترین دوست و همکار لنین که توانسته بودند تودمهای حزبی را به دور خود گردآورند، برای همیشه تصفیۀ حساب کند .

استالین " آماده کردن " زینویف و کامنف را به سه تن از مسئولان سازمان امنیت شوروی که شخصاً می‌شناخت سپرد . این سه تن آگرانوف، مالچانوف و میرونوف بودند .

من قبلاً در ارتباط با ماجرای قتل کیروف خوانندگان را با میرونوف آشنا کردم . حال وقت آن فرا رسیده است که خوانندگان را به صورتی مشروحتر با او آشنا کنم . میرونوف مسئول بسیاری از مهمترین کارهای اداره اقتصادی سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) بود . یاگودا اغلب هنگامی که برای ادای گزارش به استالین، عازم کاخ کرملین می‌شد، میرونوف را با خود همراه می‌برد . میرونوف

زیر نظر استالین بازپرسیهای متعددی را انجام داد که از آن جمله‌اند " پرونده مشهور موسوم به گروه صنعتی " و پرونده مهندسان انگلیسی شرکت " مترو - ویکرس " ^۱ ماجرای هر دو پرونده مربوط به اوایل دهه سالهای ۱۹۲۰ بود که سر و صدای فراوان برپا کرد.

استالین خیلی زود متوجه استعداد و نبوغ میرونوف شد. از این رو اجرای دستورات مخصوص را برعهده میرونوف محول می‌کرد. میرونوف نیز اجرای دستورات محوله را شخصا به استالین گزارش می‌داد. از این رو به سرعت راه ارتقاء و اعتلا پیمود. سال ۱۹۲۴ طبق پیشنهاد استالین به مقام ریاست اداره اقتصادی سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) منصوب شد. یک سال بعد به مقام معاونت یاگودا کمیسر عالی (وزیر) سازمان امنیت شوروی ارتقاء یافت. از این پس ادارات کل سازمان امنیت دولتی شوروی (ان.ک.و.د) زیر نظر میرونوف اداره می‌شدند، همه کارهای عملیاتی سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) تحت سرپرستی میرونوف انجام می‌گرفت. در سازمان امنیت چنین شایع شده بود که استالین قصد دارد یاگودا را از مقام کمیسر عالی (وزیر) امور داخله و سازمان امنیت دولتی برکنار کند و میرونوف را به جای او بگمارد. ولی مسئولان آگاه سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) به این شایعات ترتیب اثر نمی‌دادند. آنها می‌دانستند که استالین برای اداره سازمان امنیت شوروی به کسی نیاز دارد که از شیوه تفکر ماکیاولی برخوردار و در تحریکات و دسیسه‌های سیاسی چیره دست و دلیر باشد. یاگودا چنین موجودی بود. حال آن که میرونوف به عنوان اقتصاددان و مأمور برجسته ضد اطلاعات شهرت داشت.

یکی از جهات و جوانب برجسته میرونوف حافظه خارق العاده او

1. Metro Vikers

بود. در این مورد هرگز یاگودا به پایه^۱ او نمی‌رسید. به سبب همین حافظه^۲ خارق‌العاده بود که یاگودا اغلب می‌رونوف را همراه خود نزد استالین می‌برد. حتی در مواردی که گزارش یاگودا با کار می‌رونوف ارتباط نداشت، باز می‌رونوف یاگودا را همراهی می‌کرد: آنها نیک می‌دانستند که باید جزئیات دستورهای استالین را به خاطر سپرد و کمترین اشاره^۳ او را از نظر دور نداشت. هنگامی که می‌رونوف تنها از سوی استالین به کاخ کرملین احضار می‌شد، پس از بازگشت بنا بر معمول پشت میز تحریر خود می‌نشست و به صورتی مشروح و دقیق ماجرای ملاقات خود را به یاگودا گزارش می‌داد. وی طی گزارش خود حتی عین‌گفته‌های استالین را می‌نوشت. نگارش عین‌گفته‌های استالین از اهمیت فراوان برخوردار بود. زیرا یاگودا خود را موظف می‌شمرد با استفاده از واژه‌های ساختگی به اصطلاح مارکسیستی استالین، گزارشی برای دفتر سیاسی (پولیت بورو) تهیه کند و از اعضای دفتر سیاسی بخواهد که به مقاصد پنهانی استالین که به صورت گزارش سازمان امنیت شوروی و به‌نام این سازمان تسلیم (پولیت بورو) می‌شود، صحنه بگذارند و آن را مورد تصویب قرار دهند. هنگامی که استالین برای کسی از اعضای دفتر سیاسی و یا کمیته^۴ مرکزی حزب دسیسه‌ای ترتیب می‌داد، یاگودا آن را به کار می‌گرفت و رنگد و روی اداری و سازمانی بدان می‌بخشید.

می‌رونوف به مقامات عالی و قدرت و اعتبار فراوان دست یافت. ولی این دستیابیها برای او نیکبختی به بار نیاورد. باید افزود که می‌رونوف بنا بر طبایع خویش انسانی مودب و پایبند وجدان و شرف بود. نقشی که در مورد نابودی بلشویکهای قدیمی و با سابقه به می‌رونوف محول گردید، او را رنج می‌داد. می‌رونوف به منظور رهایی از اجرای این نقش نامبارک، کوشید تا به مأموریت اطلاعاتی و جاسوسی در خارج از کشور اعزام شود. پس از آن تلاش کرد تا به

وزارت بازرگانی خارجی منتقل و سمت معاونت وزیر را عهده‌دار گردد. ولی هنگامی که پرونده امر برای تصویب به کمیته مرکزی حزب ارائه شد، استالین به او اعلام کرد که باید این‌گونه افکار را از سر بدرکنند. مدتی بعد میرونوف دچار بدبینی شدید و یأس از زندگی شد. همسر نازنینش نادیا که میرونوف تا سرحد پرستش او را دوست می‌داشت، به دیگری دل باخته بود. زندگی خانوادگی میرونوف از هم فرو ریخت.

در یکی از شبهای بهار سال ۱۹۳۶ دیر هنگام میرونوف از طریق تلفن با من تماس گرفت و خواست که در صورت امکان به دفتر او بروم. او ضمن مکالمه تلفنی گفت قصد دارد موضوع "بسیار جالبی" را به آگاهی من برساند. نزد او رفتم.

میرونوف در حالی که هیجان زده و رنگ‌پریده به نظر می‌رسید، بدون مقدمه اظهار داشت که "هم اکنون با کامنف گفتگو داشتم. هنگامی که دستور احضار کامنف را از زندان داخلی دادم، با خود اندیشیدم که وی را با موارد اتهامی که علیه او عنوان شده است، آشنا کنم. نزد خود اندیشیدم که چگونه با کامنف به گفتگو پردازم. ولی همین که صدای چکمه نگهبانان و همهمه در اتاق انتظار خود را شنیدم، اعصابم چنان فشرده شد که تنها به یک نکته توجه داشتم و آن پنهان کردن هیجان درونی من بود.

درب باز شد و کامنف در معیت نگهبان به درون اتاق درآمد. هنگامی که چشمم به او افتاد، فوراً برگردمیدم متهم را امضا کردم و به نگهبان دادم تا از دفتر من خارج شود. کامنف در وسط اتاق ایستاده بود. وی سخت پیر و درهم شکسته به نظر می‌رسید. صندلی را برای نشستن به او نشان دادم. کامنف نشست و با نگاهی کنجکاوانه به من نگریست. به راستی سخت ناراحت شدم. زیرا کامنف شخصیت بسیار برجسته حزب و دولت شوروی بود! بارها سخنرانیهای وی را

همراه با اعجاب و احترام شنیده بودم! سالن از شدت کف زدنهای حاضران می‌لرزید. لنین نیز در جایگاه هیأت رئیسه برای او کسوف می‌زد. برای من عجیب بود. با خود می‌گفتم آیا این شخص همان کامنف است که اکنون زیر سلطه من قرار داد؟ ...

این زمان کامنف از من پرسید، دیگر چه خبر شده است؟

در پاسخ گفتم: رفیق کامنف ... بعد بلافاصله کلمه رفیق را حذف کردم و گفتم: شهروند کامنف! تنی چند از معترضان زندانی علیه شما شهادت داده‌اند. آنها گفته‌اند که شما از سال ۱۹۳۲ به اتفاق آنان علیه جان رفیق استالین و دیگر اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) دست به توطئه زدید. گفته‌اند که شما و زینویف دستور قتل کیروف را صادر کردید.

کامنف با لحنی معترض گفت: این دروغ است: شما نیز دروغ بودن این‌گونه مطالب را می‌دانید.

من پرونده را گشودم و بخشی از اعترافات رینگولد و چند زندانی دیگر را خواندم.

کامنف رو به من کرد و گفت: می‌رونوف! شما قطعاً "تاریخ حزب را خوانده‌اید و می‌دانید که بلشویکها همواره مخالف ترور اشخاص بوده‌اند. آیا به راستی این خزعبلات را باور می‌کنید؟

به او گفتم که من تعدادی شهادت در پرونده مشاهده می‌کنم. بنابراین این وظیفه من روشن کردن مطالب ارائه شده از سوی شهود است.

کامنف گفت: من يك خواهش از شما دارم. لطفاً مرا بارینگولد و همه کسانی که چنین اتهاماتی را نسبت به من روا داشته‌اند، روبرو کنید.

کامنف توضیح داد که در پاییز سال ۱۹۳۲ او و زینویف همواره در زندان و تبعید به سر می‌بردند و در فواصل بین زندان و تبعید زیر نظر مأموران سازمان امنیت (ان.ک.و.د) قرار داشتند. اداره سیاسی

سری سازمان امنیت حتی مأمور خود را در آپارتمان من (کامن‌ف) جای داد. او به عنوان محافظ در آپارتمان من زندگی می‌کرد و مراقب کلیه اعمال و افعال من بود و از همه ملاقاتهای من خبر داشت.

کامن‌ف سخن خود را قطع کرد و گفت: از شما سؤال می‌کنم، در چنین اوضاع و احوال چگونه می‌توان به اقدامات تروریستی دست زد؟ کامن‌ف پیرامون این ادعای رینگولد که گویا چندین بار برای شرکت در مشاوره سری به آپارتمان وی رفته بود، گفت: "لطفاً" به گزارشهای روزانه مأموران سازمان امنیت که همواره آپارتمان و مراودات مرا زیر نظر داشتند، توجه کنید. در آن صورت یقین حاصل خواهید کرد که رینگولد حتی یک بار به آستانه درب آپارتمان من پا نگذاشته است." پس از شنیدن سخنان میرونوف پیرامون ملاقات با کامن‌ف از او پرسیدم: تو در باره این مطالب چه فکر می‌کنی؟

میرونوف در حالی که شانه خود را بالا می‌انداخت، گفت: چه فکری می‌توانم بکنم! به کامن‌ف گفتم که وظیفه من به عنوان بازپرس در این مورد خاص، بسیار محدود است. زیرا دفتر سیاسی (پولیت بورو) کمیته مرکزی به صحت اعترافهای شهود علیه او یقین کامل دارد. کامن‌ف با حالتی عصبانی در پاسخ من چنین اظهار داشت:

می‌توانید از قول من به یاگودا بگویید که من هرگز در محاکمات جعلی و فرمایشی همانند محاکماتی که سال گذشته علیه من وزینویف ترتیب داده بود، شرکت نخواهم کرد. به یاگودا بگویید این بار او باید گناهکار بودن مرا به اثبات رساند. من دیگر هرگز با شایدهای او روی موافق نشان نخواهم داد. من خواهم خواست که مدود و دیگر مسئولان سازمان امنیت لنینگراد به دادگاه احضار شوند و خود پیرامون ماجرای قتل کیروف از آنها سؤال خواهم کرد!

نخستین دور گفتگوی میرونوف با ادای جملات فوق از سوی متهم

پایان گرفت .

میرونوف گفت : احساس می‌کنم رسیدگی به پرونده کامنف در خور توانایی من نیست . بهتر است گفتگو با کامنف به یکی از اعضای برجسته کمیته مرکزی محول شود تا درعین آشنایی بتوانند در شرایط برابر گفتگو کنند . نماینده کمیته مرکزی می‌تواند به کامنف بگوید " شما در مبارزه با کمیته مرکزی حزب مغلوب شدید . اکنون کمیته مرکزی از شما می‌خواهد که به خاطر مصالح حزب به چنین مطلبی اعتراف کنید . هرگاه از اعتراف خودداری نمایید چنین سرنوشتی در انتظار شما خواهد بود و الخ ... "

من به خود اجازه نمی‌دهم با او چنین صحبت کنم . به من دستور داده‌اند صرفاً با استفاده از شیوه‌های بازپرسی و در درجه نخست بر مبنای شهادت رینگولد از کامنف اعتراف بگیرم . احساس می‌کنم بی جهت چنین کاری را پذیرفته‌ام ...

میرونوف پیشنهاد کامنف را پذیرفت و مواجهه‌ای میان او و رینگولد ترتیب داد . (توجه خوانندگان را به این نکته جلب می‌کنم که یاگودا از همان آغاز چنین شهادتی را از رینگولد به دست آورد) در جریان مواجهه رینگولد اظهار داشت که چندین بار به آپارتمان کامنف رفت . کامنف با وی از ضرورت قتل استالین و یاران و همکاران نزدیکش سخن گفت .

کامنف از او پرسید : چرا دروغ می‌گویید ؟ !

رینگولد در پاسخ گفت : سازمان امنیت دولتی معلوم خواهد کرد که من دروغ می‌گویم یا شما !

کامنف گفت : شما مدعی هستید که چند بار به آپارتمان من آمده‌اید . آیا ممکن است تاریخ دقیق آن را اعلام کنید ؟

رینگولد در پاسخ گفت : طی سالهای ۱۹۳۲، ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ .

کامنف پرسید : شما که بنا به گفته خود چندین بار به آپارتمان

من آمده‌اید، قطعاً" می‌توانید تصویری کلی از وضع آپارتمان من ارائه دهید؟

رینگولد که جرأت نکرد به این پرسش کامنف پاسخ گوید، زبان به اعتراض گشود و گفت: شما بازپرس نیستید و حق ندارید از من سؤال کنید!

آنگاه کامنف از میرونوف خواست که همین پرسش را برای گرفتن پاسخ از رینگولد مطرح کند. ولی میرونوف که جرأت نداشت در برابر اتهامات مجعول عنوان شده از سوی استالین به اقدامی موافق کامنف دست زند، از طرح این پرسش خودداری ورزید. کامنف ناگزیر از میرونوف خواست که در صورت جلسه بازپرسی و مواجهه طرفین قید کند که رینگولد از دادن پاسخ به پرسش وی پیرامون وضع آپارتمان کامنف امتناع ورزید.

مواجهه پایان گرفت. میرونوف که نمی‌خواست پیشنهاد کامنف را اجرا کند، از نوشتن صورت جلسه مواجهه خودداری کرد. کامنف از او نپرسید که چرا از نوشتن صورت جلسه امتناع ورزیده است. کامنف نیک می‌دانست که این به اصطلاح بازپرسیها مقدمه‌ای است برای مرحله بعدی. در این مرحله یاگودا نقاب از چهره بر خواهد گرفت و او را به اعتراف علیه خود وادار خواهد نمود.

میرونوف به یاگودا گزارش داد که رسیدگی به پرونده کامنف به بن‌بست رسیده است. بهتر است یکی از اعضای کمیته مرکزی به نمایندگی از سوی دفتر سیاسی (پولیت بورو) با کامنف به گفتگو پردازد. یاگودا با پیشنهاد مذکور مخالفت کرد و گفت: "هنوز وقت این کار فرا نرسیده است. نخست باید قدرت روحی کامنف را درهم شکست."

یاگودا افزود: "من چرتوک را به عنوان دستیار شما مأمور می‌کنم. چرتوک شاخ کامنف را خواهد شکست! ..."

چرتوک جوانی سی ساله و درست محصول پرورش دستگاه استالینی بود. این موجود بی ادب، از خود راضی و بی وجدان، از سالهای پیروزی استالین بر شخصیت‌های قدیمی و با سابقه حزب، خدمت خود در سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) را آغاز کرد. وی به سبب اطاعت کورکورانه از دیکتاتور جبار، موفق شد به درون حزب راه یابد. چرتوک به سبب نزدیکی با خانواده یاگودا به مقام عالی دست یافت و به سمت معاون اداره عملیات سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) منصوب گردید. باید افزود که اداره عملیات، مسئولیت، حفاظت از کاخ کرملین را نیز بر عهده داشت.

تاکنون چشمانی ناپاکتر و بی حیاطر از چشمان چرتوک ندیده‌ام. چرتوک به زیردستان خود با دیده تحقیر می‌نگریست. چرتوک در میان بازپرسان به عنوان موجودی دگرآزار (سادیست) شناخته شده بود. گفته می‌شد که چرتوک همه نیرو و وسایل را برای تحقیر و درهم شکستن متهمان به کار می‌گیرد. زینویف، کامنف، بوخاریسن و تروتسکی در دیده چرتوک ذره‌ای اهمیت نداشتند. او کامنف را شخصیتی مهم می‌دانست. زیرا بررسی پرونده او را استالین شخصاً بر عهده داشت. در غیر این صورت چرتوک کامنف و دیگران را از زندانیانی بدبخت و بی دفاع می‌شمرد و به خود حق می‌داد بر آنها تحکم کند و با طبع دگرآزار (سادیست) خویش آنان را مورد تحقیر قرار دهد.

چرتوک ضمن بازپرسی کامنف را سخت آزار می‌کرد. وقتی میرونوف ماجرا را برای من تعریف کرد، حالت تشنج و تنفر به من دست داد. میرونوف می‌گفت صدای چرتوک را از اتاق مجاور می‌شنیدم. او به روی کامنف فریاد می‌کشید و می‌گفت: "شما بلشویک نیستید! بلکه موجودی بزدل و ترسو هستید. لنین خود چنین اظهار داشت! شما در جریان انقلاب اکتبر خیانت کردید! پس از

انقلاب همواره مواضع خود را تغییر دادید. شما به حزب چه خدمتی کردید؟ هیچ! هنگامی که بلشویک‌های واقعی به فعالیت پنهانی اشتغال داشتند، شما در کافه‌های کشورهای بیگانه پرسه می‌زدید شما چیره‌خوار صندوق حزب هستید! همین و بس! "

شب دیر هنگام به دفتر کار میرونوف رفتم تا ببینم خبر تازه چیست؟ وقتی به دفتر کار او که با نور کمی روشن گشته بود، وارد شدم، با علامت انگشت ابهام بر روی لب مرا به سکوت دعوت کرد و درب اتاق مجاور را که اندکی گشوده بود، به من نشان داد. از اتاق مجاور صدای چرتوک به گوش می‌رسید.

چرتوک در حالی که فریاد می‌کشید گفت: باید ممنون باشید که شما را در زندان نگاه داشته‌ایم! هرگاه شما را آزاد کنیم، اولین رهگذر از اعضای سازمان جوانان حزب، جا بجا شما را خواهد کشت! پس از قتل کیروف اعضای سازمان جوانان طی جلسات خود می‌پرسیدند که چرا زینویف و کامنف را تاکنون اعدام نکرده‌اند؟ شما تصور می‌کنید که ما شما را قدیس می‌شماریم! از هر پیشاهنگد سؤال شود که در باره زینویف و کامنف چگونه می‌اندیشی؟ در پاسخ خواهد گفت که آنها دشمن مردم و قاتل کیروف هستند!

آری، یاگودا می‌کوشید از طریق اینگونه مأموران خود "شاخ کامنف را بشکند." گرچه زبردست و تابع میرونوف بود، مع‌هذا وی جرأت اعتراض به این زبردست خود را نداشت. چنین کاری خطرناک می‌نمود. چرتوک در صحنه بازی استاد بود. او به عنوان یکی از معاونان رئیس گارد محافظان کرم‌لین، اغلب در معیت استالین حرکت می‌کرد. هرگاه وی به استالین خبر می‌داد که میرونوف از کامنف حمایت می‌کند، بیگمان کارش تمام بود.

چرتوک با همه رذالت و بیشرمی که داشت، نتوانست ذره‌ای پیشرفت در کار بازپرسی پدید آورد.

مسئولان و روای سازمان امنیت شوروی با این که از مراتب خدعه و بیرحمیهای استالین آگاهی کامل داشتند، معهذاً از نفرت ددمنشانه وی نسبت به بلشویکهای قدیمی و با سابقه، به ویژه زینویف، کامنف و اسمیرنوف شگفت زده بودند. خشم و کینه استالین حد و اندازه نمی‌شناخت. هنگامی که به او گزارش می‌دادند که فلان یا بهمان زندانی "مقاومت به خرج می‌دهد" و از امضای اعترافنامه خودداری می‌ورزد، سخت خشمگین می‌شد. در چنین حالتی چهره استالین از شدت خشم کبود می‌شد و با صدایی دورگه که با لهجه شدید گرجی همراه بود، فریاد می‌کشید و می‌گفت: "به آنها بگویید (مقصود زینویف و کامنف بود) که هر اندازه تلاش کنند، باز قادر به متوقف کردن جریان تاریخ نخواهند بود. تنها کاری که می‌توانند انجام دهند، انتخاب میان مرگ و زندگی است. تا زمانی که از آنها اعتراف نگرفته‌اید، سخت تحت فشارشان قرار دهید!"

در جلسه‌ای که با حضور یاگودا، گای و اسلوتسکی برگزار شده بود، میرونوف جریان بازپرسی پیرامون پرونده رینگولد، پیکل و کامنف را به استالین گزارش داد. میرونوف گفت کامنف مقاومت شدیدی ابراز می‌دارد و امیدی به درهم شکستن اراده او نمی‌رود.

استالین در حالی که چشمان خود را به صورتی حیل‌گراانه تنگ کرده بود، از میرونوف پرسید: «یقین دارید کامنف اعتراف نخواهد کرد؟»

میرونوف در پاسخ گفت: «نمی‌دانم. او به هیچ روی تن در نمی‌دهد. استالین در حالی که با نگاهی نافذ به دیدگان میرونوف نظر دوخته بود پرسید: «نمی‌دانید؟ آیا هیچ می‌دانید کشور ما با همه کارخانه‌ها ماشینها، وسایل، ارتش، نیروهای مسلح و نیروی دریایی دارای چه ارزشی است؟»

میرونوف و دیگر حاضران با شگفتی به چهره استالین نگریستند. آنها نمی‌دانستند مقصود استالین از این سخن چیست؟ استالین خطاب به حاضران گفت: «در این باره فکر کنید و پاسخ بدهید.»

میرونوف که تصور می‌کرد استالین قصد مزاح دارد، سخن او را با تبسم پاسخ داد. ولی استالین قصد شوخی نداشت. وی با نگاهی جدی به چشمان میرونوف خیره شد.

استالین مجدداً او را مخاطب قرار داد و گفت: «از شما می‌پرسم، ارزش همه آنها چه اندازه است؟»

میرونوف همچنان متبسم بود، وی گمان می‌کرد که استالین قصد شوخی دارد. ولی استالین همچنان به صورت او خیره ماند و انتظار پاسخ داشت. میرونوف همانند کودک دبستانی که از وی امتحان می‌کنند، با عدم اعتماد در پاسخ گفت:

«رفیق استالین، کسی قادر به چنین محاسبه‌ای نیست. زیرا ارقام آن نجومی است.»

استالین با خشونت پرسید: «آیا کسی می‌تواند در برابر چنین عظمت و قدرتی مقاومت کند؟»

میرونوف در پاسخ گفت: «معلوم است که نمی‌تواند.»

استالین گفت: با این وصف دیگر هرگز نگویند که کامنف و یا شخص دیگری از زندانیان یارای مقاومت در برابر فشار را دارند. تا زمانی که از کامنف اعتراف نگرفته‌اید برای ارائه گزارش نزد من نیایید!

پس از آن اسلوتسکی اظهار داشت که در جریان بازپرسی از اسمیرنوف پیشرفتهایی حاصل شده است استالین به اسلوتسکی نیز پاسخی مشابه داد. وی در آن روز سخت خشمگین و ناخرسند می‌نمود. هنگامی که جلسه در شرف پایان بود، استالین به میرونوف اشاره کرد نزدیکتر بیاید. آنگاه رو به وی کرد و گفت: به او (کامنف) بگویید که هرگاه از حضور در دادگاه خودداری ورزد، ما کسی را داریم که به جای او بر کرسی متهمان بنشانیم. این شخص فرزند او است. وی در دادگاه خواهد گفت که از سوی پدر عزیزش برای توطئه تروریستی علیه رهبران حزب مأموریت داشته است. به او بگویید ما اطلاع داریم که پسرش به اتفاق رینگولد به انتظار فرا رسیدن اتومبیل‌های استالین و وروشیلوف در جاده مؤژائیسک^۲ کمین کرده بودند. این سخن بی‌درنگ در وجود او موثر خواهد افتاد.

هنگامی که کامنف در معرض جور و شکنجه مأموران سازمان امنیت (ان.ک.و.د) قرار داشت، زینویف با حالتی نزار در زندان انفرادی خود از بیماری رنج می‌کشید. بازپرسی از زینویف به بعد و بازیافتن سلامتی وی موکول شده بود. یژوف که می‌کوشید ماجرای کامنف در مورد زینویف تکرار نشود، تصمیم گرفت از شیوه‌هایی که در مورد کامنف به کار گرفته شده بود، استفاده نکند، بلکه با صراحت از او بخواهد که دفتر سیاسی حزب (پولیت بورو) نیازمند "اعتراف" او است.

در گفتگوی یژوف با زینویف، سه تن از مسئولان سازمان امنیت - آگرانوف، مالچانوف و میرونوف - حضور داشتند. یژوف از میرونوف خواست که صورت جلسه را بنویسد.

اواخر شب زینویف را به دفتر کار آگرانوف آوردند. قرار بود گفتگو با زینویف در این اتاق صورت پذیرد. زینویف سخت بیمار می‌نمود. وی به زحمت روی پا ایستاده بود. یژوف ضمن گفتگو با زینویف، همواره به دفتر یادداشت خود که در آن دستورات استالین ثبت شده بود، نظر می‌کرد. گفتگو بیش از دو ساعت ادامه یافت.

روز بعد یژوف هنگام مطالعه صورت جلسه شب گذشته چند

" اصلاح " بر آن وارد کرد. پس آنگاه به میرونوف دستور داد که متن ماشین شده را به ضمیمه تنها یک نسخه رونوشت نزد او بیاورد. وی گفت که استالین خواستار مطالعه صورت جلسه شده است. میرونوف تصمیم گرفت از اطاعت محض سر باززند. در نتیجه دو نسخه رونوشت تهیه کرد و یک نسخه از رونوشت مذکور را برای یاگودا کمیسر عالی (وزیر) سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) نگاه داشت. یاگودا که از مداخله یژوف در امور سازمان امنیت نگران شده بود، کلیه اعمال و اقدامات او را زیر نظر گرفت و درصدد برآمد تا در فرصت مناسب او را در نظر استالین بی اعتبار کند و از مداخلات وی رها گردد. یژوف از همان آغاز ملاقات به زینویف اعلام کرد که دستگاه ضد اطلاعات شوروی، اسنادی از ستاد ارتش آلمان به دست آورده است. از اسناد مذکور چنین بر می آید که آلمان و ژاپن قصد دارند در بهار آینده اتحاد شوروی را مورد حمله قرار دهند. در این اوضاع و احوال اتحاد شوروی نمی تواند تبلیغات ضد شوروی تروتسکی را در خارج از کشور تحمل کند. کشور ما بیش از هر زمان دیگر نیازمند بسیج پرولتاریای دیگر کشورها به حمایت از " میهن زحمتکشان " جهان است. یژوف به نمایندگی از جانب دفتر سیاسی (پولیت بورو) به زینویف اعلام کرد که باید به حزب کمک کند تا " حزب بتواند ضربات درهم شکننده ای به تروتسکی و دارودسته او وارد آورد و کارگران کشورهای جهان را از سازمانهای ضد انقلابی طرفدار تروتسکی دور نگاه دارد. "

زینویف با احتیاط در پاسخ یژوف گفت: شما از جان من چه می خواهید؟

یژوف بی آن که پاسخ صریحی بدهد به دفتر چه یادداشت خود نظر افکند و گناهان زینویف و کامنف را نسبت به رهبران حزب برشمرد و اعلام نمود که آنها به موقع دست از مبارزه بر نداشتند.

یژوف در ادامه سخن گفت: دفتر سیاسی (پولیت بورو) بسرای آخرین بار از شما می‌خواهد که تمام و کمال تسلیم شوید تا بار دیگر هرگز نتوانید علیه حزب اقدام کنید.

یژوف در پایان سخن خود ماهیت خواست دفترسیاسی (پولیت بورو) را شرح داد و از زینویف خواست که در جلسه علنی دادگاه اعترافات دیگر معترضان را مورد تأیید قرار دهد و اعلام کند که طبق توصیه تروتمکی دست به کار ترور استالین و دیگر اعضای دفتر سیاسی شده بود.

زینویف ضمن ابراز تنفر، این خواست را رد کرد. پس آنگاه یژوف پیام استالین را به زینویف ابلاغ نمود. پیام مذکور چنین بود: "هر گاه زینویف به همه گناهایی که در دادگاه به وی نسبت داده خواهد شد اعتراف کند، زنده خواهد ماند. ولی هرگاه از پذیرفتن این پیشنهاد امتناع ورزد، تسلیم دادگاه نظامی سری خواهد کردید. در این صورت او و دیگر معترضان همگی اعدام خواهند شد."

زینویف گفت: احساس می‌کنم استالین قصد دارد سر مرا از بدن جدا کند. بسیار خوب، سرم را قطع کنید و نزد او ببرید!

یژوف در پاسخ گفت: سر خود را مفت از دست ندهید. شما باید متوجه اوضاع باشید. چه بخواهید و چه نخواهید، حزب اعترافات دیگر متهمان را به تودمهای زحمتکش اتحاد شوروی و سراسر جهان اعلام خواهد کرد. آنها به تدارک سوء قصد و ترور علیه استالین و دیگر رهبران کشور اعتراف و تأیید کرده‌اند که دستور این کار از جانب تروتمکی و شما صادر شده است.

زینویف گفت: می‌بینم همه جوانب امور را در نظر گرفته‌اید و اکنون تنها نیازمند آن هستید که من علیه خویشتن سخن بگویم و به خود افترا بندم. اگر همه چیز بر وفق مراد شما است پس چرا تلاش می‌کنید مرا به چنین اقدامی وادارید؟ آیا قصد شما این نیست که به

خاطر موفقیت در دادگاه خود کاری کنید که من به خود افترا بنمدم و خویشتن را جنایتکار بخوانم؟ بدانید که هرگز به چنین کاری دست نخواهم زد!

یژوف در پاسخ چنین اظهار داشت :

اگر فکر می‌کنید که بدون اعتراف شما از عهده بر نخواهیم آمد، باید بگویم فکر خطایی است. چه کسی می‌تواند مانع از آن شود که درجراید اعلام کنیم گریگوری زینویف هنگامی که احساس کرد اسرارش فاش و برملا شده است، ناکزیر به جنایات و گناهان خود اعتراف کرد؟

زینویف گفت : این بدان معنا است که می‌خواهید مطالب جعلی و دروغ را به عنوان حقیقت جا بزنید.

یژوف به زینویف توصیه کرد که عصبانی نشود و همه چیز را به آرامی مورد توجه و بررسی قرار دهد. وی در ادامه سخن خطاب به زینویف گفت : هر گاه به زندگی خود اعتنایی ندارید، به سرنوشت هزاران معترض دیگر که به پیروی از شما به منجلا ب سقوط کرده‌اند، بیاندیشید. زندگی خودتان و همه این افراد در دست شما است.

زینویف گفت : این نخستین بار نیست که قصد هلاک مرا کرده‌اید. مدتها است که در این جهت تلاش می‌کنید. قصد شما نابود کردن یاران من و همه کسانی است که در طریق انقلاب جانفشانی کرده‌اند. شما با اعمال خود در دادگاه تاریخ پاسخگو خواهید بود.

زینویف لحظه‌ای سکوت کرد تا نفس تازه کند. پس آنگاه با صدایی ضعیف افزود :

به استالین بگویند هرگز چنین نخواهم کرد...

یژوف برای آن که زینویف را تحت فشار قرار دهد و به وی بفهماند که سازمان امنیت (ان.ک.و.د) از متهمان بسیاری علیه او اعتراف گرفته است، دستور داد تنی چند از متهمانی را که در گذشته ناگزیر

از اعتراف شده بودند، برای مواجهه با زینویف حاضر کنند.
پیکل منشی و دستیار سابق زینویف را برای مواجهه احضار کردند.
ولی این کار با توفیق همراه نشد. پیکل که سخت پریشان و آشفته
شده بود، نتوانست در حضور زینویف اتهامات دروغ پیشین خود را که
چندی قبل ذیل "اعترافنامه" امضا کرده بود، تکرار نماید. بازپرس
به منظور کمک به وی اعتراف کتبی پیکل را قرائت کرد و از او پرسید
که آیا مطالب مندرج در متن اعترافنامه را تأیید می‌کند؟ ولی پیکل
که سرش را از شرم به زیر افکنده بود، حتی نتوانست کلامی بر زبان
آورد. زینویف پیکل را به پیروی از وجدان و شرف و بیان حقیقت
دعوت کرد.

بازپرس که احساس کرد ممکن است پیکل یکباره همه چیز را انکار
کند، با شتاب مواجهه را قطع کرد. پس از این ماجرا یاگودا دستور
داد که از این پس کسانی را که تحت فشار سازمان امنیت اعتراف
کرده‌اند، با زینویف و کامنف روبرو نکنند. زیرا ممکن است افراد
مذکور در نتیجه مواجهه "ضایع" شوند.

یژوف که از گفتگو با زینویف طرفی نبسته و ناکام مانده بود،
کوشید تا کامنف را به زانو درآورد. گفتگوی وی با کامنف نیز چندان
تفاوتی با بحث پیشین وی با زینویف نداشت. یژوف در این جلسه
کوشید تا از دل بستگی کامنف نسبت به فرزندش سود جوید و شیوه
تهدید استالین را به کار گیرد. استالین تهدید کرده بود که سازمان
امنیت فرزند کامنف را به جای پدر در دادگاه بر کرسی خواهد نشاند.
اعترافات رینگولد را برای مطالعه در اختیار کامنف قرار دادند. وی
"اعتراف" کرد که به اتفاق فرزند کامنف در جاده مؤزائیک به
انتظار عبور اتومبیل‌های استالین و وروشیلوف کمین کرده بودیم.

کامنف با شنیدن این سخن چندان آشفته شد که سپندآسا از جا
برجست و بر سر یژوف فریاد کشید و گفت: تو موجود فرصت طلب و

مقام پرستی هستی که به درون حزب خزیده‌ای و انقلاب را به گور سپرده‌ای ۰۰۰ کامنف در حالی که از شدت هیجان بریده نفس می‌کشید، نیرو و توان خود را چنان از دست داده بود که نتوانست سرپا بایستد. از این رو بر صندلی خویش فرو افتاد. بیژوف در حالی که از ظاهر چهره‌اش خشم و نفرت هویدا بود، بی درنگ اتاق را ترک گفت و کامنف را با میرونوف تنها گذارد.

کامنف دست را به سوی قلب برد و سینه خویش را فشرد. او به زحمت نفس می‌کشید. هنگامی که میرونوف پیشنهاد احضار پزشک کرد، وی از قبول آن امتناع ورزید. پس آنگاه به میرونوف رو کرد و گفت: " شما هم اکنون شاهد منظره‌ای از بازگشت ارتجاع (ترمیدور) بودید. انقلاب فرانسه درس بزرگی به ما آموخت. ولی ما نتوانستیم از تجارب انقلاب فرانسه درس لازم را بیاموزیم. ما نمی‌دانستیم چگونه باید انقلاب خود را در برابر خطر بازگشت ارتجاع (ترمیدور) حفظ و حراست کنیم. این خطای بزرگ ما بود. به خاطر همین خطای بزرگ، تاریخ ما را به محاکمه کشیده است. "

این نکته جالب است که زینویف و کامنف هنگامی که با تحریکات و دسیسه‌های استالین مواجه شدند، از دادگاه تاریخ سخن به میان آوردند. ولی کامنف نکته مذکور را به صورت دقیقتری بیان نمود. وی گفت: " تاریخ هرگز فاتحان را به محکمه نمی‌کشد. تنها شکست خوردگان برابر دادگاه تاریخ قرار می‌گیرند. زمان درازی لازم است تا در باره فاتحان و شکست خوردگان داوری صحیح و عادلانه صورت گیرد. "

سازمان دهندگان محاکمات فرمایشی و ساختگی که سرانجام به اعدام زینویف و کامنف منتهی گردید، همه تلاشها و مراقبت‌های لازم را به کار بردند، تا مبادا متهمان دست به خودکشی زنند. مأموران سازمان امنیت (ان.ک.و.د) را به زندانهای انفرادی این دو

شخصیت معترض فرستاده بودند تا مراقب کلیه اعمال آنها باشند و بازپرسان را از احوال و روحیات آنان مطلع گردانند. هر کلامی که از دهان این دو بیرون می‌آمد، به مسئولان مربوطه گزارش می‌شد.

یاگودا به منظور فرسودن و از پای درآوردن زینویف و کامنف دستور داد شوفاژهای زندانهای این دو را گرم کنند. حال که تابستان بود و در زندانهای انفرادی تنگ حتی در شرایط عادی امکان تنفس وجود نداشت. مرتباً افرادی را به زندان می‌فرستادند و اندکی بعد ظاهراً برای بازپرسی احضارشان می‌کردند. حال آن که افراد مذکور برای دادن گزارش پیرامون احوال و روحیات زینویف و کامنف به مسئولان مربوطه احضار می‌شدند. هنگامی که این افراد جاسوس وارد اتاق بازپرس می‌شدند، شتاب می‌کردند تا عرق بدن خود را خشک کنند و جرعه‌ای آب خنک بیاشامند.

یکی از این جاسوسان خبرچین که عنصری اندک مایه، بی فرهنگ، کم سواد و به ظاهر ساده لوح بود، تعریف کرد که چگونه ابتدا در زندان انفرادی کامنف و پس آنگاه در زندان انفرادی زینویف نقش زندانی را ایفا نمود.

مأمور مذکور اظهار داشت: همین که مرا به زندان زینویف افکندند و درب را به روی من بستند، دست به شکوه گشودم و گفتم آنها از جان من چه می‌خواهند؟ بازپرسان مرا تروتسکیست می‌خوانند. حال آن که هرگز در اعتراض و مخالفتی شرکت نداشتم! من کارگسر بی سواد هستم و از سیاست چیزی نمی‌دانم. زن و فرزندانم به انتظار من نشسته‌اند. آنها با من چه خواهند کرد؟ تکلیف من چیست؟

مأمور مذکور افزود که زینویف به پرسش من پاسخی نگفت و تا پایان مدت زندان اصلاً کلامی بر زبان نیاورد. گاه بر حسب تصادف می‌دیدم که چگونه همانند گرگ‌گرسنه از گوشه چشم به من می‌نگرند. ولی رفتار کامنف به گونه دیگری بود. او با من ابراز همدردی کرد و

گفت سازمان امنیت (ان.ك.و.د) به کسانی چون تو نیاز دارد . لذا به زودی ترا از زندان آزاد خواهند کرد . کامنف به طور کلی مهربان و اهل معاشرت بود . او در بارهٔ فرزندانم می‌پرسید و قند خود را با من قسمت می‌کرد . وقتی از خوردن قند او امتناع می‌کردم ، اصرار می‌ورزید . زینویف گرفتار بیماری آم (تنگی نفس) بود . وی از گرمسای فراوان سخت رنج می‌برد . اندکی بعد بیماری او شدت گرفت . حملات پی در پی به اودست می‌داد و دچار درد شدید کبد می‌شد . بر روی زمین می‌افتاد و تقاضا می‌کرد کوشنر^۳ پزشك زندان به عیادت او بیاید و برای تسکین درد آمپولی به او تزریق کند و یا این که او را به بیمارستان زندان انتقال دهد . ولی کوشنر همواره به او می‌گفت که اختیار هیچ يك از این دو کار را ندارد . زیرا یاگودا هرگونه درمان را منع کرده است . وظیفهٔ وی منحصر به نوشتن نسخهٔ دارو است . حال آن که از خوردن داروهای مذکور حال زینویف بدتر می‌شد . تلاش بسیار به کار می‌رفت تا زینویف به حالتی دچار شود که هرگونه اعترافی را امضا کند . البته کوشنر در عین حال مراقب بود که مبادا حملات و شدت بیماری به مرگ زینویف منجر گردد .

حتی مرگ نیز نباید مانع از سرنوشتی شود که استالین برای اوتدارك دیده بود .

این زمان میرونوف همچنان به بازپرسی از کامنف ادامه داد . میرونوف در حضور وی با صدای بلند اوضاع را تشریح می‌کرد و می‌کوشید کامنف را متقاعد کند به این که برای او راهی جز پذیرش شرط استالین وجود ندارد پذیرش شرط استالین تنها راه نجات کامنف و اعضای خانوادهٔ او است . یقین دارم که میرونوف در شرح این مطالب صادق بود . او همانند بسیاری از مسئولان سازمان امنیت (ان.ك.و.د)

براین عقیده بود که استالین قادر به اعدام شخصیت‌هایی چون زینویف و کامنف نیست. میرونوف یقین داشت که تنها راه نجات کامنف و زینویف به لجن کشیدن رهبران معترض پیشین است.

شب‌هایی که کامنف را برای بازپرسی به اتاق میرونوف آورده بودند، بناگاه یژوف سر رسید. یژوف بار دیگر به گفتگویی دراز و مرارتبار با کامنف پرداخت و کوشید به او بفهماند که مقاومت در طریق‌کرد اتهامات وارده و عدم حضور در دادگاه، دردی را دوا نخواهد کرد. تنها راه چاره تسلیم شدن به ارادهٔ دفتر سیاسی (پولیت‌بورو) است. یژوف به کامنف گفت که هرگاه تسلیم شود، جان خود و فرزندش را از خطر مرگ خواهد رها کند. کامنف سکوت کرد. این زمان یژوف گوشی تلفن را برداشت و به مالچانوف دستور داد که فرزند کامنف را به زندان داخلی بیاورند و او را به همراه دیگر متهمان عضو به اصطلاح "گروه تروریست طرفدار تروتسکی - زینویف" برای حضور در دادگاه آماده کنند.

۴

در تمام این مدت یاگودا مراقب وضع زینویف و کامنف بود. وی در عین حال اعمال یژوف را نیز زیر نظر داشت. چنان که پیشتر اشاره شد، یاگودا سخت نگران بود از این که مبادا استالین تدارک محاکمات را زیر نظریژوف قرار دهد. یاگودا در نهایت دقت صورت جلسه گفتگوی یژوف و زینویف را مورد بررسی قرار داد و ضمن بررسی دریافت که یژوف با استفاده از کلیه انواع هنر تفتیش عقاید (انکیزیسیون) می‌کوشد تا زینویف را درهم شکنند. زینویف و کامنف نیز سرانجام به بی‌ثمر بودن مقاومت پی خواهند برد. یاگودا نمی‌توانست تحمل کند که افتخار پیروزی نصیب یژوف گردد. یاگودا با خود می‌اندیشید که باید کاری کند تا در دیده استالین به صورت وزیر غیر قابل تغییر سازمان امنیت در آید. از این رو لازم است شخصاً زینویف و کامنف را به تسلیم وادارد و کاری کند که جریان بزرگترین محاکمه تاریخ با موفقیت کامل تأمین گردد.

در واقع مقام و موقعیت یاگودا بر صفحه شطرنج قرار گرفته بود. یاگودا می‌دانست که اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) از او بی‌مناک و در عین حال متنفرند. استالین به اصرار آنان در سال ۱۹۳۱ آکولوف^۴

عضو کمیته مرکزی حزب را به سازمان امنیت فرستاد تا به تدریج در رأس آن قرار گیرد. راست است که یاگودا طی مدتی کوتاه توانست او را بی اعتبار کند و در نتیجه موافقت استالین را برای دور کردن او از سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) جلب نماید ولی پیژوف محبوب استالین بود از این رو خطر بزرگی به شمار می‌رفت.

یاگودا که با دقت مراقب جریان تدارک محاکمه بود به دستیاران خود دستور داد که هرگاه اندک تزلزل در زینویف و کامنف احساس کردند، فوراً وی را در جریان امر قرار دهند.

این احساس در ماه ژوئیه سال ۱۹۲۶ پدید آمد. پس از گفتگوی شدید زینویف با پیژوف و مالچانوف که همه شب به درازا کشید، وی را به زندان بازگرداندند. زینویف اندکی پس از بازگشت به زندان از افسر نگهبان خواست تا او را دوباره نزد مالچانوف ببرند. زینویف طی ملاقات با مالچانوف تقاضا کرد به او اجازه دهند تنها با کامنف ملاقات و گفتگو کند. این نخستین تقاضای زینویف از مسئولان بازپرسی بود. مالچانوف از لحن گفتار زینویف و از رفتار وی چنین احساس کرد که زینویف در آستانه تسلیم شدن قرار گرفته است و قصد دارد نیت خود را با کامنف در میان گذارد.

ماجرا را به یاگودا گزارش دادند. یاگودا فوراً دستور داد زینویف را به دفتر او بیاورند. یاگودا به زینویف گفت که تقاضای وی در مورد ملاقات با کامنف پذیرفته است. یاگودا که از شوق سرمست شده بود، زندانی را همانند روزگاران گذشته با نام و نام پدر و به صورتی محترمانه گریگوری یوسه یویچ خطاب کرد و ابراز امیدواری نمود که هر دو متهم در این ملاقات و گفتگو به نتیجه‌ای "خرد پذیر" دست یابند. وی گفت: نباید از خواست و اراده دفتر سیاسی (پولیت بورو)

سرباز زد. در این زمان که یاگودا با زینویف سرگرم گفتگو بود، معاون رئیس اداره عملیات سازمان امنیت (ان.ک.و.د) در زندان محل ملاقات زینویف و کامنف میکروفن کار گذاشت.

گفتگوی زینویف و کامنف حدود یک ساعت ادامه یافت. روسای سازمان امنیت (ان.ک.و.د) درصدد محدود کردن زمان ملاقات این دو برنیامدند. روسای سازمان امنیت که میکروفن را در اختیار داشتند، چنین اندیشیدند که هرچه گفتگوی میان این دو شخصیت طولانیتر باشد، بهتر به مقاصد آنان پی خواهند برد.

زینویف به کامنف گفت که حضور در دادگاه ضروری است، مشروط بر این که استالین شخصا به آنها اطمینان دهد و وعده‌ای را که از طریق یژوف داده است، تأیید کند. کامنف پس از مدتی تسلزل و امتناع، سرانجام شرط مذاکره با استالین را پذیرفت. مشروط بر این که استالین در حضور کلیه اعضای دفتر سیاسی قول خود را تأیید و تأکید کند.

پس از گفتگوی "دو نفره" زینویف و کامنف را به دفتر یاگودا بردند. کامنف اعلام کرد که هر دو حاضراند در دادگاه اعتراف کنند، مشروط بر این که استالین در حضور کلیه اعضای دفتر سیاسی قول خود را مورد تأیید قرار دهد.

استالین خبر تسلیم شدن زینویف و کامنف را با خرسندی تلقی کرد. همین که یاگودا، مالچانوف و میرونوف جریان امر را به صورتی مشروح طی جلسه‌ای به اطلاع وی رسانیدند، استالین که نتوانست مراتب سرور و شادی خود را پنهان کند، از شدت شوق دستی به سبیل‌های خود کشید و آن را نوازش کرد. استالین پس از شنیدن گزارش آنها از جا برخاست و در حالی که دستهای خود را بهم می‌مالید گفت: "آفرین بر شما دوستان! کار شما خوب بود!"

شب بعد دیر هنگام که از عمارت سازمان امنیت شوروی

(ان .ك .و .د) خارج می‌شدم، میرونوف را دیدم . او کنار مدخل شماره يك ایستاده بود . این درب ورودی به یاگودا و دستیاران نزدیکش اختصاص داشت . میرونوف گفت : " منتظر یاگودا هستم . اوبه کاخ گرملمین رفته است . ولسی هر لحظه ممکن است سربرسد . من و مالچانوف تازه از آنجا آمده‌ایم . زینویف و کامنف را نزد استالین بردیم . نمی‌دانی چه خبر بود . يك ساعت دیگر نزد من بیا . "

وقتی به دفتر کار میرونوف رفتم، با خوشحالی گفت : " اعدامی در کار نخواهد بود . امروز این مسئله به صورتی قطعی معلوم و مشخص گردید ! "

چون سخنان میرونوف از اهمیت فراوان برخوردار بود، لذا می‌گویم آن چه را که از او شنیدم، تا سرحد امکان با دقت ارائه کنم .

میرونوف گفت : " امروز در کاخ گرملمین بودم . یاگودا به من و مالچانوف دستور داد که از دفتر کار خود خارج نشویم تا به محض اطلاع زینویف و کامنف را برای ملاقات با استالین به گرملمین ببریم . همین که یاگودا با ما از طریق تلفن تماس گرفت ، به اتفاق زینویف و کامنف به راه افتادیم .

یاگودا در اتاق انتظار به اقبال ما شتافت و همگی را به دفتر استالین هدایت کرد . از میان اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) تنها وروشیلوف در دفتر کار استالین حضور داشت . او در سمت راست استالین نشسته بود . در سمت چپ استالین یژوف قرار داشت . زینویف و کامنف در حالت سکوت وارد شدند و در وسط اتاق ایستادند . آنها به هیچ يك از حاضران سلام نکردند . استالین چند صندلی را برای نشستن به ما نشان داد . همگی نشستیم . من در کنار کامنف و مالچانوف در کنار زینویف قرار گرفتیم .

استالین ناگهان به چهره زینویف و کامنف نگریست و از آنها پرسید : بسیار خوب ، چه مطلبی برای گفتن دارید ؟ آنها میان خود

نگاهی رد و بدل کردند.

کامنف چنین اظهار داشت: «به ما گفته شد، که پرونده ما در جلسه دفتر سیاسی (پولیت بورو) مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت.»
استالین در پاسخ گفت: «برابر شما کمیسیون منتخب دفتر سیاسی (پولیت بورو) قرار گرفته است. این افراد مأمور شنیدن سخنان شما هستند. کامنف شانه‌های خود را بالا انداخت و به زینویف نظر افکند. گویی می‌خواست مطلبی را از وی سؤال کند. زینویف در این هنگام به سخن برخاست و چنین گفت:

«طی سالهای گذشته به دفعات وعده‌های متعددی به او و کامنف داده شد. ولی از وفای به عهد در هیچ یک از موارد، اثر و خیری نبوده. زینویف پرسید: «با این وصف چگونه می‌توان به شما اعتماد کرد؟ پس از مرگ کیروف ما را واداشتید که مسئولیت اخلاقی این قتل را بر عهده گیریم. آن زمان یا کودا به نمایندگی از سوی شخص استالین گفت این آخرین بار است که از شما تقاضای فداکاری می‌شود. حال علیه ما محاکمه فضاحت باری را تدارک دیده‌اید که نه تنها ما، بلکه حزب را به منجلاب فرو خواهد افکند.»

زینویف استالین را به پیروی از عقل سلیم دعوت کرد و از او خواست که این محاکمه ننگین و شرم آور را لغو کند. زینویف در ادامه سخن، استالین را از ادامه این کارها بر حذر داشت و گفت که اعمال وی لکه ننگی سابقه و پلیدی بر دامن اتحاد شوروی خواهد بود. زینویف با لحنی ملتمسانه که حالت گریه و اندوه داشت، به استالین گفت: «اندکی بیاندیشید! شما قصد دارید کمیته مرکزی لنینی و دوستان و یاران نزدیک لنین را راهزنان بی پرستیپ و حزب یلشویسک ما، حزب انقلاب پرولتری را به عنوان لانه مار و مرکز فساد، دسیسه، خیانت و جنایت معرفی کنید. هرگاه ولادیمیر ایلیچ (لنین) زنده می‌بود و این اعمال شمارا می‌دید، چه می‌گفت؟!»

در این لحظه زینویف چندان هیجان زده شده بود که با صدای بلند به گریه افتاد.

برای او آب ریختند. استالین منتظر ماند تا زینویف آرام بگیرد. پس آنگاه آهسته گفت :

حال دیگر زمان گریه گذشته و دیر شده است. هنگامی که شما با کمیته مرکزی به مبارزه برخاستید، چه فکر می‌کردید؟ کمیته مرکزی چند بار اخطار کرد که مبارزات گروهی شما با ناله و اشک پایان خواهد یافت. اعتنا نکردید. به راستی مبارزه شما با ناله و اشک پایان گرفت. اکنون نیز شما را به اطاعت و پیروی از دستور حزب دعوت می‌کنند و می‌گویند از دستور حزب اطاعت کنید، زندگی شما و همه کسانی که همانند شما به منجلاپ افتاده‌اند، محفوظ خواهد ماند. ولی باز هم شما سرپیچی می‌کنید و حاضر به اطاعت نیستید. هرگاه ما چرا اشکبارتر شود و چنان صورتی به خود گیرد که دیگر بدتر از آن ممکن نباشد، گناهی متوجه شما خواهد بود.

کامنفرم به صورتی ساده لوحانه پرسید : چه تضمینی وجود دارد که ما را به جرعه اعدام نخواهید سپرد ؟

استالین گفت : تضمین؟ چه تضمینی می‌تواند وجود داشته باشد؟ راستی که خنده آور است! شاید انتظار دارید ضمانت نامه رسمی با تعهد و تضمین جامعه ملل به شما بدهند؟ در این لحظه استالین به صورتی تحقیرآمیز خنده سرداد و افزود : زینویف و کامنفرم گویی از یاد برده‌اند که اینجا بازار و محل چانه زدن نیست. اینجا دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب بلشویک است. عجب! اطمینان دفتر سیاسی حزب برای آنها کافی نیست. رفقا! آیا در این صورت ادامه گفتگو معنی دارد؟

در این موقع وروشیلوف وارد صحبت شد و گفت : کامنفرم و زینویف چنان رفتاری می‌کنند که گویی می‌توانند شرط خود را به دفتر سیاسی

(پولیت بورو) تحمیل کنند. راستی که حیرت آور و نفرت انگیز است. هرگاه ذره‌ای عقل سلیم در مفکره آنان باقی مانده باشد، باید به خاطر حفظ جان‌شان در برابر رفیق استالین به زانو در آیند و سپاس گویند. حال که حاضر به نجات جان خود نیستند، بگذار بمیرند، به جهنم!

استالین از جا برخاست، دستپایش را به عقب انداخت و در اتاق شروع کرد به راه رفتن. اندکی بعد رشته سخن را به دست گرفت و گفت: روزگاری زینویف و کامنف به عنوان مردانی روشن بین و دارای برخورد دیالکتیکی به مسایل شهرت داشتند. ولی حالا مثل اشخاص گیج و منگردفتار می‌کنند. بله، رفقا! رفتار آنها مانند عقب مانده‌ترین افراد فاقد عقل سلیم است. آنها به خود چنین تلقین کرده‌اند که گویا می‌خواهیم به قصد اعدام آنها را محاکمه کنیم. این نظر دور از عقل است! گویی قادر نیستیم هرگاه لازم باشد، بدون محاکمه آنها را اعدام کنیم! آنها سه چیز را از یاد برده‌اند:

نخست آن که محاکمه متوجه آنها نیست. بلکه در واقع علیه تروتسکی، این دشمن قسم خورده حزب ما است. دوم آن که ما هنگامی که آنها علیه کمیته مرکزی حزب دست بجه مبارزه زدند، اعدامشان نکردیم. پس چرا حالا که در مبارزه با تروتسکی به یاری کمیته مرکزی برخاسته‌اند، باید اعدامشان کنیم؟ سوم آن که این رفقا فراموش کرده‌اند که ما بلشویکها شاگردان و پیروان لنین هستیم! لذا هرگز حاضر به ریختن خون افراد باسابقه و قدیمی حزب نیستیم. ولو نسبت به حزب مرتکب گناه بزرگی شده باشند.

میرونوف هنگام ادای این جملات استالین، توجه مرا به ویژه به این نکته جلب کرد که استالین ضمن مخاطب قرار دادن زینویف و کامنف آنها را رفیق نامید و واژه "رفقا" را در مورد آنان به کار گرفت.

میرونوف گفت که آخرین جملات استالین آمیخته به احساس و صادقانه به نظر می‌رسید. میرونوف چنین ادامه داد :

" زینویف و کامنف نگاههای پر معنایی رد و بدل کردند. بعد کامنف برخاست و از جانب خود و زینویف گفت هرگاه به آنها اطمینان داده شود که هیچ يك از بلشویکهای قدیمی اعدام نخواهند شد، اعضای خانواده آنها در معرض پی کرد قرار نخواهند گرفت و در آینده نیز به سبب اعتراضات گذشته خویش در حزب، محکوم به مرگ نخواهند شد. در این صورت حاضرند در دادگاه حضور به هم رسانند.

استالین در پاسخ گفت : " البته چنین اطمینانی وجود دارد. " شکنجه بدنی زینویف و کامنف پایان گرفت. بی درنگ آنها را به زندان وسیع و خنک انتقال دادند. به آنها اجازه داده شد از دوش حمام استفاده کنند. به هر دو زندانی نامبرده لباس تمیز دادند. به آنها اجازه داده شد کتاب بخوانند (البته روزنامه از این قاعده مستثنی بود). پزشک مخصوصی اعزام شد تا به صورتی جدی زینویف را تحت درمان قرار دهد. یاگودا دستور داد برای هر دو زندانی خوراک خوب آماده شود تا از نیروی بدنی کافی برخوردار گردند و در دادگاه نزار و بیمار جلوه نکنند. به مأموران زندان دستور داده شد که با هر دو زندانی رفتاری شایسته و درخور احترام داشته باشند. زندان دشوار ناگهان جای خود را به شرایطی قابل تحمل داد.

پس از ملاقات کرملین، یژوف از زینویف خواست، دستورالعملی محفی برای پیروان خود بنویسد، تا از راههای غیر آشکار و پنهانی برای آنان فرستاده شود. زیرا دادستان در دادگاه نیازمند سندی بود که حاکی از توطئه آنان از درون زندان باشد. ولی زینویف و کامنف به صورتی قاطع از نوشتن چنین نامه‌ای که سخت مورد نیاز جاعلین و دروغ پردازان دست‌نشانده استالین بود، استنکاف کردند. آنها اعلام داشتند که تنها به تعهداتی که در کرملین

داده‌اند، پایبند خواهند بود.

در ضمن نه تنها متهمان، بلکه یاگودا و دستیارانش نیز از سخن استالین مبنی بر این که هیچ یک از بلشو کهای قدیمی اعدام نخواهند شد، احساس آرامش کردند. در آغاز تدارك محاکمه، حتی روسای سازمان امنیت (ان.ک.و.د) تصور نمی‌کردند که استالین قادر به کشتن یاران و دوستان نزدیک لنین باشد. همه گمان داشتند که هدف استالین تنها در هم شکستن آنها از دیدگاه سیاسی و واداشتن به اعتراف دروغ علیه تروتسکی است. ولی در جریان بازپرسی مقاصد حقیقی استالین مورد تردید جدی قرار گرفت.

روسای سازمان امنیت (ان.ک.و.د) وقتی دیدند که استالین چه خشم و غضب زایدالوصفی نسبت به مقاومت اعضای قدیمی حزب ابراز می‌دارد و با چه نفرتی از زینویف، کامنف و اسمیرنوف یاد می‌کند، در دل می‌گفتند که استالین قصد نابودی گارد قدیمی حزب و یساران نزدیک لنین را دارد. گرچه روسای سازمان امنیت (ان.ک.و.د) سرنوشت خود را تابع استالین و سیاست وی کرده بودند، با این همه نام زینویف، کامنف، اسمیرنوف و به ویژه تروتسکی همانند گذشته در نظرشان از نیرویی جادویی برخوردار بود. آنها از يك سو با خود می‌گفتند تهدید بلشویکهای قدیمی به مرگ که طبق دستور استالین انجام می‌گیرد، صرفاً جنبه صوری دارد و در واقع چیزی جز تهدید نیست. ولی از سوی دیگر با مشاهده عطش پایان ناپذیر استالین در گرفتن انتقام از رهبران پیشین حزب دچار تردید می‌شدند و احساس می‌کردند که سرانجام استالین آنها را خواهد کشت.

اطمینان دادن استالین به حفظ جان رهبران پیشین حزب و بلشویکهای قدیمی و با سابقه، این نگرانیها را پایان بخشید.

تر-واهانیان^۱ : من دیگر نمی‌خواهم عضو حزب باشم ...

خوانندگان تا اندازه‌ای با انواع مختلف بازپرسان استالینی، از جمله کسان دگرآزار و سادیستی چون چرتوک، عناصر بی‌پرنسپ و جاه‌طلبی چون مالچانوف و اسلوتسکی و نیز موجوداتی چون میرونوف و برمان که از دوگانگی در شخصیت خویش رنج می‌کشیدند، آشنایی یافتند، گروه اخیر به نام حزب ندای وجدان را در درون وجود خویش خاموش می‌کردند. ولی با این‌وصف فرمانها و دستورات جنایتکارانه استالین را با قلبی آکنده از رنج و اندوه به مرحله اجرا درمی‌آوردند.

بازپرسان سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) بر زندانیان سلطه بسیار داشتند. ولی در مواردی که دبیرکل حزب بدانها توجه خاص معطوف می‌نمود، سلطه حاکمیت بازپرسان ناچیز بود. بازپرسان حق نداشتند در این‌گونه موارد کمتر به شک و تردیدی پیرامون گناهکار بودن متهمان به دل راه دهند.

حتی آن دسته از بازپرسیانی که نسبت به یاران و همکاران نزدیک لنین در دل احساس همدردی می‌کردند، هیچ امکاتی برای بذل کمک به

آنان نداشتند. همه مسایل مربوط به جریان محاکمات در خارج از محدوده فعالیت بازپرسان طرح و پیرامون آنها اخذ تصمیم می‌شد. پس از آن بازپرسان موظف بودند از متهمان "اعتراف" بگیرند. استالین شخصاً قربانیان خویش را برای حضور در دادگاه برمی‌گزید. نوع اتهام نیز از سوی استالین معلوم و مشخص می‌شد. او نحوه کار را به بازپرسان می‌آموخت و سرانجام حکم دادگاه نیز از سوی استالین معین و به مسئولان مربوطه ابلاغ می‌کردید.

یکی از نمونه‌های دلخراش همدردی و حسن نظر بازپرس نسبت به متهم، ماجرای بازپرسی برمان معاون رئیس اداره امور خارجی سازمان امنیت (ان.ک.و.د) از متهمی به نام تر- واهانیان بود.

تر- واهانیان با من از قدیم دوستی داشت. بهار سال ۱۹۱۷ در دانشکده افسری مسکو با یکدیگر آشنا شدیم. در دوران حاکمیت تزار ما را از ادامه تحصیل در دانشکده افسری محروم کردند و اعلام نمودند که ما نمی‌توانیم به مقام افسری نایل گردیم. پس از انقلاب فوریه سال ۱۹۱۷ ما را مجدداً به دانشکده افسری پذیرفتند. تر- واهانیان در حزب بلشویک سابقه فعالیت قابل ملاحظه‌ای داشت. وی در دانشکده افسری دانشجویان را با آرمانهای کمونیسم آشنا و آنها را تبلیغ می‌کرد. ولی او توجه عمده خود را بیشتر به کارهای تبلیغی و تهیجی در کارخانه‌های مسکو و سربازان پادگان نظامی این شهر معطوف نموده بود. او می‌کوشید تا از میان کارگران و سربازان واحد رزمنده‌ای برای قیام آینده فراهم آورد. تر- واهانیان خطیب برجسته‌ای نبود. ولی به سبب ایمنی و اعتقاد تعصب آمیز خویش نسبت به حزب بلشویک، شنوندگان را شیفته و مسحور می‌کرد. مقاومت در برابر صداقت و صمیمیت اودشوار می‌نمود. چهره گندم‌گون مطبوعی داشت. صدای خوش آهنگ و سرشار از اعتقاد او در واقع زمره محبت بود.

در آستانه پایان تحصیل، تر- واهانیان کوشید تا در امتحانات مردود شود. سبب آن بود که مردودین را به هنگهای پنجاه و پنج و پنجاه و شش به مرکز شهر مسکو می‌فرستادند تا داوطلبانه در آنجا خدمت کنند. تر- واهانیان را به یکی از هنگهای مذکور فرستادند. وی طی دو ماه توانست هنگ مذکور را تمام و کمال به يك سازمان بلشویک بدل کند. پس از آغاز انقلاب اکتبر وی افراد هنگ را تحریک کرد تا به کاخ کرملین حمله کنند. دفاع از کرملین را آن دسته از دانشجویان دانشکده افسری برعهده داشتند که نسبت به دولت موقت روسیه وفادار بودند.

پس از پیروزی بلشویکها تر- واهانیان به سمت رئیس بخش نظامی کمیته حزب در مسکو منصوب گردید. بعد وی در جریان جنگهای داخلی شرکت فعالی را آغاز نمود. هنگامی که موج انقلاب به قفقاز رسید، تر- واهانیان در رأس کمونیستهای ارمنستان قرار گرفت. در ارمنستان تحت رهبری وی حاکمیت شوروی برقرار شد.

تر- واهانیان به مقام و موقعیت شخصی خود توجهی نداشت. او سخت به مسایل ایدئولوژی بلشویسم و فلسفه مارکسیستی نظر دوخته بود. هنگامی که نظام شوروی تمام و کمال در قفقاز پیروز گردید، تر- واهانیان به دانش روی آورد و چند کتاب پیرامون مارکسیسم به رشته تحریر کشید. او مجله نظری حزب بلشویک را بنیاد نهاد و آن را " زیر پرچم مارکسیسم " نامید و سردبیری آن را برعهده گرفت. هنگامی که جناح چپ در حزب پدید آمد، تر- واهانیان به تروتسکی پیوست. بدین سبب چندی بعد از حزب اخراج و در سال ۱۹۳۲ به سیبری تبعید شد.

هنگامی که استالین تصمیم گرفت نخستین نمایش محاکمات مسکو را برگزار کند، نام تر- واهانیان به ذهنش خطور کرد و تصمیم گرفت او را به عنوان یکی از سه نماینده " مرکز تروریستی تروتسکیستی -

زینویفی " به دادگاه بکشاند. لذا تر- واهانیان را از تبعیدگاه سبیری به مسکو آوردند. بازپرسی از وی برعهده برمان محول گشت. پس از شنیدن این خبر از برمان خواستم که تا سرحد امکان نسبت به این دوست من خوشرفتار باشد و از خشونت و بیرحمی پرهیز کند. برمان در جریان بازپرسی نسبت به تر- واهانیان حسن نظر حاصل کرد. به ویژه درستکاری تر- واهانیان او را مسحور کرده بود. هر چه برمان بیشتر با وی آشنا می‌شد، احترام و محبت بیشتری در قلبش راه می‌یافت. با وجود محیط غیرعادی، اندک اندک رابطه دوستانه‌ای میان بازپرس دستگاه تفتیش عقاید استالینی و قربانی این دستگاه برقرار گردید.

بدیهی است که برمان با وجود احساس محبت نمی‌توانست با متهم خود به صراحت گفتگو کند. لذا ظواهرکار را حفظ می‌کرد و می‌کوشید تا جریان بازپرسی را ضمن به کارگرفتن جمله پردازیها و استنتاجهای استالینی ادامه دهد. ولی در عین حال تر- واهانیان را مجبور نمی‌کرد که به گناه مرتکب نشده اعتراف کند. برمان در مورد تر- واهانیان از شیوه‌های معمول در دستگاه تفتیش عقاید استالینی بهره نمی‌جست. برمان که به جزئیات برخورد سازمان امنیت شوروی در مورد به اصطلاح " گناه " تر- واهانیان توجهی نداشت، برای او شرح داد که دفتر سیاسی (پولیت بوروی) حزب به منظور تحکیم اعترافات واصله از زندانیان، علیه زینویف، کامنف و تروتسکی، اعتراف تر- واهانیان را نیز لازم می‌شمارد. زیرا دفتر سیاسی او را نیز از زمره سوء قمد کنندگان و توطئه گران معرفی کرده است. از این رو برمان خواست تا تر- واهانیان خط مشی خود را در این جهت معلوم و مشخص کند و مانعی بر سر راه بازپرس پدید نیاورد.

اکنون بخشی از گفتگوی بازپرس و متهم را که برمان برای من حکایت کرده بود، ذکر می‌کنم.

تر- واهانیان: من دیگر نمی‌خواهم عضو حزب باشم ۲۲۲/۰۰۰

تر- واهانیان ضمن مخالفت با خواست برمان گفت: " من صمیمانه آماده‌ام تا دستورات کمیته مرکزی را اجرا کنم. ولی قادر به اعتراف دروغ نیستم. باور کنید که از مرگ‌هراسی ندارم. من در جریان انقلاب اکثراً و جنگ‌های داخلی بارها در معرض خطر مرگ قرار گرفتم. ولی هرگز به نجات جان خود نیاندیشیدم! شما مرا به امضای چنین اعترافنامه‌ای ترغیب می‌کنید و می‌گویید که این کار موافق مصالح حزب و انقلاب است. ولی من با همه وجودم احساس می‌کنم که اینگونه اعترافها، انقلاب ما را به فضاخت می‌کشاند و ماهیت بلشویسم را در دیده جهانیان خوار و بی مقدار جلوه می‌دهد. "

برمان گفت کمیته مرکزی بهتر از شما می‌داند که حزب و انقلاب در شرایط کنونی به چه چیزهایی نیاز دارد. اطلاعات کمیته مرکزی به مراتب بیشتر و دقیقتر از شما است. شما طی مدتی قابل ملاحظه از فعالیت سیاسی دور بوده‌اید. در ضمن هر فرد بلشویک موظف به اجرای دستورهای حزب است.

تر- واهانیان خطاب به برمان گفت شما مرا از حق اندیشیدن محروم می‌کنید و معتقدید که باید کورکورانه دستور کمیته مرکزی حزب را اطاعت کنم. ولی در سرشت من تفکر نهاده شده است. فرض کنید در من نیز چنین عقیده‌ای ایجاد شود که بلشویک‌های قدیمی به عناصری جنایتکار بدل گشته‌اند و نه تنها به حزب، بلکه به سوسیالیسم جهانی ضرباتی سهمگین و جبران‌ناپذیر وارد می‌آورند. با این وصف از نقشه دفتر سیاسی (پولیت بورو) سردر نمی‌آورم. در حیرتم از این که چنین اندیشه‌ای چگونه به مفره شما راه یافته است. شاید من دیوانه باشم. در این صورت چگونه عقل سلیم حکم می‌کند که از بیماران و افراد غیرعادی اعتراف گرفته شود؟ آیا بهتر نیست چنین کسانی را به تیمارستان اعزام دارند؟

از برمان پرسیدم: به او چه پاسخی دادید؟

برمان گفت : در پاسخ وی اظهار داشتم که مخالفت و اعتراض چنان در وجود او ریشه دوانیده که مفهوم انضباط حزبی را تمام و کمال از یاد برده است .

تر- واهانیان گفت که لنین برای عضو حزب چهار شرط معین کرده عمدترین آنها پذیرش برنامه حزب است . وی پس آنگاه چنین افزود : " حال اگر هدف برنامه جدید کمیته مرکزی به فضاحت کشانیدن بلشویسم و بنیادگزاران آن باشد ، من طبعاً با چنین برنامه‌ای مخالفت خواهم کرد . از این رو نمی‌توانم خود را به انضباط حزبی مقید کنم . در ضمن باید اضافه کنم که من از حزب اخراج شده‌ام . لذا عضو حزب نیستم و در نتیجه نمی‌توانم خود را موظف به رعایت انضباط حزبی بدانم . "

برمان شبی به دفتر من آمد و خواست که به باشگاه سازمان امنیت (ان .ك .و .د) برویم . اداره امور خارجی در باشگاه سازمان امنیت بالماسکه ترتیب داده بود . چندی پیش استالین طی یکی از سخنرانیهای خود گفت : " رفقا ! زندگی بهتر و شادمانه تر شده است ! " از آن زمان گروه ممتاز شوروی شب نشینیهای خصوصی و مجالس رقص ، بازی ورق و باده گساری را رها کرد و بی اندک خجالتی به شب نشینیهای مجلل در باشگاهها روی آورد . روسای سازمان امنیت شوروی (ان .ك .و .د) سخنان رهبر خود مبنی بر شادمانه بودن زندگی را با هیجان و شور فراوان پاسخ گفتند . باشگاه مجلل سازمان امنیت به صورت باشگاه افسران در روزگار پیش از انقلاب در آمد . روسای ادارات سازمان امنیت در ترتیب دادن مجالس شب نشینی و رقص بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند . دو مجلس رقص مجلل از سوی بخش ویژه و اداره مرزبانی سازمان امنیت ترتیب داده شد که همه را شگفت زده کرد . بانوانی از گروه اشراف نوحاسته شوروی مرتباً به خیاطخانهها می‌رفتند و لباسهای شب رنگارنگ برای خود سفارش می‌دادند . اینان

بابی صبری برای تشکیل مجالس رقص و خودنماییهای زنانه روزشماری می‌کردند.

اسلوتسکی رئیس اداره امور خارجی سازمان امنیت تصمیم گرفت بالماسکه‌ای به شیوه کشورهای باختری ترتیب دهد و همه را شگفت‌زده کند. او چون خود هنگام مسافرت به خارج از کشور اغلب به اینگونه مجالس می‌رفت و پول فراوان خرج می‌کرد، لذا تصمیم گرفت خود نیز چنان مجلسی ترتیب دهد.

هنگامی که به اتفاق برمان وارد باشگاه شدیم گروهی از مردم را دیدیم که برای شهر مسکو غیرعادی بودند. سالن مجلل باشگاه نیمه تاریک بود. کره بزرگی را که از سقف آویخته بودند در وسط سالن می‌چرخید. برجدار خارجی این کره آینه‌های متعدد تعبیه شده بود. با نور چنان حالتی پدید آوردند که گویی در سالن برف می‌بارد. مردان لباسهای اسموکینگ و زنان لباسهای بلند شب برتن داشتند. همگی به آهنگ موسیقی جاز می‌رقصیدند. بسیاری از بانوان این مجلس ماسک به صورت زده بودند. اسلوتسکی برای میهمانان مخصوص لباسهای بسیار مجللی از "بالشوی تاتر" به عاریت گرفته بود. بطریپهای شامپانی، لیکور و ودکا بر میزها سنگینی می‌کردند. صدای همهمه و خنده حضار، صدای موزیک را به تقریب خفه کرده بود. یک سرهنگ مرزبانی در حالت مستی فریاد برآورد و گفت: "بچه‌ها! این شد زندگی! به خاطر این زندگی شیرین رفیق استالین را سپاس می‌گوییم!"

میزبان این شب نشینی با شکوه همین که چشمش به برمان و من افتاد فریاد برآورد و گفت: "بگذار این دو اروپایی نظر خود را بگویند. آیا در پاریس و یا برلن چنین مجلس باشکوهی دیده بودید؟ موناثر^۲ها و کورفورستند^۳های آنان در برابر مجلس ما ارزشی ندارند!"

ما اعتراف کردیم که تاکنون در اروپا مجلسی مشابه این مجلس بال باشکوه ندیده بودیم . اسلوتسکی از این پاسخ مرور شد و به ما شامپانی تعارف کرد . میروئوف که با او کنار یک میز نشسته بود روبه اسلوتسکی کرد و گفت : " می‌گویند تو از مجالس شب نشینی بشیار شکوهمند پاریس دیدن کرده‌ای ! "

در واقع این شب نشینی با شکوه از حدود اختیارات رئیس شبکه اطلاعات و جاسوسی شوروی و دبیر کمیته حزبی سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) بسی فراتر رفته بود . باید اضافه کنم که اسلوتسکی طی سه سال گذشته جز از ریاست شبکه اطلاعات و جاسوسی شوروی، مقام دبیری کمیته حزبی سازمان امنیت (ان.ک.و.د) را نیز بر عهده داشت .

در سالن امکان تنفس وجود نداشت . لذا به سرعت آنجا را ترک گفتیم . درست در برابر باشگاه چهره غم انگیز بنای عظیم سازمان امنیت (ان.ک.و.د) با سنگهای سیاه دیدگان را آزار می‌داد . در پشت این سنگهای سیاه، باران و نزدیکان لنین و به دیگر سخن گروگانهای استالین در زندانهای انفرادی با درد و رنج دست به گریبان بودند .

من و برمان مدتی از شب را در خیابانهای تاریک مسکو پرسه زدیم . من به تر- واهانیان می‌اندیشیدم . در این لحظه برمان رو به من کرد و گفت : " اندیشه تر- واهانیان ، حتی یک لحظه مرا ترك نمی‌گوید . راستی چه شخصیت برجسته و اندیشه مندی است ! افسوس که با معترضان دمساز شد و به این منجلاب افتاد . او در واقع برای جان خود ارزشی قایل نیست . او همواره به سرنوشت انقلاب می‌اندیشد . در مورد اعترافنامه فکر می‌کند که آیا به عنوان یک بلشویک حق دارد

2. Monmartre

3. Corforstend

چنین اعترافنامه‌ای را امضا کند. برمان آهی کشید و گفت که از میان همه کسانی که در باشگاه حضور داشتند، کسی نبود که حتی يك درصد خدمات تر- واهانیان را برای انقلاب انجام داده باشد. من اغلب ابراز تأسف می‌کنم از این که بازپرسی و رسیدگی به پرونده او را برعهده گرفته‌ام. از سوی دیگر باید بگویم خرسندم از این که او در پنجه عناصر رذل و پلیدی چون چرتوک گرفتار نشد. " برمان در حالی که می‌لرزید با لحنی سرشار از اندوه گفت: " کاش می‌دیدید او چگونه با من صحبت می‌کند! "

از گفته‌های برمان چنین نتیجه گرفتم که برمان در مورد تر- واهانیان از تاکتیک خاصی پیروی می‌کند. او به درستی نمی‌دانست که متهم باید به اتهامات ارائه شده اعتراف کند و یا این که مورد انکار قرار دهد و از امضای اعترافنامه خودداری ورزد. بدین جهت نمی‌توانست او را برای گرفتن اعتراف تحت فشار قرار دهد. تازمانی که زینویف و کامنف مقاومت ابراز می‌داشتند، برمان به تر- واهانیان حق می‌داد که پای این دروغنامه‌ها را امضا نکنند. ولی وقتی برمان فهمید که استالین به زینویف و کامنف قول داد که بلشویکهای قدیمی را نخواهد کشت و در نتیجه آنها موافقت کردند که در دادگاه خود را " گناهکار " بنامند، تغییر روش داد و از تر- واهانیان خواست که راه آن دو را در پیش گیرد. وی به تر- واهانیان گفت که اعترافنامه را امضا کند و در دادگاه از روش زینویف و کامنف پیروی نماید. تر- واهانیان که در جریان بازپرسی برمان را شناخته بود، احساس کرد که سخن وی صادقانه و صمیمانه است. لذا نگرانی تر- واهانیان از این که مبادا حزب و انقلاب را مفتضح و بی‌آبرو کند کاستی پذیرفت. به ویژه آن که شخصیت‌های برجسته‌ای چون زینویف و کامنف موافقت خود را با پیشنهاد استالین و افترا بستن به خود در دادگاه اعلام نمودند.

تر- واهانیان تسلیم شد .

هنگامی که اعترافنامه را امضا کرد، برمان خطاب به او گفت :
 حالا بهتر شد ! . . . مقاومت بی نتیجه است . گمان دارم پس از
 چند سال بار دیگر شما را در رأس مقامهای مسئول حزب ببینم .
 تر- واهانیان در پاسخ برمان که می‌لرزید گفت : گویی مرا درست
 نشناخته‌اید . من هیچ علاقه در بازگشت به مقامها و مسئولیت‌های
 حزبی ندارم . من به خاطر حزب خود زنده بودم و همه چیز را فدای
 آن کردم . آماده بودم در هر لحظه همه چیز خود را به پای حزب
 بریزم و در راه آن نثارکنم . وقتی حزب از من بخواهد چنین اعترافنامه
 دروغی را امضا کنم، باید بگویم نمی‌خواهم و نمی‌توانم عضو چنین
 حزبی باشم . من امروز به عقب مانده‌ترین فرد غیر حزبی رشک می‌برم
 و حرت می‌خورم .

اندکی پیش از آغاز محاکمات، ویشینسکی دادستان کل کشور
 پرونده‌های متهمان را از سازمان امنیت تحویل گرفت و ضمن بررسی
 پرونده‌ها با متهمان نیز به گفتگو پرداخت . جریان " تخویسل " ^۱
 بدین روال بود . متهمان را به دفترکار مالچانوف و یا آگرانوف
 می‌آوردند . در دفاتر مذکور ویشینسکی و روسای سازمان امنیت
 (ان . ک . و . د) حضور داشتند . اینان پرسش واحدی را از متهمان مطرح
 می‌کردند . گفته می‌شد که آیا مطالب مندرج در اعترافنامه و امضای
 خود را تأیید می‌کنند یا نه ؟ پس از این پرسش صوری که مدت آن
 کمتر از ده دقیقه بود، متهمان را به زندان باز می‌گرداندند . متهمان
 پس از مراجعت به زندان نیز همچنان در اختیار بازپرسان سازمان
 امنیت (ان . ک . و . د) قرار داشتند .

هنگامی که تر- واهانیان را در اختیار ویشینسکی قرار می‌دانند،
 ماجرای رخ داد که ناراحتی‌هایی به بار آورد . متهم را به دفترکار
 آگرانوف بردند . ویشینسکی، مالچانوف و برمان نیز در دفترکار

تر- واهانیان: من دیگر نمی‌خواهم عضو حزب باشم ۲۳۹/۰۰۰

آگرانوف حضور داشتند. هنگامی که ویشینسکی پرسش معمول خود را عنوان کرد، تر- واهانیان نگاهی تحقیرآمیز به سوی وی افکند و گفت: " من از نظر قانونی حق دارم اعلام کنم که شرکت شما را در دادگامه عنوان دادستان نمی‌پذیرم. زیرا در دوران جنگ‌های داخلی به سبب فعالیت‌های ضد انقلابی، شما را بازداشت کردم! " رنگ از چهره ویشینسکی پرید و نمی‌دانست چه بگوید. پس آنگاه تر- واهانیان نظری به حاضران افکند و گفت: " نترسید، چنین کاری نخواهم کرد! "

سخن تر- واهانیان مورد رضایت و پسند خاطر یاگودا و روسای سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) قرار گرفت. گرچه ویشینسکی همواره در برابر مسئولان سازمان امنیت شوروی تملق و چاپلوسی می‌کرد، با این وصف آنها از ویشینسکی متنفر و بیزار بودند.

انتقام پروف از آنا آرکوس^۱

بانویی به نام آنا آرکوس از زمره کسانی بود که به اتهام عضویت در به اصطلاح " مرکز تروریستی تروتسکی - زینویف " در بازداشت به سر می‌بردند. آنا آرکوس بانوی جوان و زیبایی بود. وی سالها قبل با گریگوری آرکوس^۲ یکی از اعضای هیأت مدیره بانک دولتی اتحاد شوروی ازدواج کرده بود. مدتی بعد آنها از یکدیگر جدا شدند. دختر دوساله‌ای که حاصل این ازدواج بود با مادرش زندگی می‌کرد. پس از چندی گریگوری آرکوس با بانویی به نام ایلوشنکو^۳ که از رقاصه‌های مشهور باله بالثوی تاتر بود ازدواج نمود. آنا نیز با شخصی به نام بوبریشف^۴ رئیس بخش سیاسی لشکر سازمان امنیت در مسکو ازدواج کرد. وی چون همسر یک فرد عالیرتبه سازمان امنیت به شمار می‌رفت. لذا با بسیاری از مسئولان سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) آشنا شد. شوهرش بوبریشف نیز با اسلوتسکی دوستی خانوادگی داشت.

1. Anna Arkus

2. Grigori Arkus

3. Iliushenko

4. Bobrishev

گرچه مدت ازدواج دوم آنها آرکوس طولانی نبود، با این همه وی روابط دوستانه خود را با مسئولان سازمان امنیت حفظ کرد. شوهر اولش از روی سخاوتمندی نسبت به همسر سابق و دخترش رفتار می‌کرد و مبالغ قابل ملاحظه‌ای در اختیار آنها قرار می‌داد.

تابستان سال ۱۹۳۶ آشنایان آنها آرکوس ضمن ابراز شگفتی آگاهی یافتند که یاگودا دستور بازداشت آنها آرکوس را نیز به اتفاق گروهی از بلشویکهای قدیمی صادر کرده است. مسئولان سازمان امنیت نیز از این ماجرا سخت شگفت زده شدند. زیرا بانوی مذکور هیچ رابطه‌ای با حزب، سیاست و به ویژه پاران و دوستان لنین نداشت.

آنها آرکوس را در استراحتگاه ویژه کارمندان عالی‌رتبه بانک دولتی بازداشت کردند. او به اتفاق دخترش که پنج ساله شده بود در استراحتگاه مذکور به سر می‌برد. آنها آرکوس که اصلاً خود را مجرم نمی‌دانست و در ضمن با بسیاری از مسئولان سازمان امنیت آشناسایی داشت، در آغاز نگران نشد. ولی اندکی بعد از آنچه بر او گذشت سخت به هراس افتاد. بانوی مذکور که ابتدا نگران نبود، دختر کوچک خود را به همسر یکی از مسئولان بانک دولتی سپرد. این بانو در ضمن همسایه آنها آرکوس بود.

اسلوتسکی به محض شنیدن خبر بازداشت آنها آرکوس نزد مالچانوف رفت. کار بازپرسی و محاکمه متهمان این ماجرا به مالچانوف سپرده شده بود. مالچانوف به وی اطلاع داد که یژوف سخما" نام این بانو را در لیست سیاه وارد کرده است. یژوف در ضمن نام شوهر اولش گریگوری آرکوس را نیز به لیست سیاه ضمیمه کرد. گریگوری آرکوس ریاست بخش خارجی بانک دولتی را برعهده داشت. اسلوتسکی چنین پنداشت که هدف یژوف از این اقدام آن است که گریگوری آرکوس را به تأمین تروتسکی از نظر ارز خارجی متهم کند. با این وصف هدف از بازداشت آنها آرکوس وارد آوردن فشار بر شوهر سابق او است.

پرونده آنا آرکوس رایه سی. سپردند. سی، یکی از مسئولان برجسته سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) بود. گوشه‌های از "شهادت" رینگولد را با این بانو از تباط دادند. وی "شهادت" داد که به اتفاق دو تن از اعضای "مرکز تروریستی مکو" به نامهای پیکل و گریگوری آرکوس طی سالهای ۱۹۳۳-۱۹۳۴ در آپارتمان بانو آنا آرکوس مخفیانه جمع می‌شدند.

بازپرسی سی. که از هدف استالین در تدارك محاکمات مکو و نیز از شیوه‌های کار سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) در گرفتن اعتراف از متهمان آگاهی کامل داشت، برای اعترافات رینگولد ارزشی قایل نبود. وی در ضمن خود را موظف می‌دانست که بازپرسی را به شیوه‌ای مقبول ادامه دهد. بازپرسی سی. در نخستین بازپرسی از بانو آنا آرکوس خواست تا همه کسانی را که از سال ۱۹۳۳ به آپارتمان او رفته بودند، نام ببرد. بانو آنا آرکوس وقتی متوجه شد که بازپرسی نامهای گفته شده را در صورت جلسه قید می‌کند، از نام بردن خودداری کرد و گفت که بعضی از روسای برجسته سازمان امنیت و اعضای کمیته مرکزی حزب بلشویک به خانه او می‌رفتند. با این وصف آیا ذکر نام آنان نامعقول نخواهد بود؟ بانوی مذکور به عنوان نمونه از اسلوتسکی و همسرش و نیز از يك دادستان والا مقام کشور نام برد.

همه کسانی که به آپارتمان او می‌رفتند یا اعضای برجسته هیأت وزیران و یا رجال عالی‌مقام حزب بودند. او نمی‌دانست چگونه این رفت و آمدها می‌توانند زیانبار باشند. بانو آنا آرکوس به پیاد آورد که روزی یکی از شخصیت‌های عالی‌رتبه حزب شخصی از آشنایان او را "دورو" نامید. حال آن که محرك وی در این اتهام چیزی جز احساس حسادت نبود. ماجرا چنین بود:

شبی نیکلای یزوف عضو کمیته مرکزی و بوگومولوف^۵ که از رجال

سیاسی کشور بود به آپارتمان او رفتند. یکی از آشنایان او به نام پیاتاکورسکی^۶ نیز در منزل بانو آنا آرکوس بود. پیاتاکورسکی سمت نماینده^۷ بازرگانی شوروی در ایران را داشت. یژوف هنگام تشریح آپارتمان به آنا آرکوس گفت که چگونه افراد " دورویی " چون پیاتاکورسکی را به آپارتمان خود راه می‌دهد. بانو آنا آرکوس از این سخن یژوف رنجیده خاطر شد و گفت: " اگر پیاتاکورسکی موجودی دورو است، پس چرا او را در حزب نگاه داشته‌اید؟ چرا دولت چنین مسئولیت حساسی را به او واگذارده است؟ "

یژوف از کوره در رفت و بانوی مذکور را با کلامی زشت پاسخ گفت. بانو آنا آرکوس که سخت غضبانی شده بود، در جواب یژوف گفت: " دوستان من همگی مردمی شایسته‌اند. ولی دوست نزدیک شما آقای کونار^۷ جاسوس لهستان از آب درآمد. "

مقصود بانو آنا آرکوس از این سخن اشاره به جاسوس برجسته لهستانی به نام پوله شوک^۸ بود. در دوران جنگ داخلی یک جنگاور ارتش سرخ که عضو حزب کمونیست بود در لهستان کشته شد. اداره جاسوسی لهستان در سال ۱۹۲۰ کارت عضویت آن جنگاور ارتش سرخ را که کونار نام داشت در اختیار جاسوس خود پوله شوک قرار داد و به اتحاد شوروی فرستاد. پوله شوک خود را " کونار " معرفی کرد. طی دوازده سال این " کونار " دروغین توانست تا اوج سلسله دیوانسالاران شوروی ارتقاء یابد. وی به مقام معاونت وزارت کشاورزی اتحاد شوروی دست یافت. " کونار " و یژوف دوستی نزدیکی داشتند. همه می‌دانستند که یژوف در احراز این مقام مهم " کونار " را یاری کرد. راز این شخص پس از دوازده سال به صورتی تصادفی فاش

6. Piatagorski

7. Konar

8. Poleahuk

و بر ملا شد. يك فرد کمونیست که کونار واقعی را می‌شناخت به سازمان امنیت شوروی اطلاع داد که معاون وزارت کشاورزی که خود را به نام " کونار " جا زده است، در واقع کونار نیست. بلکه شخص دیگری است.

بانو آنا آرکوس به بازپرس گفت پس از این برخورد با یژوف، وی هرگز او را به میهمانی در خانه خود دعوت نکرد و به تلفنهای متعدد وی پاسخ نگفت.

بانوی مذکور نمی‌دانست که یژوف از سوی استالین مأمور تدارک محاکمات مسکو علیه بلشویکهای قدیمی شده است و اکنون در این ماجرا یژوف حاکم بر سرنوشت او است. حال آن که بازپرس از همه مسایل مذکور آگاه بود. بازپرس به سهولت دریافت که یژوف از چه روی نام آنا آرکوس را به فهرست اسامی بلشویکهای قدیمی افزوده است. در حالی که بانوی مذکور هیچ‌گونه رابطه‌ای با آنان نداشت.

بازپرس س. پس از يك رشته بازجویی به مقامات سازمان امنیت گزارشی داد که بانو آنا آرکوس گناهکار نیست و باید آزاد شود. ولی طبق توصیه یکی از دوستان تصمیم گرفت ماجرا را از نظر مالچانوف پنهان نگاه دارد. زیرا مالچانوف از رابطه یژوف با آنا آرکوس خبر داشت.

بازپرس س. به آنا آرکوس گفت که طبق شهادت رینگولد، وی و تنی چند از اعضای " مرکز تروریستی " طی سالهای ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ مخفیانه در آپارتمان او ملاقات می‌کردند. ولی بانوی مذکور این شهادت را ساختگی و جعلی نامید. وی باور نداشت که ممکن است رینگولد چنین شهادت دروغی را ارائه کند. رینگولد و دوست او پیکل چند سال قبل برای بازی پوکر به خانه‌اش رفته بودند. ولی این ماجرا مربوط به سال ۱۹۳۱ بود. بانوی مذکور اصرار داشت که رینگولد را برای مواجهه احضار کنند. وی رینگولد را شخص راستگویی می‌پنداشت. هنگامی

که بازپرس گفت نمی‌تواند همانند او نسبت به رینگولد خوشبین باشد، بانو آنا آرکوس مخالفت ابراز کرد و گفت که رینگولد مردی درستکار است و هرچه در حضور وی بگوید مورد قبول و تأیید او خواهد بود.

بازپرسان سازمان امنیت که یکدیگر را نیک می‌شناختند، ضمن گفتگو در میان خود مسایل را بدلتگونه که بود طرح می‌کردند. ولی در دیگر موارد به ویژه هنگام صحبت با کسانی که در ردیف آنها نبودند، به گونه‌ای از تدارک محاکمات سخن می‌گفتند که کویی به وجود توطئه و سوء قصد علیه جان استالین باور دارند. بازپرس س. تصمیم گرفت این شیوه را در گفتگو با چرتوک که مسئول پرونده رینگولد بود، بکار گیرد. من پیشتر خوانندگان را با چرتوک آشنا کردم. بازپرس س. نیز چرتوک را چنان که باید می‌شناخت. وی ضمن مکالمه تلفنی به چرتوک گفت که بانوی متهم جدا " منکر ملاقات با رینگولد در سال ۱۹۳۳ است و اصرار دارد که میان این دو مواجهه صورت گیرد. وی از چرتوک خواست که یک بار دیگر پیرامون این ماجرا از رینگولد سؤال کند. هرگاه وی در شهادت خود اصرار ورزد، آنگاه مواجهه با آنا آرکوس انجام پذیرد.

این خطر وجود داشت که رینگولد خود فروخته که روح و جسم خود را در اختیار بیژوف و سازمان امنیت (ان.ک.و.د) قرار داده بود، بی‌اندک درنگی شهادت دروغ خود را تکرار کند. ولی بازپرس س. کوشید تا با استفاده از فرصت در میان مسئولان سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) نظر مساعدی نسبت به بانو آنا آرکوس پدید آورد. از این رو تنی چند از دوستان بانوی مذکور را که از جمله روسای سازمان امنیت بودند، برای بازپرسی احضار کرد. یکی از این افراد برمان بود که در مالچانوف نفوذ داشت. دیگر از مسئولان احضار شده کسی بود که آگرانوف با وی رابطه‌ای صمیمانه داشت.

معلوم بود که بانو آنا آرکوس به وضع خطرناک خود پی نبرده است.

او در برابر بازپرس کمتر ضعیفی ابراز نکرد. در جریان یکی از بازپرسیها که بوریس برمان نیز حضور داشت، طی گفتگو با بانوی مذکور، شوهر سابقش گریگوری آرکوس را مردی زن باره نامید. بانو آنا آرکوس با خشونت زاید الوصف گفت: " مگر شما خود زن باره نیستید؟ تصور می‌کنید روای شما زن باره نیستند؟ گمان دارید در مسکو کسی خبر ندارد که شما با چه کسانی ارتباط دارید و با آنها در آمیخته‌اید؟ "

زمان سپری می‌شد و چرتوک همچنان کار مواجهه با رینگولد را به تأخیر می‌افکند. این عمل خود نشانه‌ای از وضع دشوار وی در این ماجرا بود. سرانجام چرتوک اعلام کرد که رینگولد حاضر به تأیید شهادت پیشین خود علیه بانو آنا آرکوس نیست. بدین روال تنها شاهی که می‌توانست وجود داشته باشد از پرونده حذف شد. بازپرس س. به چرتوک اعلام کرد که در این صورت چاره‌ای جز حذف سطور شهادت رینگولد در باره بانو آنا آرکوس نیست. چرتوک گفت، این غیرممکن است. زیرا متن " اعتراف و شهادت " رینگولد به نظر استالین رسیده و از سوی وی مورد تأیید قرار گرفته است. بازپرس س. برای آن که خود را در نظر چرتوک منزله و مبرا جلوه دهد گفت: " ممکن است. شما باید توجه داشته باشید که این پرونده سیاسی است! "

بازپرس س. از روی نومیدی کوشید تا بانو آنا آرکوس را از انتقام یژوف نجات دهد. او طی لایحه‌ای رسمی پیشنهاد کرد که پرونده بانو آنا آرکوس به سبب فقدان دلیل و مدرک بسته شود. بازپرس س. پیشنهاد مذکور را به مالچانوف تسلیم کرد. مالچانوف با مطالعه نظر بازپرس س. از او پرسید آیا خبر دارد که بازداشت بانو آنا آرکوس به ابتکار یژوف صورت گرفته است؟ بازپرس س. پاسخ مثبت داد. مالچانوف گفت: " آیا حاضرید شخصا جریانی این پرونده را به یژوف گزارش دهید؟ " بازپرس س. مراتب آمادگی خود را اعلام نمود.

روز بعد بدون کمترین توضیحی وی را از بازپرسی پیرامون پرونده بانو آنا آرکوس برکنار کردند. به وی اعلام شد که پرونده مذکور را برای ادامه بازپرسی در اختیار بوریس برمان قرار دهد. معلوم شد که مالچانوف جرأت نکرد قرار منع تعقیب بانو آرکوس را به یژوف اطلاع دهد.

سرانجام ماجرای پرونده بانو آنا آرکوس بدانجا کشیده شد که برمان و مالچانوف ناگزیر موضوع را به یژوف گزارش دادند. وقتی یژوف احساس کرد که موضوع قرار منع تعقیب و آزادی متهم درمیان است، سخت ناراحت شد و فریاد برآورد: " این زن ماجراجو مستحق اعدام است! او را به پنج سال زندان محکوم کنید! چنین کاری خطا نخواهد بود. "

تحریر و مفسدہ

یژوف کہ از سوی استالین مأمور نظارت بر تدارک محاکمات مسکو علیه زینویف و کامنف شده بود، به نظر می‌رسید خبر داشت که استالین پس از چند ماه او را به مقام کمیسر عالی (وزیر) امور داخله و سازمان امنیت اتحاد شوروی (ان.ک.و.د) منصوب خواهد کرد. توجه خاص یژوف به شیوه‌های کار و فعالیت مسئولان سازمان امنیت شوروی و جوانب فنی آماده کردن متهمان زندانی خود دلیل روشنی بر این امر بود. او دوست داشت شبها دیر هنگام به همراه مالچانوف و آگرانوف در اتاقهای بازپرسان حضور به هم رسانند و از نحوه ایراد فشار بر متهمان و گرفتن اعتراف از آنان آگاه گردد. هنگامی که به او از تسلیم و در هم شکسته شدن مقاومت زندانیان مقاوم و سرسخت خبر می‌دادند، یژوف همواره می‌کوشید تا از شیوه کار بازپرسان در جهت درهم شکستن اراده زندانیان به صورتی مشروح و دقیق اطلاع حاصل کند.

یژوف گاه و بیگاه خود به کار بازپرسی می‌پرداخت. به من گفتند که چگونه یژوف چند شب متوالی بلشویک قدیمی و با سابقه‌ای را که

خدماتش بر همهٔ مردم کشور معلوم و مشخص بود و نیز همسر بلشویک و حزبی وی را تحت فشار قرار داد. نمی‌خواهم از این زن و شوهر حزبی و با سابقه نام ببرم. زیرا می‌ترسم فرزندان این اشخاص که ضمن تحمل درد و رنج والدینشان از شر دستگاه شکنجه و مرگ استالین جان بدر برده‌اند، در معرض فشار و تعقیب مجدد قرار گیرند. با اجازهٔ خوانندگان محترم این بلشویک قدیمی را با نام مستعار پاول ایوانوف^۱ و همسرش را با نام مستعار یلنا ایوانوا^۲ معرفی می‌کنم.

پاول ایوانوف که انسانی پاکدامن و زاهد سرشت بود، در دوران رژیم تزاری چندین بار بازداشت و محکوم به دهها سال زندان با اعمال شاقه شد. این شخص طی سالهای جنگ داخلی یکی از سرداران برجستهٔ ارتش سرخ به شمار می‌رفت. همسر او نیز به انقلاب خدمات شایان مبذول داشت. وی در میان اعضای قدیمی حزب از احترام فراوان برخوردار بود. زن و شوهر هر دو به گروه معترضان پیرو تروتسکی پیوستند و پس از سقوط وی به سیبری تبعید شدند. سال ۱۹۳۶ آنها را به زندان داخلی سازمان امنیت شوروی در مسکو انتقال دادند. زن و شوهر مذکور دو پسر داشتند. پسر کوچکشان که پانزده ساله بود با مادر بزرگش زندگی می‌کرد.

بازپرسیان مدت چهار ماه زن و شوهر را تحت فشار قرار دادند. ولی نتیجه‌ای به دست نیامد. ایوانوف همانند سنگ سخت بود و به وعده‌ها و تهدیدهای بازپرس اعتناهی نداشت. بانو یلنا ایوانوا که زنی بسیار مهربان بود، با همه توانایی خویش ضربات متعدد بازپرسیان را دفع می‌کرد. باید افزود که در زندگی وی تنها یکه نقطهٔ ضعیف وجود داشت که سرانجام علیه او موثر افتاد. شاید به سبب سادگی و صفای طینت یابه سبب ایفای دقیق نقش از سوی بازپرسیان بود که بانو یلنا ایوانوا

1. Pavel Ivanov
2. Elena Ivanova

چنين پنداشت كه سازمان امنيت شوروى (ان.ك.و.د) اطمينان دارد به اين كه گويا بلشويكهاى قديمى قصد كشتن استالين را داشته‌اند. از اين رو خود را موظف مى‌دانست به آنها اطمينان دهد كه او، شوهر و دوستان نزديكش در تبعيدگاه سيبى هرگز مطلبى پيرامون سو، قصد نسبت به استالين را نشنیده بودند و اين شايعات از سوى محركان به منظور گمراه كردن سازمان امنيت عنوان شده است. او نيز همانند بسيارى از متهمان زندانى با مسائل حقوقى آشنائى نداشت و نمى‌دانست كه آنها بايد مجرم بودن وي را ثابت كنند، لذا با سادگى تمام مى‌كوشيد تا خود را از اتهامات وارده منزه و مبرا معرفى نمايد. شبي دير هنگام يژوف به اتفاق مالچانوف وارد اتاقى شد كه بانويِلنا ايوانوا مورد بازپرسى قرار داشت. وقتى فهميد كه يژوف داخل شده‌است، كوشيد تا استدلال و معاذير گذشته خود را كه در بازپرسى بي اثر مانده بود، تكرر كند. بانوى مذكور از يژوف خواست به او بگويد كه براى اثبات بى‌گناهى خود و شوهرش چه كند؟ يژوف در پاسخ گفت كه سازمان امنيت (ان.ك.و.د) به اشك و آه اعتنائى ندارد. تنها راه نجات خود، همسر و فرزندانش كمك به حزب و ابرازپشيمانى صادقانه است.

يژوف به او گفت : شما از اعتراف به گفتگو پيرامون قتل رفيق استالين هراس داريد!

بانو يلنا ايوانوا پاسخ داد : چنين نيست. چگونه مى‌توانم شما را مطمئن سازم كه انكار من حاصل ترس و جبن نيست، بلكه حاصل معصوميت و بى‌گناهى است؟

در اين لحظه اندیشه‌اى از خاطر بانو يلنا ايوانوا گذشت. وي درحالى كه فریاد مى‌كشيد، چنين گفت : به شما ثابت مى‌كنم كه ترسو نيستم. هرگاه بخواهيد، حاضرَم در حضور شما بنويسم كه قصد كشتن استالين را داشتم. حال آن كه چنين چيزى هرگز صحت نداشته است!

من این کار را می‌کنم تا به شما بفهمانم رد اتهام از سوی من حاصل ترس و جبن نیست، بلکه حاصل بی‌گناهی است!

یژوف در پاسخ گفت: از تحریک دست بردارید!

بانو یلنا ایوانوا فریاد کشید و گفت: این تحریک نیست کاغذ

را بدهید تا زیر متن را امضا کنم! ...

یژوف گفت: ببینم چه خواهید کرد.

پس آنگاه یژوف به بازپرسها اشاره کرد که از حالت متهم استفاده

کنند. بازپرسها از جای خود تکان نخوردند. یژوف ناگزیر به آنها

دستور داد. در این موقع یکی از بازپرسان باشتاب از جانب یلنا

ایوانوا متنی را تهیه کرد که مضمون آن چنین بود: چون با رهبری

حزب دشمنی داشتم، لذا احساس کردم که می‌توانم علیه استالین به

ترور دست زنم.

بازپرس متنی را به همراه قلم به سوی بانو یلنا ایوانوا دراز کرد.

بانو یلنا ایوانوا لحظه‌ای مکث کرد، پس آنگاه خطاب به یژوف چنین

گفت:

شما می‌دانید که همه متن ارائه شده دروغ است. ولی من آن را

امضا می‌کنم. امیدوارم وجدان شما مانع سوء استفاده از این متن علیه

من گردد.

پس آنگاه نامه را امضا کرد. البته چه این متن از سوی او امضا

می‌شد و چه نمی‌شد، در صدور حکم اعدام او و اجرای حکم تفاوتی

نداشت.

یژوف دستور داد بانو یلنا ایوانوا را به زندان بازگردانند

و همسرش را حاضر کنند. یژوف به پاول ایوانوف گفت که همسرش

هم اکنون همه چیز را اعتراف کرد و اعلام نمود که به هنگام تبیین

در سیبری وی و دیگر تبعیدیان دستوری سری پیرامون ضرورت قتل

استالین از سوی تروتسکی دریافت نمودند. یژوف به عنوان نمونه

" اعتراف " بانو یلنا ایوانووا را به پاول ایوانوف ارائه کرد و افزود که بازپرسی فرصت نیافت تا به صورتی مشروح از اعتراف او صورت جلسه آماده کند .

پاول ایوانوف با رویت امضای همسرش بر سر یژوف فریاد کشید و گفت : " چه بلایی بر سر او آوردید ؟ " وی در آن شب نخستین بار تاب و توان خود را از دست داد . ولی با این وصف همچنان از تأیید اتهامات وارده به خود و رفقاییش امتناع ورزید . ایوانوف به موقعیت و مقام یژوف که دبیر کمیته مرکزی حزب بود، اعتنا نکرد . هنگامی که یژوف او را مورد تحقیر قرار داد و گفت بلشویک باید به خاطر مصالح حزب فداکاری کنند، پاول ایوانوف در پاسخ وی گفت : " دلم می‌خواهد بدانم که شما تاکنون در راه حزب چه خدمتی انجام داده‌اید؟ نه در دوران فعالیت مخفی حزب در عصر تزار و نه در روزهای انقلاب اکتبر و نه در ایام جنگهای داخلی، هرگز نامی از شما ندیدم و نشنیدم . شاید بتوانید توضیح دهید که از کجا آمده‌اید ؟ "

یژوف ناگزیر شد در برابر بازپرسان این سخن درشت را بشنود و خاموش بنشیند، اندکی بعد این گفته پاول ایوانوف در سراسر سازمان امنیت (ان.ک.و.د) شایع شد .

روز بعد یژوف بار دیگر پاول ایوانوف را احضار کرد و کوشید تا با توسل به وسایل مختلف او را گمراه کند . او دریافت که تهدید کمتر اثری در متهم نخواهد داشت . لذا به بازپرسان در حضور پاول ایوانوف دستور داد که فرزندانش را بازداشت کنند .

ایوانوف گفت فرزند کوچکم بیش از پانزده سال ندارد
چند روز گذشت . یژوف بار دیگر کوشید تا اراده ایوانوف را درهم شکند . ولی این بار چهره‌ای صلح آمیز به خود گرفت و از جانب استالین وعده داد که هرگاه تسلیم خواست و اراده حزب شود، " کمیته مرکزی خدمات پیشین او را به انقلاب مورد توجه قرار خواهد

داد. " یژوف از ایوانوف خواست که به سرنوشت فرزندان خود بیاندیشد و به آن چه ممکن است پس از بازداشت بر سر آنها بیاید تعمق کند.

ایوانوف پرسید: آیا آنها در بازداشت به سر نمی‌برند؟
 یژوف گفت: هم اکنون معلوم خواهد شد. شاید بازداشت نگرده باشند.

یژوف نیک می‌دانست که فرزندان ایوانوف هنوز بازداشت نشده‌اند. دستور بازداشت آنان دروغ و به منظور درهم شکستن اراده ایوانوف سرهم بندی شده بود. یژوف به منظور بازی کردن با اعصاب ایوانوف به یکی از بازپرسان دستور داد که با زندان داخلی تماس تلفنی برقرار کند تا معلوم شود فرزندان ایوانوف زندانی هستند یا نه؟ بازپرس مدتی در انتظار پاسخ نشست. سرانجام به وی اطلاع دادند که چنین افرادی در شمار زندانیان نیستند. یژوف شماره تلفن آپارتمان ایوانوف را پرسید و از طریق تلفن چنین گفت:

اینجا سازمان امنیت است. پاول ایوانوف می‌خواهد از حال فرزندان خود مطلع شود. در سکوت شب ایوانوف در کنار دستگاہ تلفن صدای پیرزنی را شنید. او گفت که "نوه ارشدش در مسکو نیست. ولی نواده کوچکش سلامت و در خواب است." یژوف جمله پیرزن را تکرار کرد و گوشی تلفن را به ایوانوف تعارف کرد. ایوانوف نزدیک بود از شدت هیجان سگته کند.

یژوف گفت: آیا میل دارید پیامی برای آنها بفرستید؟
 ایوانوف در حالی که به دشواری سخن می‌گفت، اظهار داشت: بگویید مراقب پسرم باشد و پالتوی زمستانی مرا برای او اندازه کند. یژوف این سخنان را از طریق تلفن تکرار کرد. در این لحظه پاول ایوانوف خود را به روی میز افکند، چهره‌اش را با دستها پوشانید و از شدت اندوه، های‌های گریه کرد.

این منظره بازپرسها را سخت تحت تأثیر قرار داد. آنها نشسته بودند و تلاش می‌کردند تا به صورت یکدیگر نگاه نکنند. در برابر دیدگان آنان يك بلشويك قدیمی که در تبعید گاهها و شکنجه گاههای تزاری آبدیده شده بود، زارزار می‌گریست. او نتوانست در زندان شوروی جلوی سيل اشك را بگیرد.

یکی از بازپرسان که ناظر این صحنه بود، مدتی بعد ماجرای مذکور را برای من شرح داد و گفت: هرگز در همهٔ عمرم موجودی بی‌شرم‌تر و پلیدتر از یژوف ندیده بودم. او از این منظره لذت می‌برد. یژوف پیروز شد. نیروی اراده و مقاومت پاول ایوانوف در هم شکست. پاول ایوانوف که از سرنوشت فرزندانش سخت نگران و در عذاب بود، هنگامی که دانست فرزند کوچکش آرام خفته است، به خاطر آسایش و نجات آنها آماده شد، به هر چه از او بخواهند، تن در دهد.

بنا به اشاره یژوف، بازپرسها شتابزده " صورت جلسهٔ بازپرسی " را آماده کردند. در آن گفته شد که ایوانوف در سال ۱۹۳۲ از طریق ایوان اسمیرنوف دانست که تروتسکی دستور ترور رهبران حزب را صادر کرده است. پاول ایوانوف پس از آگاهی پیرامون " دستور " تروتسکی، به یکی از تروتسکیستهای تبعیدی به نام " ایکس " دستور داد که به مسکو برود و استالین را به قتل رساند. ایوانوف به هنگام امضای صورت جلسه به یژوف گفت تا آنجا که وی به یاد دارد در تبعیدگاه شخصی با نام و نام فامیلی که وی ارائه کرده وجود نداشته است. یژوف ساکت ماند و پاسخی نداد.

بازداشت مولوتف به مویی بسته بود

از متن تندنویسی شده جریان محاکمه اعضای به اصطلاح " مرکز تروریستی تروتسکی - زینویف " معلوم می‌شود که در فهرست نامهای زمامدارانی که گویا " مرکز " نامبرده قصد کشتن آنها را داشت ، نامی از مولوتف ذکر نشده است . حال آن که مولوتف رئیس دولت بود و پس از استالین مهمترین شخصیت کشور به شمار می‌رفت . متهمان اعلام کردند که برای ترور استالین ، وروشیلوف ، کاگانویچ ، ژدانوف ، اوجونیکیدزه ، اُکوسیور و پیوستیشف تدارك دیده بودند . ولی کسی از مولوتف یاد نکرد .

این نکته جالب است که در جریان محاکمات نه وپشینسکی دادستان کل کشور و نه داوران حتی يك بار از متهمی نپرسیدند که آنها چرا مولوتف را از میان رهبرانی که باید کشته شوند ، مستثنی دانسته‌اند .

۱۰ خاطر خوانندگان را مستحضر می‌دارد که از میان این گروه زمامدار شوروی نیز کسانی به سرنوشت شوم گرفتار شدند . اوجونیکیدزه در سال ۱۹۳۷ به صورتی مشکوک خودکشی کرد . کوسیور در سال ۱۹۳۹ و پیوستیشف در سال ۱۹۴۰ اعدام شدند . م .

شگفت‌تر آن که در جریان دادگاه، دادستان، داوران و متهمان حتی يك بار نام مولوتف را بر زبان نیاوردند!

حال خوانندگان را متوجه خواهیم کرد که در این ماجرا هیچ رازی نهفته نبود.

از همان آغاز بازپرسی به مسئولان سازمان امنیت دستور داده شد از متهمان چنین اعتراف بگیرند که گویا آنها قصد ترور استالین و کلیه اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) را داشتند. بر پایه همین دستور میرونوف از رینگولد خواست تا علیه بلشویکهای قدیمی شهادت دهد و اعلام کند که گویا آنها قصد ترور استالین، مولوتف، وروشیلوف، کاگانویچ، کیروف و دیگر رهبران را داشتند. رینگولد نیز چنین کرد. در اتحاد شوروی قاعده بر آن است که نام فامیل "رهبران" بر پایه مقام و موقف آنها در سلسله مراتب حزبی و دولتی به ترتیب اعلام شود. بنابر این قاعده نام مولوتف بلافاصله پس از نام استالین توسط رینگولد ارائه شد. ولی هنگامی که صورت جلسه "شهادت" و "اعتراف" رینگولد را برای تصویب نزد استالین بردند، چنان که اشاره شد، وی نام مولوتف را از فهرست نامهای سران حزب و دولت حذف کرد. از این پس به کلیه بازپرسان دستور داده شد که نام مولوتف را در هیچ یسک از صورت جلسات بازپرسی ذکر نکنند.

این خبر در محیط مسئولان سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) به سرعت منتشر شد. همه گمان داشتند که در پی این ماجرا دستور بازداشت مولوتف صادر خواهد شد تا او نیز به اتفاق زینویف و کامنف در ردیف متهمان قرار گیرد. بازپرسان به یکدیگر می‌گفتند که گویا مولوتف تحت نظر است و حق خروج از خانه را ندارد. در سازمان امنیت شوروی کسی (شاید جز یاگودا) نمی‌دانست که مولوتف منضوب واقع شده است. گفته می‌شد که مولوتف استالین را

از دست زدن به محاکمهٔ بلشویکهای قدیمی برحذر داشته بود. از این رو موجبات خشم استالین را فراهم آورد.

چندی بعد مولوتف برای استراحت به نواحی جنوبی کشور رفت. سفر غیر مترقبهٔ او نیز مسئولان سازمان امنیت (ان.ک.و.د) را شگفت زده کرد. آنها سفر مولوتف را مقدمه‌ای برای بازداشت وی تلقی می‌کردند. همه می‌دانستند که استالین عادت ندارد. وزیران و یا اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) را به هنگام انجام وظیفه بازداشت کند. استالین پیش از بازداشت سران کشور را یا به سفر برای استراحت می‌فرستاد و یا این که تغییر مقام می‌داد. مسئولان سازمان امنیت شوروی که از این امر آگاهی داشتند، همواره در انتظار بازداشت مولوتف روزشماری می‌کردند. در (ان.ک.و.د) همهٔ مسئولان مطمئن بودند که مولوتف از مرخصی به کاخ کرملین باز نخواهد گشت، بلکه روانهٔ زندان داخلی لوبیانکا خواهد شد.

یاگودا پیش از سفر مولوتف یکی از مسئولان اداره حمل و نقل سازمان امنیت شوروی را که حرف اول نام او "گد" بود، احضار کرده. یکی از زیردستان من بود. یاگودا به وی دستور داد که در سراسر دوران سفر و مرخصی مراقب مولوتف باشد. یاگودا به گد اظهار داشت که کار ظریفی از سوی "ارباب" به او محول شده است. (در زبان روسی اغلب کلمه "ارباب" در مورد روسا و مسئولان بسیار عمده به کار می‌رود. در اینجا مقصود یاگودا از "ارباب" استالین بود.) یاگودا به گد دستور داد که به بهانه حفظ جان مولوتف باید همواره او را زیر نظر داشته باشد و مراقبت کند که مبادا مولوتف دست به خودکشی زند. ارقام رمز مخصوصی به منظور ارتباط و گزارش روزانه پیرامون وضع مولوتف در اختیار گد گذاشته شد. وی همه روزه گزارش رمز را برای یاگودا ارسال می‌داشت و مخابره می‌کرد.

استالین سخت ناراحت می‌شد از این که قربانیان مورد نظرش حتی از طریق دست زدن به خودکشی از مجازات و انتقامی که برای آنها منظور شده بود، رها گردند. بعدها استالین به خاطر آن که تومسکی یکی دیگر از اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) توانست خودکشی کند، یاگودا را مورد مواخذه قرار داد. زیرا تومسکی توانسته بود با توسل به خودکشی از شرکت در نمایش محاکماتی که استالین قصد داشت برای او و عده‌ای دیگر ترتیب دهد، نجات یافت. تومسکی با شلیک گلوله در آخرین لحظه از چنگال مأموران سازمان امنیت خلاص شد و بدین ترتیب زندگی خود را پایان بخشید.^۲

این بار که مولوتف به سفر می‌رفت، استالین همانند سالهای گذشته برای مشایعت او به ایستگاه راه‌آهن نیامد. من از این ماجرا تعجب نکردم. ولی ماجرای بعدی تعجب آور بود. درست یک ساعت پس از حرکت قطار سریع‌السیر مخصوص حامل مولوتف، یاگودا به اداره حمل و نقل سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) دستور داد که از طریق دستگاه ارتباط ویژه تلگرافی مخابره کنند. در تلگرام گفته شد که استالین برای مشایعت مولوتف به ایستگاه راه‌آهن آمد. ولی قطار حرکت کرده بود. استالین خود دستور داده بود چنین تلگرافی برای مولوتف مخابره شود.

چه عاملی سبب شد که استالین چنین دروغی را عنوان کند؟ ارسال این تلگرام چه ضرورتی داشت؟ البته هدف استالین از این کار رفع نگرانی مولوتف و اعلام آشتی با وی نبود. هرگاه استالین چنین هدفی می‌داشت، پیش از هر چیز باید دستور می‌داد تا نام مولوتف

۲. تومسکی از سال ۱۹۰۴ عضو حزب و از سال ۱۹۱۹ عضو کمیته مرکزی و از سال ۱۹۲۲ عضو دفتر سیاسی حزب بلشویک بود. وی در سال ۱۹۲۶ در دست در لحظاتی که مأموران سازمان امنیت شوروی برای بازداشت او آمده بودند، خودکشی کرد. -م-

را مجدداً در فهرست وارد کنند و نشان دهند که گویا متهمان قصد داشتند او را نیز همانند دیگر اعضای دفتر سیاسی " به قتل رسانند " ! ولی استالین چنین دستوری نداد . از اینجا چنین بر می آید که قصد استالین از ارسال تلگرام رفع شبهه و تا اندازه ای آرام کردن مولوتف بود . این کار نیز تمهیلاتی در مراقبتهای سازمان امنیت شوروی (ان .ك .و .د) پدید می آورد و از خطر خودکشی مولوتف می کاست . با وجود ارسال این تلگرام آرامبخش ، وضع مولوتف همچنان لرزان و غیر قابل اطمینان بود . مولوتف که در یکی از کاخهای بسیار زیبا و مجلل جنوب دوران مرخصی خود را می گذرانید ، در واقع به دامی افتاده بود که امکان داشت هر لحظه تنگتر شود . فقدان نام او در فهرست قربانیان به اصطلاح " مرکز تروریستی تروتسکی - زینویف " بی گمان حتی لحظه ای از ذهنش خارج نمی شد . در واقع تنها کسی بود که از میان اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) نامش حذف شده بود . استالین ، مولوتف را در حالتی آویخته میان مرگ و زندگی نگاه داشته بود . وی مولوتف را شش هفته در این وضع قرار داد . استالین پس از شش هفته تصمیم گرفت مولوتف را " مورد عفو " قرار دهد . او به مولوتف احتیاج داشت . در گروه اندک مایه ای که استالین دفتر سیاسی خود را از آنان تشکیل داده بود ، مولوتف چهره ای استثنایی به شمار می رفت . مولوتف شخصیتی با استعداد و کوشنده بود . او با کار و کوشش متمادی خویش ، محیط فعالیت دولتی را برای استالین سهل و آسان می کرد . گذشته از آن مولوتف تنها کسی بود که پس از استالین در میان اعضای دفتر سیاسی حزب به عنوان بلشویک قدیمی شناخته می شد . وی در دوران پیش از انقلاب آثاری از کوشش و فعالیت خویش برجا نهاده بود . نام وی در تاریخ پیش از انقلاب روسیه ثبت بود . مسئولان سازمان امنیت شوروی (ان .ك .و .د) ضمن ابراز شگفتی مشاهده کردند که مولوتف پس از بازگشت به مسکو

همچنان در مقام ریاست شورای وزیران اتحاد شوروی باقی مانده است . این خود نشانه‌ای از صلح و آشتی میان استالین و مولوتف به شمار می‌رفت، گرچه موقت و کوتاه مدت باشد .

باید افزود که نام مولوتف با این وصف در فهرست مذکور گنجانده نشد . البته دیگر وقتی برای این کار باقی نمانده بود . زیرا جریسان محاکمات چند بار به تعویق افتاد . دیگر امکانی برای تغییردادن صورت جلسات و گرفتن اعتراف مجدد از متهمان وجود نداشت . در ضمن باید افزود که استالین " خطا کاران " را یکباره مورد عفو و بخشایش قرار نمی‌داد . او برای " خطا کاران " مهلت معین می‌کرد تا ضمن ابراز پشیمانی " خطای " خود را جبران کنند .

از این رو در جریان نخستین دور محاکمات مسکو نامی از مولوتف برده نشد . حتی در آخرین نطق وبشینسکی که از " یاران برجسته استالین " نام برد، از مولوتف ذکری به میان نیامد . وبشینسکی طی بیانات خود گفت : " کسانی که وجودشان سرشار از عشق به مام میهن است، نام بلشویکها و دولت‌مردان برجسته‌ای چون سرگو اورجونیکیدزه، کلیمنت وروشیلوف، لازار کاگانویچ و رهبران بلشویکهای اوکرائین از جمله کوسیور و پوستیشف و رهبران بلشویکهای لنینگراد چون ژدانوف را عزیز و گرامی می‌دارند . "

البته وبشینسکی به میل و ابتکار خود نام مولوتف را حذف نکرد . او از دبیرخانه استالین دستور صریح داشت . دستور مذکور حاکی از آن بود که از این پس نباید نام مولوتف در فهرست اسامی بلشویکها و دولت‌مردان برجسته، با استعداد و کوشنده قرار گیرد .

ولی در دومین و سومین دور محاکمات مسکو وضع تمام و کمال دگرگون شد . مولوتف در دیده استالین به جایگاه پیشین خود بازگشت . بنابه دستور استالین نام مولوتف در فهرست اسامی زمامدارانی که " توطئه گران قصد ترور آنها را داشتند " گنجانده شد . متهمان در

دادگاه چندین بار از به اصطلاح نیت خود در سوء قصد علیه مولوتف سخن گفتند. آنها در دور دوم و سوم محاکمات افزودند که زینویف و کامنف نیز قصد ترور مولوتف را داشتند (حال آن که این دو شخصیت سالها قبل طبق حکم صادره در نخستین دور محاکمات مسکو اعدام شده بودند و دیگر زنده نبودند). آن زمان زینویف و کامنف طبق دستور استالین ناگزیر بودند نام مولوتف را از متن " اعترافنامه " خود حذف کنند. زیرا هنوز تکلیف مولوتف روشن نبود و استالین نمی دانست که نام مولوتف را در فهرست " توطئه گران " قرار دهد و یا در فهرست نام به اصطلاح " قربانیان توطئه " بگنجانند. . . .

آن چه بر مولوتف گذشت، برای دیگران نیز ممکن و میسر بود. هریک از اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) که مورد بی مهری استالین قرار می گرفتند، ممکن بود به چنین سرنوشتی دچار گردند. راستی که سرنوشت مولوتف به مویی بسته بود. چه بسا امکان داشت وی از مرخصی یگراست به زیرزمینهای زندان سازمان امنیت (ان.ک.و.د) فروافتد. در این صورت متهمان او را به عنوان همدست خود در سوء قصد نسبت به استالین معرفی می کردند. اندک تردیدی ندارم که هرگاه مولوتف بر جایگاه متهمان قرار می گرفت، همانند آنان به همه گناهان " اعتراف " می کرد. زیرا او نیز زن و فرزند داشت .

آخرین روزها

در آغاز استالین قصد داشت نخستین دور محاکمات مسکو را به صورتی در آورد که در آن دست کم پنجاه متهم بر جایگاه متهمان قرار گیرند. ولی در جریان " بازپرسی " رقم مذکور چندین بار — مورد تجدید نظر قرار گرفت و از شماره متهمان کاسته شد. سرانجام تعداد متهمان به شانزده نفر رسید. مقرر شد کسانی در دادگاه حضور یابند که آماده اعتراف باشند و تعارضی میان گفته‌های آنان در جریبان بازپرسی و دادگاه پدید نیاید.

پنج تن از متهمان مأموران و دستیاران سازمان امنیت شوروی (لِن.ك.و.د) بودند. در میان این پنج دستیار سازمان امنیت شوروی، مأموران مخفی نیز وجود داشتند. اینان عبارت بودند از : اولبرگد، فریتس داوهد، برمان یورین، رینگولد و پیکل. از دیدگاه مسئولان سازمان امنیت شوروی این پنج تن متهم شناخته نمی‌شدند، بلکه مجری دستورات سری کمیته مرکزی حزب بودند.

یک هفته پیش از آغاز محاکمات، متهمان را با حضور ویشینسکی و بازپرسان برای تمرین آماده کردند. چندین بار مراسم تمرین ایسن

نمایش مکرر شد.

مسئله انتخاب محل برای محاکمات علنی از چنان اهمیتی برخوردار بود که استالین جهت بررسی این مسئله جلسه ویژه‌ای ترتیب داد. از مجموع سالنهایی که یاگودا پیشنهاد کرده بود، استالین سالن کوچکی را برگزید. این سالن اکثراً کاخ اتحادیه‌ها نام داشت. گنجایش سالن از حدود سیصد و پنجاه نفر تجاوز نمی‌کرد. حال آن‌که در همان کاخ اتحادیه‌ها سالن بزرگی چون تالار ستوندار مشهور کاخ وجود داشت. این سالن چند هزار نفر را در خود جای می‌داد. در ضمن استالین به یاگودا دستور داد که تنها کارمندان سازمان امنیت (ان.ک.و.د) را به سالن دادگاه بفرستد و از نفوذ افراد "بیگانه" و "غیرمجاز" حتی اگر عضو کمیته مرکزی حزب و هیأت دولت باشند، ممانعت به عمل آورد. بدین روال سازمان امنیت "تماشاگرانی" را نیز به سالن دادگاه فرستاد.

کارمندان بایگانی، منشیها، مسئولان رمز، ماشین نویسا و تندنویسهای سازمان امنیت را برای حضور در دادگاه اعزام کردند. پروانه هر يك از آنها برای نیمی از مدت روز اعتبار داشت. لذا به نوبت در دادگاه حضور می‌یافتند. هر يك از آنان شماره ردیف و مندرلی خود را می‌شناخت. اینان با لباس غیر نظامی در دادگاه حاضر می‌شدند. کسی جز روسای سازمان امنیت شوروی حق نداشت با او نیفورم ویژه (ان.ک.و.د) به دادگاه برود.

شخصیتهای برجسته کمیته مرکزی حزب و هیأت دولت که بنا بر معمول برای حضور در کنگرها، سان و رژه نظامی و دیگر مراسم باشکوه از سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) پروانه دریافت می‌داشتند، این بار مسئولان سازمان را تلفن پیچ کردند و خواستار دریافت پروانه ورود به جلسات دادگاه بودند. به آنها گفته می‌شد که به سبب عدم گنجایش سالن، همه پروانهها تقسیم شده است.

با این که متهمان قول داده بودند تعهدات خود را با دقت اجرا کنند، معهذا استالین سخت نگران بود از این که مبادا ناگهان کسی از این بلشویکهای قدیمی، تاب نیاورد و حقایق را در دادگاه بیان کند. از این رو وی اجازه نداد حتی افراد بسیار محرم و مطمئن حزب نیز در دادگاه حضور بهم رسانند. مسئولان رمز و ماشین نویسیها و تندیسهای اندک مایه سازمان امنیت (ان.ك.و.د) که طی سالها خدمت در سازمان به سکوت و رازداری عادت کرده بودند، برای حضور در دادگاه مناسب تشخیص داده شدند.

حتی يك نفر از خویشاوندان متهمان در دادگاه حضور نداشت. استالین به جوانب احساسی دادگاههای بورژوازی اعتنا نمی‌کرد. او خویشاوندان متهمان را در حکم گروگان می‌پنداشت.

هراس از این که مبادا ناگهان جعلیات و تقلبات این نمایشنامه فاش و برملا گردد، چندان شدید بود که سازمان دهندگان نمایش ساختگی تنها به انتخاب تماشاگران بنده نکردند، بلکه تدابیر دیگری نیز اتخاذ نمودند تا دهان شرکت کنندگان نمایش همچنان بسته بماند و اندیشه عمیان به مفکره کسی راه نیابد.

در جاهای مختلف سالن کسانی از مأموران مخفی سازمان امنیت (ان.ك.و.د) را قرار دادند. این افراد تمرینهای لازم را کرده بودند. به مجرد احساس خطر و اشاره از سوی دادستان آماده بودند تا از جا برخیزند و سروصدا به راه اندازند و صدای متهم بی‌نوا را در میان فریادهای خویش خفه و خاموش کنند. هممه و غوغا در "سالن" به رئیس دادگاه بهانه می‌داد که جریان "دادرسی" را تا "برقراری مجدد نظم و سکوت" متوقف و دادگاه را تعطیل کند. بدیهی است پس از این ماجرا هرگز متهم "عاصی" به سالن دادگاه باز نمی‌گشت. آخرین گفتگویی که پژوف و یاگودا در پایان تدارک محاکمات با متهمان داشتند نمونه‌ای روشن از هراس و نگرانی تدارک کنندگان این

نمایشنامه است. ^۱ یاگودا و یژوف ضمن گفتگو با متهمان عمده - زینویف، گامنف، یوداکیم اف^۱، باکایف، مراچکوفسکی و تر-واهانیان، مراتب نگرانی استالین را به گونه‌ای نشان دادند. یژوف از سوی استالین بار دیگر به آنها اطمینان داد که هرگاه در جریان دادگاه به تعهدات خود عمل کنند، استالین نیز به همه وعده‌های خود وفا خواهد کرد. یژوف متهمان را بر حذر داشت که در جریان "دادرسی" از خطی مشی سیاسی خود دفاع نکنند. یژوف به آنها اخطار کرد که دفتر سیاسی (پولیت بورو) متهمان را مشترکا^۲ مسئول می‌شمارد. هرگاه یکی از متهمان از حیطة تعهدات خود یا فراتر نهد و "عهد شکنی در پیش گیرد"، این گناه به عنوان گناه مشترک همه متهمان محسوب خواهد شد.

محاكمه در تاریخ نوزدهم اوت سال ۱۹۳۶ آغاز شد. ریاست دادگاه را واسیلی اولریخ^۳ کارمند سابق ضد اطلاعات سازمان امنیت شوروی بر عهده داشت. داوران و منشیهای دادگاه در انتهای سالن رو به تماشاگران نشسته بودند. افراد معتمد و منتخب جهت نظارت بر صحت کار دادگاه وجود نداشتند. رژیم استالین که خود را "دموکراتیک ترین نظام عالم" می‌نامید جرأت نکرد نمایندگان معتمد و منتخب مردم را به درون دادگاه راه دهد.

متهمان را در گوشه سمت راست سالن جا داده بودند. صندلیهای آنان در چهار ردیف قرار داشت. معجز چوبی کوتاهی جایگاه متهمان را مشخص می‌کرد. سه نگهبان از واحدهای نیروهای مسلح سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) بتفنگهایی که دارای سرنیزه بودند،

۱ - یوداکیم اف از سال ۱۹۰۳ عضو حزب و از سال ۱۹۱۹ عضو کمیته مرکزی بود که پس از این محاکمه در سال ۱۹۳۶ اعدام شد. - م.

نقش مأموران مسلح ویژه متهمان را بر عهده داشتند. در گوشه سمت چپ سالن درست مقابل متهمان ویشینسکی دادستان کل کشور نشسته بود. متهمان و دادستان روبروی یکدیگر قرار داشتند. تماشاگران چهره متهمان را از روبرو نمی‌دیدند. پشت سر متهمان در گوشه سالن درب محقری دیده می‌شد. این درب به راهروی تنگی که دارای چند اتاق کوچک بود، کشوده می‌شد. یکی از این اتاقها ویژه بوفه بود. در بوفه ساندویچ و نوشابه خنک گذارده بودند. یاگودا و دستیارانش در این اتاق قرار داشتند. آنها در این اتاق همه مطالب گفته شده در دادگاه را می‌شنیدند. در اتاق بلندگو کارگزارده بودند. دیگر اتاقها ویژه نگهبانان و متهمان بود. در تنفس و فواصل جلسات صبح و عصر دادستان با متهمان ملاقات می‌کرد و دستوراتی صادر می‌نمود. آنها در اینجا غذا می‌خوردند و استراحت می‌کردند.

ظاهر متهمان بهتر از دوران بازپرسی بود. طی دو هفته بر وزن بدنشان افزوده شد. آنها توانستند بخوابند و استراحت کنند. ولی با این وصف رنج و مشقتی که متحمل شده بودند، از چهره آنان هویدا بود. اما در میان متهمان چند تن تمام و کمال تندرست و سر حال به نظر می‌رسیدند. حالت اینان کاملاً "مغایر دیگر متهمان بود که آشفته و عصبانی بودند. افراد مجرب با بدن این دو گروه متعارض به سهولت می‌توانستند متهمان حقیقی را از متهمان ساختگی و دروغین تمیز دهند.

چنان که بارها اشاره شد اسحاق رینگولد یکی از متهمان ساختگی و دروغین بود. چهره لطیفش از تندرستی او حکایت می‌کرد. لباس خوشبوخت و شیکی برتن داشت. گویی هنرپیشه‌ای است که به یکی از مجالس جشن و سرور آمده است و مورد علاقه و محبت حاضران و تماشاگران است. او در انتهای ردیف دوم چنان بر روی صندلی نشسته بود که تصور می‌رفت در قطار و کنار گروهی از مسافران نشسته

است . رینگولد که از دادستان کل چشم برنمی‌داشت، با نگاه خویش چنان تفهیم می‌کرد که آماده است با نخستین اشاره وی از جابر خیزد و به یاری دادستان بشتابد . و النتین اولبرگد مأمور مخفی سازمان امنیت در نزدیکی او و کنار زینویف و کامنف نشسته بود و آنان را با بیم و احترام می‌نگریست . فریتس داوید و برمان - یورین نمایندگان مخفی سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) در حزب کمونیست آلمان به یادداشت‌های خود می‌نگریستند و آماده بودند به محض اشاره دادستان کل کشور " وظایف حزبی " خود را صمیمانه انجام دهند . از میان متهمان ساختگی و دروغین تنها پیکل چهره‌ای مغموم و افسرده داشت .

زینویف بیش از دیگران خسته و فرسوده به نظر می‌رسید . از رنگ چهره و شیار تیره زیرچشمانش پیدا بود که وی ناتندرست و بیمار است . وی از تنگی نفس (آسم) رنج می‌برد و هرچند گاه يك بار دهانش را می‌گشود تا مقدار بیشتری هوا به سینه خود فرو برد . او که به دشواری نفس می‌کشید یقه پیراهن را باز کرد و تا زمانی که دادگاه جریان داشت با یقه باز بر صندلی نشست . زینویف گاه به حاضران در سالن نظر می‌دوخت . گمان می‌رود شگفت زده بود از این که در جلسه دادگاه حتی يك نفر از شخصیت‌های برجسته حزب و دولت و حتی يك چهره آشنا وجود ندارد کامنف بیش از زینویف دچار شگفتی شده بود . زیرا طی سالیان دراز رئیس شورای شهر مسکو بود و بسیاری از مسئولان حزبی و دولتی شهر را شخصا می‌شناخت . بی گمان هر دو به سهولت دریافتند که حاضران در جلسه از چه کسانی تشکیل شده است . لابد هر دو فهمیدند که آنها را در واقع به دادگاه نیاورده‌اند، بلکه از يك بخش سازمان امنیت (ان.ك.و.د) به بخش دیگر آن انتقال داده‌اند و لذا هیچ صدای اعتراضی از این سالن به گوش جهانیان و به خارج از دادگاه نخواهد رسید .

اولریخ ریثیس دادگاه در جلسه نخستین به جوانب صوری تشخیص هویت متهمان پرداخت و پس آنگاه اظهار داشت که چون متهمان از قبول وکیل مدافع امتناع ورزیدند، لذا مستقلاً دفاع از خود را برعهده خواهند داشت .

بعضی از حاضران شگفت زده بودند از این که چگونه متهمان در شرایطی که مسئله مرگ و زندگی آنان در میان است از یاری وکلای مدافع سرباز زدند . حال آن که سخت نیازمند دفاع و کمکهای حقوقی بودند . توضیح این مسئله بسیار ساده است . پیش از تشکیل دادگاه متهمان قول دادند که متفقاً از پذیرش وکیل یا وکلای مدافع امتناع ورزند . در ضمن تعهد کردند که کلامی در دفاع از خود بر زبان نیاورند . هنگامی که از آنها خواسته شد تا اگر مطلبی در دفاع از خود دارند بیان کنند، همگی به اتفاق آراء اظهار داشتند که چیزی برای گفتن ندارند .

دادستان پس از قرائت ادعاینامه، پرسش از متهمان را آغاز کرد . متهمان سه روز تمام پیرامون نقشه‌های به اصطلاح تروریستی خود که طی چند سال آماده کرده بودند، سخن گفتند . ولی نه دادستان و نه متهمان حتی يك نمونه پیرامون اجرای این به اصطلاح نقشه‌ها ذکر نکردند . به تنها مطلبی که در دادگاه اشاره شد قتل کیروف بود . خوانندگان می‌دانند که قتل کیروف حاصل توطئه استالین با همکاری یاگودا و زاپاروژتس بود .

بعدها استالین گروه‌های دیگری از بلشویک‌های قدیمی را نیز در جریان محاکمات سالهای ۱۹۳۷-۱۹۳۸ مسکو مسئول قتل کیروف معرفی کرد . او در نهایت بی شرافتی بسیاری را به گناهی که خود مرتکب شده بود آلوده نمود .

گرچه دادستان کل نتوانست هیچ دلیلی پیرامون شرکت زینویف، کامنف و دیگر بلشویک‌های قدیمی در مورد قتل کیروف ارائه کند، با

این وصف متهمان یکی پس از دیگری به گناهکار بودن خود در ایمن جنایت اعتراف کردند. تنها اسمیرنوف به صورتی نیشدار پرسش دادستان را پاسخ گفت. همه حاضران از پاسخ اسمیرنوف دریافته‌اند که موضوع تا چه پایه جعلی و ساختگی است. سخنان استهزاآمیز و زهر آلود او چندین بار ویشینسکی را ناراحت و عصبانی کرد. اسمیرنوف به گونه‌ای سخن می‌گفت که همه حاضران به سهولت ساختگی بودن این نمایش رادریافته‌اند. هنگامی که دادستان کل پرشی را مطرح می‌کرد، اسمیرنوف در پاسخ وی می‌گفت:

"چنین حساب کنید..."

ویشینسکی طی سخنان خود به "اعترافات" استهزاآمیز و نیشدار اسمیرنوف اشاره کرد و گفت که اسمیرنوف خود را گناهکار دانسته و اعتراف کرده که رهبری سازمان ضد انقلابی مخفی تروتسکیستها را برعهده داشته است. ولی او این اعترافها را به صورتی استهزاآمیز بیان کرده است.

هنگامی که مراچکوفسکی، دریتسر و تر-واهانیان سخنان ویشینسکی را مورد تأیید قرار دادند و اعلام داشتند که اسمیرنوف رهبر این "مرکز" مخفی بوده است، اسمیرنوف به گونه‌ای پاسخ گفت که حتی حاضران از پیش آماده شده و تعلیم دیده داخل سالن نیز نتوانستند جلوی خنده خود را بگیرند. اسمیرنوف خطاب به مراچکوفسکی و دریتسر چنین گفت: "آیا شما به رهبر نیاز دارید؟ باشد، مرا به عنوان رهبر انتخاب کنید"

ویشینسکی بدون کمترین اعتنا به این نکته که متهمان تمام و کمال به تعهد خود وفا کرده بودند، گفت که آنها در بعضی موارد "همه چیز را نگفتند" و مطالبی را از دادگاه پنهان داشتند. در ضمن ویشینسکی مراتب رضایت خود را از پنج متهم - رینگولد، پیکل، اولبرگ، فریتس داوید و برمان - یورین ابراز نمود. او به ویژه

رینگولد و پیکل را مورد تقدیر قرار داد و از این رهگذر دیگر متهمان را ملامت و سرزنش کرد. ویشینسکی گویی توجه نداشت که رینگولد در ایفای نقش راه افراط در پیش گرفت.

ویشینسکی قضات دادگاه را مخاطب قرار داد و گفت: داوران محترم، درک میزان صداقت در رفتار رینگولد و پیکل، کاری است سهل و آسان است. آنها در این دادگاه بارها مراتب جرم و گناهان زینویف، کامنف و یوداکیم اف را در دست زدن به جنایات سنگین فاش و برملا کرده‌اند.

رینگولد بیش از دیگران مورد تقدیر قرار گرفت. وی در سراسر دوران محاکمه نقش دستیار ویشینسکی را ایفا کرد و با ظاهر فریبنده و حافظه درخشان خویش به یاری دادستان شتافت. رینگولد همین‌که احساس می‌کرد یکی از متهمان اندکی از متن نمایشنامه انحراف حاصل کرده‌است، سپندآسا از جابرمی‌جست، سخن او را قطع می‌کرد، با اصطلاح "تصحیح" لازم را به عمل می‌آورد و اعلام می‌نمود که فلان متهم موضوعی را از دادگاه پنهان داشته‌است. هرگاه رینگولد احساس می‌کرد که دادستان کل نیز منحرف شده و ذکر مطلبی را از یاد برده‌است، برمندی خود جابجایی شد و از روی "احترام" اجازه می‌خواست تا سخنی را بر گفته‌های دادستان بیافزاید. ویشینسکی نیز با لبخندی محبت‌آمیز صبر می‌کرد تا رینگولد گفته‌هایش را "تصحیح" کند.

پیکل همانند انعکاس صوت گفته‌های رینگولد را تکرار می‌کرد. ولی به خلاف رینگولد این کار را بدون ظاهر فریبیهای آمیخته با شور و هیجان انجام می‌داد.

ویشینسکی خطاباً بالا بلند خود علیه متهمان را بدون احساس ناراحتی قرائت می‌کرد. متهمان نه این‌که مقاومتی ابراز نمی‌داشتند، بلکه به خلاف، اتهامات وارده از سوی دادستان را مورد تأیید قرار

می‌دادند. ویشینسکی به هنگام وارد آوردن اتهامات دهشت انگیز به متهمان بیچاره، لحظه‌ای به این نکته توجه نداشت که متهمان قادر به انجام جنایت نبودند، زیرا در زمان مورد نظر یا در تبعید و یا در زندان روزگار می‌گذرانیدند.

ویشینسکی در پایان خطابه خود با صدای بلند، در حالی که فریاد می‌کشید، گفت: "من برای همه این گهای هار از صدر تا ذیل، بدون استثناء، تقاضای اعدام می‌کنم."

بیست و دوم اوت که چهارمین روز محاکمات بود، هریک از متهمان طرح "آخرین دفاع" خود را به مالچانوف تسلیم کردند. مالچانوف آنها را به پژوف ارائه نمود. پژوف جمله‌هایی را که مبین یادآوری نزدیکی متهمان با لنین و خدمات آنها به انقلاب بود، از متن دفاعیه حذف کرد. تدارک‌کنندگان محاکمات مسکو موافق نبودند که متهمان پیرامون گذشته درخشان خود سخن بگویند و از این رهگذر به جنبه تعصب آمیز اتهامات وارده اشاره‌ای کنند. از این رو در اسناد منتشره پیرامون محاکمات مسکو به خدمات متهمان در تأسیس حزب بلشویک و دولت شوروی و نیز نقش رهبری آنان در انقلاب اکتبر کمتر اشاره‌ای نشده است. حتی در جراید و مطبوعات نوشته نشد که متهمان طی سالهای حاکمیت شوروی چه مقام و موقفی داشتند. در ادعای نام دادستان و حکم دادگاه مشاغل متهمان و محکومان ذکر نگردید و در کنار نام آنها تنها واژه بی رنگ و جلای "کارمند" به کار گرفته شد.

"آخرین دفاع" متهمان در واقع دردناکترین بخش محاکمات مسکو بود. متهمان به امید نجات اعضای خانواده و هزاران تن از طرفداران خویش و رهایی آنان از چنگال انتقام استالین، به قربانی کردن خود تن دردادند. آنها که از خدعه و نبرنگد و ریاکاری استالین آگاهی داشتند، تمام و کمال به وعده‌هایی که داده بودند وفا کردند تا مبادا

استالین بهانه جویی کند و قول خود را زیر پا گذارد. آنها خود را راهزن بی پرنسیپ و فاشیست نامیدند و استالین را مورد ستایش قرار دادند. حال آن که متهمان مذکور در دل استالین را غاصب و خائن به انقلاب می‌دانستند.

نخستین متهمی که متن "آخرین دفاع" خود را قرائت کرد، مراچکوفسکی بود. با آن که به وی تذکر داده شد حق ندارد در دادگاه پیرامون گذشته و سابقه انقلابی خویش سخنی بگوید، نتوانست طاقت بیاورد. وی ناگزیر به صورتی بسیار کوتاه به گذشته خود اشاره کرد. حتی پدر بزرگد او یکی از بنیادگزاران اتحادیه مشهور کارگران جنوب روسیه بود. پدر و مادر مراچکوفسکی هر دو کارگر کارخانه بودند. آنان به خاطر فعالیت‌های انقلابی در عهد تزار زندانی شدند. مراچکوفسکی نخستین بار در سیزده سالگی به گناه انتشار اوراق انقلابی بازداشت گردید.

مراچکوفسکی در این لحظه با لحنی اندوهبار گفت: اکنون من به عنوان عنصری ضد انقلابی در برابر شما قرار گرفته‌ام!

داوران و دادستان از روی نگرانی و اضطراب نگاههایی رد و بدل کردند. ویشینسکی نیز توانست طبق تمرین‌های پیشین، به اوباشان مزدور اشاره کند تا همه به راه اندازند. و مانع صحبت مراچکوفسکی شوند، اشک حسرت و اندوه از دیدگان متهم بر چهره افسرده‌اش می‌ریخت. مراچکوفسکی که اختیار از دست داده بود با همه نیروی خود مشت محکمی به معجز چوبی که محل متهمان را متمایز می‌کرد. کوفت. درد شدید دست سبب شد که رنج روحی متهم تخفیف حاصل کند و دوباره بر اعصاب خویش مسلط گردد.

مراچکوفسکی پس از آن که بخود آمد به منظور جبران از دست دادن اختیار گفت که هدف او از یادآوری سوابق انقلابی دفاع از خود نبود. بلکه می‌خواست به حاضران بفهماند که تنها اعیان،

اشراف و ژنرالهای تزاری ضد انقلابی نیستند. افرادی چون او نیز که دارای منشاء پروولتری هستند، هرگاه از خط مشی اصلی حزب منحرف گردند، به عناصر ضد انقلابی بدل خواهند شد.

به یاد دارم که پس از این گفتهٔ مراچکوفسکی، رئیس دادگاه، اولریخ تبسمی رضایتمندانه به سوی ویشینسکی افکند و او که از این سخن آرام گرفته بود به روی مندلی خود نشست.

از این لحظه مراچکوفسکی از متن مصوبه منحرف نشد. او تروتسکی را سخت گناهکار نامید و هرگونه اقدام شدید کمیتهٔ مرکزی نسبت به معترضان را مورد تأیید قرار داد.

مراچکوفسکی در پایان "دفاعیهٔ خود" در برابر استالین به کرنش پرداخت و به سبب فشار بیش از اندازهٔ درد و اندوه راه خودآزاری در پیش گرفت و سرگشته از بدبختیهای خویش دیوانه وار فریاد برآورد و گفت: "ما در وقت خود به سخنان او توجه نکردیم. استالین درس خوبی به ما آموخت! او چنان که باید ما را گوشمالی داد!"

مراچکوفسکی در این لحظه آخرین شانس خود را آزمود و امیدوار بود بتواند در آخرین دقایق استالین را بر سر لطف آورد.

او نیک می‌دانست که تنها راه جلب رضایت استالین آن است که نقش ابله و کودک دبستانی را ایفا کند. زیرا استالین رقیبان را هنرمندانه از میدان بدر و نابود می‌کرد. مراچکوفسکی گمان داشت هرگاه در "آخرین دفاع" به همهٔ وعده‌های خود وفا کند، شاید مورد عنایت استالین قرار گیرد. از این رو در "آخرین دفاع" تقاضای عفو نکرد. بلکه به خلاف، سخن خود را با این جمله پایان داد:

"عمل من در حکم خیانت به حزب بود. لذا مستحق اعدام هستم!"
کامنفر در "آخرین دفاع" خود اعلام کرد که همهٔ اتهامهای وارده رامی‌پذیرد. در ضمن به جای اینکه سخنی پیرامون دفاع از خود بگوید، کوشید تا اثبات کند که مستحق عفو و بخشایش نیست. وی که پس از

پایان سخن بر جای خود نشسته بود، ناگهان بار دیگر از جا برخاست و چنین گفت :

می‌خواهم چند کلمه با فرزندان خود سخن بگویم . . . برای من امکان دیگری جهت صحبت با آنان وجود ندارد . من دو فرزند دارم که یکی خلبان هواپیمایی نظامی و دیگری پيشاهنگ است . شاید تا گور بیش از يك گام فاصله نداشته باشم . از این رو می‌خواهم به آنها بگویم : حکم دادگاه در باره من هر چه باشد ، من از پیش آن را عادلانه می‌شمارم . شما فرزندان من به گذشته ننگرید . پیش بروید . به اتفاق مردم شوروی از استالین پیروی کنید .

کامنف در حالی که چشمان خود را با دو دست پوشانیده بود ، دوباره بر روی صندلی خود نشست . همه حاضران سخت ناراحت و متأثر شدند . حتی چهره‌داوران که همانند سنگ سرد و بی‌روح بود ، دگرگونی پذیرفته پس از او نوبت به زینویف رسید . شناختن این ناطق چیره دست که روزگاری در کنگره‌های حزب و جلسات بین الملل کمونیست (کمینترن) شنوندگان را مسحور می‌کرد ، دشوار می‌نمود . زینویف که به زحمت نفس می‌کشید ، دیگر آن اعتماد به نفس پیشین را نداشت . در چهره‌اش هیچ حالتی مشاهده نمی‌شد . او همانند سالهای گذشته به حاضران در سالن نمی‌نگریست و در جستجوی برقراری ارتباط با شنوندگان خود نبود . ولی اندکی بعد بر وجود خود مسلط شد و سخنان وی رنگ و جلای پیشین را بازیافت . او که در کنار معجز ایستاده بود ، متنی را که مأموران تفتیش عقاید استالین برای وی آماده کرده بودند ، می‌خواند . در این لحظه او همانند هنرپیشه‌ای چیره دست به نظر می‌رسید . زینویف در ایفای این نقش ، همه خدمات پیشین خود را نفی کرد و اعلام داشت که سابقه و گذشته انقلابی من (زینویف) افسانه‌ای بیش نبوده است . زیرا زینویف در واقع همیشه خائن و دشمن سوسیالیسم بود .

آخرین گفته‌های او همانند سخنان کامنف ساختگی و بیرنگد می‌نمود . او نیز از خود دفاع نکرد، بلکه حزب و استالین را مورد حمایت قرار داد . آخرین جمله زینویف نامفهوم و همانند نظریه پردازیه‌های استالین نامتناسب و بی‌سروته بود . وی گفت : " بلشویسم انحرافی من به ضد بلشویسم و از طریق تروتسکیسم به فاشیسم منتهی گشت . تروتسکیسم صورت دیگری از فاشیسم و زینویف گرایی رنگ‌دیگری از تروتسکیسم است . . . "

رینگولد، پیکل و سه مأمور مخفی سازمان امنیت شوروی (ان . ك . و . د) نیز هر يك متن " دفاعیه " ای را قرائت کردند . همه آنان جز رینگولد خود را شایسته مجازات نامیدند و از دادگاه تقاضای عفو نکردند ، آنها به سبب جعلی بودن اتهامات یقین داشتند که حیاتشان در معرض مخاطره نیست .

بیست و سوم اوت سال ۱۹۳۶ ساعت هفت و سی دقیقه بعدازظهر ، داوران برای " شور " سالن دادگاه را ترك گفتند ، اندکی بعد یاگودا به آنان پیوست . حکم دادگاه از پیش آماده و مهیا شده بود . حدود دو ساعت وقت صرف شد تا متن ارائه شده از سوی یاگودا رونویسی شود . ولی داوران برای حفظ ظاهر حدود هفت ساعت در اتاق مشاوره باقی ماندند . ساعت دو و سی دقیقه بامداد بیست و چهارم اوت ، داوران به سالن دادگاه بازگشتند و در جایگاه خود قرار گرفتند . اولریخ رئیس دادگاه در سکوتی مرگبار حکم دادگاه را قرائت کرد . وی پانزده دقیقه با ذکر مطالب کلی و يك نسق حاضران را خسته کرد و سرانجام به اصل مطلب در باره احکام محکومیت متهمان رسید . اولریخ در این لحظه به انتظار ماند تا سالن سکوت پیشین را باز یابد . آنگاه پس از مدتی سکوت حکم محکومیت هر يك از متهمان را قرائت کرد و در پایان گفت که همه متهمان به حداکثر مجازات - اعدام از طریق " تهر باران " محکوم شده‌اند .

مسئولان و کارمندان سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) که از شیوه اجرای محاکمات سیاسی آگاهی کامل داشتند، منتظر بودند رئیس دادگاه پس از بیان رأی جمله معمول زیر را قرائت کند و بگوید: " دادگاه با در نظر گرفتن خدمات انقلابی گذشته متهمان، رعایت تخفیف در مجازات را ملحوظ می‌دارد و آنان را به مجازاتهای . . . محکوم می‌کند. "

ولی برخلاف انتظار از قرائت این فرمول معمول خبری نشد. بدین روال جریان این محاکمه دهشت انگیز و مرارتبار با اعلام حکم اعدام متهمان پایان پذیرفت. حاضران سالن هنگامی متوجه این نکته شدند که دیدند اولریخ رئیس دادگاه بدون شتاب متن احکام را در پرونده‌ای که برابر او قرار داشت جای می‌دهد.

در سکوت مرگباری که بر سالن حکمفرما بود، ناگهان فریادی بیوانه وار با صدای زیر و ناخوشایند طنین افکند: " زنده باد خط مارکس، انگلس، لنین و استالین! " این صدا از متهمی کوتاه قد و آشفته موی که دو چشمان سیاهش از زیر موهای آشفته چون آتش بی‌درخشید، برخاسته بود. این متهم لوریه^۳ نام داشت.

طبق قوانین شوروی محکومان به مرگ هفتاد و دو ساعت فرصت دارند تا از مقامات عالی کشور تقاضای عفو کنند. بنابر معمول حکم دادگاه پیش از پایان این مدت به مرحله اجرا در نمی‌آید. حتی اگر با درخواست عفو محکومان مخالفت می‌شد، باز حکم اعدام پیش از پایان فرصت مذکور قابل اجرا نبود. ولی در این مورد، استالین مقررات نانونی را رعایت نکرد و آن را زیر پا گذارد. بامداد بیست و پنجم اوت، حدود بیست و چهار ساعت پس از اعلام رأی دادگاه، جرایم شوروی خبر رسمی اجرای حکم دادگاه را انتشار دادند. هرشانزده محکوم بدون استثناء تهریاران شدند.

استالین به خطای خود پی برد

۱

به خلاف انتظار بازپرسان سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) استالین تنها به تحقیر بلشویکهای قدیمی در دادگاه بسنده نکرد و آنان را به زندانها و اردوگاهها باز نگرداند. استالین به وعده خود پیرامون حفظ جان بلشویکهای قدیمی وفا نکرد. مبالغه نخواهد بود اگر گفته شود که مسئولان سازمان امنیت همانند همه افراد شوروی از اعدام متهمان سخت شگفت زده و متحیر شدند.

تنها موجودات رذل و پلیدی چون چرتوک و یوژنی خود را قهرمان معرفی کردند و چنین می‌پنداشتند که گویا وظایف میهنی خود را انجام داده‌اند. دیگر مسئولان و کارمندان سازمان امنیت شوروی سخت افسرده و پریشان به نظر می‌رسیدند و از هرگونه بحث پیرامون محاکمات خودداری می‌ورزیدند. بسیاری از آنها بلیط راه آهن سفارش دادند تا هر چه زودتر به مرخصی بروند. ولی در پایان ماه اوت از سوی اداره سیاسی مخفی سازمان امنیت احضار شدند. مالچانوف برخلاف انتظار به آنها اعلام کرد که: " امسال از مرخصی خبری نیست کار بازپرسی نه تنها پایان نیافته، بلکه تازه آغاز شده است! "

مالچانوف به حضار گفت که دفتر سیاسی آنان را مورد اعتماد دانسته و تدارك دومین دور محاکمات مسکو را بر عهده آنان محمول کرده است.^۱ در این دوره رادك، سربریاكوف^۱، سوکولنیکوف^۲ و دیگران محاکمه خواهند شد.^۳ هیچ کس از بازپرسان جرأت سرپیچی از اجرای دستور جدید استالین را نداشتند. بعضی به غرولند پرداختند که از شدت فشار و بی خوابی چند ماهه در جریان بازپرسی از متهمان از پا درآمده‌اند و دیگر قدرت ادامه کار بازپرسی را ندارند. ولی کسی به گله آنان اعتنا نکرد.

بعضی از مسئولان تلاش کردند با مراجعه سریع به بهداری سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) و دریافت برگه معافیت پزشکی خود را از این وضع خلاص کنند. ولی فوراً دستور قطع معافیت پزشکی داده شد و تلاش آنان به جایی نرسید.

بدین روال در سازمان امنیت شوروی تدارك برای دومین دور محاکمات آغاز گردید. مقرر شد گروه دیگری از یاران لنین برجایگاه متهمان قرار گیرند.

هنوز اعدام محکومان پیشین پایان نیافته بود که استالین خودسری تازه‌ای را آغاز کرد. اول سپتامبر سال ۱۹۳۶ استالین، یاگودا را احضار کرد و به وی دستوری داد که بیرحمت‌ترین و خشنترین مسئولان و مأموران سازمان امنیت شوروی را به لرزه افکند.

1. Srebriakov

2. Sokolnikov

۳. مترجم توجه خوانندگان را به این نکته جلب می‌کند که کارل رادك از سال ۱۹۰۳ عضو حزب و از سال ۱۹۱۹ عضو کمیته مرکزی بود. وی در سال ۱۹۳۹ اعدام شد. سربریاكوف از سال ۱۹۰۵ عضو حزب و از سال ۱۹۱۹ عضو کمیته مرکزی بود. او در سال ۱۹۳۷ اعدام شد. سوکولنیکوف از سال ۱۹۰۵ عضو حزب و از سال ۱۹۱۷ عضو کمیته مرکزی بود. وی در دوران انقلاب اکتبر نیز عضویت کمیته مرکزی و رهبری انقلاب را برعهده داشت. سوکولنیکوف در سال ۱۹۳۹ تیرباران شد. — م.

تنها شش روز از اعدام بلشویکهای قدیمی که استالین به آنان وعده حفظ جان و زندگی داده بود، گذشت. چنان که خوانندگان به یاد دارند استالین صراحتاً "به آنان قول داده بود که طرفداران و یاران آنها را که در اعتراضهای پیشین شرکت داشتند و اکنون در زندانها و اردوگاهها به سر می‌برند، نخواهد کشت." ولی استالین برخلاف قول و تعهد خویش به یاگودا و یژوف دستور داد تا پنج هزار تن از معترضان فعالی را که در زندانها و اردوگاهها روزگار می‌گذرانند، مشخص و همگی را مخفیانه تیرباران کنند.

در تاریخ اتحاد شوروی این نخستین حادثه اعدام دستجمعی کمونیستها بدون اعلام جرم و اتهام بود. متعاقب آن در تابستان سال ۱۹۳۷ پس از انتصاب یژوف به مقام کمیسر عالی امور داخله سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) استالین به وی دستور داد تا فهرست دیگری از پنجهزار کمونیست معترض آماده کند. این گروه نیز به صورت دستجمعی تیرباران شدند. نمی‌توانم دقیقاً بگویم که چند بار چنین فهرستهایی تدارک شد. ولی می‌توانم به جرأت اعلام کنم که تدوین فهرست تا اعدام آخرین نفر از معترضان پیشین، بلاانقطاع ادامه یافت.

در پایان سال ۱۹۳۶ به عنوان مشاور دولت جمهوریخواه اسپانیا، به کشور مذکور عزیمت کردم. به هنگام اقامت در اسپانیا نمی‌توانستم به صورت مستقیم تدارک دومین و سومین دور محاکمات مسکو را تحت نظر گیرم. در این دو دوره نیز بلشویکهای قدیمی محاکمه و محکوم شدند. ولی بسیاری از مطالب و ماجراهای پشت پرده از طریق گروهی از مسئولان و روسای سازمان امنیت شوروی که مستقیماً در جریان امور بودند، به اطلاع من رسید. آنها طی سفر به اسپانیا و فرانسه همه چیز را با من در میان می‌گذارند و شرح می‌دادند.

چنان که خوانندگان به یاد دارند، استالین آن دسته از سران حزب

را که در نخستین دور محاکمات مسکو مجرم شناخته شدند، به فعالیتهای تروریستی متهم کرده بود. آن زمان او تصور می‌کرد که تنها این اتهام برای محکوم کردن و اعدام آنها کافی است. نخست آن که اتهام سوء قصد نسبت به سران حزب، خود صدور حکم اعدام را مجاز و موجه جلوه می‌داد. دوم آن که استالین گمان داشت اتهام مذکور قانع‌کننده خواهد بود و در محافل اجتماعی جهان ایجاد شبهه و تردید نخواهد کرد. همگان تصور خواهند کرد که لیدرهای سیاسی پس از شکست به خاطر احراز موقعیت از دست رفته، ناگزیر طریق سوء قصد در پیش گرفتند.

استالین برای تدارك دومین دور محاکمات نیز دقیقاً "همین برنامه را مورد نظر قرار داد. اواخر سال ۱۹۳۶ به مسئولان بازپرسی سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) دستور داده شد که از رادک، سربریاکوف، سوکولنیکوف و دیگر شخصیت‌های زندانی چنین اعتراف بگیرند که آنان نیز همانند گذشتگان خویش عضو "مرکز تروریستی" مشابهی بوده‌اند. موارد اتهام چنین بود که در صورت بازداشت شدن زینویف و کامنف و ناکام ماندن "توطئه" با اصطلاح "مرکز تروریستی تروتسکی-زینویف" اینان "وظیفه داشتند فعالیت تروریستی آنان را دنبال کنند."

اینگونه اتهام سبب می‌شد که بازپرسان به متهمان وعده دهند که همانند زینویف، کامنف و دیگر محکومان نخستین دور محاکمات مسکو به اعدام محکوم نخواهند شد. زیرا به تدارك سوء قصد متهم نیستند. بلکه مورد اتهامشان عضویت در "مرکز مشابه" غیر فعال است.

ولی ناگهان روزی این دستور و این استدلال تغییر یافت. به مسئولان سازمان امنیت دستور داده شد که تا رسیدن دستور ثانوی بازپرسی را قطع کنند. بازپرسان عاجز مانده بودند. آنها می‌دیدند

که جهانیان از نتایج نخستین دور محاکمات مسکو با نفرت و انزجار یاد می‌کنند. لذا از خود می‌پرسیدند که آیا استالین با در نظر گرفتن مراتب نفرت جهانیان از ادامه این محاکمات دست برداشته است؟ ولی چند روز بعد مالچانوف بازپرسان را به دفتر خود احضار کرد تا در جلسه مذاکرات فوری اشتراک ورزند. در این جلسه به بازپرسان دستوری داده شد که در ابتدا چون سخنان هذیان آمیز دیوانگان به نظر می‌رسید، به آنها دستور داده شد تا از متهمان چنین اعتراف بگیرند که گویا با کمک دو دولت بیگانه - آلمان و ژاپن - قصد تصرف قدرت و احیای سرمایه‌داری در اتحاد شوروی را داشته‌اند. هرگاه یژوف در این جلسه حضور نمی‌داشت، ممکن بود چنین تصور شود که مالچانوف توازن عقلی خود را از دست داده و دیوانه شده است. ولی یژوف با چنان طمطراقی نشسته بود که جایی برای شبهه و گمان باقی نمی‌گذاشت.

بدین وصف متهمانی که در آغاز اتهامشان عضویت در "مرکز مشابه" غیر فعال بود، ناگهان باید به جاسوسی برای دولت فاشیست آلمان متهم شوند. بدیهی است بازپرسان برابر متهمان در وضعی بسیار نامساعد قرار می‌گرفتند. مالچانوف که به این نکته توجه داشت، دستور داد بازپرسان متهمان خود را با یکدیگر عوض کنند. بدین روال متهمان با بازپرسهای تازه‌ای سر و کار پیدا می‌کردند. لذا وعده‌های بازپرسان پیشین منتفی می‌شد.

چه عاملی سبب شد که استالین با قاطعیت طرح اتهامات وارده به بلشویکهای قدیمی را یکباره تغییر دهد و آنها را به جنایاتی متهم کند که همه آن را تحریک آمیز و کذب محض بدانند؟

جریان امور بسیار ساده بود. استالین که برای گذراندن تعطیلات رفته بود، به مسکو بازگشت. یاگودا پس از مراجعت استالین به وی گزارش داد. استالین از گزارش یاگودا دریافت که زیان حاصله از

محاكمات مسكو به مراتب بيش از سود آن بوده است . راست است كه استالين اعدام زینویف، كامنف و اسمیرنوف را در حكم پیروزی خود تلقی می‌کرد . ولی گذشته از این، همه جریان محاكمات مسكو را شكستی برای او می‌دانستند . محافل اجتماعی سراسر جهان محاكمات مسكو را نمایشی ساختگی در طریق انتقامجویی استالین از رقیبان سیاسی وی نامیدند . به تدریج جهانیان دریافتند كه این محاكمات خشونتبار، جعلی و ساختگی است . یکی از بزرگترین ماجراهای فضاختبار محاكمات مذکور دروغ بودن داستان " ملاقات كپنهاك " و فقدان هتلی به نام " بریستول " در آن شهر بود كه از نظر خوانندگان گذشت . مهمتر از همه آن كه محاكمات مسكو در زحمتكشان شوروی آثار منفی برجا نهاد . زحمتكشان شوروی بيش از پيش نسبت به اعدام شدگان ابراز همدردی می‌کردند و حتی متأسف بودند از این كه انقلابیون قدیمی نتوانستند استالین جبار و ستمگر را سرنگون كنند . گزارش یاگودا حاكي از آن بود كه بر دیوار بعضی از كارخانه‌های شهر مسكو چنین نوشته و شعارهایی دیده شده است :

" مرگدبر قاتل رهبران انقلاب اکتبر ! " ، " افسوس كه آنها موفق به نابودی این گرجی پلید و نابكار نشدند ! "

همه این مسایل صورتی جدی داشت . عامل دیگری نیز موجب اضطراب و ناراحتی استالین گردید . استالین دریافت كه پس از گذشت سالیان دراز از زمان فعالیت گروه مشهور " اراده مردم " ، روحیه ترور انقلابی جوانان روسیه را فراگرفته است و آنها اقدام مذکور را به عنوان عمل قهرمانانه‌ای در طریق دستیابی به " هدف راستین " خویش تلقی می‌کنند . استالین دریافت كه با كشتن بلشویكهای قدیمی، زمینه‌ای برای تقویت اندیشه ترور انقلابی در اذهان مردم پدید آورده و احساس ضرورت ترور خودش را فراهم کرده است ، او با عمل خویش موجب بروز این تصور در مردم شد كه حتی یاران نزدیک لنین نیز ترور

استالین به خطای خود پی برد / ۲۸۲

را تنها وسیله نجات کشور از استبداد استالینی دانسته‌اند. استالین سخت در عذاب بود از این‌که زحمتکشان اتحاد شوروی بلشویک‌های اعدام شده را قهرمانان ملی کشور به شمار آورند.

روسای سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) در دور دوم محاکمات مسکو همانند گذشته تنی چند از مأموران خود را واداشتند که نقش " متهم " را ایفا کنند. نمی‌دانم این افراد چند تن بودند. ولسی از دو نفر نام می‌برم. یکی از آنها شستوف^۴ و دیگری گراشه^۵ نام داشتند. نامهای شستوف و گراشه در فهرست اسامی " مأموران مخفی " سازمان امنیت شوروی ثبت شده بود. اینان مأمورانی بودند که برای کسب اطلاعات پیرامون فعالیتهای کارگران و کارمندان، به کارخانه‌ها و موسسات اعزام می‌شدند. به این مأموران مخفی برای رفع شبهه از دیگران، مسئولیت علنی و آشکار داده می‌شد تا شبهه و نگرانی در افراد پدید نیاید.

شستوف که یکی از مأموران خفیه سازمان امنیت (ان.ك.و.د) بود در حوضه معادن ذغال سنگ کوزنتسک^۶ واقع در سیبری غربی به خدمت اشتغال داشت. یکی از روسای اداره اقتصادی سازمان امنیت شوروی به من گفت که شستوف مأموری با استعداد شمرده می‌شد. ولسی او در

4. Shestov

5. Grashche

6. Kuznetak

مسایل مالی پایبند شرافت و وجدان نبود. مأمور مخفی دیگر گراشه نام داشت. وی در کمیته عالی صنایع شیمیایی اتحاد شوروی از مقام و مسئولیت مهمی برخوردار بود. وظیفه رسمی گراشه دعوت متخصصان خارجی برای کار در صنایع شیمیایی اتحاد شوروی بود، ولی در حقیقت رهبری مأموران مخفی این کمیته کسب اطلاعات از نحوه فعالیت کارمندان و نظارت بر اعمال و رفتار متخصصان خارجی را از دیدگاه امنیتی برعهده داشت.

اداره اقتصادی سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) گراشه را کارمندی بسیار با ارزش می‌شمرد. گراشه که اصلاً از اهالی اتریش بود، چند زبان اروپایی را نیک می‌دانست و به سهولت با متخصصان خارجی طرح آشنایی و دوستی می‌ریخت. حتی توانست بعضی از متخصصان خارجی را به مأموران مخفی سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) بدل کند. آنها پس از بازگشت به میهن نیز روابط خود را با سازمان امنیت شوروی حفظ می‌کردند و اطلاعات سری مربوط به کارخانه‌ها و موسسات خود را در اختیار مأموران جاسوسی مقیم کشورشان قرار می‌دادند.

شستوف و گراشه هر دو در دومین دور محاکمات مسکو شرکت کردند. اینان نیز همانند اسلاف خود گمان داشتند که مسئولیت بزرگی از جانب سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) و کمیته مرکزی حزب بر عهده آنان محول شده است. این افراد مسئول حزبی هرگز تصور نمی‌کردند که با اجرای نقش متهم جعلی لاجرم به اعدام محکوم خواهند شد و حکم اعدام نیز به مرحله اجرا در خواهد آمد. همانگونه که همکاران پیشین آنان با وجود ابراز خوش خدمتی، سرانجام تیرباران شدند.

یوری پیاتاکوف^۱

۱

دومین دور محاکمات مسکو در ژانویه سال ۱۹۳۷ برگزار شد. در این دوره محاکمات شماره متهمان به هفده تن می‌رسید. چهارمهای برجسته این گروه عبارت بودند از پیاتاکوف، رادک، سریریاکوف و سوکولنیکوف.

یوری پیاتاکوف یکی از با استعدادترین شخصیتهای محبوب و مورد احترام در حزب بلشویک بود. به هنگام انقلاب اکتبر سن او از بیست و هفت سال تجاوز نمی‌کرد. ولی با این وصف پیاتاکوف دوازده سال سابقه فعالیت انقلابی داشت. در سال ۱۹۱۸ برادرش لئونید که رهبری فعالیت مخفی بلشویکها در ناحیه کیف را برعهده داشت از سوی گروه ملی گرایان گایداماک^۲ دستگیر شد و تحت شکنجه قرار گرفت. پس از این ماجرا یوری پیاتاکوف از لنین خواست تا از ریاست بانک دولتی (آن زمان وی رئیس بانک دولتی بود) معاف و به

1. Iuri Piatakov

2. Gaydamak

پیکار با شورای مرکزی ملی گرایان اوکرائین به نام " رادا " ^۳ برای فعالیت مخفی بدان صوب اعزام شود .

پس از پیروزی انقلاب در اوکرائین، پیاتاکوف به سمت نخستین رئیس شورای کمیسرهای اوکرائین منصوب شد . طی سالهای جنگ داخلی یکی از بنیاد گزاران برجسته ارتش سرخ به شمار می‌رفت ، پیاتاکوف در آغاز فرماندهی ارتش سیزدهم و پس آنگاه فرماندهی ارتش ششم را عهده‌دار گردید . مدتی بعد به عضویت شورای انقلاب ارتش شانزدهم منصوب شد . ارتش شانزدهم در جبهه لهستان پیکار می‌کرد .

استعداد و لیاقت پیاتاکوف به ویژه در رشته اقتصاد ملی کشور شکوفایی بسیار یافت . پس از پایان جنگهای داخلی که عدم تکافوی مواد سوختی بزرگترین مشکل کشور به شمار می‌رفت، لنین اورامامور کرد تا استخراج ذغال سنگ از معادن دنباس ^۴ را به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش دهد . پیاتاکوف به صورتی درخشان از عهده انجام این وظیفه برآمد .

برای پی بردن به مقام وموقف پیاتاکوف کافی است به " وصیتنامه " مشهور لنین توجه شود . لنین در این " وصیتنامه " تنها از شش رجل برجسته حزبی نام برد . ^۵ لنین که در " وصیتنامه " خود حزب را از خودسریها و زورگوییهای استالین برحذر داشته بود، درباره پیاتاکوف و بوخارین نوشت : " به نظر من آنها (از میان

3. Rada

4. Donbas

۵ . شش رجل مذکور عبارت بودند از : تروتسکی، زینویف، گامف، بوخارین، پیاتاکوف و استالین . چنانکه می‌دانیم استالین هیچیک از پنج شخصیت نامبرده را زنده نگذاشت . برای آگاهی بیشتر پیرامون ماجرای وصیتنامه لنین رجوع شود به کتاب " خاطرات بوریس باژانوف " ترجمه مترجم کتاب و نیکیتا خروشچف " سالهای حاکمیت " نوشته روی و ژورس مدودف ترجمه مترجم .

افراد جوان) برجسته‌ترین شخصیت به شمار می‌روند. "لنین در مورد پیاتاکوف چنین افزود: "این شخص بی‌گمان دارای اراده و استعدادی خارق‌العاده است. ولی به جوانب اداری امور بیش از اندازه توجه دارد."

از زمان تگارش "وصیتنامه" لنین تا زمانی که پیاتاکسوف در دومین دور محاکمات مسکو بر کرسی متهمان قرار گرفت، تنها سیزده سال فاصله وجود داشت. طی این مدت او به یکی از برجسته‌ترین دولتمردان کشور بدل گشت. باید گفت موفقیت‌های حاصله در اجرای نخستین و دومین برنامه پنج‌ساله حاصل زحمات او بود. پیاتاکسوف را می‌توان یکی از سازمان‌دهندگان بسیار برجسته در امور تولیدی نامید.

سال ۱۹۳۱ پیاتاکوف به سمت معاون کمیاریای (وزارت) صنایع کشور منصوب شد. استالین همواره پیاتاکوف را در مقام "معاونت" نگاه می‌داشت. سبب نیز آن بود که پیاتاکوف در نیمه دوم دهه ۱۹۲۰-۱۹۳۰ در اعتراض‌های تروتسکی به صورتی فعال با وی همداستانی داشت. این زمان سرگو اورجونیکیدزه مقام کمیصر عالی (وزیر) صنایع سنگین کشور را عهده‌دار بود. ولی وزارت او صرفاً جنبه صوری و ظاهری داشت. اورجونیکیدزه شخصیت تحصیل‌کرده و باسوادی نبود و مسایل دشوار مالی و اقتصادی را چنان که باید درک نمی‌کرد. همه "متخصصان و مطلعین صنایع سوسیالیستی" و شخصیت‌های حزبی نیک می‌دانستند که پیاتاکوف رهبر واقعی صنایع، از جمله صنایع سنگین شوروی است. اورجونیکیدزه که مردی عاقل بود، از میزان کفایت و درایت پیاتاکوف آگاهی داشت. او روزی ضمن صحبت به پیاتاکوف گفت: "از من چه توقع دارید؟ شما خوب می‌دانید که مهندس و اقتصاددان نیستم. هرگاه طرحی مورد پسند شما واقع شود آن را با هر دو دست امضا خواهم کرد و به اتفاق شما در

جلسات دفتر سیاسی (پولیت بورو) از آن دفاع خواهم نمود^۱ " رابطه استالین با پیاتاکوف نیز صمیمانه‌تر از روابط وی با دیگر سران معترض بود. استالین به خاطر اجرای برنامه صنعتی کردن کشور که پایه و اساس "خط مشی اصلی حزب" به شمار می‌رفت به پیاتاکوف نیاز داشت. هرگاه استالین به کسی نیازمند می‌شد، نظر حقیقی خود را در باره وی نه تنها پنهان می‌کرد، بلکه می‌کوشید تا با گمراه کردن شخص، همه تجارب و اطلاعات لازم را از وجودش بیرون کشد و پس آنگاه سرش را قطع کند و کارش را بسازد.

استالین نیک می‌دانست که پیاتاکوف زندگی ساده و بسیار محقری دارد و با خانواده‌اش در دو اتاق زندگی می‌کند. خانه او یکی از منازل قدیمی در کوچه گنزدنیکوف بود. پیاتاکوف از هیچ امتیازی بهره نمی‌گرفت و تنها با حقوق خود زندگی می‌کرد. سال ۱۹۳۱ هنگامی که پیاتاکوف و همسرش در محل کار خود بودند، کارمندانی از امور اداری شورای وزیران، طبق دستور استالین به خانه پیاتاکوف رفتند، پسر و همه اثاثیه محقر او را به خانه وسیع و مجلل تازه‌ای انتقال دادند. استالین همه گونه تلاش می‌کرد تا پیاتاکوف را به خود نزدیک کند. ولی پیاتاکوف به بازیهای استالین اعتنا نداشت. پیاتاکوف با معترضان قطع رابطه کرد. ولی حاضر نشد همفکران پیشین خود را مورد انتقاد قرار دهد و استالین را ستایش کند.

معارضان پیشین پیاتاکوف را متهم می‌کردند که به گروه استالین پیوسته است. ولی پیاتاکوف اتهام آنان را رد می‌کرد و می‌گفت که از سیاست دست کشیده است. او روزی به کسانی از معترضان پیشین گفت که "اکنون تنها به یک نکته توجه دارد و آن قرار دادن وجهه کافی در خزانه دولت است." (این ماجرا در سال ۱۹۲۹ روی داد. آن

زمان پیاتاکوف رئیس بانک دولتی کشور بود^۵ استالین از جریان امر آگاهی داشت^۶ از سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) به استالین گزارش دادند که روزی پیاتاکوف در محضر دوستان خود چنین گفته بود: "اعتزاف می‌کنم که استالین شخصیتی بسیار متوسط است و کسی نیست که شایستگی احراز مقام رهبری حزب را داشته باشد. ولی وضع به گونه‌ای است که اگر در مخالفت با استالین اصرار ورزیم، لاجرم گرفتار وضع بدتری خواهیم شد و روزی فرا خواهد رسید که ماگزیر خواهیم بود از کسانی چون کاکانوویچ پیروی کنیم. من شخصاً حاضر بم تبعیت از کاکانوویچ نیستم!"^۷

استالین هرگز کسی را که بدین گونه می‌اندیشید، مورد عفو قرار نمی‌داد. ولی استالین صبر و تحمل فراوان داشت تا روز تصفیه حساب فرا رسد. او ناگزیر شد به تقریب مدتی دراز صبر و تحمل پیشه کند. تدارک متخصصانی که بتوانند از عهده اجرای برنامه صنعتی کردن کشور برآیند، سخت ضرور می‌نمود. استالین هشت سال تمام به انتظار نشست. سرانجام در سال ۱۹۲۶ به یاگودا دستور داد که پیاتاکوف را بازداشت و زندانی کند.

من با پیاتاکوف از نزدیک آشنا بودم. آشنایی ما از سال ۱۹۲۴ آغاز گردید. آن زمان پیاتاکوف در رأس شورای عالی اقتصاد قرار داشت. من نیز معاون رئیس اداره اقتصادی سازمان امنیت شوروی بودم که آن هنگام (ثو.گد.پ.او) یا اداره سیاسی متحد دولتی نامیده می‌شد. من همواره با شورای عالی اقتصاد در ارتباط بودم. در ضمن من دادستان و عضو "کمیسیون حقوقی" مخفی بودم. کمیسیون مزبور در سال ۱۹۲۴ بنابر تصمیم دفتر سیاسی (پولیت بورو) تأسیس گردید. پیاتاکوف ریاست این کمیسیون را نیز بر عهده داشت. وظیفه

۵۷ برای آگاهی بیشتر درباره شخصیت کاکانوویچ رجوع شود به کتاب خاطرات بوریس بازانوف، ترجمه مترجم.

این کمیسیون بررسی اتهامات وارده به مسئولان صنایع کشور بود. کمیسیون معلوم می‌کرد که پرونده امر باید به دادگاه ارجاع شود، یا این که به خاطر مصالح کار بهتر است تنها به تدابیر انضباطی بسنده گردد.

یکی از ویژگی‌های پیاتاکوف بی‌اعتنایی به زندگی شخصی بسود. پیاتاکوف حدود یازده صبح به دفتر کار خود می‌رفت و ساعت سه بعداز نیمه شب به خانه بازمی‌گشت. فشار کار به اندازه‌ای بود که در هفته دویا سه بار موفق به صرف نهار می‌شد. پیاتاکوف به سبب شدت کار و عدم تکافوی مواد غذایی لازم، بسیار لاغر اندام و رنگ‌پریده بسود. پیاتاکوف با قد دراز، اندام لاغر و ریش قرمز و تنک، به دون‌کیشوت شباهت داشت. منتها باید او را دون‌کیشوت از نوع روسی نامید. من‌قیافه او را با لباسی که بی‌سلیقه دوخته شده بود، به یساد دارم. لباس‌های پیاتاکوف همیشه تنگ و آستین‌های آن کوتاه بود. معلوم بود که لباس به چندین سال قبل تعلق داشت.

هنگامی که پیاتاکوف به نمایندگی از جانب دولت شوروی برای معاملاتی به مبلغ پنجاه میلیون مارک به آلمان رفته بود، یکی از ارزانترین هتلها را برای اقامت خود برگزید. مدیران شرکتهای بزرگ آلمان که با پیاتاکوف سروکار داشتند، تعجب می‌کردند که شخصیتی تا این اندازه بلند پایه که مبالغه‌نگفتی در اختیار دارد، لباسش بخر از کوچکترین کارمندان موسسه آنها است.

پیاتاکوف متأهل بود. ولی از زندگی خانوادگی بهره نداشت. همسرش همانند او عضو حزب بود. ولی در صرف مشروب ضعف و بی‌احتیاطی از خود نشان می‌داد. این بانو به امور خانوادگی توجهی ابراز نمی‌داشت. بارها پیاتاکوف ناگزیر می‌شد هنگام سفر فوری به نواحی دوردست و یا خارج از کشور، از منشی خود نیکلای موسکالیف^۸

یقۀ پیراهن تمیز به عاریت گیرد. همسر موسکالیف ناراحت بود از این که پیاتاکوف اغلب فراموش می‌کرد یقه‌های جدای پیراهن عاریتی را به شوهرش بازگرداند. طی سالهای اخیر پیاتاکوف و همسرش با یکدیگر زندگی نمی‌کردند. ولی رفتارشان صمیمانه و دوستانه بود. آن چه این دو را به یکدیگر پیوند می‌داد، وجود یگانه پسرشان بود که به هنگام بازداشت پیاتاکوف ده سال از سنش می‌گذشت.

مسئولان سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) در جریان بازپرسی از پیاتاکوف بنابر خصلت خویش شقاوتی بیش‌رمانه و دور از وجدان ابراز داشتند. آنان از همسر و دوستان نزدیک پیاتاکوف، علی‌ه او بهره گرفتند. این شیوه تمام و کمال منطبق با "روش" استالین بود. استالین که پس از مرگ دزرژینسکی فرمانروای واقعی و بلامنـزاع سازمان امنیت شوروی بود، بارها به مسئولان سازمان مذکور تلقین کرد که پیش از هر چیز اعتراف نزدیکان و دوستان متهمان می‌تواند اراده و نیروی مقاومت آنان را درهم شکند. خوانندگان، ماجرای بازپرسی از اسمیرنوف را به یاد دارند. در این ماجرا از همسرش بانو سافونوا و دوست نزدیکش مراچکوفسکی استفاده کردند و با استفاده از اینان نیروی مقاومت اسمیرنوف را درهم شکستند. اعتراف زن علیه شوهر، اعتراف فرزند برضد پدر و اعتراف برادر علیه برادر از اهمیت فراوان برخوردار بود. اینگونه اعترافها نه تنها قوای روحی و نیروی مقاومت زندانیان را درهم می‌شکست، بلکه هیچ تکیه گاهی در زندگی برای آنان باقی نمی‌گذارد. استالین از برهم خوردن روابط خانوادگی و مناسبات دوستانه زندانیان سخت خرسند می‌شد. بی‌گمان او دربرگرفتن انتقام به شیوه‌های گونه‌گون استادی چیرمدست و بینظیر بود.

مسئولان سازمان امنیت، نیروی مقاومت همسر پیاتاکوف را به سرعت درهم شکستند. بانوی مذکور از "ناپدید شدن" فرزند

متهمان به اصطلاح " مرکز تروریستی ترووتسکی - زینویف " آگاهی داشت و به خاطر سرنوشت فرزند خود سخت نگران بود. او به خاطر نجات فرزند خویش حاضر شد به هرگونه شهادت دروغ علیه همسرش تن در دهد. نیکلای موسکالیف منشی پیاتاکوف نیز دختری داشت. هرگاه موسکالیف همانند ایامی که تازه به خدمت پیاتاکوف درآمده بود، به صورت روستایی ساده دلی باقی می‌ماند، هرگز حاضر نمی‌شد به رئیس و دوست خود افترا بزند. ولی او طی چند سال از تجارب سیاسی قابل توجهی برخوردار شده بود. او طی معاشرت با منشیان دیگر اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) پیرامون صفات و خصایص فرمانروایان و زمامداران کشور اطلاع فراوان کسب کرده. موسکالیف نیک می‌دانست که استالین چه سرنوشتی را برای پیاتاکوف رقم زده است. او می‌دانست که در این اوضاع و احوال سازمان امنیت (ان.ک.و.د) هرگونه اعتراف دلخواه را از وجود او بیرون خواهد کشید. در ضمن موسکالیف آگاه بود که این اعترافات صرفاً دارای جنبه صوری است. زیرا استالین حکم محکومیت پیاتاکوف را پیش از بازداشت و محاکمه صادر کرده است. با این وصف موسکالیف جانب احتیاط را فرو نگذاشت. موسکالیف به مالچانوف گفت در صورتی حاضر به شهادت علیه پیاتاکوف خواهد بود که آگرانوف نیز شخصاً حضور داشته باشد (آن زمان آگرانوف معاون یژوف وزیر جدید امور داخله و سازمان امنیت کشور بود). هنگامی که آگرانوف حضور یافت، موسکالیف به او گفت که تنها به منظور اجرای دستورات حزب حاضر شده است علیه پیاتاکوف شهادت دهد. در حالی که شهادت‌های وی همه دروغ و کذب محض اند.

پیاتاکوف شخصیتی بسیار اصولی، جسور، با اراده و فکور بود و خردی نافذ داشت. به تقریب یقین داشتیم که در میان گروه دوم زندانیان بلشویک، هرگاه کسی قادر به مقاومت و ایستادگی در برابر

زندانبانان خود باشد، این شخص پیاتاکوف خواهد بود. از این رو وقتی دانستم که وی نسبتاً سهل و آسان تسلیم شده است، سخت حیرت کردم. چنان که معلوم شد، ماجرا چنین بود.

طی مدتی بالنسبه دراز پیاتاکوف از گفتگو با یازپرسان امتناع ورزید. شبی ناگهان سرگو اورجونیکیدزه به مقر سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) آمد و خواست تا با پیاتاکوف گفتگو کند. آن زمان یژوف که تازه جانشین یاگودا شده بود، در مقر سازمان امنیت حضور نداشت. آکرانوف معاون وی پس از مدتی تردید و تزلزل سرانجام از طریق تلفن به مسئولان زندان داخلی دستور داد تا پیاتاکوف را نزد او بیاورند. اورجونیکیدزه برخاست تا پیاتاکوف را در آغوش بگیرد. ولی پیاتاکوف با دست او را کنار زد و بدین ترتیب مراتب عدم تمایل خود را ابراز داشت.

اورجونیکیدزه گفت: بیوری! من به عنوان دوست نزد تو آمده‌ام. به خاطر تو مبارزه‌ها کرده‌ام و تا پایان نیز از مبارزه دست نخواهم کشید! درباره تو با او صحبت کردم...

اورجونیکیدزه پس از ادای این مطلب از آکرانوف خواست که آنها را تنها بگذارد. گفتگوی این دو مدتی ادامه یافت.

آیا اورجونیکیدزه تحت فشار استالین به چنین نیرنگی دست زد یا این که صداقت داشت؟ حوادث بعدی پاسخ لازم را به این پرسش خواهد داد.

من از سال ۱۹۲۶ هنگام خدمت در تفلیس اورجونیکیدزه را می‌شناختم. آن زمان من فرمانده نیروهای مرزبانی قفقاز بودم. اورجونیکیدزه نیز در مقام دبیر کمیته مرکزی حزب در فدراسیون جمهوریهای قفقاز انجام وظیفه می‌کرد. به سهولت در نظر خود

۰۹. بیوری IUCI نام کوچک پیاتاکوف بود.

۰۱۰. مقصود استالین است. — م.

مجموع می‌کردم که چگونه اورجونیکیدزه با خون‌فروشی و ابراز احساسات با پیاتاکوف سخن گفت و اظهار داشت که به خاطر وی چه تلاش‌ها کرده و از استالین خواسته است که پیاتاکوف را به محاکمه جلب نکند...

چند روز بعد اورجونیکیدزه بار دیگر به مقر سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د.) آمد و تنها با پیاتاکوف به گفتگو پرداخت. این بار اورجونیکیدزه در حضور پیاتاکوف دستور استالین را به آگرانوف معاون کمیسر عالی امور داخله و سازمان امنیت شوروی ابلاغ کرد و گفت که نام همسر و منشی پیاتاکوف باید از فهرست متهمانی که مقرر است به محاکمه جلب شوند، حذف گردد. آنها حتی به صورت شاهد نیز نباید از سوی دادگاه احضار شوند. از این جریان به روشنی دانسته شد که اورجونیکیدزه از پیاتاکوف خواست تادریب‌بر تمايلات استالین گذشت کند و در محاکمات ساختگی آینده حضور بهم رساند و نقش متهم را ایفا کند. تردید ندارم که اورجونیکیدزه سخماً به پیاتاکوف قول داد که دادگاه او را به اعدام محکوم نخواهد کرد.

آیا پیاتاکوف به اورجونیکیدزه اعتماد کرد؟ به اعتقاد من آری. پیاتاکوف می‌دانست که اورجونیکیدزه دست کم در شرایطی که دوستان وی در صدد رقابت برای کسب قدرت برنمایند، نسبت به آنان مطلقاً است. او در ضمن می‌دانست اورجونیکیدزه که بالاترین مدرک تحصیلی او گواهینامه آموزشگاه پرستاری بود، بدون کمک وی قادر به اداره صنایع کشور نیست. حتی اگر خودخواهی عامل محرک اورجونیکیدزه شده باشد، باز منافع او ایجاب می‌کرد که از وجود مشاور و معاونی چون پیاتاکوف محروم نگردد. گمان نمی‌رود پیاتاکوف تصور کرده باشد که ممکن است اورجونیکیدزه نقش دستیار استالین را در این تحریکات عهده‌دار شده باشد. اورجونیکیدزه یکی از بانفوذترین

اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) بود. استالین می‌توانست او را به تبعیت از خود پیرامون حل مسایل عمده کشور وادارد. ولی نمی‌توانست او را به مهره ناچیزی در تحریکات خویش بدل نماید. چنین چیزی معقول به نظر نمی‌رسید. شاید پیاتاکوف می‌پنداشت که موقعیتش بهتر از دیگر متهمان است. زیرا از سوی دوست نزدیک و هموطن استالین^۱ مورد حمایت قرار گرفته است.

بدین روال پیاتاکوف وعده‌های اورجونیکی‌دزه را باور کرد. او پس از اعتراف‌های دروغین را امضا نمود و شهادت داد که در ماه دسامبر سال ۱۹۳۵ هنگام سفر به برلن با تروتسکی که آن زمان در نروژ اقامت داشت، مکاتبه کرد و گویا پیرامون حمایت مالی از "توطئه گران" مقیم اتحاد شوروی از تروتسکی دستوراتی اخذ نمود. پیاتاکوف به دروغ اعتراف کرد که پاسخی از تروتسکی دریافت داشت و گویا تروتسکی طی نامه خود به وی اطلاع داد که بین او و دولت آلمان نازی موافقت‌هایی صورت گرفته است. طبق این به اصطلاح توافق کسویا آلمانها تعهد کرده‌اند که به اتحاد شوروی حمله‌ور گردند و تروتسکی را در تصرف قدرت و حاکمیت بر اتحاد شوروی یاری دهند. در مقابل تروتسکی به آلمانها وعده داد که اراضی اوکراین را به آنان واگذارد و پیرامون مسایل اقتصادی گذشتهایی روا دارد. در ضمن تروتسکی بر پایه این به اصطلاح توافق، گویا طی نامه خود به پیاتاکوف اطلاع داد که نیروهای مخفی ضد شوروی فعالیت‌های خرابکارانه خود را در صنایع کشور گسترش داده‌اند.

هنگامی که متن "اعتراف" پیاتاکوف را در کرم‌لین به استالین گزارش دادند، وی گفت: آیا بهتر نخواهد بود اگر گفته شود پیاتاکوف حضوراً^۲ دستورات لازم را از تروتسکی دریافت کرده است؟

با این سخن استالین با فسانه سفر هوایی پیاتاکوف به نروژ و ملاقات او با تروتسکی آغاز گردید. برای این که افسانه مذکور تا اندازه‌ای قانع‌کننده باشد، استالین دستور داد که اسلوتسکی رئیس اداره امور خارجی سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) طرح سفر پیاتاکوف از برلن به اسلو را طبق برنامه حرکت قطار برلن - اسلو آماده کند.

هنگامی که در فوریه سال ۱۹۳۷ من و اسلوتسکی در پاریس ملاقات کردیم وی ماجرای ملاقات بعدی پیرامون پرونده پیاتاکوف در کساخ کرملین را برای من چنین حکایت کرد.

اسلوتسکی به استالین گزارش داد که از اطلاعات گردآوری شده نمی‌توان ادعا کرد که گویا پیاتاکوف شخصاً به نروژ سفر کرده است. برای سفر پیاتاکوف به اسلو و از آنجا به وکسال^{۱۲} اقامتگاه تروتسکی دست کم دو روز وقت لازم است. اعلام تمیبت دو روزه پیاتاکوف از برلن را کسی باور نخواهد کرد. زیرا طبق گزارش نمایندگی بازرگانی شوروی در برلن او همه روز با نمایندگان شرکتها و موسسات آلمانی در آنجا تشکیل جلسه می‌داد و به تقریب هر روز قراردادی با آنها امضا می‌کرد.

استالین که از شنیدن جوانب منفی گزارش اسلوتسکی ناراحت شده بود گفت: "شاید آن چه در باره حرکت قطارها می‌گویید درست باشد. ولی پیاتاکوف می‌توانست با هواپیما به اسلو پرواز کند؟ گمان می‌رود رفت و آمد با هواپیما را بتوان ظرف يك شب انجام داد؟"

اسلوتسکی یادآور شد که هواپیماها در سال ۱۹۳۵ گنجایش شماره اندکی مسافر داشتند. در ضمن نام و نام فامیل هر يك از مسافران در دفتر روزانه شرکت‌های مسافری ثبت می‌شد. ولی استالین که

تصمیم خود را گرفته بود گفت : " باید اعلام نمود که پیاتاکوف با هواپیمای مخصوص پرواز کرده است . برای این منظور آلمانها بنا کمال میل هواپیمای مخصوص در اختیار او قرار می‌داند ! "

اسلوتسکی که ضمن خودستایی از ملاقاتهای متعدد خود با استالین سخن می‌گفت ، اظهار داشت که این مشاوره کاملاً " سری بود لذا باید همچنان مخفی بماند . چند روز بعد دانستم که او همین مطلب را به نماینده سازمان امنیت شوروی (ان . ک . و . د) در فرانسه نیز گفت و سری بودن موضوع را به او نیز یادآور شد . باید اضافه کنم که به هنگام شرح این مطلب یکی از مسئولان اداره امور خارجی سازمان امنیت شوروی همراه اسلوتسکی حضور داشت .

بدین روال اعترافنامه پیاتاکوف عوض شد . ماجرای دریافت نامه تروتسکی حذف گردید و تغییراتی در متن پدید آمد . در دادگاه اعلام شد که پیاتاکوف نیمه ماه دسامبر سال ۱۹۲۵ با هواپیما در فرودگاه اسلو فرود آمد و پس از بازرسی اسناد و مدارك با اتومبیل نزد تروتسکی رفت و با او به گفتگو نشست . آنها طرح ساقط کردن رژیم استالین و تصرف قدرت با کمک نظامی آلمان را مورد بررسی قرار دادند .

تجارب تلخ محاکمات پیشین پیرامون ماجرای هتل " بریستول " کپنهاگ که وجود خارجی نداشت ، موجب شد که طراحان محاکمات جدید پیاتاکوف را از " بیان مطالب زائد " برحذر دارند . پیاتاکوف حق نداشت بگوید تحت چه عنوان و با چه نامی به نروژ سفر کرده است . به او دستور داده شد که پیرامون اخذ ویزا مطلبی بر زبان نیسازد . ظاهراً سایر مسایل بر وفق مراد می‌نمود . زیرا پیاتاکوف می‌توانست ظرف يك شب به اسلو پرواز کند و بازگردد . حتی شاکتترین شخص نمی‌توانست تحقیق کند که در این شب دسامبر هواپیمای کوچکی در نروژ بر زمین نشسته است یا نه ؟

با این وصف ضربتی ناگهانی و سهمگین در انتظار فرود آمدن بر فرق استالین بود.

بیست و پنجم ژانویه سال ۱۹۳۷ درست دو روز پس از آن که پیاتاکوف در دادگاه افسانه پرواز خود به اسلو را شرح داد، در روزنامه نروژی " آفتن پستن " ^{۱۳} این نوشته به چاپ رسید :

ملاقات پیاتاکوف و تروتسکی در اسلو دروغی بیش نیست .
... گفته شد که هواپیمای او در فرودگاه خللر ^{۱۴} بر زمین نشست .
حال آن که کارمندان و مسئولان فرودگاه اعلام داشتند که در سراسر ماه دسامبر سال ۱۹۳۵ حتی يك هواپیمای غیر نظامی در این فرودگاه بر زمین ننشست .

خبر روزنامه ، استالین و دستیارانش را سخت غافلگیر کرد . باید هرچه زودتر کاری صورت می دادند . ولی چه می توان کرد ؟ آیا می توان اعلام نمود که هواپیما در فرودگاه دیگری جز فرودگاه خللر بر زمین نشسته است ؟ در ضمن معلوم بود که در اطراف اسلو تنها در این فرودگاه ، هواپیماهای غیرنظامی حق فرود داشته اند . دیگر تغییردادن گفته های پیاتاکوف جایز نمی نمود ، زیرا وقت گذشته و دیر شده بود . زیرا قبلاً گفته شد که هواپیمای او از فرودگاه تمپلهوف ^{۱۵} برلن به پرواز درآمد .

ویشینسکی به منظور سست کردن اثر خیر مندرج در روزنامه " آفتن پستن " اصلاح وارده از سوی اداره کنسولی کمیساریای (وزارت) امور خارجه اتحاد شوروی را در دادگاه قرائت کرد کسه مضمون آن چنین بود :

" فرودگاه خللر در حومه اسلو ، طبق مقررات بین المللی در تمام

13. Aften Posten

14. Kheller

15. Tempelhof

مدت سال از جمله زمستان هواپیماهای دیگر کشورها را برای فرود آمدن و پرواز مجدد می‌پذیرد. "

بدین روال به جای آن که به خبر مندرج در روزنامهٔ نروژی پاسخ مریخ داده شود، ویشینسکی بر ماجرا سایه افکند و کوشید تا امکان فرود در زمستان را به عنوان اصل مسلم وانمود کند.

چنان که انتظار می‌رفت، ماجرا بدینجا ختم نشد. بیست و نهم ژانویه روزنامهٔ دیگر نروژی به نام "آربیدریلاگت" ^{۱۶} ارگان حزب سوسیال دموکرات آن کشور خبر دیگری را بدین مضمون انتشار داد:

مدیر فرودگاه خللر آقای گولیکسن ^{۱۷} امروز در پاسخ سؤال تلفنی خبرنگار ما اظهار داشت که در تمام طول ماه دسامبر سال ۱۹۳۵ حتی یک هواپیما خارجی در این فرودگاه بر زمین نشست.

سپس در همان خبر روزنامهٔ مذکور گفته شد که طبق قهرسنت پروازهای فرودگاه در فاصلهٔ ماه سپتامبر سال ۱۹۳۵ تا اول ماه مه سال ۱۹۳۶ تنها یک هواپیما در فرودگاه خللر بر زمین نشست.

باید افزود که البته پیاتاکوف مسافر این هواپیما نبود.

استالین و ویشینسکی این بار نیز به عنوان دروغگو معرفی شدند. تروتسکی با استفاده از فرصت وارد ماجرا شد و از طریق مطبوعات جهان به ویشینسکی پیشنهاد کرد که از پیاتاکوف سؤال شود دقیقاً "در چه تاریخ از برلن به اسلو سفر کرده است؟ سؤال شود که آیا ویزای ورود به نروژ را دریافت داشته است؟ هرگاه دریافت داشته تحت چه نام و مشخصاتی بوده است؟"

تروتسکی از دادگاه مسکو خواست که از طریق رسمی برای روشن شدن صحت اظهارات پیاتاکوف با مقامات دولتی نروژ تماس برقرار کند.

16. Arbeiterblatt

17. Gulliksen

تروتسکی چنین اعلام داشت : هرگاه ثابت شود که پیاتاکوف با من ملاقات کرده است، در آن صورت من مفتضح و بی آبرو خواهم شد . ولی هرگاه بتوانم اثبات کنم که این ماجرا از آغاز تا انجام ساختگی و دروغ است، در این صورت همه سیستم " اخذ اعتراف داوطلبانه " از متهمان در انظار جهانیان رسوا خواهد گشت . اعترافات پیاتاکوف بی درنگ و پیش از آن که وی اعدام شود، باید مورد بررسی قرار گیرد .

ویشینسکی به عنوان دادستان موظف بود بدون مداخله تروتسکی و در نظر گرفتن اعترافات پیاتاکوف حقیقت امر را روشن کند . ولسی ویشینسکی قادر به چنین اقدامی نبود . زیرا با کمک دیگران ایمن محاکمات ساختگی برای آن ترتیب نیافت که به فضاحت کشانده شود و فاش و برملا گردد .

هنگامی که تروتسکی مشاهده کرد سازمان دهندگان و تدارک کنندگان محاکمات ساختگی، بر ماجرا سرپوش می‌گذارند و قصد دارند کار خود را بدون اعتنا به افکار عمومی همچنان ادامه دهند، لذابه‌کار قهرمانان‌های دست زد و دولت شوروی را به مبارزه فراخواند . وی طی نامه‌ای اعلام نمود حاضر است به اتحاد شوروی برود و به‌عنوان همدست پیاتاکوف و دیگر متهمان در دادگاه مورد محاکمه قرار گیرد .

تروتسکی با این اقدام زندگی خود را در معرض مخاطره قرار داد . دولت کوچک نروژ نمی‌توانست علیه همسایه بزرگ و نیرومند خویش به اقدامی دست زند . لذا تروتسکی شخصاً مسئله بازگشت خود به اتحاد شوروی را عنوان کرد . ولی استالین از بازگشت تروتسکی بیمناک بود . زیرا طبق قانون، نخست باید دادگاه نروژ اتهام وارده علیه تروتسکی و ماجرای پرواز پیاتاکوف به اسلو را مورد تحقیق و بررسی قرار دهد . این نیز کار او را همانند ماجرای هتل " بریستول " کپنهاگ به‌سوازی می‌کشانید . استالین نمی‌توانست موافقت کند که توطئه گریه‌ها و دسیسه بازیهای او در دادگاه نروژ مورد رسیدگی قرار گیرد . رفتن

تروتسکی به اتحاد شوروی سخت به زیان استالین بود. لذا در صدد برآمد مأمورانی مخفی اعزام دارد تا صدای تروتسکی را برای همیشه خاموش کنند.

پیاتاکوف شرافتمندانه به وعده خود وفا کرد. او که از به فضاحت کشیده شدن گذشته درخشان و قهرمانانه خویش سخت رنج می‌برد، امید داشت با تحمل این خفت و خواری زندگی نزدیکان از جمله همسر و فرزند خود را نجات دهد.

به او نیز همانند دیگر متهمان اجازه داد شد که پیش از مشاوره داوران برای اعلام رأی، از خود "دفاع" کند. از گفته‌های پیاتاکوف این سخن او که با اندوه فراوان ادا شده بود، هنوز در خاطرم باقی مانده است.

پیاتاکوف گفت: هر حکمی که دادگاه علیه من صادر کند، هزار بار گواراتر از اعتراف به گناه است. شما ظرف چند ساعت آینه‌سینه حکم خود را صادر خواهید کرد. من در برابر شما به منجلاب فرو افتاده‌ام. حزب، خانواده و موجودیت خود را از کف داده‌ام.

سی‌ام ژانویه سال ۱۹۳۷ دادگاه نظامی وابسته به دیوان عالی کشور سیزده تن از هفده متهم را به اعدام محکوم کرد. هر سیزده نفر، از جمله پیاتاکوف، سربریاکوف و دیگر یاران نزدیک لنین در زیرزمینهای سازمان امنیت شوروی (ان‌ک‌و‌د) تیرباران شدند.^{۱۸}

۱۸. البته حکم دادگاه به مفهوم زندماندن دیگر زندانیان نبود. گرچه سوکولنیکوف وزیرداری شوروی و سفیر آن کشور در انگلستان به اعدام محکوم نشد، ولی سرانجام در سال ۱۹۳۹ تیرباران گردید و هرگز زنده از زندان بیرون نیامد.

سه هفته پس از اعدام پیاتاکوف جراید خبر دادند که سرگو اورجونیکیدزه کمیسر عالی (وزیر) صنایع سنگین که پنجاه سال از سنش می‌گذشت بر اثر حمله قلبی و به صورتی ناگهانی بدرود زندگی گفت . اورجونیکیدزه را با احترام فراوان به خاک سپردند . کمیته مرکزی به تمام سازمانهای حزب دستور داد که در سراسر کشور مجالس یادبود شایسته‌ای در تعزیت این " کمیسر آهنین و دوست نزدیک رفیق استالین " ترتیب دهند .

دو ماه بعد مأمور پست سیاسی جدیدی نزد من به اسپانیا آمد . این شخص در اداره ویژه سازمان امنیت شوروی (ان .ك .و .د) خدمت می‌کرد . او مأمور جوانی بود نیرومند و تندرست با چهره‌ای زننده و موهای سرخ ژولیده . در اسپانیا او با آشنای قدیمی خود که زیردست من کار می‌کرد ، ملاقات نمود . روزی این کارمند زیردست با قیافه‌ای مرموز نزد من آمد و گفت که مأمور پست سیاسی مذکور داستان عجیبی را با او در میان گذارده است . وی اظهار داشت که طبق اطلاع دقیق اداره ویژه سازمان امنیت (ان .ك .و .د) ، میخائیل کولتسوف^{۱۹} خبرنگار روزنامه " پراودا " در اسپانیا " مأمور انگلیسیها " است

و اطلاعات سری شوروی را در اختیار لرد بیوربروک^{۲۰} قرار می‌دهد. وی در ضمن به من گفت که سرگو اورجونیکیدزه به مرگ طبیعی نمرده، بلکه به قتل رسیده است.

چون میخائیل گولتموف آشنای نزدیک من بود، از شنیدن این خبر ناراحت شدم. البته این به معنای ناباوری من محسوب نمی‌شد. باخود می‌گفتم ممکن است سازمان امنیت اطلاعاتی پیرامون فعالیت وی بدست آورده باشد. ولی سازمان امنیت شوروی، دستگاه سری بسیار عظیمی بود که هر فرد غیر مسئولی می‌توانست هر خبر ساختگی و فابریغ از مسئولیتی را در اختیار آن قرار دهد. خبر مربوط به قتل اورجونیکیدزه را شایعه‌ای بی اساس پنداشتم. حال آن که پس از ماجرای قتل کیروف، می‌بایست اینگونه شایعات را باور می‌کردم. هـنـوز استالین در این زمان (بهار سال ۱۹۳۷) کشتار دستجمعی یاران و طرفداران خود را آغاز نکرده بود. از این رو باور کردنی نبود که استالین دوست نزدیک خود را به قتل رسانیده باشد. اورجونیکیدزه تنها گرجی عضو دفتر سیاسی (پولیت بورو) بود که استالین به زبان مادری خویش با وی گفتگو می‌کرد.

ماه اکتبر سال ۱۹۳۷ اشیگل گلاس معاون رئیس اداره امور خارجی سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) به اسپانیا آمد. پیش از آن، در تابستان همان سال حوادث عمده‌ای در مسکو روی داد. از ماه مه همان سال بازداشت متوالی یاران و طرفداران استالین آغاز گردید. این حادثه همه را گیج و مبهوت کرده بود. بازداشت شدگان، هرگز در هیچ اعتراض سیاسی شرکت نداشتند. روزی نبود که در مسکو و دیگر شهرهای اتحاد شوروی، رجال و شخصیت‌های برجسته کشور ناپسند نشوند. اینان کمیورها (وزیران) روسای جمهوریه‌های اتحاد شوروی،

20. Lord Biverbruk

دبیران کمیته‌های حزبی استانها و فرماندهان بزرگ نظامی بودند. دو تن از اعضای هیأت دولت که از زمره یاران وفادار استالین بودند، هنگام عبور از خانه به محل کار با اتومبیل و راننده شخصی خودناپدید شدند. بازداشت مخفی روسا و مسئولان سازمان امنیت (ان.ک.و.د) نیز آغاز گردید!

اشپیگل گلاس نیز از این حوادث مضطرب و نگران بود. از آن رو به وی اجازه سفر به خارج از کشور داده شد که همسر و دخترش در مسکو به صورت گروگان باقی بودند. از سخنان اشپیگل گلاس چنین استنباط کردم که در باره زندگی خود سخت نگران و مضطرب است. پیشتر نیز چنین مطالبی را شنیده بودم. ولی اشپیگل گلاس به سبب مقام و موقعیت خود در سازمان امنیت (ان.ک.و.د) بیش از دیگران اطلاع داشت.

اشپیگل گلاس به زندگی من که به اتفاق همسر و فرزندم دور از کشور و محیط بازداشتها و اعدامها روزگار می‌گذارندم، رشک می‌برد. وی چندین بار گفت که آرزو دارد برای کار در اسپانیا مأمور شود. او که می‌دید من هیچگونه عکس العملی نسبت به خواست و آرزویش ابراز نمی‌دارم، روزی با صراحت گفت میل دارد به سمت معاون من در اسپانیا خدمت کند، مشروط بر آن که بنا به ابتکار خود از مسکو بخواهم که او را به اسپانیا منتقل نمایند. آن زمان سراسر اسپانیا گرفتار جنگهای داخلی بود. از این سخن اشپیگل گلاس معلوم می‌شد که وی برای رهایی از خطرات متحمل درون اتحاد شوروی، اسپانیای آلوده به خون را به مثابه گریزگاهی تلقی می‌کند.

روزی من و او با اتومبیل از والنسیا^{۲۱} عازم بارسلون^{۲۲} بودیم. او بار دیگر از بازداشتهای دستجمعی و خودکشی گروهی از روسا و

21. Valensia

22. Barseelon

مسئولان عالیرتبه سازمان امنیت شوروی (ان .ك .و .و) یساده كردند . حال آن كه ما هر دو از این ماجرا خبر داشتیم . او از يك ايك شخصیتهایی كه طی ماههای اخیر ناپدید شده بودند ، نام برد و در پایان گفت : " آنها اورجونیکیدزه را نیز كشتند ! "

من از شنیدن این خبر ابراز حیرت كردم . گرچه گفته اشپیگل گلاس موید سخنان مأمور پست سیاسی بود ، با این وصف بی اختیار گفتم : " این غیر ممكن است ! "

اشپیگل گلاس در پاسخ گفت : موضوع كاملاً " صحت دارد . من از این ماجرا به تفصیل آگاهی دارم . در رگهای اورجونیکیدزه نیز خون قفقازی جریان داشت . او به خاطر پیاتاكوف با ارباب^{۲۳} قهر كرد .

کارل رادک^۱

کارل رادک یکی از برجسته ترین شخصیت‌های کشور بود که در دومین دور محاکمات مسکو بر کرسی متهمان قرار گرفت . در میان " رجال برجسته و قدیمی " حزب بلشویک، کارل رادک از احترام فراوان برخوردار نبود . دلیل نخست آن که وی در جریان انقلاب و جنگ‌های داخلی فعالیت قابل توجهی ابراز نداشت . دو دیگر آن که بلشویک‌های قدیمی او را شخصیتی جدی نمی‌دانستند . گرچه رادک همواره در میان شخصیت‌های برجسته کشور پرسه می‌زد، با این همه بر گسی پوشیده نبود که وی بی اندازه دهان‌لق، خودستا و بذله گو است .

رادک عادت داشت طی سخنرانیها از موضوع اصلی منحرف شود و در باره خود سخن بگوید . وی اغلب برای جلب توجه حاضران به شوخیهای نابجایی دست می‌زد . شوخ طبعی رادک گرچه مقبول طبع سران حزب نبود، ولی در محیط جوانان حزب و اعضای سازمان جوانان مطبوع و خوشایند می‌نمود .

1. Karl Radek

رادک از استعداد و قابلیت خاصی برخوردار نبود. ولی مردی اهل مطالعه، مطلع و خوش حافظه بود. وی به هنگام ضرورت، اطلاعات انبوهی را که پیرامون کشورها، احزاب، حوادث و یا شخصیت‌های سیاسی جهان در حافظه گنجانده بود، عرضه می‌کرد. همه او را یکی از متخصصان بسیار برجستهٔ مسایل بین‌المللی می‌دانستند. اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) اغلب پیرامون مسایل مربوط به سیاست خارجی با وی مشورت می‌کردند. در حزب این ماجرا شهرت داشت که رادک در سال ۱۹۱۹ لنین را از حمله به لهستان برحذر داشت و پیشگویی کرد که هرگاه روسیه شوروی، لهستان را مورد حمله قرار دهد، همهٔ مردم لهستان، حتی کارگران این کشور به دفاع از میهن برخوانند خواست و ارتش سرخ دچار شکست خواهد شد. پیشگویی رادک به حقیقت پیوست و لنین بعدها اعتراف کرد که دفتر سیاسی (پولیت بورو) با بی‌اعتنایی نسبت به تشریح عالی و درخشان اوضاع از سوی رادک، مرتکب خطای بزرگی گردید.

استعداد واقعی رادک در رشتهٔ روزنامه‌نگاری متظاهر گردید. وی با لهجهٔ خارجی شدید به زبان روسی صحبت می‌کرد. ولی در نگارش روسی چیره دست بود و مطالب مورد نظر خود را کاملاً درست و زیبا می‌نوشت به گونه‌ای که کمتر کسی دقت او را در نگارش داشت.

با این وصف لنین مقامات عمدهٔ دولتی چون وزارت و مسئولیت حزبی چون دبیری کمیتهٔ حزبی استان مهمی را به او نمی‌سپرد. سبب نیز ناتوانی رادک در کارهای طراحی شده بود که به صبر و شکیبایی نیاز داشت. پرگویی وی مانع از حفظ اسرار دولتی و حزبی بود. در مواردی که مسایل کاملاً سری مطرح می‌شد، لنین توصیه می‌کرد که نه تنها اصل موضوع، بلکه روز و ساعت تشکیل جلسهٔ دفتر سیاسی و بحث پیرامون مسئله را از رادک پنهان نگاه دارند. کمیتهٔ مرکزی با در نظر گرفتن خصوصیات رادک، او را به عنوان روزنامه‌نگاری

با استعداد می‌شناخت و در ارتباط با بین‌الملل کمونیست (کمینترن) او را به مقامهای عمده‌ای گماشت .

هنگامی در حزب معترضانی پدید آمدند که عنوان به اصطلاح " اپوزیمیون چپ " به آنها داده شد، رادک پس از مدتی تنزلزل به تروتسکی پیوست . پس از شکست معترضان، رادک اواخر سال ۱۹۲۷ به سیبری تبعید شد . او در آنجا مقالات و نامه‌های متعددی علیه سیاست استالین نوشت و از معترضان خواست که " پایداری ابراز کنند . " هنگامی که زینویف و کامنف سال ۱۹۲۸ در برابر استالین تسلیم شدند، رادک چنین نوشت :

" اینان معتقدات خویش را زیرپا نهادند و از آن دور شدند . نمی‌توان با تلقینهای دروغ خود را خدمتگزار طبقه کارگر نامید . آنان که مقاومت از خود نشان داده‌اند، باید حقیقت را بگویند . " ولی رادک خود نتوانست مدتی دراز به صورت " حقیقتگو " باقی بماند . وی که يك سال و نیم از عمر خود را در سیبری گذرانده بود، احساس کرد که مدت تبعید را پایانی نیست . لذا تصمیم گرفت به گروه استالین ملحق شود و از رنج تبعید رها گردد . کسانی که پیش از رادک تسلیم شده بودند، شرایط تسلیم آنان تا اندازه‌ای آسان بود . از آنها تنها خواسته شد اعتراف کنند که از خط مشی واقعی حزب بلشویک انحراف حاصل کرده بودند و اکنون صحت خط مشی سیاسی استالین را مورد تأیید قرار می‌دهند . رادک که به مراتب دیرتر از زینویف و کامنف تسلیم شده بود، ناگزیر از پذیرش شرایط دشوارتری گردید . وی گذشته از ابراز پشیمانی تعهد کرد که از این پس با معترضان مبارزه کند . از این زمان رادک قلم خود را در خدمت استالین قرار داد و با تمام نیرو کوشید تا اعتماد او را جلب کند و به مقام و موقف پیشین در حزب دست یابد .

رادک اندکی پیش از ترک تبعیدگاه سیبری نامه‌ای در باره تروتسکی

به کمیته مرکزی حزب نوشت . آن زمان تروتسکی در آلمان پاریس پایتخت قزاقستان دوران تبعید خود را می‌گذراند . رادک در نامه مذکور چنین نوشت :

" ما نمی‌توانیم خاموش بنشینیم و هذیان‌گوئیهای کسی را مشاهده کنیم که زندگی خود را وقف طبقه کارگر کرد و شمشیر انقلاب اکتبر بود . "

یک سال بعد رادک به منظور جلب رضایت استالین به افتراگویی و لجن‌مال کردن تروتسکی پرداخت و او را خائن به انقلاب و منحرف از کمونیسم نامید . رادک تا جریان محاکمات سال ۱۹۲۷ به دستیار وفادار استالین بدل شد و به صورتی لاینقطع تروتسکی را مورد تهمت و افترا قرار داد .

سال ۱۹۲۹ اندکی پس از بازگشت رادک از تبعیدگاه سیبری به مسکو، یکی از کارمندان اداره امور خارجی سازمان امنیت شوروی (ان . ک . و . د) به نام یاکوف بلومکین^۲ به خانه او رفت . رادک از دوران جنگهای داخلی او را می‌شناخت . بلومکین تصور می‌کرد رادک به رغم تسلیم در برابر استالین، هنوز به عنوان یک انقلابی صدیق و مومن باقی مانده است . لذا به وی گفت که اخیراً "مأموریتی خاص پیرامون خروج تروتسکی از ترکیه به وی داده شده است . بلومکین اظهار داشت که قصد دارد با تروتسکی ملاقات و گفتگو کند (آن زمان تروتسکی در ترکیه اقامت داشت) .

رادک با خود اندیشید که دست تقدیر شرایطی فراهم آورده است تا از این رهگذر مراتب اخلاص خود را به استالین اثبات کند و موقعیت

۲ . فعالیت یاکوف بلومکین Iakov Blumkin با تاریخ کشور ما مرتبط و شایان ذکر است . ماجرای زندگی و فعالیت این شخص در کتاب "خاطرات بوریس بلانوف" به تفصیل آمده است . روش . به همین کتاب ترجمه مترجم . آقابکوف جاسوس مشهور شوروی در ایران نیز به بلومکین اشاراتی دارد که درخورد توجه است . م .

پیشین خود را در حزب باز یابد. لذا همین که بلومکین از خانه او بیرون رفت، رادک رهسپار کرملین شد و هرآن چه از بلومکین شنیده بود، به استالین گفت. استالین سخت نگران و مضطرب شد از این که حتی در سازمان امنیت (ان.ک.و.د) کسانی وجود دارند که آماده‌اند جان خود را به خاطر تروتسکی فدا کنند. وی بی درنگ یاگودا و زیر امور داخله (ان.ک.و.د) را احضار کرد و از او خواست تا بلومکین را با دقت کامل تحت نظر قرار دهد و بداند که وی با کدامیک از رهبران معترض ارتباط دارد. استالین درصدد برآمد از این رهگذر بداند کدامیک از رهبران معترض پیشین به ظاهر از عقاید خود دست برداشته‌اند ولی در باطن از فکر خود عدول نورزیده‌اند. هدف استالین آن بود که این رهبران را به دورویی متهم کند و مجدداً به سیبری تبعید نماید.

یاگودا یقین نداشت که مأموران او بتوانند حقیقت ماجرا را از وجود مأمور اطلاعات با تجربه‌ای چون بلومکین بیرون کشند. لذا درصدد برآمد طریق دیگری را برای انجام خواست استالین برگزیند. یاگودا پس از مشورت با رئیس اداره امور خارجی سازمان امنیت (ان.ک.و.د) بانویی به نام لیزا، که کارمند اداره مذکور را که زنی جوان و زیبا بود احضار کرد. بلومکین زمانی در جلب این بانو اصرار می‌ورزید. یاگودا از او خواست که خود را نسبت به بلومکین مهربان نشان دهد و از خط مشی رسمی حزب ابراز عدم رضایت کند. یاگودا امیدوار بود که لیزا، که بتواند از برنامه ملاقات او با تروتسکی و ارتباط بلومکین با دیگر معترضان پیشین پس از ملاقات با تروتسکی آگاه گردد. به لیزا دستور داده شد که به خاطر مصالح حزب باید از رابطه بسیار نزدیک با بلومکین خودداری نورزد و گرد "کراهتهای بورژوازی" نگردد.

بلومکین که از دقت کافی برخوردار نبود، بانوی جوان را از خود دور نکرد و راز دل را با وی در میان گذارد. ولی به رغم "شعله احساس" از تروتسکی و دیگر معترضان پیشین حزب سخن نگفت. مأمورانی که مراقب او بودند، همه چیز حتی روابط بلومکین با لیزا را گزارش می‌دادند. ولی حتی يك نمونه از ملاقات و ارتباط وی با رهبران معترض پیشین به دست نیامد.

ماجرای روابط عاشقانه لیزا، گد. و بلومکین سه هفته ادامه یافت. چون یاگودا طی این سه هفته به اطلاعات مورد نظر خود دست نیافت، لذا به اداره امور خارجی سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) دستور داد که دستور حرکت بلومکین به ترکیه را صادر کنند. ولی هنگام حرکت به سوی ایستگاه راه‌آهن او را بازداشت نمایند تا نتواند از مسکو خارج شود. لیزا، گد. نیز طبق برنامه او را مشایعت می‌کرد. اتومبیل آنها را در طول راه متوقف کردند. بلومکین زندانی شد. وی در جریان بازپرسی به صورتی شایسته پایمردی از خود نشان داد و حکم اعدام را به جان پذیرا شد. در آخرین لحظه حیات که جوخه اعدام آماده شلیک بود، فریاد برآورد "زننده باد تروتسکی!" و در دم بسا فرمان آتش جان سپرد.

اندکی بعد به سازمان امنیت خبر رسید که رهبران معترض پیشین از طرق ناشناخته به خیانت رادک و ماجرای بازداشت بلومکین پی بردند. یاگودا بی درنگ دستور رسیدگی داد. معلوم شد که اطلاعات مذکور توسط یکی از مأموران اداره مخفی سیاسی به نام رابینویچ^۴ که مخفیانه با معترضان همداستان بود، به آگاهی آنان رسیده است. رابینویچ را نیز بدون محاکمه تیرباران کردند. تروتسکی در تبعید ترکیه از ماجرای این دو تن آگاه شد. رادک

گناهکار و عامل مزدور دستگاه انکیزسیون و اعمال فشار شناخته شد. دیگر راه بازگشتی برای او وجود نداشت. برای او چاره‌ای جز این باقی نمانده بود که سرنوشت خود را با استالین پیوند دهد. تیرباران مخفیانه بلومکین در سال ۱۹۲۹ همه را سخت متنفر و بیزار کرد. در تاریخ اتحاد شوروی این نخستین بار بود که یکی از اعضای حزب بلشویک را به گناه مخالفت تیرباران کردند. بلشویک‌های قدیمی، حتی کسانی که با معترضان هیچ رابطه‌ای نداشتند، از رادک روی برتافتند و حتی سلام او را پاسخ نمی‌گفتند. بی‌اعتنایی دوستان قدیم سبب برقراری رابطه بیشتر رادک با دارودسته استالین شد. استالین با صدور حکم اعدام بلومکین، رادک را به برده‌گوش به فرمان خویش بدل کرد.

از این پس رادک به نگارش مطالب غیر اصولی و زهرآگین علیه تروتسکی پرداخت. سال ۱۹۲۹، هفت سال پیش از آغاز محاکمات مسکو، رادک طی یکی از سخنرانیهای خود تروتسکی را یهودا نامید و او را به "دنباله روی از لرد بیوربروک" متهم کرد. سال به سال اتهامات وارده از سوی رادک به صورتی تصاعدی فزونی می‌گرفت. تلاشهای رادک بی‌ثمر ماند؛ او مجدداً پروانه ورود به کاخ کرملین را دریافت کرد (به او پروانه ورود همیشگی داده شد). رادک حق‌یافت به دفتر کار استالین و حتی به ویلای خارج شهر او برود. بعدها رادک در دادگاه از این دوره زندگی خود یاد کرد و خطاب به دادستان کل کشور چنین گفت:

"من با زمامداران کشور به صورتی خطرناک نزدیک شدم." در سال ۱۹۲۳ رادک با شیوه نگارش زیبای خویش کتاب کوچکی زیرعنوان "معمار جامعه سوسیالیست" به رشته تحریر کشید. او در این کتاب ضمن نظر افکندن به نسلهای آینده، استالین را به صورتی تملق‌آمیز مورد ستایش قرار داد. این کتاب به صورت سخنرانیهایی

بود که گویا این مورخ برجسته ارائه کرده بود. سخنرانیهای مذکور به نبوغ استالین کبیر در امر دگرگون کردن جامعه بشری اختصاص داشت.

رادک می‌دید که استالین با چه نیروی خستگی ناپذیری تاریخ انقلاب را جعل و تحریف می‌کند و می‌کوشد تا شرح احوال دروغین پیدید آورد و خود را رهبر واقعی انقلاب و فرمانده پیروزمند جنگهای داخلی معرفی نماید. او می‌دانست که استالین همانند دیگر جاعلین و تحریف‌کنندگان تاریخ در درون وجود خویش مضرب و نگران است. استالین با مهارتی بیمانند و به صورتی دغلكارانه بایگانی تاریخی را مورد هجوم قرار داده، اسناد را از میان برداشته و شاهدان زنده شرکت‌کننده در انقلاب را یکی پس از دیگری محو و نابود کرده است. نمی‌توان تضمین کرد که مورخ درستکاری پیدا شود و جعل‌دروغ را از حقیقت جدا کند. استالین در اعماق وجود خویش از حکم دادگاه تاریخ بیمناک و در هراس بود. لذا رادک تصمیم گرفت در عرصه پندار پیرامون آینده به تاخت و تاز پردازد و اثری عرضه کند تا استالین بتواند به هنگام حیات، خود را در آئینه تاریخ مشاهده نماید و لذت برد. باید افزود که رادک در انجام این مقصود توفیق یافت. او در کتاب "معمار جامعه سوسیالیست" با تردستی فراوان مطالبی ارائه کرد که امکان می‌داد استالین با مطالعه آن لذت برد و چنان احساس عظمتی در خود کند که مردان بزرگ‌روزگاران گذشته در برابر او بی‌رنگ و جلا جلوه کنند.

استالین که از چاپلوسیهای یکنواخت جراید و انبیات شوروی خسته شده بود، پس از مطالعه کتاب جالب رادک مسرور و خرسند شد. استالین دستور داد که اثر مذکور در مقیاسی بسیار وسیع منتشر گردد. وی به بخش تبلیغات کمیته مرکزی حزب دستور داد که مطالب کتاب در حوزه‌های حزبی سراسر کشور به مقیاسی وسیع طرح و تبلیغ

شود.

ستاره بخت رادک بار دیگر درخشیدن آغاز کرد. او به سمت سردبیر روزنامه " ایزوستیا " ^۵ و مشاور دفتر سیاسی (پولیت بورو) در مسایل سیاست خارجی منصوب شد. به دستگاه کمیته مرکزی حزب دستور داده شد که نام رادک را بر سرزبانها بیاندازند و برای او مجالسی جهت ایراد نطق پیرامون روابط بین المللی ترتیب دهند. متن سخنرانیهای رادک به صورت جزوه درصدها هزار نسخه منتشر می‌شد. یاگودا که در سال ۱۹۲۷ شخصاً رادک را بازداشت کرده بود، اکنون با احترام و نزاکت فراوان با وی برخورد می‌کرد. روزی یکی از بلشویکهای قدیمی ضمن گفتگو با من به صورتی کنایه آمیز گفت: " به رادک نگاه کن هرگاه در گذشته از زمره معترضان نمی‌بود، هرگز به چنین مقامی دست نمی‌یافت! "

با وجود همه خدماتی که رادک انجام داده بود، استالین در سال ۱۹۳۶ دستور بازداشت وی را صادر کرد. استالین دستور داد نه تنها او را بازداشت کنند، بلکه به عنوان دستیار نزدیک تروتسکی به دادگاه فراخوانند. به راستی این ماجرا در نظرم حیرت انگیز می‌نمود. بسا خود می‌گفتم، شاید استالین از آن جهت دست به چنین کاری زده که قادر به فراموش کردن کینه‌های گذشته نیست؟ ولی در واقع کین تیزی استالین تنها یک جهت مسئله بود. به نظر من استالین به خاطر ادامه خط مشی اصلی خود، یعنی نابود کردن گارد قدیمی بلشویکها در صدد نابودی رادک برآمد.

رادک پس از بازداشت تا مدتی نتوانست به خود آید. وی می‌گفت: " پس از آن همه خدمتی که به استالین کردم، آیا این اقدام او را می‌توان عادلانه نامید؟ " رادک تمنا می‌کرد به او اجازه دهند تا بسا

استالین ملاقات کند. ولی استالین تقاضای او را رد کرد. بعد نامه مشروحه به استالین نوشت. ولی این نامه نیز بی جواب ماند. رادک که احساس کرد تلاشهایش به منظور برانگیختن و تحریک وجدان استالین بی اثر مانده است، نیروی خود را در طریق دیگری به کار گرفت و کوشید تا بازپرسان را متقاعد کند که حذف کردن وی از شمار متهمان دادگاه به صلاح آنان نیز هست. رد استدلال رادک منطقی^۶ ناممکن می‌نمود. زیرا با در نظر گرفتن همه مطالبی که وی علیه تروتسکی به رشته تحریر کشیده بود، متهم کردن رادک به همکاری و نزدیکی با تروتسکی، مسخره و مضحک به نظر می‌رسید. مسئولان سازمان امنیت شوروی (ان‌ک‌و، د) می‌دانستند که حق با رادک است. ولی "ارباب" دستور داده بود که رادک در ردیف متهمان دادگاه قرار گیرد. لذا چاره‌ای جز اطاعت نداشتند.

رادک موجودی با اراده و مقاوم نبود. ولی احساس تلخی که از رنجش فراوان در وی پدید آمد، او را به لجاج و عناد واداشت. گروهی از بازپرسان وظیفه بازپرسی از رادک را برعهده داشتند. برمان و کدرین کوچک از جمله افراد مذکور بودند. آنها با استفاده از شیوه به اصطلاح "پیوسته و گردان"^۶ او را مورد بازپرسی قرار می‌دادند. ولی با این وصف رادک مقاومت می‌کرد. رادک در برابر فشار و تحقیر

۶. شیوه پیوسته و گردان، یکی از شیوه‌های متداول بازپرسی در سازمان امنیت شوروی است. طبق این شیوه، بازپرسان یکی پس از دیگری بدون وقفه کار بازپرسی از متهم و اعمال تأثیر روانی بر وجود آنان را طی چند شبانه روز متوالی برعهده می‌گیرند. در این چند شبانه روز به زندانی امکان غذا خوردن، خوابیدن و حتی حرکت و برخاستن از جا و یا نشستن برصندلی را نمی‌دهند. در نتیجه متهم گرفتار اوهام می‌شود و قدرت تشخیص را از دست می‌دهد و نمی‌داند که این وضع تا کی ادامه خواهد یافت. در نتیجه فشارهایی که از این وضع تا کی ادامه سرانجام تسلیم می‌گردد و به هرگونه خواست بازپرسان در می‌دهد. (تذکره ویراستار)

بازپرسان مقاومتی شایسته ابراز داشت . ولی در برابر یک سخن تاب نیاورد و آن زمانی بود که یکی از بازپرسان گفت یقین دارد که رادک عامل مخفی تروتسکی در اتحاد شوروی است . رادک از آن پس حاضر نشد به پرسشهای بازپرس مذکور پاسخ گوید .

رئیس اداره امور خارجی سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) در فوریه سال ۱۹۲۷ ماجرای جالبی از برخورد میان رادک و مالچانوف رئیس اداره مخفی سازمان امنیت شوروی را برای من حکایت کرد . در یکی از شبها که مالچانوف بازپرسی از رادک را برعهده داشت، سخت او را خشمگین نمود . رادک که طاقت از کف داده بود، مشت محکمی بر میز کوبید و با قاطعیت چنین اعلام داشت :

بسیار خوب حاضرم هرچه را که به من ارائه می‌کنید صحت بگذارم و امضا کنم . حاضرم اعتراف کنم که قصد داشتم همه اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) را به قتل رسانم و هیتلر را بر منند فرمانروایی کرملین بنشانم . ولی مطلب بسیار کوچکی را نیز به اعترافات خود خواهم افزود و آن ضمیمه کردن نام شما آقای مالچانوف به فهرست اسامی دستیاران و همکاران من است . بله، آقاسای مالچانوف، نام شما را به فهرست نام دستیاران خود ضمیمه خواهم کرد ! - رادک دیوانه وار فریاد برآورد و در ادامه سخن خود گفت - حال که مرا به ضرورت فداکاری به خاطر مصالح حزب ترغیب می‌کنید، بهتر است همراه یکدیگر به چنین فداکاری دست زنیم !

رنگد از چهره مالچانوف پرید .

رادک که از متهم کردن مالچانوف لذت می‌برد در ادامه سخن افزود : می‌دانید من چه فکر می‌کنم ؟ فکر می‌کنم اگر این پیشنهاد را به صورتی جدی با یژوف مطرح کنم ، با کمال میل خواهد پذیرفت . وقتی پای مصالح حزب در میان باشد ، سرنوشت کسانی چون مالچانوف در نظر یژوف ارزشی نخواهد داشت ! او حاضر است به خاطر کشاندن

کسی چون من به دادگاه، دهها مالچانوف را نیز قربانی کند!
 هنگامی که سران سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) احساس کردند که آماده کردن رادک برای حضور در دادگاه به درازا خواهد کشید، از متهم دیگری به نام کریگوری سوکولنیکوف سفیر ایببق شوروی در انگلستان خواستند تا رادک را قانع کند. سوکولنیکوف که به خاطر نجات جان همسر جوان^۷ و فرزند بیست و سه ساله‌اش از همسر نخستین تسلیم شده بود، موافقت کرد تا با رادک به گفتگو بنشیند. گفتگوی آن دو با حضور بازپرس انجام گرفت. بعد صورت جلسه‌ای پیرامون گفتگوی مذکور زیر عنوان مواجهه دو متهم سرهم بندی شد. ولی در صورت جلسه حتی کلامی پیرامون مطالب واقعی این گفتگو ارائه نگشت. بازپرس تنها به نوشتن این مطلب اکتفا کرد که سوکولنیکوف در پاسخ به سؤال بازپرس اعتراف نمود که رادک دستیار و همکار او بوده است.

باید افزود که روش سوکولنیکوف در رفتار آتی رادک نقشی موثر و قاطع ایفا نمود. کریگوری سوکولنیکوف که از دوران لنین و زمان انقلاب و سالهای جنگ داخلی عضو کمیته مرکزی حزب بود، یکی از رجال سیاسی معتبر و جدی کشور به شمار می‌رفت. هنگامی که رادک سبک مغز و ضعیف النفس احساس کرد در بن بست قرار گرفته است، راه پیروی از سوکولنیکوف را در پیش گرفت. زیرا سوکولنیکوف به دوراندیشی، ته‌زبینی، قدرت مقاومت و تفکر شهرت داشت.

رادک می‌خواست در دادگاه وضعی دست کم بدتر از سوکولنیکوف نداشته باشد. سوکولنیکوف به رادک گفت که موفق شد با استالین

۷. نام این بانو: گالینا سربریاکوا Galina Serebriakova است. سوکولنیکوف تصور نمی‌کرد که به رغم "اعتراف و ابراز پشیمانی" همسرش ناگزیربهای تنها یک خطا را خواهد پرداخت و این خطا از واج با او بود. بانوی مذکور به خاطر همین ازدواج بیست سال از عمر خود را در زندان وارد و گاه کار اجباری گذراند. (تذکر ویراستار).

ملاقات کند و از او قول بگیرد. رادک نیز همانند او خواستار تضمین از سوی استالین گردید. او وعده‌های مسئولان سازمان امنیت (ان.ک.و.د) را نپذیرفت. رادک تحت این شرایط حاضر شد. زیر "اعترافنامه" را امضا کند و به عنوان متهم در دادگاه حاضر شود.

با این وصف استالین حاضر نشد رادک را به حضور پذیرد. استالین که از هیچ اقدام زشتی ابا نداشت، این بار از روبرو شدن بسا رادک احساس شرم و کراهت می‌کرد. شاید این حادثه از موارد بسیار نادر زندگی استالین بود. "بازپرسی" از رادک حدود دو ماه به درازا کشید. وی همواره جهت ملاقات با "ارباب" اصرار می‌ورزید. سرانجام یژوف به رادک اعلام نمود که هرگاه خواستار ملاقات با استالین است، باید نخست نامه‌ای حاوی اعتراف به گناه برای استالین ارسال دارد. رادک چنین نامه‌ای را نوشت. ولی یژوف به عللی متن آن را مناسب ندید و از قبول آن امتناع ورزید. نامه دیگری با حضور یژوف برای استالین نوشته شد. نمی‌دانم چرا سازمان امنیت این نامه را بسیار مهم و جدی تلقی کرد.

چند روز بعد استالین به مقر سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) رفت و در حضور یژوف مدتی دراز با رادک به گفتگو پرداخت. پس از این گفتگو رادک را به دفتر کار کدروف بردند. در آنجا متن صورت جلسه بازپرسی از پیش آماده شده بود. رادک در نهایت دقت متنی را که از جانب او نوشته شده بود خواند و ناگهان مداد را برداشت و بی آن که به اعتراض کدروف اعتنا کند به اصلاح متن پرداخت. چنین به نظر می‌رسید که وی از این بازیها خسته شده بود. سرانجام اعلام داشت: "این آن متنی نیست که باید تدارک و آماده شود. کاغذ و قلم در اختیارم بگذارید. خودم متن لازم را خواهم نوشت!"

رادک متنی از بازپرسی آماده کرد که بازپرسان را به اعجاب و

شگفتی واداشت ، او خود سؤال را می‌نوشت و بعد به سئوالهائی مطرح شده از جانب خود پاسخ می‌داد . روسای سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) جرأت نکردند متن آماده شده از سوی رادك را دستکاری کنند .

چند روز بعد رادك بنا به ابتکار خود چنین مطلبی را به متن مذکور افزود که گویا طبق دستور تروتسکی در مجلس ضیافتی به یکی از مسئولان امور سیاسی هیتلر گفت که " گروه " ضد شوروی مخفی به تروتسکی اختیار داده است تا با دولت آلمان مذاکره کند . در ضمن " گروه " مذکور آماده است طبق تعهد تروتسکی، بخشی از اراضی شوروی را به آلمان واگذار نماید .

پس از نگارش متن از سوی رادك، مبنی بر ارائه منظره تازه‌ای از " توطئه ضد شوروی " مسئولان سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) بر آن شدند که باردیگر از سایر متهمان بر مبنای متن جدید اعتراف بگیرند . از این زمان رادك به مشاور شخصی یژوف پیرامون پرونده افسانه " توطئه ضد شوروی " بدل گردید . با كمك رادك افسانه مذکور رنگ درناك تازه‌ای به خود گرفت .

رادك به منظور جلب رضایت استالین موضوع تازه‌ای را به متن اعترافات سوکولنیکوف افزود . طبق اندیشه ارائه شده از سوی رادك یکی از دیپلماتهای ژاپنی هنگام ملاقات با سوکولنیکوف به هنگام خدمت در سمت معاون وزیر امور خارجه اتحاد شوروی از او پرسید که پیشنهاد تروتسکی به دولت آلمان تا چه اندازه جدی است ؟ سوکولنیکوف گویا تأیید کرد که تروتسکی برای انجام اینگونه مذاکرات از اختیارات لازم برخوردار بوده است . این پندار ساخته و پرداخته رادك مورد پسند استالین قرار گرفت . در نتیجه سوکولنیکوف ناگزیر شد این " اعترافنامه " را امضا کند .

ولی بزرگترین خدمت رادك به بازپرسان آن بود که توانست نیکلای

مورالوف^۸ دوست نزدیک تروتسکی و فرمانده برجسته جنگهای داخلی را به اعتراف و شهادت دروغ علیه تروتسکی وادارد.

رادک به رغم مخالفت با اتهامات وارده، بنابر طبایع و خصایل خویش برای ایفای نقش توطئه گر در دادگاه مسخره استالینی مناسب می نمود. وی برای ایفای این نقش به راستی از استعداد و مهارت ویژه ای برخوردار بود. رادک که بنابر طبیعت خویش موجسوودی عوام فریب بود، برای دستیابی به هدفهای مورد نظر، دروغ و راست را به صورتی ماهرانه و اغواکننده درهم آمیخت. او که در سفسطه چیره دست و دلیر بود، بارها در مواردی که " مصالح حزب " اقتضا می کرد با تردستی و مهارتی که در خور شعبده بازان بود، ماست را ذغال و ذغال را ماست جلوه می داد. رادک " به خاطر مصالح حزب " ولی در واقع به خاطر نجات جان خود، به استالین قول داد که در دادگاه دروغ بگوید. او در اجرای این تمهید همانند ورزشکاری که به مسابقه پرداخته باشد، تلاش می کرد تا از دیگران پیشی گیرد. سبقت جستن بر دیگران بخشی از خصایل و طبایع رادک بود. کنون را در دادگاه نیز قصد داشت مقدم بر دیگران قرار گیرد. رادک به هنگام اجرای نقش حقارتبار قاتل و جاسوس نیز کوشید تا " بخت " خود را بیازماید. لذا نه تنها با دیگر متهمان، بلکه با دادستان کل نیز به مسابقه پرداخت. او هیچگاه سخنانش را با بیان مطالبی پیرامون جنایات خود و همکارانش و یا متن به اصطلاح نامه ای که گویا از سوی تروتسکی دریافت شده بود، آغاز نکرد. او که بنابر طبیعت خود هنرپیشه و روانشناس بود، مناظر دلخراشی از تردیدها و رنجهای درونی خویش پیرامون " منطق مبارزه گروهی " و گرفتاری خود در بن بست که راه خروجی از آن متصور نبوده ارائه نمود.

رادک در دادگاه به خودآزاری پرداخت و ناله‌ها سرداد. گویی به تازگی دریافت که اعمالش سرشار از جنون و بی‌خردی بوده است. گویی به تازگی پی برده بود که این اعمال نمی‌توانست او را به سوی مقصود رهنمون گردد. رادک از مدتها پیش می‌دانست که هرگاه وی و یارانش هیتلر را یاری کنند، سرانجام هیتلر هرگز حاکمیت و قدرت را به دست آنان نخواهد سپرد. بلکه شره آنها را خواهد کشید و تفاله وجود ناچیزشان را به دور خواهد افکند.

رادک در دادگاه توضیح داد که تحت تأثیر پیروزیهای عظیمی که تحت رهبری استالین در کشور تحقق یافته است، سرانجام توانست به حدود جنایت‌هایی که تروتسکی وی را بدان سوق داده بود، پی برد. رادک ضمن ابراز تنفر گفت: آری به خاطر چشم و ابروی تروتسکی، کشور می‌بایست دوباره به سوی سرمایه‌داری باز می‌گشت!

رادک افزود که دستورات جنایتکارانه تروتسکی، او و دیگر سران گروه توطئه‌گر را در بن بست قرار داد. با این که هر یک از آنان سابقه دهها سال فعالیت انقلابی شرافتمندانه داشتند، چگونه توانستند در کار این سازمان مخفی ضد شوروی مشارکت ورزند؟ چگونه ممکن بود این مطلب را برای طرفداران ساده دل تروتسکی شرح داد که از این پس باید به خاطر پیروزی آلمان فاشیست بر مردم شوروی تلاش کنند؟ چنین کاری ابلهانه به نظر می‌رسید. پس از این گونه دستورات انتظار می‌رفت که اعضای سازمان مخفی مذکور به سازمان امنیت (ان.ک.و.د) خواهند رفت و ماجرای توطئه را فاش و برملا خواهند کرد.

رادک گفت: در چنین احوالی احساس می‌کردم که در تیمارستان بر می‌برم و دیوانه شده‌ام!

دادستان کل ویشینسکی در این لحظه سخن رادک را قطع کرد و پرسید: آیا در این زمینه اقدامی کردید؟ رادک بنابر عادت خویش به این سؤال ویشینسکی پاسخی پیچیده

داد و چنین گفت :

تنها راه خروج از بن بست رفتن به کمیته مرکزی حزب، اعتراف به حقیقت و معرفی کلیه شرکت کنندگان در توطئه بود. من این کار را نکردم. به سازمان امنیت نیز نرفتم. سرانجام سازمان امنیت بسه سراغ من آمد.

در این زمان ویشینسکی گفت : چه اعتراف جالبی !

رادک افزود : اعتراف در فناکی است .

رادک که به خاطر نجات جان خویش مبارزه می کرد، دستورات استالین را بیش از حد مقرر اجرا نمود. ولی این نیز از نظر ویشینسکی کافی نبود. او که تصور می کرد وظیفه دادستان وارد آمدن ضربات متوالی بر پیکر متهم بیچاره و ناتوان است، لذا از روی خدعه و نیرنگ چند پرسش عنوان کرد. ویشینسکی یادآور شد که رادک نمتنم! آگاهانه از شرح توطئه و معرفی همدستانش سرباز زد، بلکه پس از بازداشت نیز مدت سه ماه خود را بیگناه معرفی می کرد. پس آنگاه ویشینسکی از رادک پرسید :

پس از این ماجرا چگونه می توان نگرانی و تزلزل شما را جدی تلقی کرد ؟

رادک که از گفته ویشینسکی عصبانی شده بود در پاسخ گفت : " آیا می توانید بگویید کسی جز من پیرامون طرح توطئه و دستورات تروتسکی مطلبی در دادگاه بیان داشته است ؟ هرگاه این مطالب را تنها از زبان من شنیده اید، پس آنگاه چرا نباید جدی تلقی کنید ؟ ! ... "

رادک اشاره خطرناکی کرد. او با بیان این جمله که " مطالب را تنها از زبان من شنیده اید " فهماند که سازمان امنیت (ان.ک.و.د) و دادستان کل جز از گفته خود رادک، و دیگر متهمان، هیچ دلیل و مدرکی علیه آنان در دست ندارند .

رادک به صورتی بسیار مستدل تألیفات خود را بر به اصطلاح "دستورات تروتسکی" افزود. پس از ملاقات با استالین، او بود که متن "اعتراف" تدارک شده از سوی کدروف را به دور افکند و مطالب خود را پیرامون به اصطلاح "دستورات تروتسکی" ارائه نمود. سخنان نابهنگام رادک در باره خدمات خاص وی در امر بازپرسی، دادگاه و دادستان را سراسیمه کرد. اولریخ رئیس دادگاه در این لحظه به منظور جلوگیری از بفرنجتر شدن اوضاع، با شتاب اعلام تنفس کرد. رادک در جریان تملق‌گویی از استالین و کمک به دادستان چنان نقشی ایفا کرد که تصور می‌رفت این موجود تباه و فاسد کمتر اعتنایی به نظر جهانیان نسبت به خود ندارد. ولی هرگاه سخنان رادک در دادگاه با دقت مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد معلوم می‌شود او در وارد آوردن اتهام به خود چنان مهارتی به کار برد که جهانیان به سهولت می‌توانستند بی پایه بودن اتهامات و فقدان دلیل و مدرک علیه متهمان را دریابند.

کارکردانان نمایش دادگاهی تا پایان محاکمات به ظرایف سخنان رادک پی نبردند. دادستان و قضات دادگاه که از خودآزاری افشاگرانه رادک و حملات شدید وی به تروتسکی خرسند و مشعوف بودند، متوجه نشدند که رادک با چه مهارت و ظرافتی پایه و اساس بسیاری از اتهامات را سست و لرزان کرده است.

رادک در "آخرین دفاع" خویش پرده را کنار زد و تا اندازه زیادی حقایق را روشن و معلوم کرد.^۹ او "آخرین دفاع" خود را با

۹. ممکن بود مطالب ارائه شده از سوی رادک به اطلاع جهانیان نرسد. زیرا متن تند نویسی شده جریان محاکمات پیش از انتشار مورد سانسور قرار می‌گرفت و ممکن بود سخنان رادک حذف گردد. ولی در مورد گفته‌های رادک چنین حادشای روی ندارد. در این مورد دو علت می‌توان ذکر کرد. یکی آن که سازمان دهندگان محاکمات تا پایان دادگاه به ماهیت سخنان

این جمله آغاز کرد که صراحتاً " به گناهان خود اعتراف کرده است .
 رادک گفت : جای هیچگونه براءت نیست و انسان بالغ نمی‌تواند
 هیچگونه توضیحی در باره خیانت به میهن ارائه کند و آن را به نحوی
 از انحاء توجیه نماید . من نیز بی جهت تلاش کردم تا از بار گناهان
 خود بکاهم . موجودی که سی و پنج سال از عمر خود را در راه طبقه
 کارگر و نهضت کارگری صرف کرده است، هرگز در هیچ شرایطی قادر
 به کاستن از بار گناهان خویش نخواهد بود . به ویژه آن که خود را
 خائن به میهن معرفی کرده است . قادر به پنهان کردن این مطلب
 نیستم که تروتسکی مرا از راه بدر برد . هنگامی که با تروتسکی آشنا
 شدم انسانی بالغ و دارای معتقدات شکل گرفته معینی بودم .

بدین روال رادک ضمن اجرای تعهدات خود نسبت به بازپرسان و
 تحقیق دادستان، به مانورهای تاکتیکی دست یازید تا از این رهگذر
 بتواند اعلام کند که هرگز تمام و کمال آلت دست کارگردانان این
 نمایشنامه دادگاهی نبوده است . رادک خطاب به داوران گفت گرچه
 کلیه موارد اتهام ارائه شده از سوی دادستان را تأیید می‌کند، با
 این همه مراتب اعتراض و مخالفت شدید خود را با گفته ویشینسکی که
 متهمان را راهزن نامیده است، ابراز می‌دارد .

وقتی شنیدم دادستان کسانی را که بر کرسی متهمان نشسته‌اند
 راهزن و جاسوس نامید، سخت اعتراض کردم تنها دو تن از متهمان در
 دادگاه اعتراف کردند . یکی اعتراف من بود که گفتم از جانب
 تروتسکی نامه و دستور العمل کتبی داشته‌ام (متأسفانه نامه را
 سوزاندم)، و دیگری اعتراف پیاتاکوف بود که اعلام نمود با تروتسکی
 ملاقات کرده است . همه اعترافات دیگر متهمان متکی بر اعترافهای

رادک پی نبردند . دیگر آن که ترجیح دادند به عمق مطلب وارد
 نشوند و توجه زمامداران را بدان جلب نکنند تا به خشم و غضب آنان
 گرفتار نگردند . (تذکر ویراستار)

ما بوده است . هرگاه با راهزنان و جاسوسان سروکار پیدا کرده‌اید، از کجا اطمینان دارید که ما راست گفته‌ایم و اعترافهای ما صادقانه بوده است .

این سخنان رادک در واقع چون سیلی محکمی به صورت استالین بود . با وجود این سخنان موثر و کوتاه، رادک به استالین در تدارک نمایش دادگاهی خدمات شایان تقدیری کرد . وی همه دستورات استالین را اجرا نمود .

سحرگاه بیستم ژانویه سال ۱۹۳۷ رادک به اتفاق رفقای متهم خویش در حالی که برپا ایستاده بودند، حکم دادگاه را استماع کردند . متهمان در حالی که نفس را در سینه حبس کرده بودند، به قرائت حکم دادگاه از سوی اولریخ رئیس دادگاه گوش فرا دادند . اولریخ پس از ذکر مقدمه‌ای به قرائت بخش محکومیت متهمان پرداخت . " به حداکثر مجازات - اعدام - محکوم می‌گردد . . . " ، " به حداکثر مجازات - اعدام - محکوم می‌گردد . . . " ، " به حداکثر مجازات - اعدام - محکوم می‌گردد . . . " وقتی به نام کارل رادک رسید، اعلام کرد که " به ده سال زندان محکوم می‌گردد . "

چهره رادک شکفته شد . وی تا پایان قرائت حکم دادگاه منتظر ماند . پس آنگاه به سوی دیگر متهمان نظر افکند . شانه‌های خود را بالا انداخت و در حالی که سخت احساس گناه می‌کرد، لبخندی تلخ بر لبان او دیده شد . پس آنگاه چنین لبخند زهرآگینی را به سوی حاضران دادگاه حواله کرد .

رسوایی

هنگامی که استالین دریافت که نقشه جعلی و ساختگی او پیرامون پرواز پیاتاکوف به اسلو و دیدار با تروتسکی فاش و برملا شده است، دانست که کار نمایشهای محاکماتی وی نیز به رسوایی کشیده است و هر تمهیدی که به منظور گناهکار جلوه دادن تروتسکی به کار برد، باز جهانیان ادعای او و دستگاه امنیت (ان.ک.و.د) وی را باور نخواهند کرد.

استالین چنین پنداشت که هرگاه مقامات پلیس کشورهای سرمایه داری چندتن از طرفداران تروتسکی را به گناه جاسوسی برای آلمان فاشیست دستگیر کنند، پس آنگاه جریان محاکمات مسکو در نظر جهانیان تا اندازه‌ای درست جلوه خواهد کرد و او از ننگ رسوایی‌هایی خواهد یافت.

هنوز محاکمات مسکو که طی آن ماجرای پرواز پیاتاکوف و دیدار او با تروتسکی جعل شد، پایان نپذیرفته بود که استالین به یژوف دستور داد تا اسلوتسکی رئیس اداره امور خارجی سازمان امنیت (ان.ک.و.د) را به انجام مأموریتی ویژه ترغیب کند. اسلوتسکی آن زمان برای انجام مأموریت‌هایی در چکسلواکی به سر می‌برد.

به اسلوتسکی مأموریت داده شد که چند سند معمول و ساختگی را در خانه تروتسکیتهای محلی قرار دهد و پس از آن مقامات پلیس چکسلواکی را از ماجرا مطلع گرداند تا در خانه آنان به جست و جو پردازند.

اسلوتسکی وضع تروتسکیتهای چکسلواکی را در مقر سازمان امنیت شوروی در پراگ مورد مطالعه و بررسی قرار داد و پس از آن قربانی موردنظر خود را برگزید. این شخص یکی از رهبران تروتسکیتهای آلمان بود و آنتون گریلویچ^۱ نام داشت. آنتون گریلویچ به منظوررهایی از چنگ مأموران هیتلر به چکسلواکی گریخته بود. سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) یکی از کمونیستهای چکسلواکی را که دوست نزدیک آنتون گریلویچ بود، مأمور کرد تا چند سند جعلی و تحریک آمیز را در کیف او قرار دهد. اسناد مذکور عبارت بودند از رونوشت یک سند جعلی شامل نقشه حمله آلمانها به استان سودت^۲ چکسلواکی و اشغال آن، یک دسته گذرنامه جعلی و فرمولهای جوهر نامریی. بعد شخص به اصطلاح ناشناسی با اداره پلیس چکسلواکی تماس تلفنی برقرار کرد و اعلام نمود که گریلویچ یکی از جاسوسان خطرناک آلمان است. اسلوتسکی تصور کرد پلیس چکسلواکی همانند سازمان امنیت شوروی بی درنگ به خبر مذکور ترتیب اثر خواهد داد. از این رو فوراً^۳ تلگرامی برای یژوف مخابره کرد و به وی اطلاع داد که اسناد جعلی در کیف گریلویچ تروتسکیست آلمانی قرار گرفته است و هر لحظه انتظار می رود مقامات پلیس چکسلواکی او را دستگیر کنند. در ضمن اسلوتسکی اقدامات لازم را به عمل آورد تا در اولین فرصت اخبار لازم در اختیار "جراید دوست" گذارده شود و جهانیان به سرعت از "فعالیت جاسوسی

1. Anton Grilevich

2. Sudet

تروتسکیستهای آلمان " آگاه گردند .

اسلوتسکی هر بامداد به سفارت شوروی در پراگ می‌رفت و انتظار می‌کشید تا مسئول سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) ضمن مطالعه جراید چکسلواکی خبر بازداشت گریلویچ را به او گزارش دهد . ولی انتظار وی نتیجه مطلوب به بار نیاورد . پس از چند روز انتظار، اسلوتسکی اخبار تازه و فاش کننده‌ای را به ستاد ارتش و وزارت داخله چکسلواکی ارسال داشت . زمان می‌گذشت ، ولی از بازداشت گریلویچ خبری نبود . گریلویچ اصلاً " آگاهی نداشت از این که چه نیروی بزرگی علیه او بسیج شده است .

پس از پرسشهای متوالی از مسکو ، سرانجام یژوف تلگرامی فوری برای اسلوتسکی مخابره کرد و به وی اطلاع داد که " ایوان واسیلویچ^۳ جویای حاصل اقدامات او است " . در سراسر دستگاه سازمان امنیت شوروی حدود ده تن از رؤسای (ان.ک.و.د) می‌دانستند که ایوان واسیلویچ کیست . این نام مستعار را یژوف برای استالین برگزیده بود تا در شرایط بسیار مخفی عنوان شود . به راستی این نام مستعار بسیار خاطره انگیز بود . زیرا ایوان مخوف تزار خونخوار روسیه را نیز به همین نام می‌نامیدند .^۴

اسلوتسکی سخت آشفته خاطر شده بود از این که پلیس چکسلواکی به ماجرای این به اصطلاح " جاسوسی " توجهی مبذول نداشته است . او سخت عصبانی به نظر می‌رسید و درحالی که از شدت عصبانیت در دفتر کار مسئول سازمان امنیت در سفارت شوروی راه می‌رفت پلیس چکسلواکی را مهمل و مسامحه کار نامید و گفت باید

3. Ivan Vasilevich

۴ . مترجم یاد آور می‌شود که د و حرف اول نام ایوان واسیلویچ با د و حرف اول نام اصلی استالین یکی است . استالین را ایوسف ویسارونویچ Iosef Vissarionovich می‌نامیدند . م .

هرچه زودتر آنان را به حرکت آورد.

اسلوتسکی گفت حال که پلیس در مسائل سیاسی اهمال و مسامحه روا می‌دارد، بهتر آن است گریلویچ به قاچاق ودکا و مشروبات الکلی متهم گردد.

اسلوتسکی که می‌دانست استالین شخصا " این ماجرا را زیر نظر دارد " دستور داد تا از طریق تلفن به اداره پلیس چکسلواکی اطلاع داده شود که گریلویچ، این جاسوس آلمان " قصد فرار از کشور را دارد " ولی این اقدامات نیز نتایج مطلوب به بار نیاورد.

اسلوتسکی که کم مانده بود دیوانه شود، از پراگد عزیمت کرد و به همراه دستیار خود پارتین^۵ و نیز فورمانوف^۶ مسئول سازمان امنیت شوروی در چکسلواکی عازم پاریس شد. هر سه در هتل کوچکی واقع در خیابان بک^۷، نزدیک سفارت شوروی اقامت گزیدند. در این سفر اسلوتسکی با نام مستعار چرنیگوفسکی^۸ خود را معرفی می‌کرد (گذرنامه سیاسی او نیز به همین نام بود) او از پاریس نامه‌ای برای آنتون گریلویچ ارسال داشت. نامه به زبان آلمانی بود. در فاصله سطور به صورتی که جلب توجه کند با جوهر نامرئی مطالبی نوشت. مطالب مذکور حاوی دستورالعمل‌های جاسوسی و خرابکارانه بود. در ضمن به پلیس چکسلواکی نیز خبر داد که گریلویچ از طریق پست رستانت نامه‌هایی حاوی دستورات جاسوسی دریافت می‌دارد.

این بار نیز پلیس بی اعتنا ماند. اسلوتسکی که نمی‌خواست دست خالی به مسکو بازگردد، با خود اندیشید که سرانجام خانه گریلویچ را جست و جو خواهند کرد. لذا در انتظار فرصت، سفری به

5.Partin

6.Formanov

7.Rue du Bac

8.Chernigovski

اسپانیا کرد. آن زمان اسپانیا دستخوش جنگهای داخلی بوده اسلوتسکی گمان داشت که سفر وی در این شرایط به اسپانیا به عنوان اقدامی مثبت تلقی خواهد شد. اسلوتسکی پس از بازگشت از والنسیا به پاریس، قطعاتی از ترکش را به همه نشان داد و اظهار می‌کرد که در دو قدمی او منفجر شده بود. او چند روز در پاریس ماند تا برای رئیس خود هدیه و برای استالین توتون پیپ خریداری کند. اسلوتسکی اواخر ماه فوریه به مسکو بازگشت.

اسلوتسکی در اسپانیا به دیدن من آمد. آن زمان در بیمارستان پروفسور برژر^۹ بستری بودم. وی برای من تعریف کرد که یژوف رئیس جدید سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) حدود سیصد کارمند را از کمیته مرکزی حزب به سازمان امنیت انتقال داد و از افراد مزبور گروه سیاری پدید آورد که با گذرنامه‌های جعلی به کشورهای خارج اعزام می‌گردند. مأموریت عمده آنان نابود کردن ترولسکیستهای کشورهای بیگانه و اجرای دیگر دستورات پنهانی صادره از سوی استالین است.

دولت چکسلواکی چندماه با گریلوویچ کاری نداشت. سرانجام در ماه ژوئن سال ۱۹۳۷ وی را دستگیر کردند. به هنگام جست و جوی خانه او اسناد جعلی که از سوی سازمان امنیت (ان.ک.و.د) در خانه او جاداده شده بود، کشف گردید. بعدها مطلع شدم که مسئول سازمان امنیت شوروی در پراگ، طبق دستور واصله از مسکو به منظور تسریع در بازداشت گریلوویچ یکی از مسئولان عالی‌رتبه پلیس چکسلواکی را با پول خرید. گریلوویچ چندماه در زندان پلیس به سر برد و پس آنگاه آزاد گردید.

گریلوویچ که قربانی دسیسه شده بود، به تقریب موفق به آزادی

شد. ولی آن مأمور سازمان امنیت شوروی که گریلوویچ را به دام افکنده بود و اسناد جعلی را در خانه و کیف او جا داده بود، به سرنوشت دیگری دچار گشت. مأمور مذکور که می‌ترسید گریلوویچ به حقیقت ماجرا پی برد و کار به رسوایی اربابان و مسئولان شوروی منجر گردد، از مسئول سازمان امنیت شوروی در پراگد کسب تکلیف کرد. مأمور سازمان امنیت (ان.ک.و.د) توصیه نمود بهتر است برای مدت موقت چکسلواکی را ترک گوید و به اتحاد شوروی سفر کند. این شخص بینوا که از کمونیست‌های چکسلواکی بود، در بحبوحه "تصفیه‌های" استالین وارد مسکو شد. این‌زمان کمونیست‌های خارجی را صد و گروه گروه بازداشت می‌کردند. شخص مذکور پس از مدتی اقامت در اتحاد شوروی به عنوان میهمان، سرانجام در صد برآمد به میهن خود چکسلواکی بازگردد. لذا اجازه بازگشت خواست. مسئولان سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) به جای موافقت با درخواست او، پیشنهاد کردند که در اتحاد شوروی باقی بماند و تابعیت دولت شوروی را بپذیرد. این پیشنهاد مایه بیم و هراس وی شد. او نمی‌خواست همانند گروه‌های کثیری از کمونیست‌های خارجی مقیم اتحاد شوروی، گرفتار بلا گردد. لذا در جست و جوی پناهگاهی برآمد و راه کنسولگری چکسلواکی را در پیش گرفت. در آستانه درب کنسولگری چکسلواکی وی را بازداشت کردند و دیگر خبری از او باز نیامد.

انهدام چکیستها^۱

۱

روزی که جراید شوروی خبر اعدام محکومان دومین دور محاکمات مسکو را انتشار دادند، یکی از بازپران اداره^۲ سیاسی سری سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) که در بازپرسی از متهمان شرکت داشت، خودکشی کرد. وی پیش از خودکشی نامه‌ای نوشت. مضمون این نامه را از کارمندان سازمان امنیت شوروی پنهان نگاه داشتند. ولی درهمه جا شایع بود که او به سبب "عذاب وجدان" دست به خودکشی زده است.

هنوز دوماه از این تاریخ نگذشته بود که پوگرینسکی^۲ رئیس سازمان امنیت استان گورکی با شلیک گلوله به زندگی خود پایان داد. پوگرینسکی در جریان نخستین دور محاکمات مسکو، شخصا^۳

۱. چنانکه پیشتر اشاره شد، سازمان امنیت شوروی نخستین بار در سال ۱۹۱۸ اندکی پس از انقلاب اکتبر تأسیس گردید. آن زمان سازمان مذکور "چکا" نام داشت که مخفف عنوان "کمیسیون فوق العاده ویژه مبارزه با ضدانقلابیون و خرابکاران" بود. این نام تا سال ۱۹۲۲ باقی ماند و پس از آن تغییر یافت. به سبب همین نام ما موران سازمان امنیت شوروی را حتی در سالهای بعد "چکیست - Chekist" می نامیدند. -م.

استادان دانشکدهٔ مارکسیسم - لنینیسم شهر گورکی را بازداشت کرد و از آنها اعتراف گرفت که گویا به هنگام نمایش اول ماه مه قصد ترور استالین را داشتند.

پوگرینسکی بنابر طبایع و خمایل خویش شکنجه‌گر نبود. گرچه او ناگزیر شد " دستورهای مشکوک " حزب را به مرحلهٔ اجرا درآورد، با این همه مردی نرم خوی و مهربان بود. اندیشهٔ تأسیس مجمع ویژهٔ جنایتکاران پیشین به پوگرینسکی تعلق داشت. پوگرینسکی برای کودکان بی سرپرست مدرسهٔ ویژهٔ کار تأسیس کرد و به جنایتکاران پیشین یاری نمود تا زندگی شرافتمندانهٔ تازه‌ای را آغاز کنند. همهٔ این مطالب در فیلم مشهور " پروانهٔ زندگی " ارائه گردید. این فیلم در اتحاد شوروی و خارج از آن شهرت یافت. پوگرینسکی با ماکسیم گورکی از نزدیک آشنا بود. او مدتی از عمر خود را صرف دوباره‌سازی انسانها در اتحاد شوروی کرد.

پوگرینسکی پیش از مرگ نامه‌ای خطاب به استالین از خود باقی گذارد. نامهٔ مذکور پیش از ارسال به کرملین به دست مسئولان برجستهٔ سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) افتاد. پوگرینسکی در نامهٔ مذکور چنین نوشت:

" من که به سبب کوششهای متمادی، افراد جنایتکار را به عناصری شریف و شایسته بدل می‌کردم، ناگزیر شدم به خاطر اطاعت از فرامین حزب و رعایت انضباط حزبی شریفترین رجال انقلابی کشور را به عنوان عناصر جنایتکار معرفی کنم... "

خودکشی پوگرینسکی حادثه‌ای منحصر به فرد از این گونه نبود. در جریان دههٔ سالهای ۱۹۳۰- ۱۹۴۰ گروه کثیری از مسئولان سازمان امنیت شوروی دست به خودکشی زدند. خودکشی به ویژه در میان کارمندان ادارهٔ سیاسی سری سازمان امنیت گسترش بیشتری داشت. کارمندان این اداره " مسئول " اعمال فشار نسبت به معترضان بودند.

خودکشی کوزلسکی^۳ رئیس بخش سیاسی و سری سازمان امنیت اوکرائین نمونه روشنی از بیان احوال مسئولان این اداره سازمان امنیت بود. او پیش از آغاز محاکمات مسکو خودکشی کرد. کوزلسکی لهستانی الاصل بود. وی در خانواده مذهبی کاتولیک پرورش یافت. کوزلسکی پسر چهارساله داشت که در دیده او از هرچیز عزیزتر می‌نمود. پسرک ناگهان بیمار شد. کوزلسکی برجسته‌ترین پزشکان اتحاد شوروی را بر بالین فرزند آورد. کودک بی‌نوا سه بار تحت عمل جراحی جمجمه قرار گرفت. ولی نجات وی میسر نشد. کوزلسکی که از مرگ فرزند سخت دلخسته و پریشان شده بود، خودکشی کرد. وی در نامه‌ای که از خود برجا گذاشت، نوشت که خداوند فرزند را به گناه پدر بازستاند. زیرا پدر مردم بیگناه را بازداشت کرد و به تبعیدگاهها فرستاد.

گرچه از دیدگاه حزب نامه کوزلسکی الحاد، ارتداد و سندی شرم‌آور محسوب می‌شد، ولی با این وصف او را " عنصر بیگانه‌ای که به حزب راه یافته " ننامیدند. زمامداران صلاح دانستند که او را بیمار روانی بنامند که به " دین و عرفان روی آورده بود. " سازمان امنیت اوکرائین مراسم باشکوهی برای تدفین وی ترتیب داد و برای خانواده‌اش حقوق بازنشستگی مقرر داشت.

هرگاه رؤسای سازمان امنیت (ان.ك.و.د) در جریان تدارك محاکمات مسكو دستورات واصله ازسوی استالین را نه تنها از دیدگاه حرفه محدود بازپرسی، بلکه به منظور درك جوانب تفكر استالین و نقشه‌های پنهانی وی مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دادند، آنگاه مسائل در نظرشان روشن می‌شد و درمی‌یافتند که استالین انهدام خودشان را نیز مطمح نظر قرار داده است. زیرا افراد مذکور شاهدان جنایتهای وی بودند و در تدارك جعلیات علیه گارد قدیمی حزب و یاران لنین شريك جرم و همدست او به شمار می‌آمدند. هرگاه دقت می‌کردند، متوجه می‌شدند که استالین سرانجام آنان را نیز محو و نابود خواهد کرد.

هنگامی که میرونوف شهادت رینگولد علیه زینویف و کامنف را به استالین گزارش داد، استالین به او دستور داد که این متن را نیز به " شهادت " رینگولد بیافزاید: " زینویف و کامنف چنین اشاره کردند که ممکن است سرنخ همه توطئه‌های ضد دولتی در دست سازمان امنیت باشد. لذا آنها براین عقیده بودند که (پس از تصرف قدرت) مهمترین وظیفه از میان بردن و محو کردن آثار جرم است.

برای این منظور مقرر شد که با کایف در رأس سازمان امنیت قرار گیرد. یکی از وظایف عمده او نابودی کسانی است که در توطئه ترور استالین و کیروف دست داشتند. او موظف بود همه مأموران سازمان امنیت را که در جریان طرح توطئه قرار داشتند، نابود کند. " رؤسای سازمان امنیت (ان.ک.و.د) نیک می دانستند که زینویف و کامنف کسی را نکشته‌اند و قصد کشتن کسی را نیز نداشتند. رؤسای سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) از جمله‌هایی که استالین به شهادت رینگولد افزود باید به مطلبی که برای خود آنان واجد اهمیت خاصی بود، پی می بردند. طبق منطق استالین رجال سیاسی که در مبارزه به خاطر کسب قدرت، دست به توطئه ترور رقیبان خود می‌زدند، باید در طریق محو مدارک جرم نیز اقدام لازم را به عمل آورند و در نابودی کسانی که بنابر دستور آنان به کشتار پرداختند، لحظه‌ای درنگ نکنند. با افزوده شدن جمله‌های روشن استالین به شهادت رینگولد، چگونه می‌توانست دریابد که استالین در ادای این جملات در واقع اصول مورد قبول خود را ارائه کرده بود؟ استالین به ندرت عقاید خود را تا این پایه صریح بیان می‌کرد.

رؤسای سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) نیک می دانستند که استالین کارکردن واقعی این نمایش دادگاهی بود. از این رو بایست متوجه می‌شدند که استالین پس از انهدام مخالفان و رقبای سیاسی خویش، همه بازپرسان سازمان امنیت را که در اجرای نمایشهای دادگاهی مسکو نقشی ایفا کردند و نیز همه کسانی را که از ماهیت امر آگاهی داشتند، محو و نابود خواهد کرد.

ولی هیئات. این افراد همانند سگ شکاری چنان در تعقیب صید بودند که به صیاد اصلی توجهی نداشتند. اینان که از قدرت درک نقشه‌های خدعه‌گرانه استالین ناتوان و بی بهره بودند، حتی به نیروی عظیم سازمان خودشان نیز اعتنایی نمی‌کردند و به قدرت این سازمان

جهنمی پی نمی‌بردند. آنها به خطر بزرگی که زندگیشان را مورد تهدید قرار می‌داد، توجه نداشتند و سخت غافل بودند.

نقشه انهدام کلیه مسئولان سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) که از ماجراهای پس‌پرده محاکمات مسکو آگاه نبودند، با دقت فراوان از سوی استالین و یژوف طرح و آماده شد. استالین یاگودا را از مقام کمیسر عالی امور داخله (ان.ک.و.د) برکنار کرد و سوگلی خود یژوف را بدین مقام منصوب نمود. یژوف حداقل سیصد تن از "افراد مورد اعتماد خود را" از کمیته مرکزی حزب به سازمان امنیت انتقال داد و به سمت معاون رؤسای ادارات سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) در مسکو و حومه آن به کار گمارد. رسماً گفته می‌شد که هدف از این کار اشتیاق دفتر سیاسی (پولیت بورو) به "ارتقاء کیفیت کار" سازمان مذکور است. حال که آن افراد جدید پس از آشنایی با نحوه کار سازمان باید جانشین کسانی شوند که نابودی آنان طبق طرح استالین مقرر و قطعی شده بود.

طی چند ماه یژوف و آن عده از کسانی که در روزگار یاگودا مقامهای مسئول داشتند، به صورتی متوافق همکاری می‌کردند. یژوف هنوز به آنان نیاز داشت. زیرا دومین دور محاکمات مسکو در دست تدارک بود. از مسئولان قدیمی سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) خواسته شد که شیوه تحقیق، کسب اطلاع و بازپرسی را به افراد جدید بیاموزند.

یژوف پس از پایان دومین دور محاکمات، اجرای نقشه استالین را آغاز کرد. او نه تنها آن دسته از کارمندان سازمان امنیت شوروی را که با اسرار پلید استالین آشنایی داشتند، بلکه کسانی را که احتمال آگاهی آنان می‌رفت به نابودی‌کشانید. ماجرا بدین گونه بود:

دریکی از شبهای فوریه سال ۱۹۲۷ یژوف با معاونان خود که از

زمان یاگودا چنین مقامی داشتند و نیز با رؤسای ادارات عمده سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) جلسه مشاوره‌ای ترتیب داد. یژوف به آنها اطلاع داد که طبق دستور کمیته مرکزی هر یک موظف‌اند به یکی از استانهای کشور بروند و دبیران کمیته‌های حزبی استانها را از دیدگاه سیاسی مورد مطالعه قرار دهند و ببینند که آنان قابل اعتماد هستند یا نه. یژوف ضمن ارائه دستورهای لازم، معرفی نامه‌ای با حکم مأموریت از سوی کمیته مرکزی حزب به آنها تسلیم کرد. تنها به چهارتن از رؤسای سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) احکام مأموریت داده نشد. اینان عبارت بودند از اسلوتسکی رئیس اداره امور خارجی، فیرنوفسکی^۴ رئیس و فرمانده نیروهای مرزبانسی، پائوکر^۵ فرمانده محافظان شخصی استالین و استانیسلاو ردنس^۶ رئیس سازمان امنیت استان مسکو که با جناق استالین بود.

بامداد روز بعد همگی آنان از مسکو خارج شدند. هیچ یک از شخصیت‌های نامبرده به محل مأموریت خود نرسیدند. در نخستین ایستگاه راه آهن حومه مسکو آنها را از قطار خارج کردند و با اتوبوس به یکی از زندانهای اطراف مسکو بردند. دو روز بعد یژوف عین عمل مذکور را با معاونان رؤسای " مأمور " سازمان امنیت تکرار کرد. پیش از حرکت گفته شد که مشابه چنین مأموریتی به آنها نیز داده شده است.

پس از چند هفته کارمندان سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) متوجه غیبت بدون بازگشت رؤسای خود شدند. طی این مدت یژوف محافظان سازمان امنیت و کلیه فرماندهان واحدهای (ان.ك.و.د) در مسکو و حومه آن را کاملاً " عوض کرد. بسیاری از فرماندهان جدید

4. Firnovski

5. Pauker

6. Stanislav Redens

گرچی بودند و از سازمان امنیت قفقاز به مسکو اعزام شدند.
 یژوف به منظور جلوگیری از فرار کارمندان سازمان امنیت شوروی
 به خارج از کشور، گروهی از کارمندان اداره امور خارجی سازمان
 امنیت را از تابعیت اداره مذکور خارج نمود و در اختیار دبیرخانه
 ویژه خود قرار داد. این عده مسئولیت واگذاری گذرنامه و ویزای
 خروج از کشور را برعهده داشتند. وی در ضمن واحد هوایی وابسته به
 سازمان امنیت شوروی را منحل کرد تا کسی از مسئولان این سازمان
 نتواند با هواپیمای نظامی به خارج از کشور پرواز کند.

یژوف که می‌ترسید کارمندان سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د.)
 از روی یأس و نومیدی به اقدامی دست زنند، اطراف مقر سازمان
 امنیت شوروی را سنگربندی کرد و نیروی بزرگی از محافظان خود را
 به نگهبانی و حفاظت از سنگرها گمارد. هرکس که می‌خواست
 به دفتر کار یژوف برود، ابتدا می‌بایست با آسانسور به طبقه پنجم
 برود و در آنجا راهروی درازی را تا پلکان طی کند و از طریق پلکان
 مجدداً خود را به طبقه اول برساند. بعد مجدداً از طریق آسانسور
 مخصوص تا طبقه سوم که اتاق انتظار یژوف در آنجا قرار داشت،
 صعود نماید. محافظان یژوف طی این راه دراز و پرپیچ و خم مسئولان
 سازمان امنیت و یا مراجعین را متوقف می‌کردند و اسناد و مدارک
 آنان را مورد بازرسی قرار می‌دادند.

یژوف از این پس اقدامات خود را سرعت و شدت بخشید. بازداشت
 گروه بازپرسانی که در تدارک محاکمات مسکو شرکت داشتند،
 آغاز گردید. بسیاری از کسانی که از دسیسه‌های پنهانی استالین
 آگاهی داشتند و یا احتمال آگاهی آنان می‌رفت بازداشت شدند.
 آنها را یکی پس از دیگری یا روزها در محل کار و یا شبها در
 خانه‌هایشان دستگیر می‌کردند. هنگامی که گروه عملیاتی (ان.ک.و.د.)
 پیش از سپیده دم برای بازداشت چرتوک (بازپرس مشهوری که از

کامنف بازجویی کرد و بدن اشاره داشتیم) به آپارتمان او رفتند، چرتوک فریاد برآورد که " شما قادر به دستگیری من نیستید." او پس از ادای این جمله با یک خیز به بالکن رفت و از اشکوب دوازدهم خود را بر زمین افکند و جان سپرد.

فلیکس گورسکی^۷ کارمند اداره امور خارجی سازمان امنیت شوروی چند هفته پیش از این ماجرا به خاطر " فعالیت خمتگی ناپذیر" به دریافت نشان ستاره سرخ نایل شده بود. او نیز خود را از پنجره دفتر کارش که در اشکوب نهم قرار داشت بمزیر افکند و کشته شد. دوتن از کارمندان اداره سیاسی سری نیز به همین ترتیب دست به خودکشی زدند.

کارمندان اداره امور خارجی سازمان امنیت (ان.ک.و.د) که به اسپانیا و فرانسه سفر کرده بودند، مطالب دهشتباری درباره حمله مأموران مسلح به خانه‌های کارمندان سازمان امنیت شوروی می‌گفتند. همین که صدای زنگ آپارتمان آنها به صدا درمی‌آمد، متعاقب آن صدای شلیک گلوله شنیده می‌شد و قربانی دیگری با مفر متلاشی جان می‌داد. شکنجه‌گران و مفتشان عقاید (انکیزیتورهای) سازمان امنیت شوروی که تا چندی پیش لرزه بر اندام اسیران و قربانیان بینسواوی استالین افکنده بودند، اکنون خود به قربانیان ترور وحشیانه او بدل شدند.

مجموعه بناهای سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) در مرکز شهر مسکو قرار دارد. هنگامی که کسانی از کارمندان سازمان امنیت خود را از طبقات فوقانی به قصد خودکشی به زمین پرتاب می‌کردند، عده کثیری از عابران شاهد و ناظر این مناظر فجیع و رقت انگیز می‌شدند. شایعات مربوط به خودکشی مسئولان سازمان

7. Felix Gurski

امنیت (ان.ك.و.د) با سرعت در شهر مسکو منتشر می‌شد. کسی از اهالی شهر علل این حوادث را نمی‌دانست.

از کارمندان زندانی سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) ولو برای حفظ ظاهر، هیچگونه بازپرسی صورت نمی‌گرفت. آنها را گروه گروه به اتهام پیروی از تروتسکی و جاسوسی، بدون محاکمه تیرباران می‌کردند. کارمندانی را که لهستانی الاصل بودند، جاسوس لهستان، کسانی را که منشاء لتونی داشتند، جاسوس لتونی و روسهارا جاسوس آلمان، انگلیس و فرانسه می‌نامیدند.

برای روشن شدن ذهن خواننده پیرامون اتهامات وارده، کافی است به ماجرای کازیمیر بارانسکی^۸ عضو قدیمی و با سابقه اداره امور خارجی سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) توجه شود. یژوف برچسب جاسوس را برای او برگزیده بود. بارانسکی منشاء لهستانی داشت. وی کمونیستی آرمان‌گرا و متعصب بود. به هنگام جنگ‌های داخلی در جبهه غرب علیه نیروهای ارتش لهستان پیکار کرد. بارانسکی در جریان نبرد فرمانده هنگ خود را که مجروح شده بود، بردوش کشید و در زیر باران گلوله‌های مسلسل او را از صحنه پیکار خارج کرد. در نتیجه این تلاش خود نیز زخمی شد. بارانسکی به خاطر این دلوری به دریافت نشان نایل گردید. پس از جنگ، بارانسکی را به اداره امور خارجی سازمان امنیت شوروی منتقل کردند. سال ۱۹۲۲ از سوی اداره مذکور برای سازمان دادن شبکه اطلاعات و جاسوسی، عازم لهستان شد. او در شهر ورشو به سمت دبیر دوم سفارت شوروی در لهستان منصوب گردید. او با نام مستعار کازیمیر کوبتسکی^۹ انجام وظیفه کرد. مقام رسمی او نیز صرفاً " برای حفظ ظاهر بود.

سال ۱۹۲۳ دولت شوروی طرح اعزام نیرو به آلمان از طریق لهستان

8.Kazimir Baranski

9.Kazimir Kobetski

را تدارك دید، تا از این رهگذر به کارگران آلمان کمک کند. بارانسکی مأمور شد انبارهای اسلحه و مهمات موجود در قلعه‌ای نزدیک ورشو را منهدم نماید. بارانسکی در تاریخ دوازدهم اکتبر سال ۱۹۲۳ این وظیفه بسیار دشوار را انجام داد.

چندی بعد مقامات لهستانی از طریق دریافتند که انفجار انبارهای اسلحه و مهمات، کار هموطن آنها کازیمیر کوبتسکی دبیر دوم سفارت شوروی بوده است. با این وصف در صدد اخراج او از کشور برنیامدند. بلکه تصمیم گرفتند او را در حین اقدام دستگیر و تلافی کنند. مقامات دولتی لهستان یک سال تمام به انتظار نشستند. شبکه ضد جاسوسی لهستان توانست یکی از مأموران خود را وارد شبکه جاسوسان بارانسکی کند. این شخص در وزارت امور خارجه لهستان کار می‌کرد. او برای تحریک بارانسکی، از وزارت امور خارجه لهستان اطلاعات جالبی را به وی تسلیم می‌کرد. اندک اندک مأمور مذکور مورد اعتماد بارانسکی قرار گرفت و از آن پس شخصاً با او ملاقات می‌کرد. در یکی از روزهای تابستان سال ۱۹۲۵ بارانسکی با مأمور مذکور قرار ملاقات گذارد تا اسنادی را که دریافت نموده بود به وی بازگرداند. یکی از اسناد مذکور متن گزارش شخصی به نام پاتک^۱ سفیر لهستان در ژاپن بود.

بارانسکی همین که به محل ملاقات آمد، احساس کرد اشخاص مشکوکی که نسبت به او توجه دارند در اطرافش پرسه می‌زنند. بارانسکی کوشید تا از معرکه بگریزد. ولی مأموران او را محاصره کردند. بارانسکی از چنگد مأموران بیرون جست و کوشید تا اسنادی را که در جیب او قرار داشتند، نابود کند. لذا به کوچه‌ای پیچید و کوشید تا خود را به کلیسای کاترین مقدس برساند. همین که داخل

کلیسا شد خود را به نیمکت ویژه اهل دعا رسانید و سند را در سوراخی فرو برد و پس آنگاه از درب دیگر کلیسا که به خیابان اورشلیم گشوده می‌شد، خارج گردید. در خیابان مذکور مأموران دوباره او را دیدند و دستگیر کردند. ولی سند مذکور را به دست نیاوردند. آنها بارانسکی را به باد مشت و لگد گرفتند و چند بار بر سرش ضربه زدند. بارانسکی که احساس کرد ممکن است به دست مأموران کشته شود، به زبان لهستانی فریاد برآورد و ضمن مخاطب قرار دادن عابریان گفت: " آقایان و خانمها، ببینید، پلیس لهستان مرا که مأمور سیاسی شوروی هستم می‌زنند!" پس از این گفته، بارانسکی بی‌هوش شد.

بارانسکی در اداره پلیس به خود آمد و از پاسخگویی به پرسشهای مأموران ضد اطلاعات لهستان خودداری ورزید و مصونیت سیاسی خود را به رخ آنان کشید. مقامات شوروی نیز فوراً یادداشت اعتراضی به دولت لهستان تسلیم کردند. بارانسکی را که سرش باند پیچی شده بود، به محل نمایندگی بازرگانی شوروی بردند. او یک هفته در بیمارستان بستری گردید. پس آنگاه بنا بر تقاضای دولت لهستان، به اتحاد شوروی بازگردانده شد.

پس از مراجعت بارانسکی به مکو، چیچرین^{۱۱} وزیر امور خارجه وقت اتحاد شوروی به کمیسیون تفتیش مرکزی که عالیترین ارگان رسیدگی به جرایم اعضای حزب بود، شکایت کرد و اعلام نمود که بارانسکی طی دوران مأموریت سیاسی خود در لهستان با ماجراجوییهای خطرناک دست زده و ضمن ارتباطهای جاسوسی با اتباع لهستان موجبات تیرگی روابط دو کشور را فراهم نموده است. تریلیسر^{۱۲} معاون یاگودا که می‌دانست بارانسکی موجودی عمبانی

11. Chicherin

12. Trilisser

و آتشی مزاج است، به او توصیه کرد که در جلسه کمیسیون " متانت ابراز دارد" و اعتراف کند که در بعضی موارد از حدود معین گام فراتر نهاده است. هنگامی که کمیسیون تشکیل جلسه داد و به بررسی شکایت وزیر امور خارجه شوروی پرداخت، ناگهان آرون سولتس^{۱۳} رئیس کمیسیون تفتیش مرکزی وارد شد. هنگامی که ابولنسکی^{۱۴} نماینده وزارت امور خارجه شوروی در لهستان موارد اتهام علیه بارانسکی را ذکر می‌کرد، آرون سولتس مدتی ساکت نشست ولی ناگهان سخن او را قطع کرد و گفت: " شما چه کسی را متهم می‌کنید؟ بارانسکی همان جنگاوری است که طی پیکار با دشمن زخم برداشت! رفقا، پیشنهاد می‌کنم به خاطر دل‌وریه‌هایش به او نشان پرچم سرخ اعطا گردد!"

جلسه کمیسیون تفتیش مرکزی ابولنسکی را به گناه وارد آوردن اتهام ناروا مورد توبیخ قرار داد. بارانسکی نیز به دریافت نشان عالی جنگی مفتخر گردید.

ضربتهایی که مأموران ضد اطلاعات لهستان بر بارانسکی وارد آوردند، تندرستی او را سخت مخدوش کرد. پس از بازگشت به مسکو دچار فلج شد و قدرت تکلم را از دست داد. مدتی بعد فلج مذکور برطرف گردید. ولی بارانسکی باقی عمر را علیل و بیمار بود. آری، یژوف نام این شخص را که در نتیجه حملات مأموران ضد اطلاعات لهستان علیل و بیمار شده بود، در فهرست جاسوسان لهستان قرار داد. بارانسکی بدون بازپرسی و محاکمه، به دستور یژوف تیرباران شد. استالین و یژوف نیک می‌دانستند که بارانسکی هیچگاه مأمور و جاسوس نبود. آنها بارانسکی را موجودی " غیرقابل اعتماد" می‌دانستند. بارانسکی در میان بازپرسان سازمان امنیت شوروی

13. Aron Solts

14. Obolenski

(ان.ك.و.د) دوستان زیادی داشت. لذا از طریق آنان اطلاعات زیادی کسب می‌کرد. چنین نیز بود. بارانسکی از جوانب پنهانی محاکمات مسکو، از جمله دستورهای استالین به بازپرسان آگاهی داشت. رفته رفته موج بازداشتها از مسکو به اطراف سرایت کرد. تنها در سال ۱۹۳۷ بالغ بر سه هزار تن از مسئولان سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) اعدام شدند. مالچانوف، آگرانوف و پروکوفیف^{۱۵} که دو نفر اخیر معاونان یاگودا بودند و نیز کلیه رؤسای ادارات سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) در مسکو و استانها در این توطئه خونین و دهشتبار محو و نابود شدند. ولی هنوز کار به اعدام یاگودا نرسید.

هرگاه این افراد به سوء استفاده، رشوه‌خواری، حیف و میل اموال دولتی و حتی قتل افراد برپایه انگیزه‌های شخصی متهم می‌شدند، حداکثر مجازات آنان از چند سال زندان تجاوز نمی‌کرد. ولی " گناه " افراد مذکور به مراتب بزرگتر بود. گناهی که آنها مرتکب شده بودند، در اتحاد شوروی سنگینترین و دهشتبارترین گناه به شمار می‌رفت. گناه مذکور آگاهی از جنایات پنهانی استالین بود. برای متهمان به این گناه تنها يك مجازات وجود داشت و آن اعدام بود. از میان رؤسای سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) تنها يك نفر توانست جان بدر برد و از مجازات اعدام رهایی یابد. این شخص لیوشکوف^{۱۶} معاون اداره سیاسی مخفی سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) بود که در تدارك نخستین دور محاکمات مسکو به مالچانوف کمک فراوان کرد. لیوشکوف چون با یژوف دوستی نزدیک داشت، در مقام خود باقی ماند. در تابستان سال ۱۹۳۸ به عنوان رئیس سازمان امنیت شوروی در خاور دور، عازم این سرزمین گردید.

15.Prokofev

16.Liushkov

لیوشکوف می‌دید که استالین هیچ‌یک از شاهدان جنایات خود را زنده نگذاشته است. از این رو در همان تابستان سال ۱۹۳۸ از مقام و موقعیت جدید خود استفاده کرد و به ژاپن گریخت. لیوشکوف در انجام این مقصود با دشواری مواجه نشد. زیرا نیروهای مرزبانی شوروی در خاور دور نیز زیر نظر مستقیم او قرار داشتند.

روئای بلند پایه سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) كه به فرانسه و اسپانيا آمده بودند، از سرنوشت فجيع فرزندان - يتيم مسئولان سازمان امنیت پس از اعدام پدرانشان، مطالبی اظهار داشتند. هنگامی كه والدین آنها را بازداشت و آپارتمانهایشان را مهروموم می‌کردند، فرزندان این افراد، آواره كوچه‌ها می‌شدند. دوستان خانوادگی و حتی خویشاوندان جرأت واگذاری سرپناه به این بینوایان را نداشتند و از عواقب این كار سخت بیمناك بودند. در مدارس و گروه‌های پیشاهنگی کسی از آنها حمایت نمی‌کرد. همسالان آنها را كتك می‌زدند و به عنوان فرزندان عناصر خائن و جاسوس مورد تحقیر و آزار قرار می‌دادند. بارها اتفاق افتاد كه يك شب بعد همین آزاردهندگان به همان سرنوشت تحقیرشدگان گرفتار می‌آمدند و در ردیف فرزندان " دشمنان خلق " قرار می‌گرفتند و بسا درد و اندوه دست به گریبان می‌شدند.

در این روزگار دهشتبار، رابطه فرزندان، آینه و نمونه‌ای از رابطه بزرگان بود. خردسالان كه از طریق آموزگاران و دبیران خویش بسا سخنان به اصطلاح " حكیمانه " استالین‌زیر عنوان " دشمنان پنهان

شده خلق " آشنا می‌شدند، طی جلسات خود اعدام بلشویک‌های قدیمی را خواستار می‌گشتند. اینان در نتیجه تلقین معلمان نسبت به فرزندان بازداشت شدگان روشی بیرحمانه ابراز می‌داشتند و چهره انسانی خود را از دست می‌دادند. احساس دوستی و محبت از روح معصوم و کودکانه آنان رخت برمی‌بست و جای خود را به احساس خصومت و تحقیر می‌داد. آتش افشاگری در وجودشان زبانه می‌کشید و به جاسوسان خبرچین بدل می‌شدند.

اوضاع زمانه در شهرهای بزرگ‌حال دهشتبار تازه‌ای پدید آورد و آن خودکشی کودکان، نوجوانان و جوانان از ده تا بیست و پنج ساله بود. یکی از نمونه‌های مذکور را که برای من حکایت کرده بودند، از نظر خوانندگان می‌گذرانم. پس از تیرباران کردن گروهی از کارمندان سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) چهار فرزند یتیم آنان از آپارتمان یکی دیگر از اعضای سازمان مذکور، تپانچه‌ای را به سرقت بردند و به جنگل پروزوروف^{۱۷} واقع در پیرامون مسکو رفتند تا به خودکشی دست زنند. یک کارمند راه آهن که در آن نزدیکی بود با شنیدن صدای تیر بدن سو شتافت. صدای تیر با ناله و فریاد کودکانه همراه بود. او توانست تپانچه را از دست کودکی چهارده ساله خارج کند. دو کودک دیگر که جراحات سنگین برداشته بودند، نقش زمین شدند. دختر سیزده ساله‌ای که خواهر یکی از مجروحان بود، درحالی که واژگونه بر روی علفها افتاده بود، گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت. در کنارش نامه‌ای به چشم می‌خورد که خطاب به استالین و دارای چنین عنوانی بود: " به رهبر عزیز خلق، رفیق استالین. " کودکان مذکور در این نامه از رفیق استالین خواسته بودند که قاتلان پدرانشان را به سزای اعمال جنایتکارانه ایشان برساند. در نامه آنها این جملات

دیده می‌شد: " والدین ما کمونیستهای شریفی بودند. از ایمن رو دشمنان خلق و تروتسکیستهای تبه‌کار از آنها انتقام گرفتند... " کودکان بینوا تروتسکیستها را از کجا می‌شناختند.

دبیرخانه استالین دهها نامه از این‌گونه دریافت کرد. نامه‌های مذکور از دبیرخانه استالین به سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) ارسال و از سازمان مذکور خواسته شد که هرچه زودتر این شاکیان خردسال را از مسکو خارج کنند. در شهر مسکو جایی برای اشک کودکان وجود نداشت. این گروه عظیم یتیمان بی سرپرست و غم‌زده باید از دیده روزنامه‌نگاران و میهمانان خارجی دور باشند.

بسیاری از این کودکان یتیم به انتظار اخراج خویش از مسکو باقی نماندند. اینان نخست به دوستان پدران خویش روی آوردند و چون بی‌اعتنایی و هراس آنها را مشاهده کردند، ناگزیر راه دیگری پیش گرفتند و به کودکان بی سرپرستی که چندی پیش قربانی سیاست جمعی کردن (اشتراکی کردن) استالین شده بودند، روی آوردند. گروه کودکان بی سرپرست بنابر معمول هنگام پذیرش اعضای جدید، بخشی از لباس، ساعت و دیگر اشیاء قیمتی آنها را به عنوان حق عضویت از آنها می‌گرفتند و پس آنگاه حرقه خوددزدی و جیب‌بری را به آنها می‌موختند.

وضع دختران یتیم به مراتب دشوارتر از پسران بود. اشیپگل گلاس پیرامون سرنوشت یکی از آنها چنین حکایت کرد. بهار سال ۱۹۳۷ الکساندر کارین^{۱۸} معاون رئیس اداره اطلاعات و جاسوسی ارتش سرخ و همسرش را ناگهان بازداشت کردند. زن و شوهر را پس از بازداشت به جوخه اعدام سپردند. الکساندر کارین پیش از انتصاب به سمت معاون رئیس اداره اطلاعات و جاسوسی ارتش سرخ، چند سال در اداره

امور خارجی سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) کار کرد و دستیار اشپیگل گلاس بود. وی اغلب برای انجام مأموریت‌های سری و خطرناک به خارج از کشور می‌رفت. کارین و اشپیگل گلاس دوستی نزدیکی و خانوادگی داشتند. تنها دختر کارین که به هنگام بازداشت پدر و مادرش سیزده ساله بود، با دختر اشپیگل گلاس دوستی نزدیکی داشت.

پس از بازداشت الکماندر کارین و همسرش، تنها دخترشان را از خانه بیرون کردند و آپارتمان او را به یکی از "افراد یژوف" دادند. دخترک به خانه اشپیگل گلاس رفت. اشپیگل گلاس ضمن حکایت این ماجرا چنین گفت:

"باور کن، من این دخترک را به اندازه دختر خودم دوست می‌داشتم. او که مرا چون پدر خود می‌دانست، با قلبی آکنده از درد و اندوه به خانه من آمد. ولی آیا می‌توانستم او را در خانه خود نگاه دارم؟... زبانم باز نمی‌شد که او را از در برانم. من و همسرم کوشیدیم تا او را آرام کنیم. دخترک را در رختخواب جا دادیم. چند بار در خواب فریادهای جگرخراش برآورد. گویی ماجراهای دهشتباری را در خواب می‌دید. فردای آن روز نزد شاپیرو^{۱۹} رئیس دفتر یژوف رفتم و ماجرا را با او در میان گذاردم. شاپیرو گفت: وضع بسیار نامساعدی پیش آمده است. باید در جست و جوی راه حل بود... به هر تقدیر تو نباید او را در خانه خود نگاه داری... از من به تو نصیحت: هرچه زودتر خود را از شر او خلاص کن!

آری، نصیحت شاپیرو در واقع حکم بیرون کردن دختر بچه بود. همسرم گفت که پدر و مادر این دختر در شهر ساراتف^{۲۰} خویشاوندی دارند. من به دخترک پول دادم برای او بلیط قطار خریدم و روانه

19. Shapiro

20. Saratov

ساراتف کردم. از نگاه کردن به چشمان دختر خودم شرم داشتم. همسر مدام گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت. من سعی می‌کردم کمتر به خانه بروم.

دو ماه بعد دخترک به مسکو بازگشت و به خانه ما آمد. از دگرگونیهایی که طی این مدت کوتاه در او پدید آمده بود، سخت متحیر شدم. او سخت لاغرورنگ‌پریده بود و از چشمانش درد و اندوه می‌بارید. دیگر از حالات کودکانه پیشین اثری در او برجای نمانده بود. دخترک گفت: " نامه‌ای به دادستانی نوشته‌ام و تقاضا کردم کسانی که آپارتمان ما را تصرف کرده‌اند، لااقل لباسهای مرا بدهند. کسی که در شهر ساراتف به من جا داد، چنین توصیه کرد. دخترک افزود که به گروه پیشاهنگی رفتم و از آنجا گواهینامه‌ای برای مراجعه به دادستانی گرفتم. در گواهینامه چنین آمده است که من از دو سال قبل پیشاهنگ شدم. ولی رئیس گروه پیشاهنگان از من خواست که در جلسه پیشاهنگان سخن بگویم و مراتب رضایست و خرسندی خود را از اعدام پدر و مادرم ابراز دارم. من در جلسه اعلام کردم که هرگاه پدر و مادرم به راستی جاسوس بودند، در این صورت اعدامشان درست بوده است. ولی آنها از من خواستند به صراحت اعلام کنم که پدر و مادرم جاسوس و دشمن خلق بودند. ولی من در جلسه گفتم: " تا آنجا که می‌دانم، اتهام مذکور صحیح نیست و آنها افراد شریف و درستکاری بودند. و اما کسانی که آنها را اعدام کردند، در واقع دشمن خلق هستند. دخترک سخنان خود را با ابراز خشم پایان داد. او حاضر نشد در خانه ما غذا بخورد و پولی از من دریافت کند... "

این زمان در کلیه جلسات و روزنامه‌ها مطالب مشروحي پیرامون انسان‌گراییهای عصر استالین " ارائه می‌شد. ناله‌ها و فریادهای دلخراش کودکان بی سرپرست در غوغای عظیم و نعره‌های دروغین

پیرامون " توجه ایتالین نسبت به مردم " و " عشق و محبت‌توی نسبت به کودکان " خفه و خاموش می‌شد.

۴

انهدام مأموران سازمان امنیت مقیم اتحاد شوروی به مراتب سهلتر از نابودی مأمورانی بود که در خارج از کشور اقامت داشتند. بی‌گمان هرگاه با نیرنگ و فریب به اتحاد شوروی کشانیده می‌شدند، کار نابودی آنان آسانتر می‌بود.

فراخواندن مأموران سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) اقدام ظریفی بود که باید با محاسبه دقیق صورت می‌پذیرفت. هرگاه انهدام مأموران سازمان امنیت شوروی به صورت جمعی انجام می‌گرفت، سبب نگرانی عمیق و بیم و هراس آنان می‌شد. در ضمن، امتناع مأموران مذکور از بازگشت به اتحاد شوروی، ممکن بود به افشای اسرار عملیات سازمان امنیت در اراضی سایر دولتها منجر گردد.

استالین و یژوف نمی‌توانستند این مسائل بسیار مهم را از نظر دور بدارند. آنها به منظور جلوگیری از نگرانی و سراسیمگی مأموران سازمان امنیت شوروی مقیم خارج کشور، موقتا از "پاکسازی" اداره امور خارجی سازمان امنیت که مسئول فعالیت مأموران (ان.ك.و.د) در خارج از کشور بود، خودداری ورزیدند. از این رو یژوف با وجود انهدام بیرحمانه مسئولان و رؤسای داخلی این سازمان،

مدت يك سال اسلوتسکی را همچنان در رأس اداره امور خارجی سازمان امنیت باقی گذاشت. قصد یژوف از این کار فریب دادن مأموران سازمان امنیت شوروی مقیم خارج از کشور بود. یژوف با توسل به خدعه و نیرنگد کوشید در آنها چنین تصویری پدید آورد که گویا "پاکسازی" سازمان امنیت شوروی متوجه مأموران مقیم خارج نیست. یژوف که به مأموران باسابقه اداره امور خارجی (ان.ک.و.د) اعتماد نداشت، طرح سری انهدام آنان را تدارک دید و بدین منظور در ماه دسامبر سال ۱۹۳۶ اداره‌های زیر عنوان "اداره عملیات ویژه" تأسیس نمود که مستقیماً زیر نظر او بود. اداره مذکور انجام مأموریت‌های ویژه از سوی استالین را برعهده داشت. اجرای این مأموریت‌های ویژه به مسئولان سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) محول نمی‌شد. زیرا استالین به مسئولان سازمان امنیت اعتماد نمی‌کرد. در اداره عملیات ویژه گروهی به نام "گروه سیار" وجود داشت. افراد این گروه که از تروریست‌های تعلیم یافته تشکیل شده بودند، به کشورهای مختلف می‌رفتند و رهبران احزاب کمونیست طرفدار تروتسکی در این کشورها و نیز آن عده از مسئولان سازمان امنیت شوروی را که از بازگشت به اتحاد شوروی سرباز می‌زدند، به قتل می‌رسانیدند. در ژانویه سال ۱۹۳۷ این اداره در سه کشور اروپایی و نیز در کشور آمریکایی مکزیک، نمایندگی‌های سری تأسیس نمود. همه نمایندگان اداره مذکور با گذرنامه‌ها و اسناد و مدارک جعلی در کشورهای خارج به سر می‌بردند.

از تابستان سال ۱۹۳۷ احضار مأموران سازمان امنیت شوروی مقیم خارج آغاز شد. نخست کسانی را احضار کردند که اعضای خانواده‌هایشان در اتحاد شوروی باقی مانده بودند. این آسانترین بخش انهدام مأموران سازمان امنیت شوروی مقیم خارج از کشور بود. در رژیم استالینی همسران و فرزندان همواره به عنوان

گروگانهای مطمئن تلقی می‌شدند. کارمندان احضار شده، بلادرنگ پس از ورود به میهن بازداشت نمی‌شدند. طبق معمول، آنها گزارش فعالیت خود را به اسلوتسکی رئیس اداره امور خارجی سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) تسلیم می‌کردند. بعد به مرخصی يك ماهه می‌رفتند. به آنها پروانه مخصوص داده می‌شد تا در استراحتگاهها و آسایشگاههای ویژه بلندیایگان شوروی در جنوب کشور به استراحت پردازند. افراد مذکور از آنجا نامه‌هایی به همکاران خود در خارج از شوروی ارسال و رضایت خاطر خود را اعلام می‌داشتند. پس از بازگشت ظاهر^{۱۹} مأموریت‌های سری به آنان واگذار می‌شد تا به کشور دیگری سفر کنند. مدارک و گذرنامه‌های جعلی در اختیار آنها قرار می‌دادند تا در روز مقرر با قطار به صوب محل مأموریت جدید حرکت کنند. اغلب دوستان و خویشاوندان تا ایستگاه راه آهن آنها را مشایعت می‌کردند. ولی به جای ادامه مسافرت تا مقصد دوردست، سفر آنان در حومه مسکو پایان می‌گرفت. از نخستین ایستگاههای حومه مسکو، یکراست آنها را به زندانهای سری تحویل می‌دادند. چندماه می‌گذشت تا معلوم شود این مأمور به کشور مقصد نرسیده است.

حدود ماه ژوئیه سال ۱۹۳۷ نیکلای اسمیرنوف^{۲۱} (نام فامیل حقیقی او گلینسکی^{۲۲} بود) نماینده سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) در فرانسه، برای ارائه گزارش به مسکو احضار شد. او يك هفته پس از ورود به مسکو برای همسرش نامه نوشت، همسرش در پاریس باقی مانده بود تا پس از دریافت حکم مأموریت شوهرش، یکسره از آنجا به محل مأموریت جدید عزیمت کند. او در نامه به همسرش نوشت که برای فعالیت مخفی در چین، قرار است به کشور

21. Nikolai Smirnov

22. Glinski

مذکور سفر کند. لذا از همسرش خواست هرچه زودتر عازم مسکو شود و همه وسایل زندگی را همراه بیاورد. هرگاه به خلاف انتظار افراد یژوف، حادثه غیرمترقبه‌ای روی نمی‌داد، دیگر مأموران سازمان امنیت در پاریس چندین سال از ماجرا ناآگاه می‌ماندند.

دو هفته پس از ورود اسمیرنوف به مسکو، همسر یکی از مأموران سازمان امنیت شوروی در پاریس، برای دیدار شوهرش عازم پاریس شد. شوهر این بانو گروزوفسکی^{۲۳} نام داشت. بانوی مذکور ضمن دیدار خصوصی با همسران دیگر مأموران (ان.ک.و.د) در پاریس رازی را فاش کرد و گفت: پیش از سفر به پاریس به هتل "مسکوا"^{۲۴} رفتم تا با اسمیرنوف که در آنجا اقامت داشت، وداع کنم. همین که به درب نمره آنها نزدیک شدم، دیدم درب نمره باز شد و اسمیرنوف در معیت دو مأمور مسلح از آنجا خارج گردید. من فوراً از آنها دور شدم و هتل را ترک گفتم.

همسر اسمیرنوف به همراه مأمور پست سیاسی شوروی در یک واگن به سوی مسکو حرکت کرد. مأمور مذکور پس از ورود مجدد به پاریس به کارمندان سفارت شوروی گفت: به محض توقف قطار در ایستگاه بلوروسی شهر مسکو، یک مأمور سازمان امنیت شوروی داخل واگن شد و از همسر اسمیرنوف خواست که او را همراهی کند.

همسر اسمیرنوف که از فقدان شوهرش در ایستگاه راه آهن متحیر شده بود، گفت: "شوهر من کجا است؟"

مأمور در پاسخ گفت: "در اتومبیل منتظر شما است."

بانوی مذکور که از این ماجرا سخت ناراحت شده بود، به دنبال مأمور به راه افتاد. هنگامی که آنها از ایستگاه راه آهن خارج شدند، یک اتومبیل "گاز" کهنه برابر آنان توقف کرد. مأمور بلا

23. Grozovski

24. Moskva

دست به وی اشاره کرد که سوار اتومبیل شود. ولی امیرنوف در درون اتومبیل نبود. بانوی بدبخت از شدت ناراحتی سست شد. ناگزیر مأمور پست سیاسی کمک کرد تا وی را در درون اتومبیل جای دهد. مأمور پست سیاسی در دنباله سخن افزود که از آن زمان کمتر خبری از او به دست نیامد، گویی آب شد و به زمین فرو رفت.

هنگامی که یژوف دانست تابعان امیرنوف در پاریس از بازداشت او آگاه شده‌اند، چنین شایع کرد که گویا امیرنوف جاسوس فرانسه و لهستان بوده است. اتهام جاسوسی فرانسه به سبب خدمتش در این کشور بود. در ضمن چون منشاء لهستانی داشت، لذا او را به جاسوسی لهستان نیز متهم کردند.

کارمندان سازمان امنیت شوروی در پاریس این اتهام را باور نمی‌کردند، زیرا از حدود اخلاص امیرنوف به میهنش آگاهی داشتند. هرگاه امیرنوف جاسوس فرانسه می‌بود، می‌بایست اطلاعات سری را که در اختیار داشت و نیز علایم و ارقام رمزی را که وسیله ارتباط میان نماینده سازمان امنیت شوروی در فرانسه با مرکز (ان.ک.و.د) بود، در اختیار مأموران اطلاعات فرانسه قرار می‌داد. هرگاه یژوف به امیرنوف کمتر شبهه‌ای می‌داشت در آن صورت می‌بایست در مرحله نخست ارقام و علایم رمز را تغییر می‌داد و با مأموران مخفی که از طریق امیرنوف با سازمان امنیت شوروی مربوط بودند و اسناد و مدارک سری را در اختیار وی می‌گذرادند، قطع رابطه می‌کرد. ولی یژوف به هیچ یک از این اقدامات دست نزد. نمایندگی سازمان امنیت شوروی در فرانسه همچنان به استفاده از ارقام و علایم رمز پیشین و نیز ارتباط با مأموران گذشته ادامه داد.

در تابستان سال ۱۹۳۷ حدود چهل تن از مسئولان سازمان امنیت شوروی در خارج از کشور به مسکو احضار شدند. از مجموع این افراد تنها پنج نفر از بازگشت به میهن خودداری ورزیدند و ترجیح دادند در

خارج باقی بمانند. کسانی که بازگشتند، همگی به دام افتادند، ایگناتی ریس^{۲۵} مأمور بسیار مخفی سازمان امنیت شوروی، والتر کریویتسکی^{۲۶} رئیس نمایندگی سازمان امنیت شوروی در هلند و دو مأمور مخفی دیگر بانامهای مستعار پائول^{۲۷} و برونو^{۲۸} از جمله کسانی بودند که به شوروی بازنگشتند.

پیش از همه ایگناتی ریس سربضیست و از صحنه خارج شد. او اسط ماه ژوئیه سال ۱۹۳۷ وی نامه‌ای به نمایندگی سیاسی شوروی دربار ریس ارسال داشت تا از طریق سفارت شوروی برای کمیته مرکزی حزب کمونیست فرستاده شود. ایگناتی ریس به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی اعلام نمود که از این پس با دارو دسته ضد انقلابی استالین قطع رابطه می‌کند و "به آزادی بازمی‌گردد." از نامه ایگناتی ریس چنین مستفاد می‌شد که مقصود او از کلمه آزادی "بازگشت به اصول لنینی و تعالیم لنین" بود.

قطع رابطه ایگناتی ریس با سازمان امنیت (ان.ک.و.د) و حزب کمونیست اتحاد شوروی بدعت خطرناکی محسوب می‌شد. ممکن بود دیگر مأموران سازمان امنیت شوروی مقیم خارج روش او را درپیش گیرند و از او پیروی کنند. این نیز سبب بروز افشاگریهایی پیرامون جنایات سازمان امنیت شوروی و اسرار کرملین می‌شد.

هنگامی که ماجرای "خیانت" ایگناتی ریس را به استالین گزارش دادند، بی‌درنگ به یژوف دستور داد که او را به اتفاق همسر و فرزند خردسالش نابود کنند.

گروه سیار اداره عملیات ویژه فوراً از مسکو به سوئیس که محل

25. Ignati Reis

26. Valter Krivitski

27. Paul

28. Bruno

اختفای ایگناتی ریس بود، اعزام شدند. مأموران یژوف به مساعدت و یاری بانویی به نام گرتروود شیلدباخ^{۲۹} دوست خانوادگی ریس، امیدوار بودند. ریس به بانو شیلدباخ اعتماد بسیار داشت. مأموران مخفی یژوف از طریق بانو شیلدباخ به محل اختفای ریس پی بردند. سپیده دم چهارم سپتامبر سال ۱۹۳۷ در راه شوسه نزدیک شهر لوزان جسد ایگناتی ریس را که با گلوله سوراخ سوراخ شده بود، پیدا کردند. گرتروود شیلدباخ و همدستانش در فرار چندان شتاب کردند که جامه‌داناها و وسایل سفر خود را در مهمانخانه باقی گذاردند. پلیس سوئیس در میان اثاثیه شیلدباخ یک جعبه حاوی شکلات کشف کرد که به سم مهلك استرکینین آلوده بود. شکلات را بمرای کشتن فرزند خردسال ایگناتی ریس آماده کرده بودند. نمی‌دانم به سبب فقدان فرصت و یا ندای وجدان بود که شیلدباخ نتوانست مادر و فرزندش را که نسبت به او اعتماد فراوان می‌داشتند، به قتل رساند.

قتل ایگناتی ریس با چنان سرعتی انجام شد که وی با همه اشتیاقی که به افشای جنایات استالین داشت، فرصت این کار را نیافت. هنوز دوماه از این ماجرا نگذشته بود که یکی دیگر از مأموران مسئول از بازگشت به اتحاد شوروی امتناع ورزید. این شخص والتر کریویتسکی بود. والتر کریویتسکی تا سال ۱۹۳۵ در اداره اطلاعات و جاسوسی ارتش سرخ خدمت می‌کرد. او پست خود را در هلند رها کرد و به اتفاق همسر و پسر خردسالش به پاریس رفت.

یژوف گروه سیار خود را برای کشتن کریویتسکی به فرانسه فرستاد. هرگاه اقدام قطعی دولت فرانسه نمی‌بود، کریویتسکی بیش از یکماه زنده نمی‌ماند. دولت فرانسه محافظانی بمرای حفظ جان کریویتسکی گمارد و در ضمن به کرملین اخطار کرد. گیرشفلد^{۳۰} کاردار

29. Gertrud Shildbakh

30. Girshfeld

سفارت شوروی در پاریس به وزارت امور خارجه فرانسه احضار شد. از او خواستند به اطلاع دولت شوروی برساند که محافل اجتماعی فرانسه از این گونه اعمال سخت متنفر و بیزارند. چندی پیش میللر^{۳۱} ژنرال اسبق ارتش تزاری از فرانسه ربوده شد. هرگاه چنین اعمالی بار دیگر صورت پذیرد و تکرار شود و مقامات شوروی به ربودن و ترور مخالفان خود در اراضی فرانسه توسل جویند، دولت فرانسه ناگزیر روابط سیاسی خود را با دولت شوروی قطع خواهد کرد.

ربودن ژنرال میللر رهبر اتحادیه اجتماعی روسیه در روز روشن از وسط شهر پاریس، به راستی مردم فرانسه را سخت برآشفته کرده بود. مأموران مخفی شوروی ژنرال نامبرده را در تاریخ بیست و سوم سپتامبر سال ۱۹۲۷ ربودند. ربودن ژنرال میللر مایه نجات کریویتسکی شد. ولی با این وصف از چنگد مأموران استالین جان به در نبرد. سال ۱۹۴۱ در یکی از هتلهای واشنگتن کریویتسکی را کشته یافتند.

بسیاری از کارمندان اداره امور خارجی سازمان امنیت شوروی همانند ایگناتی ریس و کریویتسکی نابود شدند. ولی جرایید و مطبوعات خارجی نسبت به فقدان آنان توجهی مبذول نداشتند. اغلب آنها را بدان سبب نابود می کردند که گمان داشتند ممکن است با رژیم استالینی قطع رابطه کنند و به اتحاد شوروی بازنگردند.

اوایل سال ۱۹۲۸ آقابکوف نماینده سابق سازمان امنیت شوروی در ترکیه که از سال ۱۹۲۹ با رژیم استالینی قطع رابطه کرده بود، در بلژیک ترور شد.^{۳۲} مأموران استالین ده سال تمام در تلاش بودند

31. Miller

۳۲. در مورد محل ترور آقابکوف اطلاعات موجود تا اندازه ای ضد و نقیض به نظر می رسند. بعضی چون بوریس باژانوف محل قتل او را در محدوده مرز فرانسه و اسپانیا نوشته اند. به هر تقدیر نوشته مولف در مورد محل قتل آقابکوف جالب است. زیرا او خود ژنرال و مشاور عالی دولت و سازمان امنیت شوروی در اسپانیا بود. — م.

تا او را شکار کنند. ترور آقابکوف به تقریب صورت پنهانی داشت. تنها کسی که پس از کشته شدن آقابکوف سروصدا به راه انداخت و اعلام خطر کرد، شخصی بضمام بورتسف^{۳۳} بود. بورتسف یکی از مهاجران سیاسی مشهور روسیه به شمار می‌رفت که اغلب به صورتی منظم با آقابکوف دیدار می‌کرد. ترور آقابکوف ثابت کرد که گذشت زمان در نظر مسئولان سازمان امنیت شوروی واجد اهمیت نیست و آنها به مرور زمان توجهی ندارند. گرچه سالهای درازی از خودداری مأموران شوروی در بازگشت به کشور گذشته باشد، باز مأموران استالین دیر یا زود او را از میان خواهند برد و نابود خواهند کرد.

برای خارجیانی که با ویژگیهای دستگاه حاکمه استالین آشنایی کافی نداشتند، درک این نکته بسی دشوار بود که چرا بسیاری از مسئولان شوروی چون بردگان مطیع از خارج به کشور خودبازمی‌گشتند. حال آن که به استثنای تنی چند، در اتحاد شوروی، مرگ در انتظار آنان بود. هرگاه وجود دوراهی را که برابر مأموران سازمان امنیت شوروی قرار داشت؛ با دقت مورد بررسی و مطالعه قراردهیم، خواهیم دید که آنها هیچ امکانی برای انتخاب طریق نداشتند، رژیم ترور و ارباب استالین تنها یک راه برابر آنها قرار می‌داد و آن بازگشت به شوروی بود.

تنها انگیزه و عاملی که مانع قطع رابطه آنان با رژیم می‌شد، نگرانی و ترس از اعمال فشار نسبت به افراد خانواده آنها بود. آنها از قانون فوق‌العاده‌ای که در تاریخ هشتم ژوئن سال ۱۹۳۴ از سوی استالین تهیه و ابلاغ شده بود، آگاهی داشتند. طبق قانون مذکور، هرگاه کارمندان ارتش و واحدهای مشابه آنان به خارج از کشور می‌گریختند، مقامات مربوطه حق داشتند افراد خانواده آنها را به

نواحی دوردست سیبری تبعید کند. در صورت عدم اطلاع افراد خانواده^{۳۳} شخص فراری، باز این قانون درباره آنها اجرا می‌شد. در سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) تبصره‌ای بر قانون مذکور افزوده شد که چنین بود: "هرگاه کارمند سازمان امنیت شوروی، پس از مأموریت در خارج، از بازگشت به کشور خودداری ورزد و یا این که از اتحاد شوروی بگریزد، در این صورت افراد خانواده او تا ده سال زندانی خواهند شد. هرگاه کارمند مذکور اسرار دولتی را فاش کند، افراد خانواده او در معرض خطر حداکثر مجازات - اعدام - قرار خواهند گرفت." بی‌گمان کمتر کسی حاضر می‌شد با پانهادن بر اجساد خویشاوندان نزدیک و اعضای خانواده خود با رژیم قطع رابطه کند و به خارج از کشور بگریزد. تازه در خارج از کشور نیز همواره خطر مرگ و ترور آنها را تهدید می‌کرد.

کارمندان سازمان امنیت (ان.ک.و.د) که در خارج از کشور مأموریت داشتند، نیک می‌دانستند که سازمان امنیت شوروی به تقریب در همه کشورهای و در میان صاحب منصبان عالیرتبه دولتها جاسوسان خود فروخته در اختیار دارد. گاه جاسوسان محلی شوروی در کشور خود از مقامهای بسیار برجسته‌ای برخوردار بودند. از این رو گروه سیار یژوف به سهولت از محل اختفای مأموران فراری "خائن" آگاه می‌شدند و آنها را سربه نیست می‌کردند.

وضع کسانی که فرزند خردسال داشتند، بسیار دشوار بود. گاه از مسکو دستور می‌رسید اطفال کسانی که مایل به بازگشت نبودند، از سوی مأموران ویژه ربوده شوند. برای راهزنان گروه سیار یژوف که روز روشن دوژنرال روسی - ژنرال کوتپوف^{۳۴} و ژنرال میلر - را از پاریس ربودند و به شوروی بردند، به دام افکندن کودکان از طریق

فریب یا اعمال زور کار آسانی بود.

اکثر مأموران سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) به مجرد اخذ دستور از مسکو به اتحاد شوروی بازمی‌گشتند. دلیل عمده بازگشت افراد مذکور آن بود که خود را برابر استالین و رژیم او گناهکار نمی‌دانستند. این افراد به شکلی اعجاب انگیز اعتقاد داشتند که در مورد آنان بی‌عدالتی صورت نخواهد گرفت. شگفت‌تر آن که خود بارها شاهد پایمال شدن حقوق دیگران بودند. بسیاری از کارمندان سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) امیدوار بودند که ضمن بازگشت سریع و داوطلبانه به اتحاد شوروی، مراتب وفاداری و اخلاص خود را به استالین اثبات خواهند کرد و در نتیجه گرفتار مصیبت نخواهند شد. حال آن که رفقایشان زندانی و اعدام می‌شدند.

در میان کارمندان سازمان امنیت شوروی که در سال ۱۹۲۷ به اتحاد شوروی احضار شده بودند، شخصی به نام مالی^{۳۵} وجود داشت. نام مستعار این شخص " مان " ^{۳۶} بود. او به عنوان نماینده مخفی در اروپا خدمت می‌کرد. سرگذشت این مرد عادی نمی‌نمود.

او در سالهای جنگ اول جهانی در یکی از هنگهای مجارستانی که از واحدهای ارتش امپراتوری اتریش - هنگری (مجارستان) بود به عنوان کشیش هنگد و به اصطلاح خودمان " قاضی عسکر " خدمت می‌کرد. در جریان پیکار به دست سربازان روسی اسیر شد. مالی در جریان انقلاب اکتبر به حزب بلشویک روی آورد. پس از جنگهای داخلی از سوی حزب به سازمان امنیت منتقل شد که آن زمان (گ.پ.ا.و. - اداره سیاسی دولتی) نام داشت. او چند سال در اداره ضد جاسوسی خدمت کرد. اوایل دهه سالهای ۱۹۳۰ - ۱۹۴۰ مالی را به اداره امور خارجی سازمان امنیت شوروی منتقل کردند و به عنوان

35.Malli

36.Mann

نمایندهٔ سری به اروپای غربی فرستادند. مالی در سازمان امنیت شوروی یکی از بهترین کارمندان محسوب می‌شد. در شرایطی که مأموران روسی در جریان فعالیت‌های جاسوسی می‌کوشیدند تا ملیت خود را پنهان دارند و می‌کوشیدند تا با آموختن زبان و غیره خود را به عنوان تبعهٔ کشور دیگری جا بزنند، مالی که خود از مردم اروپا بود، چنین گرفتاری‌هایی نداشت. او به سهولت می‌توانست خود را به عنوان یک مجار، اتریشی، آلمانی و یا سوئیسی معرفی کند. او مردی شجاع بود و با کمال رغبت به آلمان هیتلری مسیرفت تا دشوارترین مأموریت‌ها را انجام دهد. اغلب در جریان مبارزه با گشتاپو، با خطر مرگ مواجه می‌شد. اسلوتسکی رئیس ادارهٔ امور خارجی سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) برای مالی ارزش فراوان قایل بود و جاذبیت، ادب و توانایی معاشرت او با دیگران را می‌ستود. مالی به راستی ظاهری جاذب و جالب داشت. چهرهٔ مردانهٔ او جلب نظر می‌کرد. چشمان آبی درشت او حالتی ساده و کودکانه داشت.

مالی با وجود سوابق ممتد خویش در حزب و سازمان امنیت شوروی، از گذشته و دوران "کشیشی" خود احساس شرم می‌کرد و چنین می‌پنداشت که همهٔ اطرافیان و همکارانش او را به دیدهٔ کشیش و قاضی عسکر هنگد مجارستانی می‌نگرند. از این رو مالی هرگز خود را عضو شایستهٔ و ارزشمند حزب نمی‌دانست. حال آن که استالین خود در مدرسهٔ ویژهٔ تربیت کلیسایان درس می‌خواند و تا سن بیست سالگی به فراگرفتن انجیل و اصول دین مسیح می‌پرداخت و می‌خواست کشیش شود.

بعدها معلوم شد که این احساس در زندگی مالی نقشی نامیمون ایفا نمود.

ژوئیهٔ سال ۱۹۳۷ مالی به مسکو احضار شد. او هنگام بازگشت به

اتحاد شوروی با یکی از همکاران خود در پاریس ملاقات کرد. آنها پیرامون بازداشت و اعدام مأموران سازمان امنیت شوروی گفتگو داشتند. این گونه گفتگوها در آن زمان عادی بود. مالی سخنت متأثر بود از این که درست در این زمان به مسکو احضار شده است. در ضمن می دانست که سه تن از دوستان و همکاران قدیمی او در سازمان امنیت شوروی (آن.ک.و.د) به نامهای اشتین بروک^{۳۷}، سلیسی^{۳۸} و بودسکو^{۳۹} که همانند وی در روزگار جنگ اول جهانی از سوی سربازان روسی اسیر شده بودند، اکنون در بازداشت به سر می برند. مالی همه این حوادث را به فال بد می گرفت و ضمن ابراز اندوه می گفت: " برای بدبختی چون من که در گذشته کشیش بودم، هیچ امید نجاتی نیست. "

نمی دانم چه عاملی او را واداشت که به مسکو بازگردد. او همانند بسیاری از همکاران روسی خویش در پاریس، اسیر و گرفتار نبود. مالی را انگیزههایی چون عشق به میهن یا نگرانی از سرنوشت افراد خانواده و چیزهایی از این قبیل رنج نمی داد. میهن او روسیه نبود، بلکه مجارستان بود. مالی در اتحاد شوروی خویشاوندی نداشت. چه عاملی این شخص را که موجودی بسیار هوشمند بود به چنین اقدام خطرناک و مرگباری واداشت؟ شاید با خود می اندیشید کسی که راه گذر از کشیشی تا خدانشناسی و به ویژه مأموریت سازمان امنیت شوروی را طی کرده است، در جهان سرمایه داری هیچ محلی برای ادامه زندگی نخواهد داشت؟

مالی به مسکو بازگشت. او سه ماه در اداره امور خارجی سازمان امنیت شوروی به کار ادامه داد. بسیاری گمان داشتند که

37. Shteinbruk

38. Sili

39. Bodesko

دشواریها را از سر گذرانده و به طرزی معجزه آسا از مرگ حتمی نجات یافته است. ولی در ماه نوامبر سال ۱۹۲۷ مالی به ناگاه ناپدید شد و دیگر هرگز خبری از او باز نیامد.

در شرایطی که کارمندان ادارات سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) به سرعت بازداشت و یا اعدام می‌شدند، دستگیری کارمندان اداره امور خارجی این سازمان با احتیاط و دقت بسیار صورت می‌گرفت. تا این زمان هنوز اسلوتسکی به عنوان رئیس اداره امور خارجی سازمان امنیت شوروی انجام وظیفه می‌کرد. بسیاری چنین می‌پنداشتند که استالین قصد بازداشت کارمندان و تضعیف اداره امور خارجی سازمان امنیت شوروی را ندارد. بلکه به خلاف از مأموران آگاه و با تجربه‌ای که با کشورهای خارجی آشنایی کافی دارند و زبانهای خارجی را نیک می‌دانند، حمایت خواهد کرد.

تا اوایل سال ۱۹۲۸ اکثر مأموران سازمان امنیت (ان.ک.و.د) که در خارج از کشور کار و خدمت می‌کردند، به اتحاد شوروی بازگشتند. از این پس استالین نیازی به فریفتن مأموران اداره امور خارجی سازمان امنیت شوروی و ادامه فعالیت اسلوتسکی نداشت. هفدهم فوریه سال ۱۹۲۸ به هنگام کار در ساعات اداری از اسلوتسکی خواسته شد تا در دفتر میخائیل فرینوفسکی^{۴۰} که یکی از معاونان یژوف وزیر امور داخله و رئیس سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) بود، حضور به هم رساند. نیم ساعت بعد فرینوفسکی ضمن مکالمه تلفنی از اشپیگل گلاس معاون اسلوتسکی خواست که به دفتر او بیاید. اشپیگل گلاس به محض ورود به دفتر وسیع فرینوفسکی دید که اسلوتسکی به صورتی دهشتبار در میل اتاق فرو افتاده است. بر روی میز مقابل او یک استکان چای و یک بشقاب بیسکویت دیده

می‌شد. اسلوتسکی مرده بود. اشپیگل گلاس، فوراً متوجه شد که اسلوتسکی به قتل رسیده است. از این رو صلاح کار را در خاموشی دانست و پریشی مطرح نکرد. اشپیگل گلاس که از مشاهده این منظره توازن عصبی خود را از دست داده بود، پیشنهاد کرد پزشك احضار شود. ولی فرینوفسکی در پاسخ گفت که پزشك اندکی پیش اینجا بود. ولی " از پزشك کاری ساخته نشد." او در حالتی که هیجان زده و پریشان به نظر می‌رسید، گفت: " از حمله قلبی مرد." فرینوفسکی اندکی بعد اشپیگل گلاس را به سمت کفیل اداره امور خارجی سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) منصوب کرد و از او خواست به کلیه نمایندگیهای سازمان امنیت شوروی نامه ارسال دارد و خبر " درگذشت " اسلوتسکی را اطلاع دهد. طبق دستور فرینوفسکی، اسلوتسکی در نامه مذکور به عنوان شخصیت " وفادار به استالین"، " فعال و کوشا " و " رجل برجسته " معرفی گردید که " سازمان امنیت شوروی از دست داده است." هدف جمله پردازیهای مذکور، خام نگاه داشتن آن گروه از کارمندان اداره امور خارجی سازمان امنیت بود که هنوز در خارج از کشور به سر می‌بردند. یژوف ضمن ادامه این دروغ پردازیهها دستور داد که تابوت حامل جسد اسلوتسکی در باشگاه سازمان امنیت شوروی گذارده شود. او خود نیز به عنوان احترام لحظاتی در کنار جسد ایستاد.

این مسخره بازیها نتایج مطلوب به بار نیاورد. آن عسده از کارمندان سازمان امنیت شوروی که از شیوههای کار پزشکی قانونی آگاهی داشتند، متوجه لکههای صورت متوفی شدند و دریافتند که مرگ وی حاصل سم مهلك و سریع الاثر سیانور بوده است.

یژوف در ارسال نامههای تدارک شده از سوی فرینوفسکی و اشپیگل گلاس پیرامون مرگ اسلوتسکی شتاب به خرج نداد. تلگرامی نیز پیرامون این ماجرا مخابره نشد. بلکه مراتب از طریق پست

سیاسی با سه هفته تأخیر به اطلاع مأموران سازمان امنیت شوروی مقیم خارج از کشور رسید. من دوازده روز بعد از خبر مرگ اسلوتسکی آگاه شدم. طی این روزها به سبب عدم اطلاع چند تلگرام به نام او مخابره کردم و چند پاسخ با " امضای " او دریافت داشتم. در روزنامه " پراودا " خبر مرگ او در جای غیرنمایی درج گردید. آگهی مذکور به امضای " گروهی از رفقا " بود. یژوف وزیر امور داخله و معاونانش صلاح ندانستند نام خود را زیر آگهی مرگ اسلوتسکی قرار دهند.

اعدام فرماندهان ارتش

۱

پس از تیرباران بلشویکهای قدیمی که طی دو مرحله در مسکو به دادگاه جلب شده بودند و بعد از کشتار جمعی کارمندان سازمان امنیت شوروی (ان.ك. و.د) گمان می‌رفت ترورهای استالین پایان یافته است. حتی بدبینترین افراد نمی‌توانستند تصور کنند که این فجایع ادامه خواهد یافت. ولی استالین همواره چیزهای تازه‌ای برای ارائه کردن داشت. شگفت آن که حتی کسانی که استالین را نیک می‌شناختند، از پیش‌بینی اقدامات او عاجز و ناتوان بودند.

یازدهم ژوئیه سال ۱۹۳۷ جراید شوروی اطلاعیه کوتاه دولت را انتشار دادند مبنی بر این که مارشال توخاچفسکی^۱ و هفت تن از فرماندهان برجسته ارتش شوروی بازداشت شده‌اند و به زودی در دادگاه نظامی به اتهام "جاسوسی برای دولتهای بیگانه" محاکمه خواهند شد. چنین اعلام گردید که گویا تلاش می‌کردند در پیکاری که دول غربی قصد تدارك آن را داشتند، ارتش سرخ را دچار شکست کنند. بامداد روز بعد خبر رسمی تازه‌ای انتشار یافت مبنی بر این که:

1. Tukhachevski

دادگاه تشکیل جلسه داد، کلیه متهمان، به اعدام از طریق تیرباران محکوم شدند. حکم دادگاه نیز به مرحله اجرا درآمد. در ضمن دولت ذکر این نکته را لازم می‌شمارد که عده‌ای از افسران بلند پایه ارتش سرخ، عضویت دادگاه را برعهده داشتند.

بدین روال دوازدهم ژوئیه سال ۱۹۳۷ مردم شوروی از خبر اعدام مارشال توخاچفسکی سردار شهیر و بزرگ ارتش سرخ و نیز خبر اعدام فرماندهان و افسران برجسته و بلندپایه‌ای چون یاکیر^۲، ابورویچ^۳، کورک^۴، پوتنا^۵، ایدمان^۶، فلدمان^۷ و پریماکوف^۸ آگاه شدند. این افسران تا دیروز فرماندهان بزرگ و گل سرسبد ارتش به شمار می‌رفتند. اعضای کمیته مرکزی حزب و اکثر اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) نیز تصور نمی‌کردند که استالین به‌کار انهدام و نابودی این افسران دست زند. تنها چند روز پیش از بازداشت فرماندهان نامبرده، استالین جلسه فوق‌العاده دفتر سیاسی (پولیت بورو) را فراخواند. در جلسه وروشیلوف پیرامون کشف "توطئه" در ارتش سرخ گزارش داد. سه تن از فرماندهان مذکور یهودی بودند. اتهام اینان به جاسوسی برای هیتلر خنده آور می‌نمود. اعضای دفتر سیاسی نیک می‌دانستند که هرگاه مارشال توخاچفسکی و یاران‌ش به راستی جاسوس می‌بودند، در آن صورت وروشیلوف امکان ارائه گزارش به پولیت بورو را نمی‌یافت. او نیز به‌گناه "لاقیدی در برابر خیانت" بازداشت می‌شد. اعلام می‌گردید که او در مقام کمیسر عالی (وزیر)

2. Iakir

3. Uvorevich

4. Kork

5. Putna

6. Eideman

7. Feldman

8. Primakov

دفاع، عناصر جاسوس و خائن را در اطراف خود گردآورده، فرماندهی پادگانهای نظامی بسیار حساس کشور را به عهده آنان محول کرده و در نتیجه کشور را به لب پرتگاه سقوط کشانیده است.

رفتار اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) در این جلسه به گونه‌ای بود که استالین انتظار داشت. آنها می‌دانستند که کمترین بی‌احتیاطی موجب خواهد شد که از جلسه دفتر سیاسی بسک راست عازم زندان شوند. آنها کاملاً آگاه بودند که محافظان و راننده‌هایی که در خدمتشان قرار گرفته‌اند، مأموران ویژه کمیسر عالی (وزیر) امور داخله (ان.ک.و.د) هستند.^۹

۹۰ برای آگاهی خوانندگان درباره نظر زمامداران شوروی پیرامون این ماجرا پس از مرگ استالین لازم می‌داند توضیح دهد که بیست و هفتم اکتبر سال ۱۹۶۱ جلسه‌ای مربوط به گزارش فعالیت کمیته مرکزی در کنگره بیست و دوم حزب کمونیست اتحاد شوروی با حضور نیکیتا خروشچف دبیرکل حزب مذکور تشکیل شد. در این جلسه الکساندر شلیپین Alexandr Shelepin عضو دفتر سیاسی و رئیس سازمان امنیت شوروی گفت: "دوم ژوئن سال ۱۹۲۷ روز اعدام ژنرال یاکیر، مارشال توخاچفسکی و دیگر فرماندهان بزرگ ارتش در سرداب معروف یسژوف بود. ژنرال یاکیر نامهای برای مارشال وروشیلوف فرستاد و از او تقاضای کمک کرد. ولی مارشال وروشیلوف در حاشیه نامه او نوشت "من در صداقت این مرد دور از شرف تردید دارم." ژنرال یاکیر همان روز نامه دیگری به استالین نوشت و مراتب شرف و ایمان خود را به حزب به کمونیسم و به استالین تأکید نمود. استالین پای نامه نوشت: "یاکیر موجودی فرومایه و خود فروخته است." وروشیلوف افزود: "این توضیحی کامل است." مولوتف نوشت: "نظر رفیق استالین را کاملاً تأیید می‌کنم." کاگانویچ نوشت: "برای خائن پست نهاد چه مجازاتی را باید پیشنهاد کرد؟" اعدام.

پس از الکساندر شلیپین در همان جلسه نیکیتا خروشچف رشته سخن را به دست گرفت و چنین گفت: "رفقا! شما سخنان رفیق شلیپین را شنیدید. او مطالب بسیاری را عنوان کرد. ولی همه چیز را نگفت. هزاران انسان بیگناه نابود شدند و ماجرای هر یک از آنها خود داستانی درازدایه بسیاری از فرماندهان نظامی ما اعدام شدند. در اینجا ضمن ابراز اندوه از شخصیت‌های سیاسی بزرگی سخن رفت که بیگناه کشته شدند. سرداران بزرگی چون توخاچفسکی، یاکیر، ابورویچ، کورک، یگوروف،

پس از اعدام توخاچفسکی و یارانش موج بازداشت‌ها در ارتش شوروی بالا گرفت. هریک از فرماندهانی که با امضای سرداران معدوم به مقام فرماندهی منصوب شده بود، به صورتی طبیعی تحت تعقیب قرار می‌گرفت. هرگاه به این نکته توجه شود که توخاچفسکی طی سالیان دراز سمت معاونت و روشیلوف را داشت، معلوم می‌گردد که طی این مدت چه تعداد از افسران ارتش سرخ توسط او به مقام فرماندهی منصوب شدند و چه تعداد از احکام انتصاب به امضای او بود. بدین روال نام همه افسران و فرماندهان مذکور در لیست سیاه منظور گردید.

ایدمان و دیگران قربانی اختناق و اعمال زور گشتند. اینها وازان جمله توخاچفسکی، یاکیر و ابوروچ مردان بزرگ و باارزش ارتش ما و افسران نامدار و پراوازمای بودند. به دنبال آنان مارشال بلوخر و دیگر سرداران برجسته قربانی این ستمگری شدند. بسیاری از فرماندهان و رجال سیاسی برجسته ارتش سرخ نابود گردیدند. در بین آنها رفقایی هستند که سالیان درازی از عمر خود را در زندان گذراندند و من به خاطر احترام از تجدید خاطرات دردناک و اندوهیاری، ناشان را بر زبان نمی‌آورم. به اینان تحمیل کرده بودند که جاسوس‌المانها، انگلیسیها و یا فرانسویها هستند. بعضی از آنان را به "اعتراف" واداشتند. آنها بر اثر فشار حاضر به اعتراف شدند تا هرچه زودتر لحظه اعدام فرارسد و دوران شکنجه و درد پایان پذیرد. این است معنای مکتب فردپرستی! این بود جهت فعالیت مولوتف و دیگران که می‌کوشیدند اصول نادرست دوران فردپرستی را یار دیگر احیا کنند! این بود راهی که گروه ضد حزبی، حزب ما را بدان سو می‌کشاند. من رفیق یاکیر را خوب می‌شناختم. توخاچفسکی را نیز می‌شناختم. هنگامی که این موضوع در جلسه هیات رئیسه کمیته مرکزی مطرح شد به ما گزارش دادند که یاکیر، توخاچفسکی، ابوروچ و دیگر فرماندهان هیچگونه جنایتی علیه حزب و دولیت مرتکب نشدند. اینگاه از مولوتف، کاگانویچ و وروشیلوف پرسیدیم: آیا با اعاده حیثیت آنان موافقید؟ گفتند: بله، موافقیم. ضمن ابراز تحقیر و تنفر به آنان گفتیم: ولی شما خود این اشخاص را مجازات کردید. بگویید در کدام مورد به ندای وجدان خویش عمل کردید؟ روزی که آنها را محکوم کردید یا امروز که به اعاده حیثیت آنان رای می‌دهید؟ آنها پاسخی به این پرسش نداشتند. شما همه شنیدید که آنها در حاشیه نامه یاکیر به استالین چه نوشته بودند؟ اکنون چه جوابی

روزانه صدها افسر در پادگانهای نظامی کشور ناپدید می‌شدند. معاونان، دستیاران، نزدیکان و دوستان آنها نیز پشت میله‌های زندان قرار می‌گرفتند. هفته‌ها و ماه‌ها می‌گذشت و کسی پیدا نمی‌شد تا جای بازداشت شدگان را اشغال کند. همین‌که کسی به جانشینی بازداشت شدگان منصوب می‌گردید، نوبت او نیز فرا می‌رسید و روانه زندان می‌شد.

تابستان سال ۱۹۳۷ استالین مقام کمیسرهاى سیاسى رادر سازمانها و واحدهای مختلف ارتش احیاء کرد. این مشاغل در پایان جنگهای داخلی از سوی لنین لغو شده بود. به روزگار جنگهای داخلی در کنار فرماندهان نظامی، کمیسرهاى سیاسى قرار می‌دادند. سبب نیز آن بود که فرماندهان مذکور تا این اواخر افسر ارتش روسیه تزاری بودند و لذا دولت جدید نمی‌توانست تمام و کمال به آنها اعتماد کند. ولى استالین در کنار فرماندهانی که در سالهای حاکمیت شوروی آموزش دیده و پرورش یافته بودند، کمیسر سیاسى قرار می‌داد. استالین فرماندهان نظامی ارتش را چون دشمنان خود به شمار می‌آورد. تصور

→ برای گفتن داشتند؟ رفیق شلپین گفت که چگونه بهترین نمایندگان حزب کمونیست در ارتش سرخ نابود شدند؟ او همچنین نامه رفیق یاکیر و حاشیه نویسیهای استالین و دیگران را برای شما خواند. باید اضافه کنم که استالین یاکیر را بسیار خوب می‌شناخت. باید اضافه کنم که یاکیر در استان اعدام فریاد برآورد: زنده باد حزب! زنده باد رفیق استالین!

یاکیر تا آن اندازه به حزب و استالین اعتقاد داشت که تصور نمی‌کرد این بی‌عدالتیها آگاهانه صورت می‌گیرد. او چنین می‌پنداشت که دشمنان حزب سازمان امنیت و کمیاریای امور داخله اتحاد شوروی (ان.ک.و.د) را قبضه کرده، بران مسلط گشته‌اند.

هنگامی آخرین سخنان یاکیر را که پیش از اعدام بر زبان آورده بود به استالین بازگفتند، با دشنام و ناسزا از این محکوم بی‌گناه یاد کرد. چنین بود که بسیاری از افراد بی‌گناه به گام مرگ رفتند. (انچه از نظر خوانندگان گذشت سند رسمی بود، نه اظهار نظر فردی) - م.

این نکته بسی دشوار بود که بازداشت افسران مذکور حاصل عدم اعتماد استالین بود، یا این که چون بازداشت شده بودند، از این پس در دیدگاه استالین قابل اعتماد به نظر نمی‌رسیدند؟ اعتبار و احترام فرماندهان در ارتش سقوط کرد. این امر نیز به انضباط نظامی لطمه فراوان وارد آورد. روحیه افسران، درجه داران و سربازان ارتش چنان سقوط کرد که در نتیجه ارتش شوروی توان و قدرت نظامی خود را از دست داد. هرگاه هیتر از این فرصت برای حمله به اتحاد شوروی بهره می‌جست، بی‌گمان پیروز می‌شد.

در جلسات حزبی و میتینگ‌هایی که در واحدهای ارتش تشکیل می‌شد، همه پرسش واحدی را مطرح می‌کردند: "به چه کسی می‌توان اعتماد و اطمینان داشت؟" این پرسش کمی‌سرها را در وضع دشواری قرار می‌داد. آنها نیز برای آگاهی بیشتر به کمیته مرکزی حزب مراجعه می‌کردند. از کمیته مرکزی پاسخی عوام‌فریبانه داده می‌شد "به فرماندهان خود اعتماد کنید."

ماه اوت سال ۱۹۳۷ بازداشت افسران و فرماندهان نظامی شوروی به کشور اسپانیا نیز کشیده شد. بسیاری از فرماندهان نظامی شوروی که به عنوان مشاور در ستاد کل ارتش جمهوریخواهان اسپانیا خدمت می‌کردند، از سوی وروشیلوف به مسکو احضار و بدون محاکمه تیرباران شدند. کولف^{۱۰} و والوا^{۱۱} از زمره اشخاص مذکور بودند (من اینسان را با نامهای مستعار نامیده‌ام. زیرا آنها در اسپانیا با این نامها شهرت داشتند). کولف و والوا فرمانده تیپ بودند. اینان به دولت جمهوریخواه اسپانیا در تأسیس ارتش جمهوریخواهان کمکهای بسیار کردند. گورف^{۱۲} فرمانده تیپ تانک بود. او به عنوان مشاور نظامی

10. Kolev

11. Valua

12. Gorev

فرماندهی جبههٔ مادرید خدمت می‌کرد و در دفاع از مادرید بسیار بسیار سنگینی را بردوش می‌کشید. یان برزین^{۱۳} دوست نزدیک و هم‌پیالهٔ وروشیلوف نیز از زمرهٔ اعدام‌شدگان بود. او بانام مستعار "گریشین"^{۱۴} به عنوان مشاور عالی نظامی دولت اسپانیا خدمت کرد.

پس از ورود گورف به مسکو، کالینین صدر هیأت رئیسهٔ شورای عالی اتحاد شوروی، طی جلسه‌ای باشکوه، به پاس خدمات بی‌سار ارزنده‌اش در جنگهای داخلی اسپانیا، وی را به دریافت نشان لنین، عالیترین نشان دولت شوروی "مفتخر" کرد. ولی دو روز بعد گورف دستگیر و زندانی شد. ماجرای مذکور مؤید آن است که حتی اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) نمی‌دانستند که نام چه کسانی در لیست سیاه گنجانده شده است. تنها دو نفر لیست سیاه را ترتیب می‌دادند و از آن خبر داشتند: استالین و یژوف (بعدها پس از دستگیری و اعدام یژوف، فقط استالین و بریا^{۱۵} از ماجرا آگاه بودند و لیستهای سیاه را تدارک می‌دیدند).

13. Ian Berzin

14. Grishin

15. Beria

بسیار کوشیدم تا از جزئیات فاجعه‌ای که بر توخاچفسکی گذشت واقف گردم. بیش از هر چیز به اعترافهای مارشال و یارانش در دادگاه توجه داشتم. دوستان و آشنایانی که از سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) به اسپانیا سفر می‌کردند، بنابر وضعیت شغلی خویش از جریان محاکمات آگهی داشتند. زیرا تدارك محاکمات و حفاظت از دادگاه در این‌گونه موارد برعهده سازمان امنیت (ان.ك.و.د) محول می‌شد. ولی تا زمانی که خبر اعدام فرماندهان ارتش سرخ در روزنامه‌ها منتشر نشده بود، آنها هیچگونه اطلاعی پیرامون این محاکمات نداشتند. وقتی از آنان سؤال می‌شد، شانهای خود را بالا می‌انداختند و اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند.

دقایق این ماجرا را در ماه اکتبر سال ۱۹۳۷ از اشپیگل گلاس شنیدم. معلوم شد محاکمه‌ای در کار نبوده است. مارشال توخاچفسکی و هفت تن از همکاران او را مخفیانه به دستور استالین اعدام کردند.

اشپیگل گلاس گفت: این، به تمام معنای کلمه توطئه و سوء قصد بود! دستپاچگی و نگرانی مقامات مسئول خود دلیل این امر به شمار

می‌رفت. همه پروانهای ورود به کرملین را ناگهان لغو کردند. واحدهای سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) به حال آماده باش درآمدند! چنان‌که فرینوفسکی (معاون ان.ک.و.د) اظهار داشت: " موجودیت دولت به‌مویی بسته بود. " امکان نداشت همانند موارد عادی نخست دادگاه نظامی تشکیل گردد و پس آنگاه محکومان تیرباران شوند. آنها را نخست اعدام کردند، بعد به سرهم بندی کردن دادگاه نظامی پرداختند!

اشپیگل گلاس ضمن شرح داستان گفت: بلافاصله پس از اعدام توخاچفسکی و یارانش، یژوف جمله‌ای تشکیل داد و مارشال بودیوننی^{۱۶} و مارشال بلوخر^{۱۷} و چندتن از افسران عالی‌رتبه ارتش را احضار کرد. یژوف خبر به اصطلاح " توطئه " توخاچفسکی را به اطلاع آنان رسانید و " حکم محکومیت " آنها را که از پیش آماده شده بود، برای امضاء ارائه کرد.

این افراد که ناخواسته به صورت " قاضی " درآمده بودند، چاره‌ای جز امضای " حکم " نداشتند. زیرا می‌دانستند در صورت امتناع آنها را بازداشت خواهند کرد و به همکاری با مارشال توخاچفسکی متهم خواهند نمود.

مندی بعد در میان افسران شوروی مقیم اسپانیا چنین شایع شد که گویا وروشیلوف زندانی شده است. این شایعه به ظاهر قابل پذیرش می‌نمود. زیرا وروشیلوف وزیر دفاع کشور بود و مسئولیت اعمال تابعان و زیردستان خود را برعهده داشت. این شایعه در ن. که یکی از مستشاران عالی‌رتبه شوروی در دولت اسپانیا بود، اثری منفی و بسیار شدید باقی گذارد. در یکی از جلسات مشاوره پیرامون مسائل جنگی ن. مرا به کناری کشید و با لحنی هیجان‌زده پرسید که آیا از

16. Budionni

17. Blukher

خبر بازداشت وروشیلوف اطلاع دارم یا نه؟ او پرسید چه کسی این خبر را از اتحاد شوروی به اسپانیا آورده است؟ ن. حق داشت مضطرب و ناراحت شود. او طی چند سال یکی از دستیاران نزدیک وزیر دفاع بود. ن. که استالین را نیک می‌شناخت، بیم داشت از این که مبدا به سرنوشتی شوم گرفتار آید. پس از آن که معلوم شد شایعه مذکور فاقد حقیقت بوده است، با این وصف ن. احساس آرامش نمی‌کرد. او می‌گفت: امروز شایعه تأیید نشد، ممکن است فردا تأیید شود. زیرا به هر تقدیر وروشیلوف وزیر دفاع است و توطئه علیه استالین نیز با این وزارتخانه ارتباط دارد.

ن. تصمیم گرفت برای مدتی کوتاه به اتحاد شوروی سفر کند و جریان جنگ‌های اسپانیا را به وروشیلوف گزارش دهد. ن. حدود دو هفته در مسکو اقامت کرد. وروشیلوف به ن. وعده داد که او را برای تقدیم گزارش پیرامون جنگ‌های اسپانیا نزد استالین ببرد. ولی استالین از پذیرش ن. خودداری ورزید. ن. خواستار ملاقات با یژوف شد. آن زمان یژوف پس از استالین مقتدرترین و بانفوذترین شخصیت اتحاد شوروی بود. یژوف نیز ن. را نپذیرفت. یژوف آن زمان نه تنها کمیسر عالی (وزیر) امور داخله کشور بود، بلکه مسئولیت کلیه فعالیت‌های اداره کل جاسوسی ارتش شوروی را نیز برعهده داشت. استالین پس از "ماجرای توخاچفسکی" از وروشیلوف درباره فعالیت‌های اداره کل جاسوسی ارتش سلب اختیار کرد.

ن. به اسپانیا بازگشت. ولی آرامش خاطری در او مشاهده نشد. او به من اطلاع داد که خط مشی دفتر سیاسی (پولیت بورو) درباره اسپانیا تغییر کرده است. تا آن زمان سیاست دولت شوروی مبتنی بر واگذاری حداکثر کمک به دولت جمهوریخواه اسپانیا و اعزام نیروهای مسلح، خلبانان، نیروهای زرهی، تانک و غیره بود، تا هرچه زودتر زمینه را برای پیروزی جمهوریخواهان بر نیروهای ژنرال فرانکو فراهم

آورد. ولی از این پس رهبری اتحاد شوروی صلاح خود را در "حفظ موازنه" میان طرفین متخاصم در اسپانیا می‌دید. زمامداران شوروی می‌خواستند با ادامه جنگ، برای مدتی طولانیتر هیتلر را در اسپانیا "معطل کنند". همه دستوراتی که وروشیلوف به ن. داده بود، نشانه‌ای از این روش دفتر سیاسی (پولیت بورو) بود. من نیز همانند او از این سیاست ماکیاولیستی زمامداران شوروی متحیر شدم. دفتر سیاسی (پولیت بورو) به منظور به دست آوردن وقت بیشتر جهت تدارکات دفاعی خویش علیه هیتلر، تصمیم گرفت تا آنجا که میسر باشد، خون بیشتری از مردم اسپانیا بر زمین ریخته شود.

ن. ضمن شرح اخبار تازه مسکو به ماجرای توخاچفسکی نیز اشاره کرد و گفت:

وروشیلوف تاکنون نیز به خود نیامده است. تنها قاطعیت استالین و تلاشهای یژوف مایه نجات کشور گردید. مأموران یژوف بی هیچ ملاحظه‌ای آنها را کشتند... وروشیلوف گفت، حتی يك ساعت تأخیر ممکن بود عواقب دهشتباری به همراه داشته باشد...

ن. ضمن صحبت بار دیگر به این مسئله اشاره کرد و چنین گفت: وروشیلوف بیش از همه از خیانت گامارنیک رنجیده خاطر شده بود. این باورکردنی نبود. ما همه گامارنیک را چون قدیسی می‌پنداشتیم.

گامارنیک معاون سیاسی وروشیلوف بود. چراید شوروی خبر دادند که او یازده روز پیش از اعدام توخاچفسکی خودکشی کرد. ممکن است سؤال شود: چگونه استالین اجازه داد آن دسته از فرماندهان نظامی که حکم محکومیت جعلی سران ارتش را امضاء کردند، متوجه شوند که مارشال توخاچفسکی و یارانش بدون محاکمه تیرباران شدند؟

استالین خود به این سؤال پاسخ داد. او نخست از این فرماندهان و سرداران به منظور پرده پوشی قتل توخاچفسکی و دیگر سرداران ارتش سرخ بهره جست و پس آنگاه با شتاب همان " داوران " را که شاهد این جنایت پلید بودند، از میان برداشت. هنوز یک سال از زمان اعدام مارشال توخاچفسکی و یارانش نگذشته بود که " داوران " به اصطلاح " دادگاه " یکی پس از دیگری زندانی و اعدام شدند. اینان عبارت بودند از : الکسنیس^{۱۸} فرمانده نیروی هوایی، مارشال بلوخر فرمانده ارتش شوروی در خاور دور، دبینکو^{۱۹} فرمانده پادگان نظامی شوروی در استان لنینگراد، بلوف^{۲۰} فرمانده پادگان نظامی شوروی در بلوروسی و کاشیرین^{۲۱} فرمانده واحدهای نظامی شوروی مستقر در شمال قفقاز. علیه آنها هیچ اتهامی عنوان نشد و چیزی شبیه دادگاه تشکیل نگردید. آنها را به پلیس‌ترین و بیرحمانه‌ترین صورتی از میان برداشتند و نابود کردند.

تنها دوتن از " داوران " زنده ماندند - مارشال بودیوننی و مارشال آینده شاپوشنیکوف^{۲۲}. بودیوننی پیش از انقلاب استوار یکی از هنگهای کازاک در ارتش روسیه تزاری و هم‌پیاله و رفیق باده‌گماری استالین از دوران جنگهای داخلی بود. بودیوننی را همه به عنوان عنصری پوست کلفت، بی فرهنگ، می‌خواره، زن‌باره و بد مست می‌شناختند. بودیوننی با زنانی که در دبیرخانه او کار می‌کردند، دفع شهوت می‌کرد. استالین از بودیوننی هیچ‌گونه رودربایستی و نگرانی نداشت.

دومین داور شاپوشنیکوف بود. شاپوشنیکوف در ارتش تزاری

18. Alksnis

19. Dibenko

20. Belov

21. Kashirin

22. Saposhnikov

روسیه درجهٔ سرهنگی داشت. او به عنوان افسری سلطنت طلب شناخته شده بود. در نخستین ماههای انقلاب وی شاهد انهدام بسیاری از دوستان افسر خودش. شاپوشنیکوف مدتی از دوران پس از انقلاب را در هراس و اضطراب به سر برد تا این که روزی با استالین آشنا شد. استالین او را در کنف حمایت خود گرفت.

الکساندر یگوروف یکی از پنج مارشال اتحاد شوروی بود.^{۲۳} پیش از انقلاب وی درجهٔ سرهنگی داشت و در ارتش روسیه تزاری خدمت می‌کرد. در دوران جنگهای داخلی فرماندهی یکی از واحدهای ارتش را برعهده داشت و از تابعان توخاچفسکی بود. یگوروف در جبههٔ لهستان فعالیت داشت. آن زمان استالین به عنوان کمیسر سیاسی و عضو " شورای نظامی انقلاب " با یگوروف همکاری می‌کرد. استالین همواره توانایی نظامی یگوروف را تحسین می‌کرد. آنها با یکدیگر دوست شدند. چند سال بعد هنگامی که استالین در صدد تحریف تاریخ جنگهای داخلی برآمد و با حقیر جلوه دادن نقش تروتسکی به اعتلای مقام خود پرداخت، بارها از یگوروف به عنوان شاهد " عادل " استفاده کرد. یگوروف همواره یکی از چهار نفری بود که در مجالس باده نوشی که از سوی بودیوننی در ویلای شخصی او برای استالین ترتیب داده می‌شد، حضور می‌یافت. هنگامی که استالین به دیکتاتور و فرمانروای مطلق‌العنان کشور بدل گردید، دیگر به این گونه " خدمات " چاپلوسانهٔ دوستان پیشین توجه نکرد. ولی با این وصف روابط دوستانهٔ خود را با یگوروف همچنان محفوظ داشت. استالین و یگوروف چون دوستان قدیم یکدیگر را با ضمیر دوم شخص مفرد

۲۳. مقصود آرلوف* مارشالهای سال ۱۹۳۵ است. آن زمان در اتحاد شوروی برای نخستین بار درجه مارشالی پدید آمد. وروشیلوف، بودیوننی، توخاچفسکی، یگوروف Alexandr Egorov و بلوخر به درجه مارشالی نایل شدند. تذکر ویراستار متن روسی کتاب.

" تو " مخاطب قرار می‌دادند . هنگامی که استالین اعدام فرماندهان ارتش سرخ را آغاز نمود ، هیچ‌کس از " آگاهان " تصور نمی‌کرد که ترور شامل یگوروف نیز خواهد شد .

تابستان سال ۱۹۳۷ یکی از دوستان نزدیک من که یگوروف را نیک می‌شناخت و با دخترش دوستی داشت ، از سفر شوروی به اسپانیا بازگشت . او با من چنین گفت :

اندکی پس از اعدام توخاچفسکی ، استالین به یگوروف پیشنهاد کرد که به ویلای مجلل او نقل مکان کند . یگوروف در پاسخ سر خود را به نشانه امتناع تکان داد و گفت :

نه ، متشکرم . من موجودی خرافی هستم

احتیاط و موهوم پرستی نیز یگوروف را از چنگ استالین نرهانید . اواخر ماه فوریه سال ۱۹۳۸ یگوروف ناگهان از مقام معاونت وزارت دفاع اتحاد شوروی معزول شد و بی آن‌که اثری از وی برجای ماند ، ناپدید گردید .

گرچه فرماندهان ارتش در نتیجه " پاکسازی " به میزان قابل ملاحظه‌ای نابود شده بودند، با این همه استالین همواره از سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) می‌خواست که گروه بیشتری از فرماندهان ارتش را بازداشت کنند. این عمل به عنوان گونه‌ای پیشگیری تلقی می‌شد. استالین می‌دانست که سران ارتش هرگز نابودی دوستان و همقطاران خود را از یاد نخواهند برد و همواره همانند آنان نگران سرنوشت خویش خواهند بود. در قاموس استالین این حالت " روحیات ناسالم " نامیده می‌شد. به زعم استالین برای رهایی از " روحیات ناسالم " تنها يك راه وجود داشت و آن " قاطعیت " بود. این ماجرا تنها به ارتشیان محدود نمی‌شد. ترور به صورتی وقفه ناپذیر سراسر کشور را فراگرفته بود. آن چه بسیار دهشتبار می‌نمود، بهت و حیرت و عدم توانایی مردم در توجیه حوادث بود. زیرا در این ماجرا مخالفان و معترضان پیشین قربانی ترور نمی‌شدند، بلکه نزدیکترین یاران استالین و کسانی که او را در تصرف قدرت و حاکمیت یاری کرده بودند، محو و نابود می‌گشتند. مردم در حزب و سراسر کشور می‌گفتند که " مردی بیمار بر تختگاه کرملین نشسته

است.^{۲۴} با توجه به قربانیان به سهولت می‌توان دریافت که استالین با چه کینه توزی جنون آمیزی حتی به یاران وفادار خویش هجوم آورد و در نتیجه ماشین دولتی خویش را از کار انداخت.

در نیمه دوم سال ۱۹۳۷ کسانی از هیأت دولت شوروی بازداشت و زندانی شدند که هرگز در هیچ اعتراضی علیه استالین شرکت نداشتند. اشخاص مذکور عبارت بودند از:

مژلائوک^{۲۴} وزیر صنایع سنگین، گرینکو^{۲۵} وزیر دارایی، چرنوف^{۲۶} و یاکولیف^{۲۷} وزیران کشاورزی که یکی پس از دیگری در این مقام فعالیت داشتند، ویتسر^{۲۸} وزیر بازرگانی، خالیپسکی^{۲۹} وزیر ارتباطات، روخیمویچ^{۳۰} وزیر صنایع نظامی، کریلنکو^{۳۱} وزیر دادگستری، کالمانویچ^{۳۲} وزیر سوخوزها، بوبنوف^{۳۳} وزیر آموزش و پرورش، یانسون^{۳۴} وزیر حمل و نقل آبی، ینوکیدزه^{۳۵}، آکولوف^{۳۶} و اونشلیخت^{۳۷} که به صورت متوالی ریاست کمیته اجرایی مرکزی سراسر اتحاد شوروی را برعهده داشتند، ماریاسین^{۳۸} رئیس بانک دولتی اتحاد شوروی،

-
- 24. Mezhlauk
 - 25. Grinko
 - 26. Chernov
 - 27. Iakovlev
 - 28. Veitser
 - 29. Khalepski
 - 30. Rukhimovich
 - 31. Krilenko
 - 32. Kalmanovich
 - 33. Bubnov
 - 34. Ianson
 - 35. Enukidze
 - 36. Akulov
 - 37. Unshlikht
 - 38. Mariasin

سربریاکوف^{۳۹} معاون وزیر صنایع سنگین، الیاوا^{۴۰} معاون وزیر
بازرگانی خارجی، کوسیور^{۴۱} و رودزوتاک^{۴۲} اعضای دفتر سیاسی
(پولیت بورو)^{۴۳}.

افراد نامبرده همگی به استالین وفادار بودند. یقین دارم همه
آنها تا آخرین لحظات زندگی نمی‌دانستند چرا آنان را بازداشت
کرده‌اند و چرا استالین قصد اعدامشان را دارد.

در اینجا تنها از اعضای دولت و دفتر سیاسی سراسر اتحاد شوروی
نام برده شد. مشابه این بازداشتها و اعدامها در اوکراین، بلوروسی
و دیگر جمهوریهای اتحاد شوروی نیز صورت گرفت. در اوکراین
بازداشتها با خودکشی لیوبچنکو^{۴۴} رئیس دولت آن جمهوری و در
بلوروسی با خودکشی چرویاکوف^{۴۵} صدر هیأت رئیسه شورای عالی
جمهوری مذکور آغاز گردید.

اواخر سال ۱۹۳۷ وزارتخانهها و مؤسسات عمده اتحاد شوروی
فاقد وزیر و سرپرست شدند. همه مؤسسات صنعتی اتحاد شوروی
به صورت نیمه فلج درآمدند. نیاز همه مؤسسات به هیأت مدیره
و کارمند سخت محسوس بود. ولی استالین بیم داشت از این‌که
کارشناسان و متخصصان با تجربه‌ای را که در اختیار کمیته مرکزی
حزب قرار داشتند در رأس مؤسسات قرار دهد. زیرا افراد مذکور با

39.Srebriakov

40.Eliava

41.Kosior

42.Rudzotak

۴۳. فهرست ارائه شده از سوی آرلوف کامل نیست به عنوان نمونه وی از
کامینسکی Kaminski وزیر بهداری، یا گودا وزیر داخله و فرینوفسکی
نام نبرد (در آینده از آنان مطالبی ارائه خواهد شد) - تذکر ویراستار
متن اصلی.

44.Liubchenko

45.Cherviakov

وزیران و مدیران بازداشت شده، از لحاظ خدمتی ارتباط داشتند. از این رو استالین بسیاری از افراد بی تجربه را در رأس مؤسسات دولتی و وزارتخانه‌های کشور قرار داد. او با چنان شتابی دست به انتصاب افراد زد که برای دوران عادی بی سابقه بود. بسیاری از افراد مذکور حتی شایستگی احراز مقام کارمند را نیز نداشتند.

برای روشن شدن موضوع، مطلبی را که از دست اول شنیده‌ام برای خوانندگان ارائه می‌کنم. یک روز عصر دو نماینده از کمیته مرکزی حزب به دانشکده بازرگانی خارجی مسکو رفتند و از رئیس دانشکده و اعضای کمیته حزبی آن خواستند تا دو دانشجوی مورد اعتماد را برای احراز "مقامهای مسئول" معرفی کنند. اعضای کمیته حزبی با شتاب از دو دانشجو نام بردند. یکی از آنها چویالف^{۴۶} نام داشت. نام آن دیگری را از یاد برده‌ام. دو نماینده مذکور از رئیس دانشکده خواستند که هرچه زودتر دو دانشجوی معرفی شده را به قسمت کارگزینی کمیته مرکزی حزب اعزام دارد. پس از دو روز، استادان و دانشجویان هنگام مطالعه روزنامه غرق حیرت و شگفتی شدند. در روزنامه‌ها مصوبه دولت درج شده بود. در مصوبه مذکور آمده بود که چویالف کارمند سابق نمایندگی بازرگانی شوروی در آلمان (که آن زمان دوره دانشجویی را می‌گذرانید) به مقام کمیسر (وزیر) بازرگانی خارجی اتحاد شوروی منصوب گردیده است. دانشجوی دیگر نیز عضو هیأت دولت شد و مقام وزارت یافت.

رهبران جمهوریه‌های قفقاز، که زیستگاه استالین بود نیز از خطر انهدام مصون نماندند. استالین شخصاً مسئولان آن سرزمین را می‌شناخت. آنها نیز از گذشته استالین آگاهی بسیار داشتند. پیش از آن که افراد مذکور دست به نگارش خاطرات خود زنند، باید از شر آنها خلاص شد. مأموریت انهدام مسئولان قفقاز برعهده

لاورنتی بریا^{۴۷} دبیر کمیته حزبی قفقاز محول گردید. بریا در گذشته رئیس سازمان امنیت (ان.ک.و.د) در قفقاز بود. ژوئن سال ۱۹۳۸ جنگدن به تن استالین با بودو مدیوانی^{۴۸} که سالها ادامه داشت، سرانجام به پایان رسید. بودو مدیوانی یکی از مشهورترین بلشویکهای قفقاز و رئیس دولت گرجستان بود. مدیوانی از دوران جوانی استالین را نیلیمی شناخت، او از نخستین کسانی بود که به تحریکات و توطئه‌های استالین برای احراز قدرت مطلقه توجه کرد. ماجرا مربوط به دوران حیات لنین بود. در آن زمان میان مدیوانی و استالین اختلاف شدیدی بروز کرد. لنین در این ماجرا جانب مدیوانی را گرفت.

هنگامی که مأموران سازمان امنیت شوروی مدیوانی را تحت فشار قرار دادند تا علیه خود و دیگر رهبران سابق گرجستان مطالبی ارائه کند، او در پاسخ آنان جمله مشهوری گفت که چنین است:

" شما قصد دارید به من اطمینان دهید که استالین بلشویکهای قدیمی را نخواهد کشت؟ من سی سال است که استالین را می‌شناسم. او همه ما را از کودک شیرخوار گرفته تا پیرزنان کور و ناتوان نابود خواهد کرد و تا زمانی که ما را از میان نبرد آرام نخواهد گرفت."

مدیوانی از وارد آوردن هرگونه اتهام به خود و دیگران امتناع ورزید و سرانجام به جوخه اعدام سپرده شد.

۴۷. Lavrenti Beria پس از یژوف از سوی استالین به مقام وزارت امنیت دولتی اتحاد شوروی منصوب شد و مدتی در راز در این سمت باقی ماند. بریا پس از مرگ استالین از سوی جانشینانش بازداشت و اعدام گردید. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به کتاب "نیکیتا خروشچف - سالهای حاکمیت" ترجمه مترجم کتاب - م.

۴۸. Budu Medivani از سران حزب کمونیست قفقاز بود. فعالیت او با نهضت جنگل ارتباط داشته است. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به کتاب "سردار جنگل" نوشته دانشمند محترم آقای ابراهیم فخرایی - م.

یاگودا در زندان

۱

سومین دور محاکمات مسکو در شرایطی آغاز گردید که سراسر کشور را آشفتگی، سرآسیمگی و هراس از اعدامهای بدون محاکمه فراگرفته بود. در سومین دور محاکمات مسکو آخرین گروه از بلشویکهای قدیمی و یاران لنین بر کرسی متهمان قرار گرفتند. در این اوضاع و احوال مأموران تفتیش عقاید استالین از اعتماد به نفس بیشتری برخوردار بودند. نخست آن که روش آنها در دودوره از محاکمات مسکو قرین موفقیت شد. دو دیگر آن که وحشت و هراس وسیعی که حاصل ترور جمعی و همگانی این سالها بود، بازپرسان را به اعمال فشار بیشتری نسبت به متهمان ترغیب می کرد. در این شرایط برای درهم شکستن نیروی اراده و مقاومت متهمان، تهدید و ارباب بیش از وعد و وعید از سوی بازپرسان به کار گرفته می شد. در تدارک دو دوره محاکمات پیشین همه زندانیان باور نداشتند که استالین تهدیدهای وحشیانه خود درباره فرزندان متهمان را به مرحله اجرا درآورد. ولی در دور سوم محاکمات، متهمان در جدی بودن تهدیدها اندک تردیدی به دل راه نمی دادند.

برای این که هیچ گونه تصور باطلی در متهمان پدید نیاید، یژوف دستور داد تا مأموران مخفی سازمان امنیت شوروی به عنوان زندانی به سلولهای متعدد زندان اعزام شوند. مأموران مذکور موظف بودند برای دیگران از اعدام کودکان ده - دوازده ساله در معیشت والدینشان داستانهایی شرح دهند. در محیط آزار، شکنجه‌های روانی، تیربارانها و خودکشیها همه چیز قابل پذیرش و باورکردنی بود. اکنون می‌خواهم به چند حادثه واقع شده پیرامون سرنوشت فرزندان بلشویکهای قدیمی اشاره کنم. به یاد دارم در پاییز سال ۱۹۲۷ به کارمندان اداره امور خارجی سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) خبر رسید که یژوف به رؤسای ادارات سازمان امنیت استانه‌های کشور اعلام نمود که فرزندان افراد حزبی اعدام شده را بازداشت کنند و همگی را به جرمهای والدینشان محکوم نمایند و بر پایه همان مواد از قانون مجازات عمومی که در مورد والدینشان اعمال شد، آنها را اعدام کنند. این خبر چندان دور از عقل می‌نمود که نه من و نه دوستانم هیچ يك آن را باور نکردیم و جدی ندانستیم. به راستی چگونه باور کردنی بود که استالین بتواند کودکان ده - دوازده ساله را به " گناه " والدینشان متهم کند و آنان را در ساقط کردن حکومت شوروی مجرم به شمار آورد؟ اما شایعه بسیار نیرومند بود و به صورتی متواتر از طریق افراد آگاه به اطلاع ما می‌رسید.

من آن زمان نتوانستم پیرامون سرنوشت فرزندان افسراد حزبی اعدام شده آگاهی حاصل کنم. ولی پس از قطع رابطه من با استالین به مدارکی دست یافتم که باور کردن آنها بس دشوار می‌نمود. زندگی سرشار از حوادث غیر مترقبه است. اندکی بعد همه چیز روشن شد و از طریق مندرجات آشکار جراید شوروی مورد تأیید قرار گرفت.

اواخر ماه فوریه سال ۱۹۲۹ در روزنامه‌های شوروی خبر بازداشت شخصی به نام لونکوف^۱ رئیس سازمان امنیت ناحیه لنینسکی

کوزنتسک^۲ و زیردستان او انتشار یافت. اینان متهم شده بودند به این که کودکان خردسال را بازداشت می‌کردند و از آنها اعتراف می‌گرفتند که گویا در توطئه^۱ ساقط کردن حکومت شوروی دست داشته‌اند. طبق خبر مذکور لونکوف و دستیارانش، کودکان بازداشت شده را با جنایتکاران حرفه‌ای وزندانان سیاسی در سلول‌هایی که از زندانی انباشته شده بود جا می‌دادند. در روزنامه‌ها خبری درج گردید مبنی بر این که پسر بچه^۳ ده ساله‌ای به نام والسودیا^۳ در نتیجه^۴ بازپرسی که سراسر طول شب به درازا کشیده بود، اعتراف کرد که طی سه سال در یک سازمان فاشیستی عضویت داشته است. یکی از گواهان در دادگاه چنین اظهار داشت:

ما از کودکان پرسیدیم که درباره^۵ فاشیسم چه می‌دانند. آنها به تقریب چنین پاسخ دادند: " ما فقط در سینما فاشیستها را دیده‌ایم. آنها کاسکت سفید بر سر دارند. " هنگامی که پیرامون تروتسکیستها و طرفداران بوخارین از کودکان سؤال کردیم، در پاسخ گفتند: " ما هنگامی که زندانی بودیم، این افراد را در زندان مشاهده کردیم. " چون کودکان طرفداران تروتسکی و بوخارین را در زندان دیده بودند، بنا بر این جای تردید نیست که تروتسکیستها و طرفداران بوخارین نیز به نوبه^۶ خود کودکان را در زندان مشاهده کردند و بی‌گمان می‌دانستند که اطفال مذکور به توطئه علیه دولت و دیگر جنایاتی که مجازات آنها اعدام است، متهم شده بودند. جای شگفتی نیست که متهمان سومین دور محاکمات مسکو، آماده بودند به هر قیمتی که میسر شود جان فرزندان خود را نجات بخشند و مانع از قرارگرفتن آنان در چنگال بازپرسان شکنجه‌گر استالین گردند.

1. Lunkov
2. Leninski Kuznetsk
3. Valodia

خوانندهٔ محترم تعجب نکنید از این که استالین دستور داد این گونه مسائل به صورتی آشکار در دادگاه مطرح شود. این تاکتیک و روش همیشگی استالین بود. هنگامی که استالین می‌دید جنایتهای او در برابر مردم فاش و برملاء شده است، برای آن که مسئولیت را از خود دور کند، گناه را به گردن دیگران می‌افکند و آنها را به دادگاه جلب می‌کرد. افراد مذکور نیز از ترس جان در دادگاه‌ها اصلاً سخنی پیرامون این نکته نمی‌گفتند که به دستور مقامات بالا به چنین اعمالی دست زده بودند و خودسرانه مرتکب جنایت نشده بودند.

سومین دور محاکمات مسکو در ماه مارس سال ۱۹۳۸ جریان یافت. متهمان اصلی این دادگاه عبارت بودند از: نیکلای بوخارین^۴ رئیس سابق بین‌الملل کمونیست (کمینترن)، عضو دفتر سیاسی حزب در دوران حیات لنین و یکی از نظریه پردازان بنام حزب، الکسی ریکوف^۵ عضو سابق دفتر سیاسی حزب (پولیت بورو)، معاون لنین در مقام ریاست شورای کمیته‌های خلق (هیأت وزیران) و پس از لنین رئیس دولت شوروی، نیکلای کRESTINSKI^۶ دبیر سابق کمیتهٔ مرکزی و معاون لنین در مسائل تشکیلاتی، خریستیان راکوفسکی^۷ یکی از رجال قدیمی و محترم حزب که خدمات درخشانی به انقلاب نمود و از سوی لنین به مقام رهبری جمهوری شوروی اوکرائین منصوب گردید.

در کنار این شخصیت‌های برجستهٔ حزب، موجود منفوری بر کرسی متهمان قرار داشت. وجود این عنصر منفور و مکروه در کنار دوستان و یاران نزدیک لنین، در سراسر جهان غوغا به پا کرد.

این شخص هنریخ یاگودا وزیر سابق امور داخله و سازمان امنیت

4. Nikolai Bukharin

5. Aleksey Rikov

6. Nikolai Krestinski

7. Khristian Rakovski

اتحاد شوروی (ان.ك.و.د) بود. این همان کسی بود که يك سال و نیم قبل در یکی از شبهای ماه اوت سال ۱۹۳۶ به اتفاق یزوف به قتلگاه زیرزمینی سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) رفت تا مراسم اعدام زینویف، کامنف و دیگر محکومان نخستین دور محاکمات مسکو را نظاره کند. حال یاگودا به دستور استالین به عنوان توطئه گر و دستیار نزدیک زینویف، کامنف، اسمیرنوف و دیگر بلشویکهای قدیمی که خود آنها را اعدام کرده بود، بر کرسی متهمان قرار گرفته است.

راستی را تصور منظره‌ای عجیبترا از این بسی دشوار است. گمان می‌رفت استالین همه هنر و استعداد خود در جعل و تحریف حقایق را طی دو دوره محاکمات مسکو به کار گرفته بود و دیگر " چیز تازه‌ای " برای ارائه کردن نخواهد داشت.

در نظر کسانی که به جوانب سطحی مسائل توجه داشتند، ممکن بود این ماجرا احمقانه جلوه کند. ولی این اعمال به ظاهر " ابلهانه " استالین، هرگز ناسنجیده نبود. استالین در تحریکها و شانتاژ سیاسی چیره دست و توانا بود. ولی در ضمن او نمی‌توانست از دشواریهایی که برابر جاعلین و دروغ پردازان پدید می‌آید، شانه خالی کند. به ویژه زمانی که دم خروس معلوم و مشخص باشد.

استالین با معرفی یاگودا به عنوان همدست زینویف و کامنف، مسئولیت جنایات گذشته را از خود دور کرد و به گردن او افکند. زیرا آثار جنایت تمام و کمال محونشده بود و لذا استالین را شامل می‌گردید. این جنایت، قتل کیروف بود که سخت ایجاد شبهه می‌کرد. پیشتر اشاره کردم که بامداد روز بعد از قتل کیروف، استالین با شتاب به لنینگراد آمد تا ظاهر " پیرامون ماجرای قتل رسیدگی کند. ولی در واقع هدف اصلی او از این سفر آن بود که بداند احتیاط لازم رعایت شده است یا نه. هنگامی که استالین دریافت در ماجرای قتل

کیروف " دست سازمان امنیت شوروی " پیدا است، همه تلاش خود را به کار برد تا آثار جرم رامحو کند. او با عجله دستور اعدام قاتل کیروف را صادر کرد و فرمان داد تا همه کسانی که به نقش سازمان امنیت شوروی در ماجرای قتل کیروف پی برده بودند از آن آگاهی داشتند نابود گردند.

تصور استالین از این که ماجرای قتل کیروف همواره پوشیده و پنهان خواهد ماند، خطایی بیش نبود. استالین در محاسبه خود مرتکب خطا شد و به این نکته توجه نکرد که معاونان کیروف از غیبت ناگهانی محافظان وی و خروج آنان از راهروی بنای اسمولنی سخت به شبهه افتاده بودند. معاونان کیروف در جریان واقعه، نیکلایف قاتل کیروف را نیز دیده بودند. آنها اطلاع یافتند که وی دو هفته پیش از قتل کیروف درحالی که تیانشه‌ای پر و آماده شلیک به همراه داشت به بنای اسمولنی آمد و در آنجا بازداشت شد. وی دو هفته بعد همان شخص پروانه ورود به اسمولنی را دریافت کرد و کیروف را کشت.

در لنینگراد میان اهالی شایع شده بود که کیروف از سوی مقامات عالی کشور به قتل رسیده است. استالین به آگرانوف و میرونوف دستور داده بود که لنینگراد را از " طرفداران کیروف " پاک کنند. صدها شخصیت معتبر لنینگراد به سازمان امنیت (ان.ک.و.د) احضار شدند. اینان پایه‌های سیاست و اقتصاد آن ناحیه را بنا نهاده بودند و اداره می‌کردند. به آنها دستور داده شد که ظرف یک هفته باید لنینگراد را ترک کنند و به محل کار جدید خود بروند. محل کار جدید آنان بنا بر معمول نواحی اورال و سیمبری بود.

برای نخستین بار در تاریخ دولت اتحاد شوروی، مسئولان حزبی به جای آن که از سوی حزب مأمور شوند، از جانب سازمان امنیت (ان.ک.و.د) مأموریت می‌یافتند. فرصت حرکت به صوب محل

مأموریت به اندازه‌های کوتاه بود که بسیاری از مدیران مؤسسات وقت کافی برای تحویل و تحول نداشتند. کسانی که به این گونه خودسریها اعتراض می‌کردند و یا برای تغییر ناگهانی محل مأموریت خود توضیح می‌خواستند، تنها یک پاسخ دریافت می‌داشتند و آن چنین بود: " شما زیاده از اندازه در لنینگراد اقامت گزیدید." طی تابستان سال ۱۹۲۵ حدود سه هزار و پانصد مسئول حزبی از لنینگراد به دیگر نواحی منتقل شدند. این ماجرا، زمانی را در خاطرهای زنده می‌کرد که از آن چند سالی پیش نگذشته بود. آن زمان معترضان طرفدار زینویف دچار شکست شدند. پس از این شکست همه "طرفداران زینویف" را در سازمان حزبی لنینگراد "پاکسازی" کردند و به دیگر نواحی تبعید نمودند. در محافل حزبی گفته می‌شد کیروف به اعتراض تازه‌ای دست زد و در رأس معترضان جدید قرار گرفت ولی آن را در نطفه ازمیان بردند.

کارمندان سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) آگاه بودند که سازمان امنیت لنینگراد در قتل کیروف دست داشته و یا اتکاء به کمیته مرکزی حزب به چنین اقدامی دست زده است.

در محافل مطلع حزب گفته می‌شد که یاگودا به ظاهر رهبری سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) را برعهده دارد. رهبر واقعی سازمان مذکور استالین است. محافل مذکور نیک می‌دانستند که مداخله سازمان امنیت شوروی در قتل کیروف خودسرانه نبوده است. لذا بی گمان این ترور به دستور استالین (رئیس واقعی سازمان امنیت شوروی) صورت گرفته است.

استالین پس از مدتی تأخیر آگاه شد که ماجرای قتل کیروف باز حالت اختفا خارج شده است. یاگودا که همه اخبار و حتی شایعات موجود را به استالین گزارش می‌داد، از بیان این مطلب نگران و هراسان بود. یاگودا عصبانیت و برآشفتنگی استالین را پس از ورود به

لنینگراد از یاد نبرده بود. اعضای بلند پایه کمیته مرکزی اندک اندک به اسرار قتل کیروف پی بردند. آنها نیز در آگاه کردن استالین شتابی ابراز نمی‌داشتند. زیرا با بیان این مطلب در جرگه کسانی قرار می‌گرفتند که "زیاده از اندازه خبر دارند."

هنگامی که استالین از ماجرا آگاهی یافت دیر شده بود و دیگر امکانی برای پوشاندن این راز برملاء شده وجود نداشت. تنها یک راه برای استالین باقی می‌ماند و آن افکندن گناه قتل کیروف به گردن سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) به ویژه یاگودا بود. همان گونه که طی دو دوره محاکمات مسکو گناه قتل کیروف برعهده زینویف و کامنف افکنده شد، اکنون می‌بایست یاگودا به عنوان دستیار آنان معرفی شود. استالین شایدانه درصدد برآمد با کشیدن پای یاگودا به ماجرای قتل کیروف به یک کرشمه دو کار کند. یکی آن که شبهه را از خود دور نماید، دیگر آن که همه گناهان را به گردن یاگودا بیافکند. از این رو افسانه‌ای پدید آمد مبنی بر این که یاگودا، همان کسی که نخستین دور محاکمات مسکو را سازمان داد و زینویف و کامنف را اعدام کرد، در واقع دستیار و شریک جنایت آنان بود.

ظهور رئیس پلیس توانا و قدرتمند استالین بر کرسی متهمان، در سراسر کشور تأثیری به سزا برجای نهاد. استالین طبق عادت خویش او را به گناهان بسیاری متهم کرد که شگفتی انگیز می‌نمود. عجبت‌ر آن‌که یاگودا پس از پانزده سال ریاست بر سازمان ضد جاسوسی شوروی، خود به اتهام جاسوسی بیگانگان بازداشت و زندانی شد. به راستی این اتهام چون افسانه‌ای باور نکردنی به نظر می‌رسید. در ضمن یاگودا نزد همه مردم اتحاد شوروی به عنوان دژخیم یاران و طرفداران تروتسکی شهرت داشت. اما شگفتا که این بار او را به پیروی از تروتسکی متهم کردند و اعلام داشتند که یاگودا مأمور مورد اعتماد تروتسکی است.

گفته شد که یاگودا دیوارهای دفتر کار یژوف را به زهر آغشته کرد تا او را از میان بردارد. شایع شد که یاگودا گروه‌هایی از پزشکان پدید آورد تا کسانی را که آشکارا قادر به کشتن آنها نبود، از طریق " داروهای زهرآگین " به قتل رساند. برای توجیه این مدعا افسانه‌هایی پیرامون مرگ از راه بوییدن گل آغشته به سم و یا تنفس دود شمع آلوده به زهر بر سر زبانها افتاد.

ولی مردم این مطالب را افسانه نمی‌پنداشتند. آنها با خود می‌گفتند حال که یاگودا این موجود بسیار نیرومند کشور به سادگی بازداشت و زندانی شده است، معلوم می‌شود در اتحاد شوروی کسی نمی‌تواند بر حیات و زندگی خویش ایمن باشد. وقتی رئیس دستگاه عظیم تفتیش عقاید (انکیزیسیون) نتوانسته است ایمن باشد، دیگران جای خود دارند.

هرگاه استالین در متهم ساختن یاگودا به قتل کیروف احساس نیاز نمی‌کرد، هرگز او را بر کرسی متهمان قرار نمی‌داد. از دست دادن خدمتگزار ارزشمندی چون یاگودا، برای استالین آسان نبود. طی پانزده سالی که آنها دست به دست یکدیگر داده بودند، یاگودا دوم شخص کشور پس از استالین شمرده می‌شد. کسی همانند یاگودا مقصود استالین را در نیم سخن درک نمی‌کرد. هیچ یک از نزدیکان استالین تا بدین پایه به او خدمت نکرده بودند. استالین به هیچ کس به اندازه یاگودا اعتماد نداشت.

یاگودا همانند استالین موجودی شکاک و در کار دسیسه‌های سیاسی چیره دست و استاد بود. باگودا به راستی از صفات استالین برخوردار بود. او برای استالین دستیاران و خدمتگزارانی پرنسیپ، اما مورد اعتماد دست چین می‌کرد.

هرگاه استالین به یکی از وزیران و یا اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) مشکوک می‌شد، یاگودا بی‌درنگ یکی از دستیاران مورد اعتماد خود را به معاونت آنها می‌گمارد. به عنوان نمونه می‌توان گفت که یکی از دستیاران مورد اعتماد یاگودا به نام پروکوفیف^۸ به تناوب در مقام معاونت وزیر صنایع سنگین و وزیر بازرسی و کنترل دولتی خدمت کرد. دوتن از رؤسای ادارات سازمان امنیت شوروی

(ان.ك.و.د) به نامهای بلاگونراوف^۹ و کیشکین^{۱۰} به عنوان دستیاران لازار کاگانویچ^{۱۱} وزیر راه و مواصلات به کار پرداختند. مینسک^{۱۲} و لوگانوفسکی^{۱۳} دوتن دیگر از دستیاران یاگودا به مقام معاونت وزیر بازرگانی خارجی اتحاد شوروی منصوب شدند. تریلیسر^{۱۴} معاون یاگودا مدتی به عنوان معاون ریاست بین الملل کمونیست (کمینترن) به کار پرداخت. آن زمان پیاتنیتسکی^{۱۵} ریاست کمینترن را برعهده داشت. می‌توان از کسان زیادی که جهت تحکیم دیکتاتوری استالین از سوی یاگودا برای خدمت در دستگاه دولت و حزب دست چپین شده بودند، نام برد.

یاگودا برای استالین درباره شخصیتها و رجال برجسته حزب و دولت اخبار لازم را گرد می‌آورد. هرگاه در وجود این شخصیتها کمتر نشانه‌ای از عدم وابستگی به استالین احساس می‌شد، کافی بود استالین پرونده‌ای را که از سوی یاگودا برای یکایک آنها تدارک شده بود بگشاید. در این پروندهها به موازات اسناد و مدارک معتبر مربوط به تعلق خاطر آنها نسبت به دولت شوروی، گزارشهایی پیرامون همکاری آنان با پلیس روسیه تزاری نیز یافت می‌شود. در پروندههای آنان اخبار خنده آوری چون اختلاف با همسر، بدرفتاری با خدمتکار و یا رفتن پنهانی همسرانشان به کلیسا و غیره وجود داشت. یکی از بزرگترین گناهان یاران استالین آن بود که به هنگام نگارش پرسشنامه برای خود سابقه حزبی در دوران پیش از انقلاب

9. Blagonravov

10. Kishkin

11. Lazar Kaganovich

12. Messing

13. Luganovski

14. Trilisser

15. Piatnitski

جعل کرده بودند. حال آن که اغلب دارای چنین سابقه‌ای نبودند. لذا استالین می‌توانست در موقع مناسب جعلیات و یا اخبار واصله را علیه آنان به کار گیرد.

در این پرونده‌ها مطالب مربوط به اعمال فضاخت بار زمامداران در مسائل جنسی نیز عنوان شده بود. من به یکی از این گونه گزارشها که مربوط به کوی بیشف^{۱۶} معاون رئیس شورای وزیران اتحاد شوروی بود، دست یافتم. در گزارش چنین آمده بود که وی در یکی از میهمانیها همسر رئیس بانک دولتی کشور را " از راه به در کرد" و سه روز تمام از وقت خود را با او در یکی از مخفیگاهها به سر برد. در نتیجه جلساتی که مقرر بود طی این سه روز تشکیل گردد، برگزار نشد. گزارش دیگر مربوط به رودزوتاک^{۱۷} عضو دفتر سیاسی حزب در سال ۱۹۳۲ بود. در گزارش چنین آمده بود که رودزوتاک در یکی از میهمانیها به دختر سیزده ساله دبیر دوم کمیته حزبی شهر مسکو مشروب خوراند و بعد در حالت مستی به دخترک تجاوز کرد. گزارش دیگری را نیز درباره رودزوتاک خواندم که مربوط به سال ۱۹۲۷ بود. سال ۱۹۲۷ رودزوتاک به هنگام اقامت در پاریس گروهی از اعضای سفارت شوروی را به اتفاق همسرانشان دعوت کرد. وی رفتاری ناپسند از خود نشان داد و به چند فاحشه که در آنجا حضور داشتند هدایای بزرگی تسلیم نمود. استالین بنا بر معمول تا ضرورت ایجاب نمی‌کرد از این گزارشها بهره نمی‌جست و در ضمن از آنها نمی‌خواست که رفتار خود را اصلاح کنند.

یاگودا چشم و گوش استالین به شمار می‌رفت. او در آپارتمانها و ویلاهای اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) و شورای وزیران میکروفونهای مخفی نصب می‌کرد و همه اطلاعاتی را که از این طریق

16. Kuibishev

17. Rudzutak

به دست می‌آورد به استالین گزارش می‌داد. استالین دربارهٔ یاران خود از همه چیز خبر داشت و حتی از گفتگوی خصوصی آنان با همسران، فرزندان، برادران و دوستانشان آگاه می‌شد. همه این عوامل سبب می‌شد که حاکمیت خودکامانه استالین از هرگونه پی‌آمدهای نامنتظر مصون ماند.

استالین نسبت به روابط دوستانه نزدیکان خویش، به ویژه اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) سخت حسد می‌ورزید. هرگاه دو یا سه تن از افراد مذکور در اوقات فراغت با یکدیگر دیدار می‌کردند، یاگودا موظف بود پیرامون گفتگوی آنان کسب اطلاع کند و ماجرا را به استالین گزارش دهد. زیرا دوستی خود موجب بروز اعتماد متقابل می‌گردد. اعتماد متقابل میان این افراد نیز ممکن بود به ظهور گروه و فراکسیون تازه‌ای علیه استالین منجر شود. استالین در این‌گونه موارد تلاش می‌کرد تا میان دوستان جدید، اختلاف ایجاد کند. هرگاه ایجاد اختلاف میسر نمی‌شد، استالین یکی از آنها را به خارج از مکتب می‌فرستاد و در مورد دیگری از "تدابیر سازمانی" بهره می‌جست.

یاگودا به استالین خدماتی ارزنده و گوناگون می‌کرد. ولی خدمت عمدهٔ یاگودا آن بود که رقبای سیاسی استالین را با بی‌رحمی و شقاوت هرچه تمامتر مورد تعقیب قرار بدهد و نگذاشت از بقایای معترضان و یاران قدیمی لنین اثری برجا بماند.

یاگودا با همهٔ قدرت و سلطه‌ای که داشت، در دیدهٔ استالین به عنوان رقیب تلقی نمی‌شد و استالین احساس نمی‌کرد که باید خود را از دسایس او مصون نگاه دارد. او می‌دانست هرگاه یاگودا در صدد تشکیل گروهی علیه استالین برآید، حزب از او پیروی نخواهد کرد. راه توافق با حزب به‌روزی او بسته بود. زیرا یاگودا سراسر این‌راه را از اجساد تیرباران شدهٔ بلشویکهای قدیمی پوشانیده بود. ولی

نیاید از یاد برد که یاگودا این کارها را به دستور استالین انجام داد. یاگودا برای ایجاد گروه مخالف جدید، قادر به استفاده از اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) نیز نبود. زهرا آنها از یاگودا سخت نفرت داشتند.

آنها از میزان اعتماد استالین به یاگودا که سابقه حزبی نداشت سخت ناراضی بودند. آنها از قدرت بی حد و حصر یاگودا نگرانی داشتند. یاگودا در امور وزارتخانه‌های کشور مداخله می‌کرد. او سازمانهای دولتی و حتی انقلابیون با سابقه را تابع خود کرده بود. وروشیلوف با اداره ویژه سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) در ارتش مدتی مبارزه و مخالفت کرد. کاکانویچ وزیر راه و ترابری از مداخله اداره حمل و نقل و ارتباطات سازمان امنیت شوروی در امور آن وزارتخانه ناراضی بود. آن عده از اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) که اداره امور صنایع و بازرگانی کشور را برعهده داشتند، از مداخلات اداره امور اقتصادی سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) در کارهای خویش سخت عصبانی به نظر می‌رسیدند. به سبب مداخلات سازمان امنیت، لاینقطع ماجراهایی پیرامون رشوه خواری، ولخرجی و سرقت در مؤسسات تابع آنها عنوان می‌شد.

یاگودا در سازمانها و مؤسسات تابع آنان هزاران خبرچین مخفی در اختیار داشت. یاگودا با کمک این خبرچینان در هر لحظه‌ای که می‌خواست، می‌توانست هزاران سند علیه آنها رو کند. یکی از عوامل نفرت کله گندهای استالینیست اتحاد شوروی از یاگودا آن بود که همواره احساس می‌کردند تحت نظر قراز دارند. آنها بسودن " محافظان شخصی " خود که در واقع مأموران یاگودا بودند، نمی‌توانستند حتی يك گام بردارند.

همه عوامل مذکور در نظر استالین مناسب می‌نمود. اویقین داشت که یاگودا هرگز با اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) هم‌دست

نخواهد شد. در ضمن هرگاه اعضای کمیته مرکزی حزب بخواهند مخفیانه گروهی تشکیل دهند و دست به کاری زنند، یاگودا و دستگاه نیرومند سازمان امنیت اتحاد شوروی (ان.ک.و.د) به سهولت آنان را سرکوب خواهد کرد. این دیکتاتور جبار که همواره نگران از دست دادن قدرت و حاکمیت خویش بود، به رئیس سازمان امنیتی چون یاگودا و گروه محافظان شخصی وفادار نیاز مبرم داشت.

در واقع استالین و یاگودا به یکدیگر نیاز داشتند. این اتحاد دوگانه‌ای بود که در آن جایی برای سوم شخص احساس نمی‌شد. آنها میان خود رازهای پنهان و سربه‌مهری سرشار از جنایت و نفرت نسبت به مردم و دیگران داشتند. یاگودا در واقع سگ محافظ استالین بود. او با حفاظت از قدرت و حاکمیت استالین از منافع خود نیز دفاع می‌کرد.

تریلیسر عضو قدیمی حزب و یکی از معاونان یاگودا که ده سال از عمر خود را در تبعیدگاه‌های ویژه محکومان به اعمال شاقه روسیه تزاری گذرانده بود، سال ۱۹۳۰ درصد برآمد شرح احوال رئیس خود یاگودا را به رشته تحریر آورد. زیرا شرح احوالی که یاگودا خود نوشته و بنابر خواست دفتر تشکیلات کمیته مرکزی حزب (اورگ‌بورو) برای سازمان مذکور فرستاده بود، نادرست تشخیص داده شد. یاگودا نوشته بود که از سال ۱۹۰۷ عضو حزب بلشویک بود و در سال ۱۹۱۱ از سوی دولت روسیه تزاری به تبعیدگاه اعزام گردید. ولی پس از تبعید در جریان انقلاب اکتبر شرکت فعال داشت. حال آن که یاگودا در تابستان سال ۱۹۱۷ به حزب بلشویک روی آورد. وی تا آن زمان هیچ رابطه‌ای با بلشویکها نداشت.^{۱۸} تریلیسر پس از نگارش شرح احوال

۱۸. برای آگاهی بیشتر پیرامون چگونگی رابطه یاگودا با حزب بلشویک و شرح احوال او رجوع شود به "خاطرات بوریس باژانوف" ترجمه مترجم کتاب. — م.

یاگودا نزد استالین رفت و حاصل کار خود را به او عرضه داشت. ولی نوشته مذکور برای تریلیسر ثمرات تلخی به بار آورد. استالین او را از نزد خود راند. ولی مقام یاگودا را بالا برد. کودکانه خواهد بود هرگاه تصور شود تریلیسر با نگارش شرح احوال یاگودا موجبات خشم و غضب استالین را فراهم آورد. در واقع استالین از دریافت اخبار و مطالبی که یاگودا خود جرأت نگارش آنها را نداشت سخت مسرور و خرسند می‌شد. استالین همواره عناصر شریف انقلابی را از خود دور می‌کرد و کسانی را به خدمت می‌گرفت که مرتکب گناه شده بودند تا در وقت ضرورت به عنوان سلاح علیه آنها استفاده کند و دست به توطئه زند.

اعضای دفتر سیاسی دریافتند که زمان حمله آشکار به یاگودا نزدیک می‌شود. از این زمان کوشیدند تا استالین را راضی کنند که یاگودا را از این مقام بسیار مهم برکنار نماید و یکی از اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) را بدین سمت بگمارد. من اطلاع دارم که در سال ۱۹۳۲ کاگانویچ سخت مشتاق احراز این مقام بود. ولی استالین همواره از واگذار کردن این اهرم نیرومند دیکتاتوری فردی خویش به اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) خودداری می‌ورزید. او می‌خواست این اهرم را "مستقلاً" در اختیار خود داشته باشد. سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) باید به عنوان عامل گوش به فرمان تنها در اختیار او قرار می‌گرفت تا در لحظات حساس از آن علیه اعضای کمیته مرکزی و دفتر سیاسی بهره گیرد.

کاگانویچ و تنی چند از اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) تلاش بسیار کردند تا استالین را بر ضد یاگودا تحریک کنند. آنها یاگودا را "فوشه" انقلاب روسیه می‌نامیدند. مقصود آنها ژوزف فوشه^{۱۹}

وزیر پلیس فرانسه در دوران انقلاب بود. وی در خدمت انقلاب، هیأت اداره کنندگان کشور،^{۲۰} ناپلئون و سرانجام در خدمت لویی هجدهم قرار گرفت و هرگز به هیچ یک از رژیمهای متخالف موجود و فسادار نبود. کاگانویچ می‌کوشید تا با بیان این تاریخچه حسن نگرانی را در استالین تقویت کند و یاگودا را از سرراه بردارد. به ویژه باید گفت کاگانویچ نام " فوشه " را برای یاگودا برگزیده بود. آن زمان ترجمه اثر مشهور و زیبای نویسنده هنرمند اشتفان تسوایگ^{۲۱} پیرامون این وزیر پلیس فرانسه در مسکو انتشار یافت. کتاب به نظر استالین رسید و اثر عمیقی در او برجای نهاد. یاگودا می‌دانست که کاگانویچ او را " فوشه " لقب داده است. وی از این کار او سخت به خشم آمده بود. یاگودا تلاش بسیار کرد تا کاگانویچ را بر سر لطف آورد و با وی روابط دوستانه برقرار کند. ولی در این کار توفیق نیافت.

به یاد دارم که یاگودا سه - چهار ماه پیش از عزل نامنتظر خویش از مقام وزیر امور داخله تا چه پایه مغرور به نظر می‌رسید (او پس از برکناری از مقام وزارت داخله و سازمان امنیت شوروی به مقام وزارت راه و مواصلات منصوب شد و اندکی بعد بازداشت گردید.)

یاگودا اصلاً متوجه نبود که در آینده نزدیک به چه سرنوشتی دچار خواهد شد. او هرگز همانند تابستان سال ۱۹۳۶ خود را استوار و پا بر جا احساس نمی‌کرد. تابستان سال ۱۹۳۶ به مقام کمیسر عالی امنیت دولتی منصوب شد که هم‌ردیف مقام مارشال بود. برای او لباس نظامی ویژه‌ای تهیه شد. استالین افتخار بزرگی نصیب او کرد و از او خواست که به یکی از آپارتمانهای کاخ کرملین نقل مکان کند. این بدان معنا بود که استالین، یاگودارا در زمره اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) و نزدیکان و محارم خود قرار داده است.

20. Directoir

21. Zwig, Stefan

در محوطه کرم‌لین چند کاخ، کلیسا و ساختمان اداری وجود دارد. ولی آپارتمان به مفهوم واقعی کلمه به تقریب وجود نداشت. استالین و دیگر اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) آپارتمانهای بالنسبه کوچکی را اشغال کرده بودند. این آپارتمانها پیش از انقلاب ویژه خدمتگزاران درباری بود. استالین و اعضای دفتر سیاسی تنها روزها را در این آپارتمانها می‌گذرانند. همین که شب فرا می‌رسید، آنها به ویلاهای خارج شهر خود می‌رفتند. با این وصف رجال عصر استالین داشتن آپارتمان در کرم‌لین را افتخار بزرگی برای خود می‌دانستند و آن را بر ویلاهای بسیار مجلل خویش ترجیح می‌دادند.

یاگودا از بیم آن که مبادا استالین تغییر عقیده دهد، فردای آن روز به کاخ کرم‌لین نقل مکان کرد. ولی ویلای مجلل خویش را که مخصوص او در گوشه میلیوتین^{۲۲} ساخته شده بود، همچنان در اختیار خود باقی نگاه داشت. یاگودا در روزهای گرم تابستان به این ویلای مجلل نیز بسنده نمی‌کرد. وی هفته‌ای یک بار از آنجا به ویسلاوی تابستانی خود در اوزرکی^{۲۳} می‌رفت. به نظر می‌رسید که هوای خفه مسکو بیش از محیط خنک پارک اوزرکی مورد پسند خاطر او بود. نقل مکان یاگودا به کاخ کرم‌لین به عنوان حادثه سیاسی بزرگی تلقی گردید. کسی تردید نداشت که ستاره جدیدی در کاخ کرم‌لین طلوع کرده است.

در محفل مسئولان و رؤسای سازمان امنیت شوروی گفته می‌شد که استالین به سبب رضایت و خرسندی فوق‌العاده از تسلیم زینویف و کامنف به یاگودا گفت که "امروز کار شما در حدی بود که بتوانید مقام عضویت دفتر سیاسی را احراز کنید." این بدان معنا بود که در کنگره آتی حزب یاگودا نامزد عضویت دفتر سیاسی (پولیت بورو)

22. Miliutin

23. Ozerki

خواهد شد.

نمی‌دانم روباهان مکار و کهنه کاری چون فوشه و ماکیاولی در شرایط مشابه و همانند، چه حالتی می‌داشتند. آیا آنان ابرهای تیره رعدآسایی را که از فرازشان می‌گذشت، مشاهده می‌کردند؟ آیا می‌توانستند تصور کنند که چند ماه بعد محو و نابود خواهند شد؟ اما می‌دانم که یاگودا با وجود تلاقاتهای پی در پی روزانه‌اش با استالین، نتوانست از چشمان او مطلبی را بخواند و احساس خطر کند. به خلاف، یاگودا گمان داشت که بیش از هر زمان به هدفهای خود نزدیک و نزدیکتر شده است. یاگودا با خود می‌گفت، اعضای دفتر سیاسی که او را به دیده موجودی بیگانه و منفور می‌نگرند، از این پس تنگتر خواهند نشست و او را در کنار خود جای خواهند داد. یاگودا سرازیا نمی‌شناخت. او چنان سرور شده بود که با نیرویی دوچندان که در نظر همگان غیرعادی می‌نمود، به کار پرداخت. وی کوشید تا سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) را به کمال برساند و زرق و برق و جلای بیشتری بدان بخشد. او دستور داد تا در بنای کانال مکو-ولگا^{۲۴} تریع شود. این کانال عظیم را زندانیان تحت نظارت سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) احداث می‌کردند. یاگودا گمان داشت کانال مذکور پس از پایان به نام او نامیده خواهد شد. یاگودا غرق غرور و تکبر شده بود. او می‌خواست با کاگانویچ "برابری" کند. زیرا متروی مکو به نام کاگانویچ نامیده شد.^{۲۵}

سبک مغزی یاگودا طی این ماهها چنان از حد گذشت که صورتی تمسخرآمیز به خود گرفت. او چندان سرگرم تغییر لباس مأموران

24. Moskva-Volga

۲۵. پس از رسوایی گروه ضد حزبی مولوتف - مالنکوف - کاگانویچ، نام شخص اخیرالذکر در سال ۱۹۵۷ از راما هن زیرزمینی مکو حذف گردید و متروی مذکور به نام لنین نامیده شد. - م.

سازمان امنیت (ان.ك.و.د) با یراقهای زرین و سیمین و نیز تدوین آیین نامه جدید شده بود که به راستی سرازپا نمی شناخت. او تنها به تغییر لباس و اونیفورم جدید کارمندان سازمان امنیت بسنده نکرده یاگودا کوشید برای رؤسای عالیرتبه این سازمان اونیفورم جدیدی ابداع کند. مقرر شد رؤسای عالیرتبه سازمان بلسوزی از پارچه گاباردین سفید زردوزی شده به تن و شلوار آبی با نوار قرمز و چکمه یا پوتین ورنی براق به پا کنند. چون در اتحاد شوروی چرم ورنی براق تولید نمی شد، لذا یاگودا دستور داد چرم مذکور از خارج وارد شود. به این لباس باید خنجر زرین کوتاهی نیز آویخته می شد. مشابه این خنجر را افسران نیروی دریایی روسیه تزاری به کمر می آویختند.

یاگودا دستور داد که تعویض پاسداران مقر سازمان امنیت شوروی باید همانند تعویض پاسداران گارد سلطنتی روسیه تزاری همراه با موزیک و جلوه خاص در برابر دیدگان مردم صورت پذیرد. وی به مطالعه آئین نامه های ویژه گارد سلطنتی امپراتوران روسیه پرداخت تا از آنها تقلید کند. یاگودا در زمینه رفتار کارمندان سازمان امنیت در برابر مقامات ارشد دستورات احمقانه ای صادر کرد. کسانی که تا دیروز روابط رفیقانه داشتند، از این پس ناگزیر بودند به صورت مکانیکی در برابر یکدیگر خبردار بایستند، پاشنه کفشها را بسه یکدیگر بکوبند، با دست سلام بدهند و در برابر پرسش مقامات بالاتر با احترامی ساختگی پاسخ گویند.

همه اینها سرآغازی برای اقدامات تازه و نو در سازمان امنیت (ان.ك.و.د) و نیز ارتش سرخ به شمار می رفت. هدف روشن بود. می خواستند از این رهگذر نه زحمتکشان اتحاد شوروی بفهمانند که دوران انقلاب و همه وعده هایی که به هنگام انقلاب ارائه شده بود، به سر رسیده است. رژیم استالین همانند سه قرن حاکمیت خاندان

رومانوف کشور را تحت فشار قرار می‌داد.

اما سرانجام دست تقدیر یاگودا را از اوج قدرت به یکی از سلولهای فزون از شمار زندان سازمان امنیت شوروی فروافکند و به جایی انداخت که طی سالیان دراز هزاران موجود بیگناه در آنجا به سر می‌بردند. تصور حالات یاگودا در این اوضاع و احوال چندان دشوار نیست. یاگودا با نگرانی از حاکمیت جبارانه و ستمگرانه استالین و پیروی کورکورانه از سیاست سرکوبگرانه او بدون اندک توجه و اعتنائی احکام محکومیت و اعدام اشخاص را امضاء می‌کرد. ولی مقدر چنین بود که او نیز راه قربانیان بی شمار خویش را طی کند.

یاگودا از بازداشت خود چنان برآشفته بود که همانند حیوان درنده به دام افتاده، در قفس می‌غرید و نمی‌توانست خود را با شرایط و اوضاع جدید وفق دهد. لاینقطع در سلول خود گام می‌زد. نه توان خوردن داشت و نه چشم خفتن. هنگامی که به یژوف کمیسر (وزیر) جدید امور داخله و سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) خبر دادند که یاگودا با خودش حرف می‌زند، نگران شد و پزشکی به عیادت او فرستاد.

یژوف نگران بود از این که مبادا یاگودا قوه عاقله خود را از دست بدهد و در نمایش دادگاهی آینده از حیز انتفاع خارج شود و به کار نیاید. از این رو اسلوتسکی را که هنوز در رأس اداره امور خارجی سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) باقی بود احضار کرد و از او خواست تا گاه و بیگاه به سلول یاگودا برود و از او دیدن کند. یاگودا از دیدار اسلوتسکی خرسند شد. اسلوتسکی توانایی آن را داشت که به همه گونه احساسات و عواطف انسانی تظاهر کند و خود را موجودی شریف و دلسوز وانماید. ولی گمان می‌رود این بار حقیقتاً نسبت به یاگودا دلسوزی نشان می‌داد. او درحالی

که از دیده اشک می‌ریخت، از یاد نبرد که دقایق گفتگوهای خویش با زندانی نامبرده را به یژوف گزارش دهد. یاگودا البته می‌دانست که اسلوتسکی به ابتکار خویش به دیدن او نیامده است. ولی به هر تقدیر آمدن او بهتر از نیامدن بود. یاگودا به يك نکته اطمینان داشت. او می‌دانست که اسلوتسکی نگران آینده خویش است و از خدا می‌خواهد که یژوف رئیس او نباشد، بلکه همانند روزگار گذشته یاگودا باشد. پس چه بهتر که در این زندان یژوف، اسلوتسکی یار و دمساز او باشد...

یاگودا چیزی را از اسلوتسکی پنهان نکرد. او به صورتی آشکار از وضع بی سرانجام خود با اسلوتسکی سخن گفت. یاگودا با احساس رنج و اندوه گله کرد از این که یژوف در مدتی کوتاه سازمان امنیت شوروی را که طی پانزده سال تلاش و کوشش به این مرحله رسانیده است، متلاشی می‌کند.

در یکی از دیدارهای مذکور شب هنگام اسلوتسکی از جابرخواست تا زندان را ترک گوید. در این لحظه یاگودا او را مخاطب قرار داد و گفت: می‌توانی در گزارش خود به یژوف از قول من بنویسی که یاگودا گفت: "چنین به نظر می‌رسد که خدا وجود دارد!"

اسلوتسکی که از سخن یاگودا پیرامون موضوع "گزارش به یژوف" ناراحت شده بود، ضمن تظاهر به ابراز شگفتی گفت: "این چه حرفی است؟"

یاگودا با لحنی نیم شوخی و نیم جدی پاسخ داد: خیلی ساده است. من در خدمت به استالین همواره صادق بودم. بنابراین از او انتظاری جز تشکر و سپاس نداشتم. ولی از سوی خداوند مستحق شدیدترین عقوبتها هستم. زیرا هزاران بار از توصیه‌ها و دستورات خداوندی سرباز زدم و روی برتافتم. حال تو خود ببین در چه وضعی قرار دارم و پس آنگاه داوری کن: آیا خداوند وجود دارد یا نه...

کشتار " پزشکی " : مرگگورکی

۱

سومین دور محاکمات مسکو پاسخی بود از سوی استالین به منتقدان خارجی که همواره چنین پرسشی را مطرح می‌کردند: چگونه می‌توان این نکته را توجیه کرد که دهها گروه تروریستی سازمان یافته‌ای که در دو دوره محاکمات مسکو پیرامون آنها سرو صدای زیاد به راه انداخته بودند، تنها به يك ترور - قتل کیروف - دستزده باشند و پس؟

استالین متوجه شد این سئوالی است بسیار دقیق که ممکن است به هدف اصابت کند. به راستی تنها يك قتل نقطه ضعیف این نمایشهای دادگاهی عظیم به شمار می‌رفت. نادیده انگاشتن این پرسش ممکن نبود. ولی استالین حمله منتقدان را پذیرا شد و به آنها پاسخ داد، پاسخ او افسانه‌ای بود که بر دهان متهمان سومین دور محاکمات مسکو نهاده شد.

استالین برای آن که بتواند پاسخ مناسبی به منتقدان بدهد، ناگزیر بود از رهبرانی که توسط توطئه گران " به قتل رسیدند " نام ببرد. ولی چگونه باید چنین کسانی را جست و جو کرد و یافت؟ طی بیست سال گذشته، مردم تنها از يك واقعه تروریستی آگاهی

یافتند و آن نیز قتل کیروف بود. برای کسانی که بخواهند به چگونگی فعالیت ذهن و قاد استالین پی برند، نمونه‌ای که در زیر ارائه خواهد شد از بهترین نمونه‌ها است. ببینیم استالین این مشکل را چگونه حل کرد و به دادگاه عرضه نمود.

در فاصله سالهای ۱۹۲۴ - ۱۹۲۶ تنی چند از رجال سیاسی کشور به مرگ طبیعی درگذشتند. از آن جمله بودند کوی بیشف^۱ عضو دفتر سیاسی (پولیت بورو) و منژینسکی^۲ رئیس سازمان امنیت شوروی که آن زمان اداره متحد سیاسی دولتی (ا.گ.د.پ.ا.و) نسام داشت. در همین دوره الکسی ماکسیموویچ گورکی^۳ و پسرش ماکسیم پشکوف^۴ درگذشتند. استالین درصدد برآمد از مرگ این چهارتن بهره جوید. گرچه گورکی عضو هیأت دولت و دفتر سیاسی (پولیت بورو) نبود، استالین کوشید تا او را نیز در زمره قربانیان ترور توطئه گران قرار دهد. وی امیدوار بود که با این کار مراتب نفرت و انزجار مردم را علیه متهمان برانگیزد.

ولی اجرای این نقشه چندان آسان نبود. حتی دستگاه حاکمه جبار استالین نیز نمی‌توانست به سهولت از عهده انجام این مهم برآید. سبب آن بود که ماجرای مرگ رجال مذکور به موقع در روزنامه‌های شوروی با شرح و تفصیل به چاپ رسید. حتی اطلاعیه پزشکان معالج نیز در جراید شوروی انتشار یافت. مردم می‌دانستند که کوی بیشف و منژینسکی طی سالیان دراز از بیماری تنگی نفس (آسم) رنج می‌کشیدند و سرانجام در نتیجه حمله قلبی درگذشتند. سال ۱۹۲۶ هنگامی که گورکی شصت و هشت ساله بیمار شد، دولت همه

1. Kuibishev

2. Menzhinski

۳. Aleksei Maksimovich Gorki ماکسیم گورکی - م.م.

4. Maksim Peshkov

روزه اطلاعیه^۵ پزشکان معالج او را در جراید انتشار می‌داد و مردم از حال بیمار خبر داشتند. همه می‌دانستند که گورکی از روزگسار جوانی مسلول بود، نتایج کالبد شکافی نشان داد که تنها يك سوم از ریمهای گورکی فعالیت داشتند.

پس از آنهمه اطلاعیه^۶ متعدد کسی تصور نمی‌کرد روزی این چهار تن را مقتول و قربانی ترور به شمار آورند. ولی منطق مرگ طبیعی در دیده^۵ استالین ساده نمی‌نمود. استالین روزی به بانو کروپسکایا^۵ همسر لنین گفت که هرگاه از انتقادهای خود علیه او دست برندارد، حزب اعلام خواهد کرد که او همسرواقعی لنین نبود، بلکه یلنا استاسوا^۶ همسر لنین بود. استالین به کروپسکایا چنین گفت: "آری، حزب به هر کاری قادر و توانا است!"

این سخن استالین مزاح نبود. حزب یعنی استالین و استالین به هر کاری قادر و توانا بود. می‌توان به جای نام "حزب" نام "مافیا" را قرار داد. می‌توان شهود عینی را نابود کرد و به جای آنان شاهدانی ریایی عرضه نمود. کافی است در جعل و تحریف چیره دست بود و بدون تزلزل آن را در موقع مناسب به کار گرفت. استالین که به تمام معنای کلمه از این خصلت برخوردار بود، می‌توانست همه^۵ موانع موجود را از میان بردارد.

چه اشکالی دارد که چند سال قبل دولت اعلام نمود کوی بیشف، منژینسکی و گورکی به مرگ طبیعی مرده‌اند؟ کافی است قدری هنر و ابتکار نشان داد تا مردگان به صورت مقتولین درآیند. چه کسی قادر است استالین را از این کار باز دارد؟ آیا پزشکان معالج قدرت چنین کاری را دارند؟ مگر این پزشکان زیر نفوذ استالین و سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) قرار نگرفته‌اند. چرا اصلاً گفته نشود

5. Krupskaja

6. Elena Stasova.

که پزشکان معالج بنا به توصیه توطئه گران تروتسکیست آنها را کشته‌اند؟

این همان دسیسه و نیرنگی بود که استالین برای خاموش کردن منتقدان به کار گرفت. سه تن از پزشکان مشهور روسیه به درمان کوی بیشف، منژینسکی و گورکی پرداختند. اینان عبارت بودند از: پروفیسور پلتنف^۷ شمت و شش ساله، پروفیسور لوین^۸ مشاور پزشکی ارشد کاخ کرملین و دکتر کازاکوف^۹ یکی از پزشکان مشهور شهر مسکو.

استالین و یژوف تصمیم گرفتند این سه پزشک را به دست بازپرسان سازمان امنیت (ان.ک.و.د) بپارند و آنها را به چنین اعترافی وادارند که گویا بنا به توصیه سران توطئه گر طریق معالجه نادرستی را درپیش گرفتند تا سرانجام کوی بیشف، منژینسکی و گورکی بمیرند.

ولی پزشکان نامبرده عضو حزب نبودند. آنها از انضباط حزبی و دیالکتیک دروغ گفتن بهره‌ای نداشتند. آنها هنوز اخلاق و مورال منسوخ بورژوازی را رها نکرده بودند. آنها سوگند پزشکی خویش را والاتر از دستورات دفتر سیاسی (پولیت بورو) محسوب می‌داشتند. آنها سوگند یاد کرده بودند کسی را نکشند و شهادت دروغ ندهند. آنها می‌توانستند از اعتراف به دروغ مبنی بر قتل بیماران خویش امتناع ورزند. ولی گویا از عهده این مهم برنیامدند. یژوف ناگزیر بود این مسئله را مورد توجه قرار دهد. او تصمیم گرفت نخست نیروی اراده و مقاومت یکی از پزشکان را درهم شکنند و پس آنگاه از "اعترافهای" او برای اعمال فشار بر دیگر پزشکان

7.Pletnev

8.Levin

9.Kazakov

بهره جوید .

یژوف پروفیسور پلتنف را که از برجسته ترین متخصصان قلب و درمیان پزشکان اتحاد شوروی از اعتبار و شهرت فراوان برخوردار بود برای مقصود خویش برگزید . یژوف به منظور از پای درآوردن وضعیف کردن روحیات پروفیسور پلتنف پیش از جریان بازپرسی ، به خدعه و نیرنگ توسل جست . او یکی از بانوان جوانی را که سازمان امنیت شوروی (ان .ک .و .د) به منظور عیاشی و فریب دادن نمایندگان کشورهای خارجی در اختیار داشت ، به عنوان بیمار نزد پروفیسور فرستاد . بانوی مذکور پس از یکی دو بار مراجعه به پروفیسور پلتنف غوغا به راه انداخت و به دادستانی شکایت برد که سه سال قبل پروفیسور پلتنف او را به قصد شهوترانی به خانه خود برد و ناگهان خود را به روی او افکند و پستانش را گزید .

پروفیسور پلتنف اصلاً تصور نمی کرد بانوی مذکور عامل سازمان امنیت شوروی باشد و او را بدین گونه مورد تهمت و افترا قرار دهد . در جریان مواجهه پروفیسور پلتنف از بانوی مذکور خواست تا دلیلی پیرامون این ادعای عجیب و رفتار شگفتی آور خود ارائه کند . ولی آن زن همچنان سخنان خود را با شدت تکرار می کرد . پروفیسور به اعضای شورای وزیران و همسران رجال برجسته کشور که فرزندانشان را از مرگ نجات داده بود ، نامه نوشت و از آنها تقاضا کرد که برای کشف حقیقت او را یاری کنند . ولی هیچ کس جرأت چنین کاری را نداشت . مسئولان سازمان امنیت شوروی همچنان ناظر احوال ایمن پروفیسور سالخورده بودند . او رفته رفته به خرگوش آزمایشگاهی (ان .ک .و .د) بدل شده بود .

پرونده به دادگاه ارجاع شد . ریاست دادگاه را یکی از مأموران قدیمی سازمان امنیت شوروی برعهده داشت . پلتنف در دادگاه همچنان بر بی گناهی خود اصرار ورزید و از چهل سال سابقه علمی خود در

رشته پزشکی یاد کرد. ولی داوران به استدلال او اعتنایی نداشتند. دادگاه او را گناهکار شمرد و به چند سال زندان محکوم کرد. جرایم شوروی که بنا بر معمول چنین مطالبی را درج نمی‌کنند، در این مورد خاص توجهی وافر به ماجرای "پلتنف دگر آزار- سادیست" معطوف داشتند. در طول ماه ژوئیه سال ۱۹۲۷ روزنامه‌های شوروی به تقریب همه روزه نامه‌های متعدد مؤسسات پزشکی شهرهای مختلف کشور مبنی بر ابراز تنفر از اعمال فضاخت بار پروفیسور پلتنف را درج کردند. از سوی دوستان نزدیک و شاگردان پروفیسور نیز نامه‌های مشابهی به‌جراید ارسال شد. همه این اقدامات زیر نظر سازمان امنیت شوروی انجام می‌گرفت.

پروفیسور پلتنف از شدت بی‌اس دچار اندوه فراوان شد. اورادر این حالت افسردگی و درهم شکستگی تحویل بازپرسان سازمان امنیت شوروی دادند. روزگار دهشتبارتری درانتظار پروفیسور پیر بود. چنان‌که اشاره شد، جز از پروفیسور پلتنف، دو پزشک دیگر به نامهای پروفیسور لوین و دکتر کازاکوف نیز بازداشت گردیدند. لوین مشاور ارشد بهداری کرم‌لین و مسئول درمان کلیه اعضای دفتر سیاسی حزب و هیأت وزیران اتحاد شوروی بود. سازمان دهندگان نمایش محاکماتی قصد داشتند پروفیسور لوین را به عنوان دستیار یاگودا در "کشتار پزشکی" و پروفیسور پلتنف و دکتر کازاکوف را به عنوان همکار و دستیار لوین معرفی کنند.

دکتر لوین مردی هفتاد ساله بود. او چند فرزند و نواده داشت. سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) فرزندان و نوادگان او را در حکم گروگان به شمار می‌آوردند. لوین به خاطر نجات آنان از سرنوشت شوم، آماده بود به هر اعترافی تن دردهد. پیش از آن که پروفیسور لوین دستگیر شود، بسیاری از پزشکان همقطار او به مقام و امتیازهایی که در کرم‌لین داشت حسد می‌ورزیدند. او پزشک معالج همسران و

فرزندان اعضای دفتر سیاسی حزب (پولیت بورو) و پزشك معالـج استالین و تنها دخترش اسوتلانا بود. ولی اکنون که به زیرزمینهای سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) فرو افتاده بود، کسی دست یاری به سوی او دراز نمی‌کرد. دکتر کازاکوف نیز شخصیت‌های با نفوذ بسیاری را درمان کرده بود. با این وصف سرنوشتی بهتر از آن دو پزشك نداشت.

به دروغ شهرت داده بودند که یاگودا ضمن کسب رضایت استالین و با حضور بیژوف، هر يك از پزشكان مذکور را به تنهایی به دفتر خود احضار می‌کرد و ضمن تهدید از آنها می‌خواست که با درمان غلط، شخصیت‌هایی چون کوی بیشف، منژینسکی و گورکی را به‌گور فرستند. گفته شد که پزشكان از ترس یاگودا به چنین گناهی تن در دادند.

روایت مذکور به اندازه‌ای نادرست است که برای نشان دادن نادرستی آن تنها يك پرسش کافی است: این پزشكان که از احترام عمیق برخوردار بودند، چرا بنا به خواست یاگودا دست به چنین جنایتی زدند؟ کافی بود آنها به بیماران عالیرتبه خود اشاره کنند تا استالین و هیأت دولت از ماجرا مطلع گردند. پزشكان امكان داشتند مطالب مذکور را بی‌درنگ با اعضای دفتر سیاسی درمیان گذارند و نقشه یاگودا را به آنها بگویند. پروفور پلتنف که پزشك معالج مولوتف بود، می‌توانست همه چیز را به او بگوید. لویسن می‌توانست مستقیماً "ماجرا را با استالین درمیان گذارد."

ویشینسکی نتوانست کوچکترین مدرکی دال بر گناهکار بودن پزشكان عرضه کند. آنها به سهولت می‌توانستند اتهام قتل را مردود اعلام دارند. ولی چنین نکردند. آنها ضمن تأیید اتهامات وارده از سوی ویشینسکی در دادگاه اعلام داشتند که بنا به درخواست سران توطئه، از طریق تعویض دارو مرگ بیماران و الا مقام خود را سرعت بخشیدند. انتظار دیگری جز این اعتراف از متهمان نمی‌رفت. به آنها

چنین تلقین کرده بودند که شرط نجاتشان در انکار گناه نیست، بلکه در تأیید کامل و ابراز پشیمانی است.

بدین روال سه پزشک غیرحزبی را مورد استفاده قرار دادند تا در تأیید نقشه استالین به جهانیان اعلام دارند که تروریستها جزاز کیروف کسان دیگری را نیز به قتل رسانیدند.

در مجموع ماجراهای حیرت انگیز، آن چه بیش از همه پیرامون هنر جعل و تحریف استالین جلب نظر می‌کند، روایت مربوط به قتل گورکی است.

استالین سخت می‌کوشید تا گورکی را قربانی توطئه گـروه تروتسکی - زینویف معرفی کند. استالین از این کار دوهدف داشت: نخست آن که نفرت مردم را علیه شخصیت‌های مذکور برانگیزاند، دو دیگر آن که بر اعتبار خویش بیافزاید. چنین وانمود می‌شد که گویا گورکی، این "نوع پرور بزرگد" دوست نزدیک استالین و دشمن سرسخت کسانی بود که در جریان محاکمات مسکو اعدام شدند.

استالین نه تنها می‌کوشید تا گورکی را به عنوان دوست نزدیک خود وانمود کند، بلکه تلاش می‌کرد او را به عنوان مدافع سرسخت سیاست خویش جلوه دهد. این انگیزه استالین در "اعترافات" همه متهمان سومین دور محاکمات مسکو متجلی گردید. به عنوان نمونه، پروفیسور لوین به اصطلاح نظر یاگودا را پیرامون ضرورت قتل گورکی شرح داد و از قول وی چنین گفت: "الکسی ماکیموویچ گورکی شخصیتی نزدیک به مقامات عالی حزب است و از

سیاست دولت تحت رهبری یوسف ویساریونویچ استالین سخت حمایت می‌کند.^{۱۰} "ویشینسکی نیز ضمن ادامه همین خط مشی در ادعاینامه خود اعلام نمود که: "بی جهت نبود که او (گورکی) سرنوشت خود را با لنین بزرگد و استالین کبیر پیوند داده بود و دوست نزدیک آنان به شمار می‌رفت."^{۱۱}

بدین روال ویشینسکی در آن واحد سه شخصیت: استالین، لنین و گورکی را از طریق رشته دوستی به یکدیگر پیوند داد. حال آن که حلقه این پیوند محکم و استوار نبود. کافی است دست کسم "وصیتنامه لنین" را از نظر بگذرانیم. لنین در "وصیتنامه" خود پیشنهاد کرد که استالین از مقام دبیرکلی حزب عزل گردد.^{۱۰} در ضمن خاطر خوانندگان را متحضر می‌دارد به نامه‌ای که لنین به استالین نوشته بود توجه کنند. لنین طی نامه مذکور استالین را به قطع رابطه شخصی تهدید کرد.^{۱۱} بدین روال وانمود کردن لنین به عنوان

۱۰. برای آگاهی بیشتر خوانندگان مترجم مطالب مربوط به استالین را از وصیتنامه مشهور لنین عیناً در زیر نقل می‌کند:

"استالین مردی است بی اندازه خشن. این نارسایی در محیط و مجالست ما کمونیستها قابل تحمل است. ولی برای شخصی که مقام دبیرکلی حزب را اشغال کرده است، تحمل ناپذیر می‌تاید. از این رو پیشنهاد می‌کنم رفقا پیرامون طریقه برکناری استالین از این مقام بیاندیشند و شخص دیگری را در این سمت قرار دهند. شخصی که جانشین استالین خواهد شد باید به تمام معنا از وی متمایز باشد. چنین شخصی باید بی اندازه صبور، صدیق، مودب و نسبت به رفقا دقیقتر و خوشرفتارتر باشد و سازگاری بیشتری از خود نشان دهد."^{۱۰-م}

* سبب نگارش نامه از سوی لنین آن بود که استالین با استفاده از بیماری لنین، همسرش بانو کروپسکایا را مورد اهانت قرار داد. لنین با این نامه مراتب قطع رابطه کامل خود را با استالین اعلام نکرد، بلکه استالین را مورد تهدید قرار داد و از او خواست که از بانو کروپسکایا معذرت بخواهد و در غیر این صورت با او قطع رابطه خواهد کرد. بنا به گفته ماریا اولیانوا خواهر لنین، گویا استالین ترجیح داد از بسانو کروپسکایا عذرخواهی کند (تذکر ویراستار متن اصلی کتاب).

دوست نزدیک استالین، فریب و دروغ بیشترمانه‌ای بیش نیست.^{۱۱} اکنون به اصطلاح "دوستی نزدیک" استالین و گورکی را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم. به دلایلی که ارائه شد، در دادگاه متهمان، وکلای مدافع و دادستان همواره پیرامون این "دوستی نزدیک" داد سخن دادند. استالین به ایجاد این استنباط نیاز مبرم داشت. پس از دو دوره محاکمات مسکو اعتبار استالین که درخشان نبود، راه نزول پیمود. مردم کشور استالین را به دیده قاتلی تبه‌کار می‌نگریستند که بهترین افراد کشور را به قتل رسانید. استالین که متوجه این نکته شده بود، با شتاب کوشید تا با سرهم‌بندی کردن دروغ پیرامون دوستی گورکی و "حمایت" وی از سیاست استالین، خود را در سایه اعتبار و احترام معنوی گورکی پنهان و از این رهگذر کسب اعتبار کند.

پیش از انقلاب گورکی به عنوان حامی زحمتکشان روسیه و دشمن

۱۱. برای رعایت دقت در کار ترجمه کتاب و آگاهی بیشتر خوانندگان مترجم این نامه لنین را در زیر نقل می‌کند:
به رفیق استالین: رونوشت برای گامف و زینویف.
رفیق استالین عزیز!

شط به خود اجازه دادید همسر مرا به صورتی خشونت‌آمیز پای تلفن احضار و در از نزاکت مواخذه کنید. گرچه او اعلام کرد حاضر است سخنان شط را ناشنیده انگارد، با این همه ما چرا را به زینویف و گامف اطلاع داد. قصد ندارم آنچه را علیه من صورت می‌گیرد به سادگی فراموش کنم. گمان نمی‌رود تاکید این مطلب ضرورت داشته باشد که آنچه علیه همسر من صورت پذیرد آن را اقدامی برضد خود می‌شمارم. لذا توصیه می‌کنم جوانب امر را با دقت بسنجید و ببینید آیا حاضرید از گفته‌های خود عدول ورزید و پوزش بخواهید، یا این که ترجیح می‌دهید روابط ما قطع شود. با ابراز صمیمیت لنین.

خوانندگان توجه فرمایند. با این که لنین در این نامه بانو کروپسکایا را به صراحت همسر خود نامیده بود، استالین وی را تهدید کرد که هرگاه از انتقادهای خود علیه او دست برندارد "حزب اعلام خواهد کرد که او همسر واقعی لنین نبود."^{۱۲}

سرسخت خودکامگی و استبداد شهرت داشت. بعدها با وجود دوستی با لنین، طی نخستین سالهای انقلاب در روزنامه خود زیر عنوان "نو وایا ژیزن"^{۱۲} - حیات نو " لنین را به گناه دست زدن به ترور سرخ شدیداً مورد تقبیح قرار داد و از شخصیتهایی که تحت پیگرد بودند حمایت کرد.

استالین مدتها پیش از مرگ گورکی تلاش کرد تا او را به صورت متحد سیاسی خویش درآورد. کسانی که از بی نیازی و بلند نظری گورکی آگاه بودند، می دانستند که تلاش مذکور نتیجه ای به بار نخواهد آورد. ولی استالین هرگز اعتقادی به بی نیازی و بلند نظری آدمیان نداشت. او همه کس را قابل خرید می دانست. استالین بارها ضمن گفتگو با سران سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) گفت باید به این نکته توجه داشته باشند که موجود غیرقابل خرید در جهان وجود ندارد. تنها مسئله مهم تفاوت در بهای آنها است. زیرا هر کس قیمت خاص خود را دارد.

استالین با پیروی از این نظر کوشید تا گورکی را به سوی خود جلب کند.

سال ۱۹۲۸ کمیته مرکزی حزب به منظور بازگرداندن گورکی به اتحاد شوروی، در سراسر کشور سروصدا و تظاهرات به راه انداخت. تظاهرات مذکور به صورتی بسیار تصنعی سازمان یافته بود. نخست انجمن نویسندگان اتحاد شوروی و در پی آن دیگر سازمانهای کشور به گورکی که در ایتالیا اقامت داشت نامه نوشتند و از او خواستند تا به خاطر اعتلای سطح فرهنگ توده های مردم کشور به اتحاد شوروی بازگردد. حتی پیشاهنگان و دانش آموزان را به نگارش نامه واداشته بودند. کودکان از نویسندگ محبوب خویش می پرسیدند که چرا زندگی

در ایتالیای فاشیست را به مراجعت به میهن و زندگی در میان مردم روسیه که دوستدار او هستند، ترجیح می‌دهد؟

دولت شوروی به بهانه این که تحت فشار توده‌های مردم قرار گرفته است، نامه بسیار صمیمانه‌ای برای گورکی فرستاد و از او دعوت کرد که به اتحاد شوروی باز گردد. به گورکی وعده داده شد که هرگاه مایل باشد، امکان خواهد یافت ماههای زمستان را در ایتالیا بگذراند. دولت شوروی کلیه هزینه زندگی و درمان گورکی را برعهده خواهد گرفت.

گورکی در نتیجه دعوتها و اصرار پی در پی به مسکو بازگشت. به محض ورود گورکی به مسکو برنامه ویژه ترغیب او به شیوه‌های استالینی و تأیید آن آغاز گردید. یک ویلا داخل شهر مسکو به اختیار گورکی گذارده شد. دو ویلا نیز یکی در خارج از مسکو و دیگری در شبه جزیره کریمه برای گورکی تخصیص داده شد. تأمین نیازمندیهای نویسنده و خانواده‌اش برعهده سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د.) واگذار گردید. سازمان امنیت در برابر استالین و اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) مسئولیت این امر را برعهده داشت. برای سفر گورکی به شبه جزیره کریمه و خارج از کشور، واگن مجهز ویژه‌ای تخصیص داده شد. طبق دستور استالین، یاگودا موظف بود کلیه خواسته‌های گورکی را انجام دهد. در اطراف ویلاهای گورکی گل‌های مورد علاقه او کاشته شد. این گلها را از خارج آورده بودند. گورکی سیگار مخصوصی می‌کشید. این سیگارها را از مصر برای او می‌آوردند. به محض این که گورکی اراده می‌کرد، کتابهای مورد نظر او را از مصر برای او می‌آوردند. به محض این که گورکی اراده می‌کرد، کتابهای مورد نظر او را از کشورهای خارج وارد می‌کردند. گورکی بنا بر طبایع خویش انسانی فروتن بود که همواره اندازه نگاه می‌داشت. گورکی مخالف تجملاتی بود که او را از هر سو احاطه

کرده بودند. ولی همواره به او گفته می‌شد که ماکسیم گورکی در کشور یگانه‌ای است که همتا ندارد.

چنان که وعده داده بودند گورکی (از سال ۱۹۲۹ تا سال ۱۹۳۳) فصلهای پاییز و زمستان را در ایتالیا به سر می‌برد. دو پس‌زشتک شوروی او را همراهی می‌کردند و در جریان سفر مراقب احوال او بودند.

استالین صرف‌نظر از توجه به وضع مادی گورکی، یاگودا را مأمور "بازپروری" او کرد. می‌بایست به این نویسنده سالخورده تلقین می‌شد که استالین سرگرم بنای سوسیالیسم حقیقی است و همه نیروی خویش را صرف ارتقاء سطح زندگی زحمتکشان کرده است.

یاگودا از نخستین روز ورود این نویسنده به شهر مسکو تلاش کرد تا مانع رابطه آزاد وی با مردم شود. در عوض گورکی را به سوخوزهای نمایشی و نمونه می‌بردند و ملاقاتهایی میان او و کارگران بعضی کارخانه‌ها ترتیب می‌دادند تا نویسنده از این رهگذر بازندگی مردم آشنای شود. این ملاقاتها از سوی (ان.ک.و.د) سازمان می‌یافت. هنگامی که گورکی به کارخانه‌ای می‌رفت، حاضران با ابراز شادمانی ورود او را تهنیت می‌گفتند. سخنرانان ویژه‌ای برای ابراز تهنیت برگزیده می‌شدند. آنها پیرامون "زندگی سعادت‌مند کارگران شوروی" و دستاوردهای عظیم توده‌های زحمتکش در رشته فرهنگ و آموزش و پرورش داد سخن می‌دادند. مسئولان کمیته‌های حزبی شعارهای متعددی را اعلام می‌کردند. یکی از شعارهای مذکور چنین بود:

"به افتخار گورکی و استالین بهترین دوستان طبقه کارگر، هورا،"

یاگودا تلاش می‌کرد وقت آزاد برای گورکی باقی نگذارد تا او نتواند مستقلاً اوضاع را به درستی ارزیابی کند. راهنمایان مخصوص

او را همانند مسافران و میهمانان خارجی به نقاط معین هدایت می‌کردند. در بولشوو^{۱۳} و لیوبرتسی^{۱۴} واقع در حومه مسکو دو کمون ویژه جنایتکاران سابق تأسیس کرده بودند. گورکی نسبت به بازدید از این دو مؤسسه توجه خاصی مبذول داشت. اعضای کمون را از پیش آماده کردند تا به محض ورود گورکی با کف زدنهای پرشور او را اقبال کنند. کسانی را نیز برای سخنرانی برگزیدند. دوتن از آنها مراتب سپاس خود و دیگران را از بازگشت به زندگی شرافتمندانه اعلام نمودند و استالین و گورکی را سپاس گفتند. کودکانی که فرزندان جنایتکاران پیشین بودند، قطعاتی از آثار گورکی را قرائت و انشاء کردند. گورکی از دیدن این منظره چنان تحت تأثیر قرار گرفت که نتوانست جلوی اشک خود را بگیرد. برای مأموران سازمان امنیت که گورکی را همراهی کردند، قطره‌های اشک گورکی نشانه‌ای بود از این که توانستند دستورات یاگودا را با موفقیت به مرحله اجرا درآورند.

یاگودا به منظور مشغول داشتن گورکی، او را در گروه ادیبانی قرار داد که به نگارش تاریخچه کارخانه‌ها و مؤسسات صنعتی شوروی اشتغال داشتند و این مؤسسات را "هنگامه غرور آمیز بنای سوسیالیسم" می‌نامیدند. گورکی به منظور کمک به نویسندگان خودساخته، مجله‌ای به نام "آموزش ادبی" بنیان نهاد. گورکی در کار به اصطلاح انجمن نویسندگان پرولتر نیز شرکت می‌کرد. ریاست این انجمن را شخصی به نام آورباخ^{۱۵} برعهده داشت. این شخص شوهر خواهرزاده یاگودا بود. از ورود گورکی به اتحاد شوروی چند ماه گذشت. او در تمام این مدت چنان مشغول بود که لحظه‌ای

13. Bolshevo

14. Liubertsy

15. Averbakh

آسوده و آزاد به نظر نمی‌رسید. گورکی را آزاد نمی‌گذارند. اومدام از راهی می‌گذشت که یاگودا برای او گسترده و هموار کرده بود. اغلب کارمندان سازمان امنیت و نویسندگان جوانی که مأمور (ان.ک.و.د) بودند، با گورکی ملاقات می‌کردند. همه اطرافیان گورکی موظف بودند از معجزه‌های سویالیسم تحت رهبری استالین برای او داستان‌سرایی کنند. حتی آشپز و باغبان این نویسنده موظف بودند گاه و بیگاه به گورکی خبر دهند که به تازگی از خانواده‌های خود در فلان ناحیه و فلان روستا " نامه دریافت کرده‌اند." آنها طی نامه‌های خود اشعار می‌دارند که زندگیشان همواره بهتر و دلپذیرتر می‌شود.

وضع گورکی هیچ تفاوتی با وضع دیپلماتهای خارجی نداشت. ولی سفیران و نمایندگان خارجی از طریق منابع مخفی به صورتی منظم اطلاعاتی پیرامون اوضاع کشور دریافت می‌کردند. اما گورکی از دریافت این گونه اطلاعات محروم بود. اطلاعات او تنها به اخباری که مأموران سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) در اختیارش می‌گذارند، محدود می‌شد.

یاگودا که با طبع دلسوز و مهربان گورکی آشنایی داشت، مشغولیت‌های خاصی را برای اوتدارک می‌دید. یک بار در سال او را با خود برای بازدید به یکی از زندانها می‌برد. گورکی با زندانیایی که از سوی مأموران سازمان امنیت شوروی دست چپین شده بودند، گفتگو می‌کرد. اینها جنایتکارانی بودند که مقرر بود پیش از موعد از زندان آزاد شوند. آنها پیرامون جنایتهای خود با گورکی سخن می‌گفتند و وعده می‌دادند پس از آزادی زندگی شرافتمندانه‌ای را آغاز خواهند کرد. یکی از مأموران سازمان امنیت شوروی که گورکی را در این گونه بازدیدها همراهی می‌کرد، شخصی به نام سیمون فیرین^{۱۶} بود. همین که

گورکی سخن می‌گفت او دفترچه یادداشت و مداد را از جیب بیرون می‌آورد و با رفتاری چون رفتار هنرپیشگان، ضمن ابراز اشتیاق مطالبی می‌نوشت و چنین وانمود می‌کرد که شیفته سخنان گورکی و مطیع اوامر او است. همین که گورکی اشاره‌ای می‌کرد، فوراً به نگهبانان دستور می‌داد که زندانی را آزاد کنند. گاه اتفاق می‌افتاد که زندانی جوانی، احساس دلسوزی گورکی را برمی‌انگیخت. لذا گورکی تقاضا می‌کرد جوان مذکور را به یکی از کمونهای نمونه ویژه جنایتکاران سابق اعزام دارند.

بارها گورکی از آزادشدگان خواست برای او نامه بنویسند و مطالبی پیرامون زندگی جدید خویش ارائه نمایند. مأموران یاگودا چنین نامه‌هایی را برای گورکی تدارک می‌دیدند. آنها تلاش بسیار می‌کردند تا زندگی در دیده گورکی سعادت‌مند و دلپذیر جلوه کند. یاگودا و دستیارانش در دیده گورکی به صورت مردی خیرخواه و آرمان‌گرا جلوه می‌کردند.

خوش بینی گورکی تا زمانی بود که استالین سیاست جمعی کردن کشاورزی را آغاز نکرده بود. با اجرای سیاست جمعی کردن^{۱۷} کشاورزی، کشور دستخوش کرسنگی و قحطی شد. فاجعه قتل روستاییان، گروههای کثیری از کودکان را یتیم و بی سرپرست کرد. دهها هزار تن در جستجوی لقمه‌ای نان از روستاها به شهرها روی آوردند. گرچه اطرافیان گورکی همه‌گونه تلاش می‌کردند تا میزان فلاکت و بدبختی مردم کشور را ناچیز جلوه دهند، با این همه وی به صورتی بسیار جدی نگران شده بود. گورکی ضمن گفتگو با یاگودا به صراحت زبان به انتقاد کشور و بسیاری از پدیده‌ها را که تا چندی پیش پیرامون آنها سکوت کرده بود، مورد تقبیح قرار داد.

در سال ۱۹۳۰ یا ۱۹۳۱ در روزنامه‌ها خبری درباره اعدام چهل و

هشت نفر انتشار یافت. گفته شد که گویا اینان با اعمال جنایتکارانه خویش موجب قحطی و گرسنگی شدند. این خبر گورکی را از کوره بهدر کرد. گورکی ضمن گفتگو با یاگودا دولت را در اعدام مردم بیگناه مجرم دانست و اعلام داشت که دولت با این عمل کوشید تا گناه خود را متوجه دیگران کند. یاگودا و همکارانش نتوانستند گناه اعدام شدگان را اثبات نمایند.

چندی بعد گورکی دعوتنامه‌ای برای سخنرانی و شرکت در انجمن جهانی نویسندگان دموکرات دریافت کرد. طبق دستور استالین یاگودا به گورکی اعلام نمود که دفتر سیاسی حزب (پولیت بورو) با سفر او به خارج از کشور موافق نیست. زیرا بعضی اعضای این انجمن اعلامیه ضد شوروی دفاع از حقوق بشر را امضا کرده نسبت به اعدامهای اخیر در شوروی اعتراض کرده‌اند. دفتر سیاسی (پولیت بورو) انتظار دارد که گورکی به خاطر حفظ حیثیت و آبروی کشور، مفتریان را بر سر جای خود بنشانند.

گورکی دچار تردید شد. او طی گفتگوی خصوصی با یاگودا می‌توانست نسبت به اقدامات بیرحمانه دولت اعتراض کند. ولی در این مورد خاص پای دفاع از شوروی در برابر اتهامات وارده از سوی بورژوازی جهانی در میان بود. او به انجمن جهانی نویسندگان دموکرات اعلام کرد که به دلایل معین حاضر به شرکت و سخنرانی در اجلاس آن انجمن نیست. وی نوشت گناه معدومین از دیده او مسلم و قطعی است.

استالین در ضمن گورکی را مشمول عطایای فراوان قرار داد. شورای کمیسرها (وزیران) اتحاد شوروی طی مصوبه‌ای از خدمات شایان گورکی به ادبیات روسیه یاد کرد. چند مؤسسه به نام او نامیده شد. شورای شهر مسکو خیابان تورسکایا^{۱۸} را که خیابان اصلی شهر مسکو

بود به نام این نویسنده، خیابان گورکی نامید.
در ضمن استالین تلاش نکرد تا شخصاً با گورکی نزدیک شود.
استالین سالی یک یا دوبار به مناسبت برگزاری جشنهای انقلابی با
گورکی ملاقات می‌کرد. استالین می‌خواست گورکی در نزدیکی با وی
پیشگام شود. استالین که نقاط ضعف گورکی را می‌شناخت خودرا سخت
علاقمند به ادبیات و تاتر روسیه نشان داد و حتی از گورکی خواست
که در رأس وزارت آموزش و پرورش قرار گیرد. ولی گورکی اعلام
داشت که به سبب فقدان قابلیت مدیریت، توانایی این کار را ندارد.
لذا از قبول این شغل عذر خواست.

هنگامی که یاگودا و دستیارانش گمان داشتند گورکی تمام و کمال
تحت نفوذ آنان قرار گرفته است، استالین از یاگودا خواست به
گورکی پیشنهاد کند: خوب می‌شد اگر کتابی دربارهٔ لنین و استالین
بنویسد. در کشور شوروی گورکی به عنوان درست نزدیک لنین
شهرت داشت. همه از دوستی شخصی لنین و گورکی آگاهی داشتند.
استالین می‌خواست گورکی را به نگارش اثری دربارهٔ خود وادارد و
از سوی گورکی به عنوان جانشین شایستهٔ لنین معرفی شود. از این رو
سیل عطایای شاهانه را به سوی گورکی سرازیر کرد.

طی مدتی کوتاه گورکی از چنان مواهبی برخوردار شد که بزرگترین
نویسندگان جهان حتی تصور آن را نمی‌کردند. استالین دستور داد
استان و شهر نیژنی نووگورود^{۱۹} که یکی از بزرگترین مراکز صنعتی
کشور بود، به نام گورکی نامیده شود. تاتر هنری آکادمیک مسکو که
از سوی استانیسلاوسکی^{۲۰} و نمیروویچ دانچنکو^{۲۱} بنیان گرفته و در
جهان شهرت یافته بود به نام گورکی نامیده شد. حال آن که نقش

19. Nizhninogorod

20. Stanislavski

21. Nemirovch-Danchenko

گورکی در آن اندک بود. همه عطایای استالین با ضیافتهای با شکوه در کاخ کرملین همراه می‌شد. در این ضیافتهای استالین جام خود را به سلامتی " نویسنده بزرگ سرزمین روسیه " و " دوست وفادار حزب بلشویک " بلند می‌کرد. هدف این اعمال استالین آن بود که همیشه خود را به رؤسای سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) تفهیم کند که " همه را می‌توان خرید، با این تفاوت که هرکس دارای قیمت خاصی است. "

زمان می‌گذشت و گورکی کتابی درباره استالین ننوشت. از وظایفی که گورکی برابر خود قرار داده بود، معلوم می‌شد که وی قصد نگارش کتاب درباره شرح احوال استالین را ندارد.

روزی در اتاق دفتر آگرانوف نشسته بودم. پوگربنسکی^{۲۲} که سازمان دهنده کمون از جنایتکاران پیشین بود و با گورکی روابط دوستانه داشت، وارد اتاق شد. از گفتگوی آنها معلوم بود که پوگربنسکی تازه از ویلای خارج شهر گورکی بازگشته است. او شکایت می‌کرد از این که " کسی همه رشته‌های او را پنبه کرده است. " او گفت " گورکی از گفتگو پیرامون نگارش کتاب شانه خالی می‌کند. " آگرانوف سخن او را تأیید کرد و گفت: " چنین به نظر می‌رسد کسی همه کارها را خراب کرده است. "

در واقع استالین و مسئولان سازمان امنیت شوروی گورکی را چنان که باید شناخته بودند. گورکی چنان که از ظاهرش وانمود می‌شد، موجودی ساده لوح نبود. او نویسنده هوشیاری بود. گورکی به تدریج توانست به آنچه در کشور می‌گذشت پی برد. او که مردم روسیه را نیک می‌شناخت، از چهره آنان همه چیز را به سهولت می‌خواند و می‌دید که مردم سخت پریشان حال و آشفته‌اند. او علل این آشفتگیها را

می‌شناخت. گورکی با مشاهده چهره فرسوده و گرسنه کارگران و دیدن ستونهای طویل به اصطلاح "کولاکهای" بازداشت شده که عازم تبعیدگاهها و اردوگاههای شکنجه و مرگ سیبری بودند، دریافت که در سایه سوسیالیسم کاتب استالین، قحطی، گرسنگی، بردگی و حاکمیت جبارانه و ستمگرانه نهفته است.

اما انهدام و نابودی بلشویکهای قدیمی بیش از هر چیز گورکی را آزار می‌داد. گورکی بسیاری از این افراد را از روزگار پیش از انقلاب می‌شناخت. سال ۱۹۲۲ گورکی مراتب تأثر عمیق خود را از بازداشت کامنف به یاگودا اعلام نمود. گورکی نسبت به کامنف احترامی بس عمیق داشت. استالین پس از شنیدن مراتب تأثر گورکی دستور داد تا کامنف را آزاد کنند و به مسکو بازگردانند. چند مداخله دیگر گورکی کسانی از بلشویکهای قدیمی را از زندان و تبعید نجات داد. ولی این نویسنده بزرگ روس هیچگاه نتوانست بپذیرد که اعضای قدیمی حزب، همان کسانی که سالیان دراز در زندانهای تزاری به سر بردند، در دوران حکومت شوروی نیز بازداشت و زندانی شوند. او مراتب نفرت و انزجار خود را با یاگودا، ینوکیدزه^{۲۳} و دیگر کسانی که با استالین نزدیک بودند، در میان گذاشت.

سالهای ۱۹۲۲ - ۱۹۲۴ معترضان به مقیاسی بسیار وسیع بازداشت می‌شدند. ولی هیچ خبر رسمی پیرامون بازداشت آنان انتشار نیافت. در یکی از روزها که گورکی در حال تفرج بود، زنی ناشناس با او به گفتگو پرداخت. معلوم شد همسر یکی از بلشویکهای قدیمی است که گورکی از دوران پیش از انقلاب او را می‌شناخت. بانوی مذکور از گورکی یاری طلبید و گفت دخترش بیمار و گرفتار سل استخوانی است. ولی می‌خواهند او و دخترش را از مسکو تبعید کنند. گورکی

ضمن پرسش درباره علت تبعید دانست که شوهرش را به مدت پنج سال اعمال شاقه در اردوگاه کار اجباری محکوم کردند و اکنون دوسال است که بهکار اجباری اشتغال دارد.

گورکی بی درنگ اقدام و از طریق تلفن با یاگودا پیرامون این ماجرا گفتگو کرد. به او گفته شد که سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) بدون دستور کمیته مرکزی قادر به آزاد کردن این شخص نیست. گورکی به ینوکیدزه متوسل شد. ولی استالین از لجاج و عناد دست برنداشت. استالین از وساطت مداوم گورکی در طریق آزادی مخالفان سیاسیش سخت به خشم آمده بود. استالین به یاگودا گفت: " وقت آن فرارسیده است که گورکی را از فضولی و دخالت در امور بازدارید." استالین اجازه داد که همسر و دختر بیمار مذکور درمسکو بمانند. ولی حاضر نشد محکوم را از زندان آزاد کند.

روابط گورکی و استالین رفته رفته به سردی گرایید. اوایل سال ۱۹۳۴ معلوم شد گورکی کتاب مورد علاقه استالین را نخواهد نوشت. جدایی و تنهایی گورکی رفته رفته شدیدتر شد. تنها افراد منتخب و مورد اعتماد سازمان امنیت شوروی را به حریم او راه می دادند. هرگاه گورکی برای دیدار با کسی که از دیدگاه سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) ناباب تشخیص داده شده بود، ابراز علاقه می کرد، بی درنگ آن شخص را از مسکوبه نواحی دوردست می فرستادند، تاچنین ملاقاتی صورت نگیرد. او آخر تابستان سال ۱۹۳۴ گورکی تقاضای گذرنامه و خروج از کشور کرد. او قصد داشت همانند گذشته فصل پاییز و زمستان را در ایتالیا بگذراند. ولی به او اجازه خروج از کشور داده نشد. پزشکان به پیروی از دستور استالین اعلام داشتند که آب و هوای ایتالیا برای سلامتی گورکی چندان مساعد نیست. لذا بهتر است زمستان را در شبه جزیره کریمه بگذراند. از این پس دیگر کسی به خواست گورکی و تمایلات او اعتنا نکرد. او به عنوان

نویسنده شهیر شوروی به دولت تعلق داشت، از این روتنها استالین حق دارد تشخیص دهد که چه چیز به نفع و چه چیز به زیان او است. استالین اندیشید حال که گورکی حاضر به نگارش کتابی درباره او نیست، چه خواهد شد اگر مقاله‌ای بنویسد که مثلی است معروف: "از خرس مویی" به یاگودا دستور داده شد چنین مطلبی را با گورکی مطرح کند و از او بخواهد که به مناسبت سالگرد انقلاب اکتبر مقاله‌ای درباره "لنین و استالین" بنویسد و برای هیأت تحریریه روزنامه "پراودا" ارسال دارد. رؤسای سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) یقین داشتند که این بار گورکی سفارش نگارش مقاله را رد نخواهد کرد. ولی گورکی این بار نیز چهره اصولی خود را نشان داد. پیش بینیهای یاگودا خطا بود.

اندکی بعد استالین دست به اقدام تازه‌ای زد. تا آنجا که من می‌دانم این آخرین اقدام او در ارتباط با گورکی بود. در ماه دسامبر سال ۱۹۳۴ زینویف و کامنف به اتهام جعلی سازمان دادن ترور کیروف بازداشت شدند. در آن روزها یاگودا از گورکی خواست مقاله‌ای در جهت تقبیح ترور فردی بنویسد و برای روزنامه "پراودا" ارسال دارد. استالین چنین پنداشت که مردم مقاله گورکی را به عنوان اعتراض علیه "طرفداران زینویف" تلقی خواهند کرد. گورکی البته به ماهیت امر واقف بود. او پس از شنیدن درخواست یاگودا، آن را با ظرافت خاص بدین گونه رد کرد: "من نه تنها ترور فردی، بلکه ترور دولتی را نیز تقبیح خواهم کرد!"

پس از این ماجرا گورکی بار دیگر رسماً خواست که گذرنامه جهت مسافرت به ایتالیا در اختیار او گذارده شود. البته این بار نیز تقاضای گورکی مورد قبول واقع نشد. گورکی در ایتالیا می‌توانست کتابی به رشته تحریر درآورد. ولی قطعاً کتاب مذکور موافق طبع استالین قرار نمی‌گرفت. بدین روال این نویسنده شهیر روس تا

آخرین لحظهٔ حیات، ژوئن سال ۱۹۳۶ در اسارت استالین باقی ماند. پس از مرگ گورکی مأموران سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) در میان اشیاء باقی مانده از گورکی نوشته‌هایی یافتند که با دقت پنهان شده بود. وقتی باگودا مطالعهٔ نوشته‌های مذکور را به پایان رسانید، از روی خشم دشنامهایی نثار نویسنده کرد و این مثل معروف روسی را بر زبان آورد: "هراندازه از گرگ مراقبت شود، باز به جنگل نظر دارد." ۲۴

۲۴. شاید بتوان این مثل فارسی را تا اندازه‌ای به جای آن مثل روسی قرار داد: عاقبت گرگ زاده گرگ شود. گرچه با آدمی بزرگ شود. ولی در واقع کدامیک از آنها گرگ واقعی بودند. داوری را برعهده خواننده وامی‌گذاریم و از اظهار نظر درمی‌گذریم. — م.

نیکلای بوخارین^۱

کسانی هستند که به حوادث مهم تاریخی توجه ندارند بلکه تنها به اخبار هیجان انگیز نظر می‌دوزند. در جریان سومین دور محاکمات مسکو افراد مذکور به شخصیت‌های انقلابی مشهوری چون بوخارین، ریکوف و راگوفسکی توجه نداشتند، بلکه همه دقت و توجه آنان به سوی یاگودا کمیسر (وزیر) سابق امور داخله و سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) معطوف بود. حضور یاگودا به عنوان متهم و همکار کسانی که خود آنها را بزه‌ندان افکنده و اعدام کرده بود، نمایش دادگاهی مذکور را به صورت عجیب و مسخره‌ای درآورده بود.

ولی در نظر اعضای حزب و کسانی که از تاریخچه آن آگاهی کافی داشتند، چهره اصلی در نمایش دادگاهی مذکور یاگودا نبود، بلکه بوخارین بود که یکی از شخصیت‌های بسیار برجسته حزب بلشویک و دوست نزدیک لنین به شمار می‌رفت.

بوخارین همانند دیگر سران حزب که از محبوبیت فراوان تروتسکی سخت نگران شده بود، به استالین و زینویف کمک کرد تا

1. Nikolai Bukharin

نقش تروتمکی را در انقلاب اکتبر ناچیز جلوه دهند و او را از منند قدرت دور نگاه دارند. تا هنگامی که لنین حیات داشت، رقابت و تصفیه حساب دیدگان سران حزب را تا بدین پایه کور نکرده بود. بوخارین در آن روزگار همانند بسیاری سران حزب از تروتمکی با شگفتی و اعجاب یاد می‌کرد. بوخارین هنگام بحث پیرامون لحظه پیروزی انقلاب اکتبر چنین اظهار داشت:

" تروتمکی سخنان درخشان و جسور انقلاب بود. او که در واقع خواری و شخصیت قدیمی انقلاب به شمار می‌رفت از جانب کمیته جنگی انقلاب شورای پتروگراد در میان کف زدنهای شورانگیز حاضران اعلام نمود که از این پس دولت موقت دیگر وجود ندارد."

چند سال بعد هنگامی که دستگاه تبلیغاتی کمیته مرکب از استالینی دروغهایی پیرامون مبارزه تروتمکی با انقلاب انتشار داد، استالین همه نوشته‌های بلشویکهای قدیمی را که در جهت تأیید تروتمکی بود، به عنوان گناه نابخشودنی اعضای حزب تلقی کرد. حال آن که استالین خود مرتکب چنین گناهی شده بود. استالین در زمان حیات لنین طی مقاله‌ای در روزنامه " پراودا " چنین نوشت: " حزب پیوستن قطعی پادگان لنینگراد به شوراها و اقدام جسورانه کمیته جنگی انقلاب و بسیاری موفقیت‌های دیگر را در درجه نخست مدیون رفیق تروتمکی است."

بوخارین بیش از زینویف و کامنف به عنوان همکار و دستیار استالین باقی ماند. هنگامی که زینویف و کامنف در نتیجه تحریکات و دسیسه‌های استالین از منند قدرت فرو غلتیدند، بوخارین گمان می‌کرد به عنوان نظریه پرداز مورد قبول حزب در دفتر سیاسی (پولیت بورو) مقام نخست را احراز خواهد کرد. چه کسی بهتر از او می‌توانست این نقش را برعهده داشته باشد؟ مگر اودردوران حیات لنین سیاست شوروی را فرمول‌بندی نکرده بود؟ مگر او اسناد عمده

حزب و بین‌الملل کمونیست (کمینترن) پیرامون سیاست خارجی را به رشت‌تحریر نکشیده بود؟ حال چه کسی بهتر از او می‌توانست راه پیشرفت آتی کشور شوروی را برپایه اصول مارکسیسم فرمول‌بندی کند؟ آیا استالین، این مارکسیست دارای آگاهی متوسط قادر به چنین کاری بود؟

مقدر چنین بود که بوخارین مرتکب خطا شود. گرایش راست که بوخارین در رأس آن قرار داشت، از سوی زمامداران مردود شناخته شد. پس از مبارزات طولانی در حزب، سرانجام بوخارین را از دفتر سیاسی (پولیت بورو) و پس‌آنکه از حزب اخراج کردند.

اعضای حزب تا مدتی دراز نمی‌دانستند که در دستگاه رهبری و دفتر سیاسی حزب چه می‌گذرد. تنها پس از انتشار خبر بی‌روز اختلاف، اعضای حزب به حدود دشمنی استالین با مخالفان "راست‌گرایش" - بوخارین، ریکوف^۲ و تومسکی^۳ پی بردند. در میان شخصیت‌های ممتاز مسکو شایع شده بود که روزی بوخارین از نادرستی و دورویی‌های استالین چندان برآشفته که در جلسه دفتر سیاسی مطالبی پیرامون تمایل استالین به کشاندن او به سوی خود اظهار داشت. بوخارین به نقل از استالین این جمله را بر زبان آورد: "بوخارچیک^۴ من و تو متفقاً در حکم قله هیمالیا هستیم. و اما دیگران (مقصود دیگر اعضای دفتر سیاسی است) مگس‌بیش نیستند."

پس از ادای این جمله چهره استالین دگرگون شد و فریاد برآورد: این دروغ است. بوخارین با ساختن این جمله می‌خواهد اعضای

2. Rikov

3. Tomski

۴. "بوخارچیک" در زبان روسی گونه‌ای تحجیب و نزدیکی و به مفهوم "بوخارین عزیز" است. - م.

دفترسیاسی را علیه من برانگیزاند.

استالین در وضع بسیار نامساعدی قرار گرفت. زیرا مشابه این سخنان را طی گفتگوهای دوجانبه به دیگر اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) نیز گفته بود.

مدتی پیش از آن که بوخارین در رأس گرایش راست با استالین به مخالفت برخیزد، میان این دو روابط گرم و صمیمانه‌ای وجود داشت. این روابط از زمانی آغاز شد که لنین "وصیتنامه" مشهور خود را دیکته کرده بود. چنان که می‌دانیم لنین پیشنهاد کرد استالین از مقام دبیرکلی حزب برکنار شود. گرچه مطالب "وصیتنامه" لنین درباره بوخارین محبت آمیز بود، ولی لنین نگرانیهایی را نیز نسبت به وی ابراز نمود. اظهار نظر محبت آمیز لنین نسبت به بوخارین چنین بود: "بوخارین نه تنها بزرگترین و ارزشمندترین نظریه پرداز حزب است، بلکه به حق محبوب همه اعضای حزب نیز به شمار می‌رود."

گرچه بوخارین در حزب از احترامی عمیق برخوردار بود و اعضای سازمان جوانان او را چون قدیس می‌پنداشتند، من در "محبوبیت او میان همه اعضای حزب" تردید داشتم. ولی این نکته هیچ چیز را تغییر نمی‌داد. لنین به بوخارین علاقه‌ای وافر داشت و گمان می‌کرد همه باید احساسی همانند او نسبت به بوخارین ابراز دارند.

استالین "وصیتنامه" لنین را پنهان داشت و هرگاه بانو کروپسکایا همسر لنین نمی‌بود، از مدت‌پیش این سند منقور را محو و نابود می‌کرد. زیرا لنین در "وصیتنامه" از همه نزدیکان خود، جز استالین به نیکی یاد کرده است. استالین پس از تصرف کامل قدرت و حاکمیت، این سند بسیار مهم و مؤثر لنین را بی اثر کرد و آن را به صورت تکه کاغذی فاقد اهمیت درآورد. استالین همه کسانی را که در "وصیتنامه" لنین از آنها یاد شده بود، محو و نابود

کرد.

بوخارین طی آخرین سالهای زندگی همواره در وحشت و اضطراب به سر برد. همه دوستان نزدیک او در نتیجه دو دوره محاکمات مسکو اعدام شده بودند. بوخارین که چنین سرنوشتی را برای خود نبزر پیش بینی می‌کرد، هر روز در انتظار بازداشت به سر می‌برد.

بوخارین را در اوایل سال ۱۹۲۷ بازداشت کردند. دو ماه تمام مقاومت ابراز داشت و از کزاردن امضاء در زیر اعترافنامه خودداری ورزید. اما نیروی مقاومت او به سبب چند ماه نگرانی و اضطراب رو به خاموشی می‌رفت و پایان می‌گرفت.

جا دارد اندکی به گذشته بازگردیم و زندگی بوخارین را از نظر بگذرانیم. سال ۱۹۲۲ بوخارین در سن چهل و پنج سالگی با زن جوان بسیار زیبایی آشنا شد. این زن جوان و زیبا دختر یکی از انقلابیون قدیمی به نام لارین^۵ بود. این زن زیبا نامزد داشت. نامزد او پسر جوان و جذبی بود. این پسر جوان فرزند کریکوری سوکولنیکوف^۶ یکی از رجال برجسته حزب بود. ولی بوخارین با سر کم مو و قد کوتاه بانوی مذکور را مجذوب خود نمود و با وی ازدواج کرد. بوخارین که موجودی احساسی بود، پس از تولد پسرش از شدت شوق در پیوست نمی‌گنجید. گرچه در سیاست بخت یار او نبود. ولی در زندگی خانوادگی خوشبخت می‌نمود. بوخارین نمی‌دانست که در خیمستان سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) همسر و فرزند او را در نقشه تدارک سومین دور محاکمات مسکو منظور کرده‌اند. این نکته در دیده بوخارین از همه چیز وحشتناکتر بود.

5. Larin

۵.۶. گریگوری سوکولنیکوف Grigori Sokolnikov سال ۱۹۰۵ عضو و از سال ۱۹۱۷ عضو کمیته مرکزی حزب بلشویک و یکی از رجال مشهور حزب و دولت شوروی بود. وی سرانجام در سال ۱۹۲۹ به دستور استالین اعدام گردید. — م —

شکنجه کران سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) شیوه‌ای را که در مورد دیگر زندانیان اعمال می‌کردند، دربارهٔ بوخارین نیز به کار گرفتند و از قول استالین به او وعده دادند که هرگاه کلیهٔ "خواستهای دفتر سیاسی" را برآورد، خانوادهٔ او تحت فشار قرار نخواهند گرفت و خود نیز اعدام نخواهد شد. یژوف به منظور درست جلوه دادن این مواعید دستور داد بوخارین را به سلول رادک انتقال دهند. رادک یکی از چهار محکومی بود که در جریان دومین دور محاکمات مسکو اعدام نشد.

رادک کوشید تا بوخارین را راضی کند. کرچه همه چیز در دیدهٔ بوخارین شبیه انکیز و غیرقابل اعتماد می‌نمود، با این همه در یک نکته جای تردید نبود. رادک به سبب پیروی از دستورات استالین زنده ماند و اعدام نشد.^۷ رادک دربارهٔ بوخارین مرتکب گناه نشد. او در این مورد خاص از تأیید بسیاری اتهامات وارده علیه بوخارین امتناع ورزید. رادک را هنگامی که با بوخارین روبرو کردند، از تأیید اتهاماتی که علیه بوخارین عنوان شده بود خودداری نمود و مراتب اعتراض خود را نسبت به روش بازپرس اعلام کرد.

استالین از میزان علاقهٔ بوخارین به لنین آگاهی داشت. او می‌دانست که بوخارین برای چند کلمهٔ محبت آمیزی که لنین در آخرین روزهای زندگی دربارهٔ او گفته بود، تا چه اندازه ارزش قایل است. به ویژه همین احساس بوخارین در معرض ضربات درهم شکننده قرار گرفت. در دادگاه کوشیدند چنین وانمود کنند که گویا بوخارین هرگز به لنین

۷. رضایت خاطر رادک از زنده ماندن دیری نپایید. مطبوعات شوروی و جراید خارجی اعلام کردند که رادک سال ۱۹۳۹ درگذشت. ولی طبق اطلاعات موثق رادک را به اردوگاه کار اجباری ویژه جنایتکاران منتقل کردند. وی در آنجا به قتل رسید. آیا قتل رادک تصادفی بود. گمان بسیار می‌رود طبق دستور از بالا او را کشته باشند (تذکر ویراستار متن اصلی کتاب)

نزدیک نبود. بلکه در حقیقت دشمن سرسخت لنین به شمار می‌رفت. استالین به بازپرسان سازمان امنیت شوروی (ان‌ک‌و) دستور داد از بوخارین اعتراف بگیرند که سال ۱۹۱۸ به هنگام انعقاد پیمان صلح برست لیتوفسک^۸، بوخارین قصد داشت لنین را به قتل رساند. بر مبنای این "اعتراف" کسان بسیاری از "کمونیستهای چپ‌گرای سابق" و اعضای سابق حزب "سوسیالیستهای انقلابی چپ‌گرا" بازداشت شدند. در میان آنها کسانی بودند که چند سال از عمر خود را در بازداشت به سر می‌بردند. از افراد مذکور اعتراف گرفته شد که گویا بوخارین به آنها گفته بود باید لنین را به قتل رسانید و دولت تازه‌ای تشکیل داد. بعضی از شهود وظیفه داشتند چنین "اعتراف کنند" که بانو کاپلان^۹ طبق اطلاع و موافقت بوخارین در تابستان سال ۱۹۱۸ لنین را مورد سوء قصد قرار داد. بوخارین اتهامات وارده را به شدت رد کرد. ولی شیوه‌های بازپرسی و ایجاد هراس پیرامون حیات همسر و فرزند، نیروی مقاومت بوخارین را همواره ضعیف‌تر می‌کرد. سرانجام پس از شبهای دراز بازپرسان با حضور و همکاری بیژوف و وروشیلوف نماینده شخص استالین توانستند بوخارین را به چنین اعترافی راضی کنند و اعلام دارند که او در سال ۱۹۱۸ قصد کشتن لنین را داشت. استالین بار دیگر به پیروزی قطعی دست یافت.

دو روز بعد متن "اعترافنامه" را که از سوی استالین اصلاح و تأیید شده بود، به نظر بوخارین رسانیدند. او بار دیگر از صحنه

8. Brest- Litovsk

۹. Fani Kaplan عضو حزب سوسیالیستهای انقلابی روسیه بود. وی که از خدعه‌گریهای لنین و حزب بلشویک نسبت به حزب خود سخنان از رده خاطر می‌نمود علیه جان لنین دست به سوء قصد زد و سرانجام در بازداشتگاههای مرگ استالینی جان سپرد. -م-

گذاردن پای "اعترافنامه" به شدت امتناع کرد. در متن "اعترافنامه" مذکور چنین آمده بود: از نخستین روزی که دولت آلمان واگن‌راه آهن در اختیار لنین گذارد و به او اجازه داد در شرایط جنگد از خاک آلمان عبور کند، بوخارین به لنین مشکوک شد و چنین پنداشت که توافق پنهانی میان لنین و دولت آلمان وجود دارد. به این دلیل لنین پس از تصرف قدرت از سوی بلشویکها جهت انعقاد پیمان صلح جداگانه با آلمان اصرار ورزید. از آن زمان شبهه بوخارین گویا قویتر شد و به جایی رسید که در صدد قتل لنین و تأسیس دولت تازه‌ای با شرکت سوسیالیستهای چپ و مخالفان انعقاد پیمان صلح با آلمان برآمده. بوخارین پس از مطالعه متن "اعترافنامه" که برای امضاء ارائه گردیده بود، چنان از خود بیخود شد که فریاد برآورد: "استالین قصد دارد لنین متوفی را نیز بر کرسی متهمان قرار دهد." آری استالین می‌خواست شایعات کهنه‌ای را که علیه لنین وجود داشت و به عنوان جاسوس ستاد ارتش آلمان معرفی شده بود، زنده کند و از نو مطرح نماید. بوخارین با خواندن این متن بار دیگر از شرکت در نمایش دادگاهی امتناع کرد.

بار دوم واداشتن بوخارین به همکاری دشوارتر می‌نمود. از این پس دو گروه از بازپران تحت ریاست پیژوف "کار آماده کردن" بوخارین را برعهده گرفتند و شب و روز لاینقطع او را تحت فشار قرار می‌دادند و بازجویی می‌کردند. وروشیلوف نماینده دفتر سیاسی (پولیت بورو) نیز گروه‌های بازپران را در این ماجرا همراهی می‌کرد. استالین در این مرحله از بازجویی نیز همانند گذشته همسر و فرزند بوخارین را به بازی گرفت.

با این وصف بوخارین از امضای "اعترافنامه" همچنان امتناع می‌ورزید. او در جریان بازپرسی به صراحت اعلام داشت که هرگز در دادگاه پیرامون همکاری لنین با آلمانها و مراتب شك و شبهه

خویش نسبت به وی اعتراف نخواهد کرد. دیگر آن که هیچگاه درباره تدارك قتل لنین سخن نخواهد گفت. ولی حاضر شد بگوید که به منظور جلوگیری از انعقاد صلح برست لیتوفسک موافقت کرد تا لنین برای مدت يك شبانه روز بازداشت گردد. در ضمن بوخارین حاضر نشد قبول کند که جاسوس آلمان بوده و در ماجرای قتل کیروف و گورکی شرکت داشته است.

استالین در مقابل موافقت با امتناع بوخارین، افسانه تـازهای را به متن " اعترافنامه " افزود که درباره خودش بود. چون استالین خود را به دروغ به عنوان نزدیکترین همکار لنین در جریان انقلاب اکتبر و جنگهای داخلی جازده بود، بوخارین را راضی کرد که نام استالین را نیز به لنین بیافزاید و اعلام کند که در سال ۱۹۱۸ قصد زندانی کردن هردو را داشت. مگر بوخارین چاره دیگری داشت؟ متن " اعترافنامه " بادر نظر گرفتن مطالب مذکور بار دیگر تدوین شد و سرانجام بوخارین آن را امضاء کرد.

ولی استالین راضی نبود که تنها به عنوان همکار نزدیک لنین معرفی شود. استالین می‌توانست " شهود " وحشت زده را طبق میل خود به اظهار هر مطلبی وادارد. ولی نمی‌توانست لنین را در مقام دوم جای دهد و از زبان آنها خود را به عنوان تکیه گاه عمده کمیته مرکزی و شخصیت اصلی حزب کمونیست و دولت شوروی معرفی نماید. لذا تصمیم گرفت از مانتسف^{۱۰} رئیس سابق سازمان امنیت اوکرائین به عنوان " شاهد " استفاده کند. او را بر مبنای اطاعت از دستورات حزب و رعایت انضباط حزبی به دادگاه کشانیدند و از او خواستند در جریان دادگاه افسانه‌ای را که ساخته و پرداخته استالین بود، ارائه نماید. مانتسف در دادگاه از قول تروتسکی چنین اظهار داشت:

" تروتسکی گفت قصد دارد به هنگام یکی از سفرهای خود به جبهه، استالین را بازداشت کند. ۰۰۰ من سخن او را خوب به یاد دارم. تروتسکی گفت هرگاه استالین بازداشت گردد، لنین و کمیته مرکزی ناچار تسلیم خواهند شد. "

متهمان و شهود می دانستند که در سالن دادگاه باید از استالین به مراتب پیش از لنین با تجلیل و احترام یاد کنند. این حالت نه تنها در سخنان مانتسف، بلکه در بیانات بوخارین نیز مشهود بود. هنگامی که بوخارین در دادگاه گفت که قصد کشتن لنین را نداشت، بلکه تنها هدفش بازداشت لنین بود، ویشینسکی دادستان کل کشور از او پرسید:

هرگاه لنین در برابر شما که قصد بازداشت او را داشتید، مقاومت ابراز می داشت چه می کردید؟

دادستان و متهم پیرامون پاسخ به این پرسش توافق کرده بودند. از این رو بوخارین در پاسخ ویشینسکی چنین اظهار داشت:

چنانکه همه می دانند ولادیمیر ایلیچ لنین پرخاشجو نبود، او همواره از قهر و دشمنی دوری می جست.

در قاموس بلشویسم این سخن بوخارین بدان معنا بود که لنین از جبارت و تهور بهره ای نداشت. دادستان و داوران دادگاه نیک می دانستند که چه وظیفه ای بر عهده دارند. لذا این گونه سخنان متهمان و شاهدان را با ملایمت تحمل می کردند. هرگاه بوخارین چنین جمله ای را در مورد استالین بر زبان می آورد، خدا می داند که چه عکس العملی از خود نشان می دادند.

به بوخارین اخطار کرده بودند که طی اظهارات خود از " اشارات دوپپلو " خودداری ورزد. سرنوشت او و خانواده اش تنها منوط به نفس بیانات او نیست، بلکه نحوه بیان کلمات نیز شرط عمده است. هرگاه گفته های بوخارین در دادگاه با دقت مورد توجه و بررسی قرار

گیرد، معلوم می‌شود که بوخارین چندین بار سخنان خود را قطع کرد و تلاش نمود نه تنها خود را " جنایتکار " معرفی نماید، بلکه کوشید تا مسئولیت " جنایات " کسانی را که اصلاً نمی‌شناخت برعهده خود گیرد. بوخارین در دادگاه چنین اظهار داشت:

" من نه تنها مهره‌ای در دستگاه ضد انقلاب به شمار می‌رفتم، بلکه در واقع یکی از سران ضدانقلاب بودم. لذا به عنوان یکی از سران ضدانقلاب بیش از هر یک از ضدانقلابیون خود را مسئول و گناهکار می‌شمارم. از این رو انتظار عفو ندارم. "

در همه دادگاهها بنا بر معمول متهمان می‌کوشند تا از حق دفاع استفاده کنند. ولی در دادگاههای استالینی همه چیز به گونه‌ای دیگر می‌نمود. هنگامی که اولریخ رئیس دادگاه با صراحت به بوخارین تذکر داد که درصدد دفاع از خود برآمده است، بوخارین با هیجان در پاسخ او گفت:

این دفاع نیست. این در حکم وارد آوردن اتهام به خویشان است!

من تاکنون در دفاع از خود سخنی بر زبان نیاورده‌ام!

نجات بوخارین به میزان پیروی او از دستورات استالین وابسته بود. ولی بوخارین بر سرنوشت خویش خط بطلان کشید و همه کوشش خود را مصروف نجات همسر و فرزند خردسالش کرد. او در دادگاه خود را نه تنها به عنوان " عنصر فاشیست " و " خائن به میهن سوسیالیستی " معرفی کرد، بلکه از جریان محاکمات مسکو در برابر انتقاد جراید خارجی به دفاع برخاست.

او به خلاف رادک و دیگر متهمان از قدرت سخنوری خویش بهره‌برداری نمود و با گمراه کردن دادستان و داوران درصدد به فضاحت کشاندن نمایش دادگاهی استالین برنیامد. بوخارین همه وجود خویش را به خاطر نجات همسر و فرزند خردسالش فدا کرد و در این رهگذر از ستایش دژخیم خود دریغ نگفت. وی در دادگاه چنین اظهار داشت:

به راستی همهٔ مردم کشور از استالین پیروی می‌کنند. استالین نوآور و امید جهانیان است. همگان به رهبری خردمندانهٔ استالین در ادارهٔ امور کشور یقین حاصل کرده‌اند...
ولی عطش انتقام استالین تنها با این سخنان فرو نمی‌نشست. از دیدگاه استالین، لذات زندگی در گرفتن انتقام خلاصه می‌شد. استالین حاضر نبود به اندازهٔ سرسوزنی از این لذایذ دست بردارد...

نیکلای کرسستینسکی

۱

در سومین دور محاکمات مسکو نیکلای نیکلایویچ کرسستینسکی یکی از قدیمیترین و با سابقه ترین رهبران حزب بلشویک نیز از زمره متهمان بود. او در دشوارترین سالهای موجودیت دولت شوروی مقام دبیری کمیته مرکزی حزب را بر عهده داشت و در امور سازمانی دستیار لنین بود. کرسستینسکی در دوران حیات لنین در سمت کمیسر (وزیر) دارایی اتحاد شوروی خدمت کرد. او در خارج از اتحاد شوروی به عنوان رجل سیاسی شهرت فراوان داشت. کرسستینسکی مدت ده سال سفیر شوروی در آلمان بود. مدتی نیز در دوران وزارت ماکسیم لیتوینوف^۲ در مقام کمیسر (وزیر) امور خارجه، معاونت وی را بر عهده داشت. گرچه کرسستینسکی از زمره انقلابیون سرسخت و آب دیده به شمار می رفت، ولی بنا بر طبایع خویش روشنفکری پاک سرشت، متواضع و مهربان بود. مقامات عالی دولتی او را از خود راضی و مفرور نکرد. او نسبت به کوچکترین زیردستان خویش با ادب و مهربانی رفتار

1. Nikolai Nikolaevich Krestinski

2. Maksim Litvinov

می‌کرد و هرگز تفاوتی در رفتار او میان زیردستان و صدرنشینان کرملین احساس نشد. کرستینسکی افراد شریف و متواضع را دوست می‌داشت و از توطئه‌گران جاه طلب سخت متنفر و بیزار بود. بدیهی است استالین که موجودی فریبکار و بیرحم بود، نمی‌توانست محبت کرستینسکی را به خود جلب کند. کرستینسکی روزی در جمع محدود دوستان درباره استالین گفت: "من از این موجود نفرت انگیز با آن چشمان زرد، سخت متنفر و بیزارم." آن زمان بیان این‌گونه مطالب با خطر نابودی همراه نبود.

سال ۱۹۲۶ هنگامی که استالین تصمیم گرفت به صورتی قطعی با یاران لنین تصفیه حساب کند، کرستینسکی به گونه‌ای طبیعی در زمره قربانیان قرار گرفت. گرچه استالین بالغ بر بیست سال با کرستینسکی سابقه آشنایی و همکاری در فعالیتهای مخفی پتروگراد داشت، با این‌همه سوابق مذکور نتوانست از بدبختیهای او بکاهد. به خلاف آشنایی مذکور وسیله تسریع انهدام کرستینسکی شد. زیرا چنان‌که پیشتر اشاره کردیم، استالین وجود کسانی را که از گذشته او آگاه بودند، تحمل نمی‌کرد. چه بسا افراد مذکور به سبب ستمگریهای استالین، جوانب مشکوک و منفی گذشته‌های او را مورد توجه خاص قرار می‌دادند.

کرستینسکی خطر دورهای اول و دوم محاکمات مسکو را از سر گذراند. اومدتی آزاد بود. ولی اعدام شدگان دوستان نزدیک او بودند. لذا احساس می‌کرد که نوبت او نیز فرا خواهد رسید. تنها چیزی که کرستینسکی را تا اندازه‌ای امیدوار می‌کرد مقام معاونت وزارت امور خارجه و آشنایی شخصی او با بسیاری از دولتمداران اروپا بود. حتی استالین نیز نسبت به بعضی از دولتمداران مذکور احساس احترام می‌نمود. کرستینسکی تصور می‌کرد که استالین از "اعدام" او صرف‌نظر خواهد نمود و با گذشت زمان نیز موج خون فرو خواهد

نشست.

بیست و هفتم مارس سال ۱۹۳۷ امید کرستینسکی به یأس بدل گشت. کرستینسکی از مقام معاونت وزارت امور خارجه اتحاد شوروی منقل و به سمت معاون کمیر (وزیر) دادگستری جمهوری فدراتیو روسیه منصوب گردید. معنای این تغییر شغل روشن و معلوم بود.

اکثر قربانیان استالین یکراست از مقامهای جدید خود به زیرزمینهای زندان سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) فروغلتیدند. گاه استالین به منظور پنهان داشتن بازداشت قربانیان، آنها را به مشاغل پستتری در دیگر وزارتخانهها منصوب می کرد، تا سروصدا به راه نیافتد. او با یاگودا همین کار را کرد. استالین پس از برکنار کردن یاگودا از مقام کمیر امور داخله (ان.ک.و.د) او را به سمت وزیر راه و مواصلات منصوب نمود. اندکی بعد او را بازداشت و برای شرکت در سومین دور محاکمات مسکو آماده کردند. آنتونوف اوسینکو قهرمان مشهور انقلاب را در سال ۱۹۳۷ از مأموریت سیاسی فراخواندند و به مقام صوری وزیر دادگستری جمهوری فدراتیو روسیه منصوب نمودند. وی به هنگام خدمت در این سمت ناپدید شد.^۳ پیش از ناپدید شدن، قربانی دیگری به معاونت او منصوب گردید. این قربانی کرستینسکی بود.

کرستینسکی را بلافاصله پس از انتصاب به شغل جدید، بازداشت نکردند. استالین بالغیر دو ماه او را در حالت "بیم و امید" نگاه داشت. استالین چنین اندیشید که هر اس از بازداشت، روز بروز و ساعت به ساعت کرستینسکی را فرسوده تر خواهد کرد و نیروی مقاومت او را ضعیف و ضعیفتر خواهد نمود. استالین دوست داشت

۳. به قرار معلوم آنتونوف - اوسینکو Antonov - Ovseenko بدون محاکمه تیرباران شد (تذکره ویراستار متن اصلی کتاب).

جان‌کندن قربانی خود را در تله‌ای که برای او تدارک کرده بود، به تدریج و در طول زمان مشاهده کند.

کریستینسکی درباره زندگی و سرنوشت همسر و تنها دخترش ناتاشا سخت نگران بود. ناتاشا در آن زمان پانزده سال داشت. گمان می‌رود قانون مشهور استالین مصوب هفتم آوریل سال ۱۹۲۵ درباره شمول مجازات اعدام برای کودکان نابالغ، این دخترک بینوا را نیز شامل شده باشد. من این دخترک را از پنج سالگی می‌شناختم. می‌دیدم که پدر و مادر تا چه اندازه به فرزند خود توجه داشتند. ناتاشا درست همانند پدرش بود. ناتاشا نه تنها مانند پدر از خرد و حافظه‌ای شگفتی انگیز برخوردار بود، بلکه چهره او نیز به پدر شباهت بسیار داشت و چون دور را خوب نمی‌دید ناگزیر همانند پدر از عینک استفاده می‌کرد.

کریستینسکی را اواخر ماه مه بازداشت کردند. پس از آن که بزرگترین رهبران حزب در دو دوره محاکمات مسکو به خود افترا بستند، اعترافهای دروغ او خطر سلب اعتبار از حزب بلشویک را فراهم نمی‌کرد، زیرا استالین و دستیارانش همه آنچه را که در دیده کریستینسکی مقدس می‌نمود زیرپا گذاشته در منجلابی از چرک، لجن و خون نزدیکترین دوستانش فرو برده بودند. کریستینسکی به نجات زندگی همسرش امیدی نداشت، ولی تصور می‌کرد هرگاه به خواسته‌های استالین تن دردهد، یگانه دخترش نجات خواهد یافت.

کریستینسکی خود زمانی حقوقدان بود و بهتر از هرکس می‌دانست که بازپرسی، شکنجه‌گران و مسئولان دادگاههای استالینی از او چه می‌خواهند. او پیش از بازداشت می‌دانست که مقاومت بی نتیجه خواهد بود و به محض دستگیری چاره‌ای جز موافقت با خواسته‌های

مسئولان سازمان امنیت شوروی (ان،ك،و،د) نخواهد داشت از این رو در ماه ژوئن نخستین " اعترافنامه " را امضاء کرد.

ولی در دادگاه حادثه‌ای رخ داد. کسانی که جریان محاکمات را با دقت مورد توجه قرار می‌دادند، این ماجرا را از نظر دور نداشتند.

در نخستین روز محاکمه، رئیس دادگاه از کرستینسکی پرسید که آیا به گناهان خویش معترف است یا نه؟ وی با جرات چنین پاسخ داد:

" من خود را گناهکار نمی‌دانم. من تروتسکیست نیستم و هرگز " در گروه دست راستی تروتسکیستها " شرکت نداشته‌ام و از موجودیت چنین گروهی اصلاً" خبر ندارم. من حتی به یکی از جنایاتی که در اینجا مرا به شرکت در آن متهم کرده‌اند دست نزده‌ام. من در ارتباط با شبکه جاسوسی آلمانها اصلاً" خود را گناهکار نمی‌دانم. "

در سراسر جریان محاکمات مسکو این نخستین (و آخرین) حادثه‌ای بود که طی آن متهم دل به دریا زد و در دادگاه مراتب بیگناهی خود را در کلیه موارد اتهام اعلام نمود.

سخنان کرستینسکی اظهار نظرهای متعددی را سبب گردید. کسانی که جریان محاکمات مسکو را تعقیب می‌کردند، با خود می‌گفتند که آیا کرستینسکی در این پیکار نابرابر با دادگاه پیروز خواهد شد؟

روز بعد، سوم مارس ۱۹۲۸ کرستینسکی را به همراه سایر متهمان بار دیگر به دادگاه آوردند. در سراسر طول جلسه با مداد دادگاه کرستینسکی کلامی بر زبان نیاورد و دادستان نیز از او سئوالی نکرد.

ولی در جلسه عصر همان روز کرستینسکی از جا برخاست و خطاب به مسئولان دادگاه چنین گفت:

" دیروز هنگامی که بر کرسی متهمان قرار داشتم و ادعای نامه مطول دادستان را شنیدم، به سبب بیماری و خستگی مفرط ناگهان در يك لحظه احساس شرم و خجلت کاذبی به من دست داد که نتوانستم

حقیقت را بگویم و به همه گناهان خود اعتراف کنم. به جای آن که بگویم: "آری، گناهکارم" بی اختیار این جمله از دهان بیرون آمد و گفتم: "نه، گناهکار نیستم."

در خارج از اتحاد شوروی، کسانی که از طریق جراید محاکمات مسکو را تعقیب می‌کردند، می‌پرسیدند که شب سوم مارس با کرسستینسکی چه کردند و چه بلایی بر سر او آوردند؟ بسیاری، بی اختیار از به کار بردن شکنجه‌های دهشت انگیز سخن گفتند.

ولی مأموران سازمان امنیت نیازی به استفاده از شیوه‌های جدید نداشتند، تا متهم را از این رهگذر به اعتراف و تغییر عقیده ناگهانی وادارند. این نمایش تقلبی از گفته‌های متهم پیدا بود. در واقع استالین می‌خواست چنین باشد. استالین از شك و شبهه وسیع محافل اجتماعی غرب خبر داشت. زیرا در دور اول و دوم محاکمات مسکو متهمان همه يك صدا به گناهان خود اعتراف کردند. متهمان به جای آن که تسهیلی در وضع خود پدید آورند به مسابقه پرداختند و کوشیدند تا سهم بیشتری از جنایات و موارد اتهام را متوجه خود کنند.

استالین نيك می‌دانست که منتقدان خارجی تلاش متهمان به منظور گناهکار جلوه دادن خویش را به عنوان حلقه ضعیف محاکمات تلقی می‌کنند و آن را به مثابه نقشی در این مجموعه نمایش دادگاهی به شمار می‌آورند. از این رو تصمیم گرفت در نمایش دادگاهی جدید چنین وانمود کند که رفتار متهمان یکسان نیست. در این نمایش دادگاهی، قرعه فال به نام کرسستینسکی اصابت کرد. کرسستینسکی در سراسر جریان بازپرسی مأموران سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) بیش از دیگران مطیع و فرمانبردار بود. در ضمن کرسستینسکی که خود از حقوقدانان کشور به شمار می‌رفت، بهتر از دیگر متهمان اشارات دادستان را درمی‌یافت. از این رو در لحظه مناسب نقش خود را بهتر از دیگران ایفاء می‌کرد.

گرچه تروتسکی هزاران کیلومتر دورتر از سالن دادگاه به سر می‌برد، با این وصف همه می‌دانستند که به ویژه او در محاکمات پیشین متهم اصلی بوده است. به خاطر تروتسکی بود که این بار نیز ماشین عظیم جعل و دروغ‌پراکنی استالین به کار افتاد. همه متهمان به‌وضوح می‌دانستند که دادگاه نشانه‌ای از نفرت استالین و عطش انتقام او است. وی از راه دور تروتسکی را هدف قرار داده بود. استالین طی سالیان دراز نسبت به استعدادهای خارق‌العاده و ارزشهای انقلابی تروتسکی حسد می‌ورزید.

استالین می‌دانست که تهمت و افتراء چه معجون شديدا لائری است. از این رو آن را به صورتی بغرنج و در اندازه‌های مختلف به کار می‌گرفت. یکی از موارد افتراء متهم کردن تروتسکی به "ناتوانی در ارزشهایی روستاییان" و "عدم اعتقاد کافی به نیروی پرولتاریا" بود. متعاقب آن وی به تدارك اقدامات تروریستی متهم شد. سرانجام استالین در دور دوم محاکمات، تروتسکی را به جاسوسی به سود آلمان فاشیست متهم کرد. پس از دور دوم محاکمات، دادگاه جدیدی برای برگزاری سومین دور محاکمات در مسکو سازمان یافت. مقرر گردید

که آخرین گروه از یاران لنین به دست دژخیمان سپرده شوند. برای این منظور اندازه جدیدی از معجون افترا علیه تروتسکی به کار گرفته شد. پس از متهم کردن تروتسکی به جاسوسی برای ستاد ارتش آلمان، وارد آوردن اتهامی شدیدتر، دشوار می‌نمود. ولی اندازه لازم از معجون مزبور تدارک گردید و استفاده از آن به کرسستینسکی واگذار شد. به کرسستینسکی وعده دادند که در برابر خدمت زنده خواهد ماند. هرگاه در دو دوره محاکمات پیشین اعلام گردید که تروتسکی از سال ۱۹۲۵ جاسوس آلمان بود، در دور سوم کرسستینسکی مأموریت یافت اظهار کند که او و همچنین تروتسکی از سال ۱۹۲۱ جاسوس ستاد کل ارتش آلمان بودند.

ولسی استالین با افزایش به اصطلاح " سابقه خدمت جاسوسی" تروتسکی به این نکته توجه نکرد که همه مبانی افسانه پردازیهای خود را پیرامون همکاری تروتسکی با ستاد ارتش آلمان فرو خواهد ریخت. استالین در گذشته چنین وانمود کرده بود که تروتسکی و دیگر معترضان چون قصد داشتند به ممانند قدرت و حاکمیت بازگردند، لذا به چنین اعمالی دست زدند و به منجلاب درغلتیدند.

در سال ۱۹۲۱ به مفکره تروتسکی خطور نمی‌کرد که به خاطر قدرت و حاکمیت از دست رفته، پیکار کند. دلیل آن نیز ساده است. زیرا آن زمان تروتسکی اصلاً رقیبی برابر خود نمی‌دید. تروتسکی در آن روزگار به عنوان قهرمان بزرگ انقلاب اکتبر و رهبر ارتش سرخ شناخته شده بود. زیرا تروتسکی کلیه دشمنان جمهوری شوروی را در دهها جبهه جنگ سرکوب کرده بود. آن زمان تروتسکی چه نیازی به جاسوسی داشت؟ آیا تروتسکی علیه حاکمیت خود جاسوسی می‌کرد؟ آیا ممکن بود کسی باور کند تروتسکی که خود ارتش سرخ را پدید آورد و آن را به پیروزیهای متواتر رهنمون گردید، قصد نابودی همان ارتش را داشته است؟

آری، هرچه از کرستینسکی خواسته بودند، در دادگاه گفت. ولی استالین بنا بر عادت مألوف به وعده خود وفا نکرد و کرستینسکی را به جوخه اعدام سپرد، همسرش که پزشک و رئیس یکی از بیمارستانهای کودکان مسکو بود، بازداشت گردید. گمان دارم او نیز به سرنوشت شوهر خود دچار شد. ولی از سرنوشت دختر کرستینسکی خبر دقیقی ندارم. احتمال می‌رود مشمول قانون استالینی مجازات اعدام کودکان نابالغ شده باشد.

گناهکاران بیگناه

گرچه جراید شوروی همواره از زبان مردم خاموش و بسی زبان، مراتب محبت و سپاس آنان را به رفیق استالین اعلام می‌کردند، با این وصف استالین خود می‌دانست که این نوشته‌ها دروغی بیش نیست. او آگاه بود که تودم‌های مردم کشور علی‌رغم تبلیغات با چه دیده‌ای به او می‌نگرند. استالین برپایه اطلاعات مخفی سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) نیک می‌دانست که کارگران و دهقانان از حاکمیت او نفرت دارند. استالین که همواره مراقب موج‌روز افزون عدم رضایت مردم بود، همین که دید نفرت مردم به حد اعلای خود رسیده است، در صدد برآمد همانند مسئولان دیگ بخار، دریچه اطمینان را باز کند و اندکی از شدت فشار بکاهد. او برای آرام کردن مردم تنها یک وسیله می‌شناخت و آن اعزام عناصر بالنسبه قاطع و سرکش به اردوگاه‌های شکنجه و مرگ سیبری و قزاقستان بود.

استالین از طریق پیگردهای بیرحمانه مردم را از ماشین نیرومند حاکمیت خویش به وحشت و هراس می‌افکند. ولی با این اعمال نمی‌توانست از میزان نفرت و انزجار مردم بکاهد. زیرا این کار

در واقع نقطه ضعف و در حکم " پاشنه آشیل " ^۱ بود . همه جباران ستمگر برای دور کردن مراتب نفرت مردم از وجود خویش ، تلاش می کنند تا گناه خود را به گردن دیگران بیافکنند . دولت تزار می کوشید تا به مردم جاهل و عامی چنین تلقین کند که " خارجیان " عامل همه بدبختیها و فلاکتهای مردم روسیه هستند . هیتلر نیز قوم یهود را عامل همه گناهان معرفی می کرد . استالین نیز طی سالیان دراز از افسانه " بقایای سرمایه داری روسیه " بهره جست و گناه شکستهای اقتصادی و نیازمندیهای کشور در دوران حاکمیت خویش را به گردن این " بقایای " افسانه ای افکند . نمونه بارز این سیاست استالین در سالهای ۱۹۲۸ و ۱۹۳۰ ماجرای معروف معدن و " پرونده حزب صنعتی " بود . استالین در جریان محاکمات ساختگی ، گروهی از مهندسان و دانشمندان برجسته کشور را متهم کرد که گویا به دستور صاحبان کارخانها و بانکدارانی که از مدتها پیش به خارج گریخته بودند ، در صنایع شوروی دست به خرابکاری زده اند . حال آن که اتهام مذکور ، افسانه ای بیش نبود . استالین همانند دیگر محاکمات در جریان این محاکمه نیز توفیق نداشت . به عنوان نمونه در نمایش محاکماتی زیر عنوان " حزب صنعتی " رامزین ^۲ مهندس و دانشمند مشهور را به همراه گروهی از دانشمندان گناهکار نامیدند و رامزین را واداشتند تا به تفصیل پیرامون اخذ

۱ . آشیل یا آشیلس Achilles در اساطیر یونان باستان یکی از قهرمانان آن سرزمین بود که به هنگام جنگ مشهور تروا آن شهر را به محاصره گرفت . بنابراین از داستانهای اساطیری یونان ، فتیدا مادر آشیل که ربه النوع دریا بود ، خواست تا به فرزند خود حیات ابدی بخشد . او پاشنه پای آشیل را گرفت و او را به درون آب زندگی افکند . آب زندگی جز در همان پاشنه پای سراسر وجود آشیل را فراگرفت . جنگ وری به نام پاریس همان پاشنه پای آشیل را هدف تیر قرار داد و او را از پا در آورد . اصطلاح پاشنه آشیل به معنای نقطه ضعف از همین جا آمده است . م .

دستور از ریابوشینسکی^۳ و ویشنوگرادسکی^۴ دو سرمایه‌دار روسی مقیم خارج در دادگاه سخن بگوید. هنگامی که این صحنه‌سازیها را آغاز کردند، معلوم شد که هر دو سرمایه‌دار سالها پیش از اعلام به اصطلاح "دستور خرابکاری" مرده بودند.

تا سال ۱۹۲۷ استالین جرأت نکرد رهبران معترض حزب رامسئول بحران اقتصادی کشور معرفی کند و آنها را درزمینه قحطی و گرسنگی پدیدآمده از جمعی کردن (اشتراکی کردن) کشاورزی گناهکار بنامد. استالین پس از پایان نخستین دور محاکمات مسکو و اعدام زینویف و کامنف درصدد برآمد گناه گرسنگی و دیگر فلاکتها را به گـردن "مرکز تروتسکیستی - زینویفی" بیافکند.

استالین برای اجرای این مقصود دگرگونیهایی درجهت تبلیغات رسمی پدید آورد. همه به یاد داشتند که تبلیغات شوروی چگونه خبر جراید خارجی پیرامون قحطی و گرسنگی در اتحاد شوروی، استثمار کارگران و قیام روستاییان این کشور را دروغ خواند. روزنامه‌های شوروی نویسندگان این اخبار را دروغگو نامیدند و ادعا کردند که اتحاد شوروی تنها کشور جهان است که در آن کارگران از آزادی کار و سعادت کامل بهره مند هستند و سطح رفاه زندگی مردم نیز همه ساله به صورتی پیگیر فزونی می‌یابد.

همه این خودستاییها و دروغ‌پردازیها به منظور فریب دادن مردم کشورهای غرب صورت می‌گرفت. ولی این تبلیغات دروغی، کارگران و دهقانان کشور را قانع نمی‌کرد. زیرا به خلاف تبلیغات رسمی پیرامون رفاه مداوم، دستخوش گرسنگی و قحطی بودند.

استالین از سال ۱۹۲۷ ناگزیر شد به بسیاری از نارساییهایی که مورد انکار او بود، اعتراف کند. ولی تصمیم گرفت گناه را از گردن

3. Riabushinski

4. Vishnogradski

خود ساقط و رهبران معترض پیشین را مسئول همه این بدبختیها معرفی نماید.

استالین می‌دانست که هرگاه خود و مسئولان تبلیغاتی وی چنین مطالبی را عنوان کنند، مردم هرگز باور نخواهند کرد. لذا درصدد برآمد رهبران معترض را در دادگاه به "اعتراف" وادارد، تا مردم از زبان آنها بشنوند که چگونه ذخایر خواربار و دامهای کشور را منهدم کردند و سازمان صنایع و بازرگانی کشور را از کار انداختند. هرگاه مطالب مذکور از زبان آنها گفته شود، صورت دیگری خواهد داشت.

وظیفهٔ اعلام به اصطلاح خرابکاری در رشتهٔ کشاورزی برعهده دوتن از معترضان پیشین محول گردید. این دو تن میخائیل چرنوف^۵ و واسیلی شارانگویچ^۶ بودند که مأموریت داشتند در دادگاه مطالبی پیرامون خرابکاری در کشاورزی بیان کنند. این نکته که استالین دو شخصیت مذکور را به چنین کاری واداشت، امری تمادفی نبود. این دو در اوکراین و بلوروسی خاطرهٔ تلخی از خود برجا نهاده بودند. چرنوف کمیسر کشاورزی اوکراین بود. او به پیروی از دستورات استالین جریان جمعی کردن کشاورزی در اوکراین را شدت بخشید. چرنوف در سال ۱۹۲۸ طبق دستور کمیتهٔ مرکزی حزب ازتوسل به اعمال زور و بیرحمی دریغ‌نورزید. او در اوکراین غلهٔ روستاییان را به زور از آنها می‌گرفت. شارانگویچ دبیر کمیتهٔ مرکزی حزب در بلوروسی بود. او نیز از طریق توسل به ترور و اعمال زور، جمعی کردن کشاورزی در بلوروسی را سرعت بخشید.

هیچ يك از این دو تن از بلشویکهای قدیمی نبودند و به معترضان تعلق نداشتند. آنها پس از جنگهای داخلی به حزب روی آوردند و از زمرهٔ کسانی بودند که استالین پس از مرگ‌لنین موجبات ترقی

5. Mikhail Chernov

6. Vasili Sharangovich

آنان را فراهم کرد. این دو تن در جریان افتراگوییها و دروغ پردازیهای استالین علیه معترضان، دستیار او بودند. چرنوف بر آن دیگسری امتیازی نیز داشت. زیرا زمانی همانند استالین در مدرسه دینی تحصیل کرده بود.

یکی از شگردهای استالین آن بود که این دو مأمور ممتاز، خود را در دادگاه به صورت متهم معرفی کنند. حال آن که اینان مجسری سیاست جمعی کردن اجباری استالین بودند. به آنها دستور داده شد در دادگاه اعلام کنند که مأمور مخفی بوخارین و ریکوف بودند و دستورات بوخارین و ریکوف را در اوکراین و بلوروسی به مرحله اجرا می‌گذارند و هدف آنها از این کار گسترش عدم رضایت روستاییان از رژیم استالین بود.

چرنوف در دادگاه اعتراف کرد که او و دیگر توطئه گران " تلاش می‌کردند تا به منظور کم کردن مساحت اراضی زیر کشت و ایجاد عدم رضایت در میان روستاییان طرحهای نادرست ارائه کنند... تراکتورها و کمباینها را از کار بیاندازند و غلهها را با میکروبهای بیماری زا آلوده کنند... "

شارانگویچ ضمن تکرار سخنان چرنوف اظهار نمود که در سال ۱۹۳۶ او و دستیارانش " در دامها بیماری کم خونی (!) را گسترش دادند که در نتیجه آن سی هزار رأس اسب تلف شدند. "

متهمان پیرامون خرابکاری در رشتههای صنایع سنگین، صنایع سبك، بازرگانی داخلی و خارجی و سیاست مالی دولت بسه دروغ و گزافه گویی پرداختند. آنها همه دستاوردهای صنعتی را خدمت استالین و همه هرج و مرجها را حاصل فعالیت معترضان نامیدند و چنین وانمود کردند که تمام هم و غم استالین متوجه رفاه و سعادت مردم بوده است. ولی مخالفان استالین هدفی جز خرابکاری و تحریک احساس عدم رضایت مردم نسبت به استالین نداشتند. خرابکاران

برای دستیابی به این هدف معدنها را منفجر می‌کردند و توجهی به انهدام و نابودی کارگران معادن نداشتند. یکی از متهمان بسا دادستان همدان شد و گفت که رهبران معترض پیشین چنین هدفی را دنبال می‌کردند. وی اظهار داشت که " معترضان قربانی انسانها را مفید می‌دانستند زیرا موجب عدم رضایت کارگران خواهد شد."

یکی از نمونه‌های این نمایش دادگاهی، موضوع خرابکاری در راه آهن بود. تصادم قطارها و خرابی راه آهن که اغلب بامرگد انسانها همراه می‌گردد، تنها به کشورهای عقب مانده محدود نیست. کشورهای پیشرفته نیز با چنین حوادثی مواجه می‌شوند. در اتحاد شوروی راههای آهن قدیمی که در دوران تزارها احداث گردیده بودند، همچنان با شدت فراوان مورد بهره برداری قرار داشتند. خرابی راههای آهن کهنه و خارج شدن قطارها از مسیر خود به امری عادی بدل گشته بود. هربار که چنین حوادثی روی می‌داد، تحقیقاتی صورت می‌گرفت و گناهکاران واقعی و یا غیرواقعی تیرباران می‌شدند. اکنون پس از گذشت سالها استالین به سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) دستور داد تا خرابیهای راه آهن را از نو مورد بررسی قرار دهند و آن را به عنوان فعالیتهای خرابکارانه معترضان به سومین دوره محاکمات مسکو عرضه کنند.

بزرگترین داستان خرابکاری در راه آهن کشور، از زبان مسئولان راه آهن شنیده نشد، بلکه از زبان زلنسکی^۷ بلشویک قدیمی به اطلاع مردم کشور و جهانیان رسید. زلنسکی در پاسخ پرسشهای ویشینسکی دادستان کل کشور در دادگاه اعلام نمود که چگونه به اتفاق همکارانش نظم بازرگانی و حمل و نقل شوروی را برهم زد تا مردم

۷. Zelenski از سال ۱۹۰۶ عضو حزب و از سال ۱۹۲۱ عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) بود. وی در سال ۱۹۳۸ بسبب دستور استالین اعدام شد. م.

از دسترسی به خواربار و کالاهای مورد نیاز محروم گردند. استالین که از رنج گرسنگی مداوم مردم خبر داشت، درصد برآمد مسئولیت تمام این بدبختیها را از گردن خود ساقط کند و گناه را به گردن دیگران بیافکند.

زلنسکی اعلام کرد که به اصطلاح رئیس سازمانی به نام " اتحادیه مرکزی " است. او خود موجب حمل و نقل کالا و تأمین اهالی از نظر خواربار و مواد ضروری بوده است. در نتیجه فعالیتهای خرابکارانه او کالاهای مورد نیاز مردم به موقع تحویل مغازهها نمیگردید. او به گونه‌ای عمل می‌کرد که در بعضی مغازهها اثری از کالا دیده نمی‌شد، ولی بعضی مغازهها از کالا مملو بودند. وی در ادامه سخن اظهار داشت که دلیل این اقدامات تحریک عدم رضایت مردم از رژیم استالین بود.

ولی ویشینسکی با این اظهارات راضی نشد. او می‌دانست که استالین خواستار " افشاگری " به مقیاسی وسیع است. از این رو در نهایت بی شرمی و به صورتی تحریک آمیز از متهم پرسید:

وضع روغن و کره به سبب فعالیتهای خرابکارانه شما چگونه بود؟ نسل کامل از کودکانی که پس از سال ۱۹۲۷ تولد یافته بودند، اصلاً نمی‌دانستند کره چیست. از سال ۱۹۲۸ تا سال ۱۹۳۵ مردم شوروی کره را تنها در مغازههای مخصوص مشاهده می‌کردند. در این مغازههای مخصوص کالاها را با پول طلا و یا با ارز خارجی می‌فروختند. سال ۱۹۳۵ که سیستم جیره بندی پس از شش سال آزرگار، سرانجام ملغی اعلام شد، کره در بعضی مغازهها ظاهر گردید. ولی بهای کره به اندازه‌ای گران بود که مردم توانایی خرید آن را نداشتند. ویشینسکی از زلنسکی خواست تا " اعتراف " کند به این که رهبران مخالف عامل فقدان و کمبود کره بوده‌اند. لذا متهم را مخاطب قرار داد و گفت:

شما در اینجا از قند، نمک و دیگر کالاها سخن گفتید و اعتراف کردید که کالاهای موردنیاز را به مغازه‌ها تحویل نمی‌دادید. میل دارم در مورد کره مطالبی از زبان شما بشنوم. بگویید وضع کره چگونه بوده است؟

زلنسکی در پاسخ گفت:

ما با خرید و فروش کره سروکار نداشتیم.

ویشینسکی ضمن ابراز خشم گفت:

من درباره خرید و فروش کره از شما چیزی نپرسیدم. شما پیش از هر چیز میهن خود را فروختید... می‌خواستم بدانم درباره فروش کره چه می‌دانید؟

به نظر می‌رسد که این موضوع در متن اعترافات زلنسکی گنجانده نشده و توافقی با وی پیرامون این مسئله به عمل نیامده بود. زلنسکی بیچاره نمی‌دانست که هدف دادستان از طرح این پرسش چیست؟ لذا سخن‌پوشین را تکرار کرد و گفت:

من به شما گفتم که با فروش کره سروکار نداشتیم. مغازه‌های تعاونی (کنوپراتیف) در روستاها کره نمی‌فروشنند... ویشینسکی بار دیگر با حالت خشم گفت:

از شما نپرسیدم که چه می‌فروختید. شما فروشنده نیستید بلکه عضو سازمان توطئه‌گران هستید. بگوئید درباره کره چه می‌دانید؟

زلنسکی که مقصود دادستان را درنیافته بود، در پاسخ گفت: هیچ! این لحظه اولریخ رئیس دادگاه از متهم خواست که به سؤال دادستان پاسخ گوید و از محدوده پرسش خارج نشود. زلنسکی از این پس در برابر ویشینسکی مقاومت نکرد و هر پرسشی را که از سوی دادستان مطرح شد مورد تأیید قرار داد و معترضان را مسئول فقدان و کمبود کره نامید. گذشته از آن وی در پاسخ سؤال ویشینسکی تأیید کرد که: شرکت‌کنندگان توطئه در کره براده آهن و خرده شیشه

می‌ریختند.

ویشینسکی از متهم پرسید:

- آیا خود را در مورد کلیه فعالیت‌های خرابکارانه مسئول و گناهکار می‌شمارید؟

- بله.

- آیا در مورد آمیختن براده آهن و خرده شیشه به کره و ایجاد جراحات در حلق و معده مردم کشور ما خود را گناهکار و مسئول می‌دانید؟

زنسکی با جسارت پاسخ داد: بله، خود را مسئول و گناهکار می‌دانم.

انبوهی از دروغ توسط ویشینسکی عنوان شد، تا گناهان استالین متوجه دیگران گردد. حال آن که خود، مبدع این دروغها و مطالب ساختگی بود.

ویشینسکی گفت: کشور ثروتمند ما از انواع امکانات بهره‌مند است. در شرایط عادی فقدان و یا کمبود کالا نمی‌توانست مطرح باشد. اکنون با گذشت زمان علت همه این نارساییها و کمبودها روشن شده است. معلوم شد در این ماجرا خیانتکاران گناهکارند. متهمان که در واقع گناهکارانی بیگناه بودند، اعدام شدند. ولسی سطح زندگی زحمتکشان اتحاد شوروی نه این که بالا نرفت، بلکه به خلاف باز هم کاستی پذیرفت.

آنان که پس از استفاده به صورت تفاله درآیند

در یکی از بخشهای پیشین کتاب یادآور شدیم که اندکی پس از دومین دور محاکمات مسکو، در ژانویه ۱۹۲۷ استالین انهدام جمعی کسانی را که با اسرار جنایات دادگاهی وی آشنایی داشتند، آغاز کرد. از سران سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) گرفته تا کارمندان عادی آن سازمان، همه آگاهان در معرض خطر انهدام و نابودی قرار گرفتند.

رفته رفته کسانی از کارمندان کمیته مرکزی حزب به جانشینی مسئولان اعدام شده سازمان امنیت منصوب گردیدند. کارمندان جدید فاقد تجربه بودند. حال آن که استالین برای تدارک نمایش دادگاهی جدید علیه بوخارین، ریکوف، کرستینسکی و دیگران به افراد باتجربه سازمان امنیت شوروی نیاز داشت.

استالین به خاطر اجرای این مقصود چندتن از رؤسای سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) را که شخصاً می شناخت، جدا کرد و آنان را زنده نگاه داشت. افراد مذکور عبارت بودند از: لئونید زاکوفسکی^۱ رئیس سازمان امنیت لنینگراد، ماتوی برمان^۲ رئیس

اداره اردوگاه‌های کار اجباری (مجمع‌الجزایر گولاگ) میخائیل فرینوفسکی^۳ رئیس اداره مرزبانی کل کشور، در ضمن استالین‌ردنس^۴ رئیس سازمان امنیت مسکو را که باجناب او بود نیز زنده نگاه داشت. خواهربانو نادرذا الیلویوا^۵ (همسر استالین) با ردنس ازدواج کرده بود.

استالین برای آن که نشان دهد از اعدام مسئولان سازمان امنیت شوروی (ان‌ک‌و) هدف خاصی را تعقیب نمی‌کند، اشخاص نامبرده را به امتیازهای دولتی مفتخر کرد و گذشته از آن فرینوفسکی، زاکوفسکی و برمان را به مقام معاونت یژوف کمیسر جدید امور داخله منصوب نمود. یژوف نیز به تبلیغات وسیعی در درون سازمان امنیت دست زد و چنین وانمود کرد که خدمتگزاران می‌توانند از امتیازهای عالی برخوردار گردند. در جلسات حزبی کارمندان سازمان امنیت شوروی از آنها به عنوان اعضای وفادار حزب تقدیر شد.

حوادث گذشته، مسئولان سازمان امنیت شوروی را نگران و آشفته کرده بود. اینان که از بازداشت مسئولان سازمان مدکور به هراس افتاده بودند، بی آن که کاری از دستشان برآید انتظار روزی را می‌کشیدند که نوبت خودشان فرا رسد. ولی ناگهان دستی جادویی آنان را از ردیف غمزدگان و افسردگان بیرون کشید و در اوج قدرت قرار داد.

اعتماد به میزان وفاداری زاکوفسکی و فرینوفسکی به اندازه‌ای بود که مأمور انهدام رفقای دیروز خود شدند. یکی از دردناکترین مناظر مسموم کردن اسلوتسکی بود که انجام آن به دوست قدیمی

1. Leonid Zakovski
 2. Matvei Berman
 3. Mikhail Frinovski
 4. Redens
 5. Nadezhda Allilueva

و بسیار نزدیکش فرینوفسکی واگذار شد.^۵ همه گمان می‌کردند که لطف استالین نسبت به زاکوفسکی، فرینوفسکی و برمان زاپیده^۶ تصادف است. با گذشت زمان اینان نیز به خطای خود پی خواهند برد. به این معاونان جدید یژوف توجهات خاصی مبذول گردید. کمیته مرکزی حزب از زاکوفسکی و فرینوفسکی که تا آن زمان جز گزارشهای اداری مطلبی ننوشته بودند، خواست که سلسله مقاله‌هایی علیه رهبران معترض پیشین " برای درج در جراید حزبی " بنویسند و پیشنهادهایی پیرامون بسیج اعضای سازمان جوانان به منظور مبارزه با " دشمنان حزب " ارائه نمایند. ژوئیة سال ۱۹۳۷ در روزنامه " پراودا " فرمان هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی مبنی بر اعطای نشان لنین به زاکوفسکی درج گردید. نشان مذکور در برابر " اجرای صمیمانه دستورات مهم دولت " به وی اعطا شد. پاییز همان سال کمیته مرکزی دستور داد کتاب زاکوفسکی زیر عنوان " راهزنان و جنایتکاران طرفدار تروتسکی و بوخارین " به مقیاس بسیار وسیع منتشر گردد. کمیته مرکزی توصیه کرد مطالب کتاب در حوزه‌ها و سازمانهای حزبی سراسر کشور مورد مطالعه قرار گیرد.

ماه مارس سال ۱۹۳۸ سومین دوره محاکمات مسکو که از سوی زاکوفسکی و فرینوفسکی و تا اندازه‌ای برمان تدارک شده بود پایان یافت. استالین به افراد مذکور از این پس احساس نیاز نمی‌کرده در ضمن این هر سه تن از مطالب بسیار مهمی آگاهی داشتند. آنها از همه رازهای گذشته و کنونی سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) از دوران ریاست منژینسکی و باگودا آگاه بودند. آنها از ماجرای مرگ بانو نادرذا اللیلویوا همسر استالین و قتل کیروف خیر داشتند. آنها نیک می‌دانستند که بر آول ینوکیدزه^۷ و سر گواورجو نیکیدزه

چه گذشت. زاکوفسکی و فرینوفسکی بر اسرار بسیار مهم استالین و ماجرای انهدام مارشال توخاچفسکی و دیگر فرماندهان ارتش سرخ واقف بودند. اینان در واقع شاهدان خطرناکی محسوب می‌شدند. استالین نمی‌توانست آنها را چون بسیاری دیگر به جاسوسی و خیانت متهم کند و از این رهگذر به ناپودی کشاند. زیرا به تازگی به عنوان "فرزندان وفادار حزب" مورد عنایت قرار گرفته بودند. لذا هر سه نفر را به دیگر وزارتخانه‌های اتحاد شوروی مأمور کردند. فرینوفسکی به سمت کمیسر (وزیر) دریاداری شوروی منصوب گردید. چندی پس از انتصاب جدید هر سه تن ناپدید شدند.

نزدیکترین دوست

شماره افراد انقلابی که به دستور استالین کشته شدند، به مراتب بیش از مجموع انقلابیونی بود که به فرمان همه تزارهای روسیه به قتل رسیدند. او نه تنها رقیبان بالفعل و بالقوه خود را نابود کرد، بلکه پیروان و طرفداران آنان را نیز دستخوش هلاک نمود. استالین برای این که شاهی در میان نباشد، همه شاهدانی را که خدمتگزار وفادار و در انجام جنایات مجریان گوش به فرمان او بودند نیز به هلاکت رسانید. او حتی دوستان فقازی بسیار نزدیک و قدیمی خود را نابود کرد. زیرا اینان از گذشته استالین خبر داشتند. از مجموع رشته‌های به هم پیوسته "تصفیه‌ها" و اعدام‌هایی که استالین در نهایت فریبکاری طی مدتی دراز ادامه داد، آنچه بیش از همه مرا به شگفتی واداشت قتل اول ینوکیدزه بود.

اول ینوکیدزه از روزگار جوانی نزدیکترین دوست استالین به شمار می‌رفت. او اواسط دهه ۱۹۳۰-۱۹۴۰ ینوکیدزه مقام عالی ریاست کمیته اجرائیه مرکزی را برعهده داشت. او تا این زمان چهره انقلابی پیشین خود را از دست داده به یکی از اشراف ممتاز شوروی

بدل شده بود. ینوکیدزه از محیط سرشار از تجمل و قدرت فراوان خویش سرمست گشت.

یکی از آشنایان قدیمی من چندین سال منشی مخصوص ینوکیدزه بود. روزی از او پرسیدم: ینوکیدزه به چه چیز علاقه دارد؟ اودرپاسخ چنین گفت:

آه، او بیش از هرچیز در اندیشه مقایسه زندگی خود با تزارهای پیشین روسیه است. اغلب می‌خواهد بداند که زندگیش بهتر از آنها است یا این که هنوز بدان پایه نرسیده است.

او که متوجه شگفتی من از این سخن شده بود افزود: با این وصف باید اضافه کنم ینوکیدزه " آدم بسیار خوبی است."

هرگز نفهمیدم استالین و ینوکیدزه، دو موجودی که اصلاً مشابه یکدیگر نبودند، چگونه توانستند تا بدان پایه دوست و نزدیک باشند. این افتراق حتی از ظاهرشان مشهود بود. ینوکیدزه مردی درشت اندام با موهای روشن و رفتاری مؤدب و دلپذیر بود. او به خلاف بسیاری از دست‌نشانندگان استالین به مقام و منصب خوداعتنائی نداشت. اطلاع کامل دارم که استالین در سال ۱۹۲۶ خواست او را عضو دفتر سیاسی (پولیت بورو) کند. ولی اول که مردی تنبل بود به استالین گفت: " سوسو^۱ من گرفتار کاری طاقت فرسا حوالم شد. بهتر است جای مرا به لازار (کاگانویچ) بدهی. او مدتها است که برای احراز این مقام تلاش می‌کند!"

استالین موافقت کرد. او می‌دانست که برای جلب ینوکیدزه نیازی به واگذاری منصب و عطایا نیست. او دوستی قابل اعتماد است. تا آنجا که اطلاع دارم، استالین چه در دفتر سیاسی و چه در دیگر مقامها

۱. استالین که نام فامیل اصلی او جوگاشویلی Dzugashvili بود پیش‌از انقلاب به نام کوبا Koba شهرت داشت. ولی دوستان بسیار نزدیک او را سوسو Sosso خطاب می‌کردند. -م-

هرگز در صدد بر نیامد جای کسی را به ینوکیدزه واگذارد و همانند دیگران او را با مقام و موقعیت به خود جلب کند.

هنگامی که ینوکیدزه را بهتر شناختم دانستم که علت امتناع او از عضویت دفتر سیاسی آن نبود که وی گرایشی به این گونه مناصب نداشت، بلکه علت دیگری داشت. ینوکیدزه می دانست که برای احراز مقام عضویت در دفتر سیاسی استالین، شرط حتمی، شقاوت و فقدان اصولیت است.

ینوکیدزه که بنا بر طبیعت خویش مردی مهربان بود، از کمک به دیگران لذت می برد. کسانی که در لحظات دشوار زندگی از ینوکیدزه یاری می طلبیدند، اغلب از اقدام خود سرور بودند. کمیته اجرائیه مرکزی به تقریب سبب تخفیف در مجازات افراد می شد، مشروط بر آن که مجازات بر عهده کمیته مزبور محول می گردید. زیرا ینوکیدزه در رأس این کمیته قرار داشت. همسران افراد معذور می دانستند ینوکیدزه تنها کسی است که می توان از وی تقاضای کمک کرد. ینوکیدزه به بسیاری از آنها مواد خوراکی می رسانید و هنگامی که خود و فرزندان شان بیمار می شدند، پزشک به بالین آنها می فرستاده استالین از این مسائل خبر داشت. ولی چون پای ینوکیدزه در میان بود، اغلب آنها را نادیده می انگاشت.

من خود زمانی شاهد ماجرای بودم که مبین شخصیت ینوکیدزه بود. سال ۱۹۳۳ هنگامی که به اتفاق اعضای خانواده ام در اتریش اقامت داشتم، شنیدم که ینوکیدزه به همراه پزشکان و منشی مخصوص خود به اتریش آمده است. او مدتی در بیمارستان خصوصی پروفیسور فن نوردن بستری شد و از آنجا برای استراحت به زمربینگرفت. چند نمره در بهترین هتل شهر را برای او آماده کردند. هنگامی که ینوکیدزه به وین آمد مادر سفارت شوروی از او دیدن کردیم. ینوکیدزه از ما دعوت کرد که روز تعطیل را با او بگذرانیم. در راه زمربینگ

به شهر کوچکی رسیدیم که بازار مکاره سنتی آن گشایش یافته بود. در بازار مکاره چرخ و فلک و دیگر وسایل تفریح دیده می‌شد. ما اتومبیل را متوقف کردیم و به تماشا ایستادیم. در نزدیکی جاده گروهی از کازاکهای ترک^۲ با لباسهای قفقازی خود در حال رقص بودند. کازاکها به محض دیدن اتومبیل ما نزدیکتر آمدند و به امید دریافت انعام درحالی که خنجرهای تیز برهنه در دست داشتند به رقصهای قفقازی پرداختند. کازاکها هرگز تصور نمی‌کردند که ما اعضای هیأت نمایندگی شوروی هستیم و در میان ما فردی قفقازی وجود دارد. هنگامی که اجرای رقص به پایان رسید، یکی از آنها به اتومبیل ما نزدیک شد، درحالی که از شدت جست و خیز به دشواری نفس می‌کشید، کلاه قفقازی خود را به سوی ما دراز کرد. ینوکیدزه کیف پول خود را از جیب بیرون آورد و یک اسکناس یکصد شلینگی در کلاه او جا داد. بعدبهمه رقاصان اشاره کرد نزدیکتر بیایند. به هر یک از آنها یکصد شلینگ بخشید که آن زمان معادل پانزده دلار بود. البته این پول کمی نبود. هنگامی که از آنجا به راه افتادیم، محافظ ینوکیدزه که همراه ما بود، او را مخاطب قرار داد و گفت:

اول سافرونویچ^۳ اینها کازاکهای سفید بودند!^۴

ینوکیدزه درحالی که چهره‌اش سرخ شده بود درپاسخ گفت: چه مانعی دارد؟ آنها هم انسان هستند...

آن زمان گرچه سخاوت ینوکیدزه موردپسند خاطر من نبود، باید اعتراف کنم که رفتار انسانی او تأثیری عمیق در من باقی گذارد.

2. Terek

۲. نام پدر ینوکیدزه سافرون Safron بود لذا او را Avel Safronovich خطاب می‌کردند. -م.

۴. مقصود از کازاکهای سفید، کازاکهای ضدانقلابی متعلق به گارد سفید است. -م.

در دل گفتم: يك خانواده روستایی کلخوزی برای به دست آوردن پولی که ینوکیدزه ظرف يك دقیقه به گازاکها داد، ناگزیرند يك سال تمام زحمت بکشند. هرگاه شخص دیگری به جای اول ینوکیدزه مسی بود، او را از حزب اخراج می‌کردند. ولی اول ینوکیدزه چنین محظوری نداشت.

ینوکیدزه گرچه می‌توانست شوهر و پدر خوبی باشد، ولی همسر و فرزند نداشت. او همه مهر و محبت خود را صرف اطرافیان و فرزندان دوستان و آشنایان خویش می‌کرد و به آنان هدایایی گرانبها می‌داد. در دیده فرزندان استالین پدر عبوس و ترشروی آنها جان‌نپیست و محبوبیت نداشت. ولی در عوض "عمو اول" را سخت دوست داشتند. زیرا "عمو اول" با آنها شنا و اسکی بازی می‌کرد و پیرامون اجنه‌های کوهستان سوانتی^۵ و عجایب قفقاز داستانها می‌گفت.

اول ینوکیدزه نه تنها محبوب فرزندان استالین بود، بلکه دوست نزدیک همسرش نادرذا الیلویوا به شمار می‌رفت. اول ینوکیدزه با پدر نادرذا دوستی داشت و با نادرذا از اوان کودکی آشنا بود. در بیشتر موارد که نادرذا الیلویوا و استالین با یکدیگر قهر می‌کردند اول نقش میانجی را ایفا می‌نمود.

همه گمان داشتند که از مجموع اطرافیان و نزدیکان استالین، تنها ینوکیدزه دارای موقعیت استواری است. ولی مغضوب شدن ناگهانی او در آغاز سال ۱۹۳۵ بسیاری از مسئولان سازمان امنیت شوروی (ان‌ک‌و. د.) را در بن بست قرار داد و شایعاتی را موجب گردید. کسانی که مقاله ینوکیدزه را در یکی از شماره‌های ماه ژانویه ۱۹۳۵ روزنامه "پراودا" خوانده بودند، می‌توانستند با مشاهده وضع ینوکیدزه حدس بزنند که خود نیز وضع پایداری نخواهند

داشت. ینوکیدزه طی مقاله مذکور یادآور شد که خاطرات بعضی از نویسندگان پیرامون فعالیت مخفی بلشویکها در قفقاز با خطاها و تحریفهای زیادی همراه شده که مستوجب اصلاح است. او به ویژه خطای خود را یادآور شد و اعلام نمود که در بیان نقش خود پیرامون فعالیت مخفی بلشویکها در باکو راه اغراق پیموده است. در ضمن مطالب اغراق آمیز مذکور در دایرةالمعارف بزرگ شوروی نیز نقل شده است.

از مقاله ینوکیدزه که کوشید نقش خود را ناچیز و نقش استالین را بزرگ جلوه دهد، چنین بر نمی آید که مفضوب واقع شده است. این زمان در مسکو اقدامات وسیعی پیرامون جعل و تحریف تاریخ حزب صورت می گرفت. هدف این جعلیات معرفی استالین به عنوان قهرمان بزرگ فعالیت مخفی بلشویکها بود. بسیاری گمان می کردند که ینوکیدزه با نگارش مقاله خود آنها را در نگارش رویدادهای گذشته راهنمایی کرده است. زیرا در خاطرات بلشویکهای قدیمی از استالین یادی نشده بود. هرگاه نامی نیز از وی به میان می آمد توجهی بدان معطوف نمی گردید. ولی اکنون چنین کاری گناه تلقی می شد.

اطرافیان به خلاف دیگر موارد با تأخیر زیاد متوجه تغییر روابط استالین و ینوکیدزه شدند. سبب عمده آن بود که استالین به امید توافق، اختلاف خود با ینوکیدزه را از دیگران پنهان می داشت. حتی " اخراج " ینوکیدزه از کرمین، شبهه ای ایجاد نکرد. او اسط فوریه ۱۹۳۵ استالین با لاورنتی بریا^۶ دبیر کمیته مرکزی حزب در قفقاز به گفتگوی تلفنی پرداخت و به او دستور داد نامه ای به مسکو ارسال دارد و تقاضا کند " رفیق ینوکیدزه را به قفقاز اعزام دارند تا ینوکیدزه در رأس کمیته اجرائیه مرکزی فدراسیون ماوراه

قفقاز قرار گیرد.

چند روز بعد در روزنامه "پراودا" خبری انتشار یافت مبنی بر این که کمیته اجرائیه مرکزی اتحاد شوروی ضمن موافقت با تقاضای جمهوری شوروی فدراتیو قفقاز رفیق ینوکیدزه را به تفلیس اعزام می‌دارد. از ظاهر مسئله چنین برمی‌آید که گویا استالین ینوکیدزه را به عنوان نماینده تام‌الاختیار خود به قفقاز اعزام داشته است. ولی کسانی در کرملین می‌دانستند که ینوکیدزه با احترام به قفقاز اعزام نشده است. بلکه استالین با نوك چکمه خود او را به سوی قفقاز پرتاب کرده است. ولی همین افراد نیز نمی‌دانستند چه عاملی موجب غضب و قهر استالین با یگانه دوست نزدیکش شده است.

مسافت مسکو-تفلیس را با قطار ظرف سه روز می‌توان طی کرد. کافی بود ینوکیدزه در طول راه اندکی به حال و آینده خود می‌اندیشید تصور می‌کنم استالین انتظار داشت که ینوکیدزه پس از ورود به تفلیس نامه‌ای به او بنویسد و تقاضای آشتی کند. در این صورت گرچه ممکن بود ینوکیدزه مدتی کوتاه برای حفظ ظاهر در قفقاز باقی بماند، ولی سرانجام به مسکو باز می‌گشت. هرگاه چنین می‌شد کسی در محیط حزبی از قهر و اختلاف این دو دوست آگاهی نمی‌یافت و به علل آن نیز پی نمی‌برد.

ولی ینوکیدزه چنین نامه‌ای ننوشت و ابراز پشیمانی نکرد. شاید با خود فکر می‌کرد به عنوان شخصیت اول قفقاز وضع زندگی او با مسکو تفاوتی نخواهد داشت. در ضمن او در قفقاز تولد یافت و بهترین سالهای زندگی و جوانی او با این سرزمین مرتبط بود.

استالین چند هفته منتظر ماند. وقتی یقین حاصل کرد که ینوکیدزه قصد ابراز پشیمانی ندارد، تصمیم گرفت از طریق توسل به خشونت، رقیب را به زانو درآورد. او به پریا دستور داد که "انتخاباً" ینوکیدزه در مقام ریاست هیأت اجرائیه مرکزی فدراسیون مـاـوراء

قفقاز را متوقف کند. طبق دستور استالین ریاست یکی از آسایشگاههای گرجستان را به او پیشنهاد کردند. این بدان شباهت داشت که ریاست بانک را به کسی پیشنهاد کنند. ولی همین که شخص مذکور به محل مأموریت رفت به او اعلام شود که پست نامه رسان برای وی در نظر گرفته شده است.

ضربه‌ای سهمگینتر از این برای ینوکیدزه متصور نبود. پس از این پیشنهاد تحقیرآمیز، بسیاری از افراد حزب دانستند که اختلاف میان ینوکیدزه و استالین اصلاح‌پذیر نیست. رجال گرجستان که در ایستگاه راه آهن تفلیس به اقبال ینوکیدزه شتافته بودند، همین که او را در خیابان می‌دیدند، روی برمی‌تافتند.

ینوکیدزه تصمیم گرفت با استالین قطع رابطه کند. ولی استالین چنین گمانی نداشت. بی‌اعتنائی ینوکیدزه خواب از چشم او ربوده بود. استالین با خود اندیشید حال که نمی‌تواند ینوکیدزه را چون دوستی گناهکار به ابراز پشیمانی وادارد، چاره‌ای نیست جز آن که او را چون دشمن تحت فشار قرار دهد و به زانو درآورد. استالین برای اجرای این مقصود وسایل متعدد در اختیار داشت. یکی از این وسایل بازستاندن اتومبیل و راننده بود. گام بعدی محرومیت اشخاص از دریافت خواربار و وسایل مورد نیاز از فروشگاههای دربسته و مخفی کرم‌لین بود. هرگاه شخصی که مغضوب شده بود، از اعضای دولت به شمار می‌رفت، او را از خانمهای دولتی و نگهبانان محافظ محروم می‌کردند. همه این تدابیر یکی پس از دیگری در مورد ینوکیدزه به کار گرفته شد.

ینوکیدزه دوماه در تفلیس به انتظار نشست و سرانجام به مسکو بازگشت. با این که ینوکیدزه یکی از رجال عمده کشور محسوب می‌شد، مع‌هذا در هیچیک از خانمهای دولتی مسکو و اطراف آن شهر جایی برای خود نیافت. ناگزیر در هتل "متروپول" اقامت

گزید. اتاقی درحد مأموران عادی شوروی و روزنامه نگاران و جهانگردان خارجی در اختیار او گذاردند.

یاگودا و دیگر نزدیکان استالین تلاش کردند ینوکیدزه را قانع کنند که ابراز پشیمانی کند و عذر " گناهان " خود را بخواهد. ولی ینوکیدزه تسلیم نشد. استالین همین که از سرسختی ینوکیدزه آگاهی یافت، به یاگودا دستور داد به جمع آوری اطلاعات پردازد و گزارشی علیه ینوکیدزه به دفتر سیاسی تسلیم کند.

همه از گناه ینوکیدزه آگاهی داشتند. ینوکیدزه و دوستش کاراخان^۸ معاون وزارت امور خارجه اتحاد شوروی را به گونه ای حمایت خاص از هنر متهم کردند. گفته می شد که این دو شخصیت، رقاصه های جوان بالشوی تاتر^۹ مسکو را تحت حمایت خود قرار داده اند. حال آن که اتهام مذکور گناه و جنایتی محسوب نمی شد. هردو مردانی خوش قیافه و از رجال کرم لین بودند. از این رو توجه رقاصه ها را به خود جلب می کردند. تا آنجا که می دانم، ینوکیدزه و کاراخان هیچ کدام همسر اختیار نکرده بودند. از این رو بسیاری از رقاصه های بالشوی تاتر آرزوی همسری آنان را در سر می پروراندند. چنان که پیشتر اشاره کردم، یکی از گناهان ینوکیدزه مساعدت به همسران و فرزندان رجال حزبی زندانی و یا معدومی بود که زمانی از دوستان وی به شمار می رفتند. استالین از این ماجرا خبر داشت. ولی اکنون زمان آن فرارسیده بود که از یاری و سخاوتمندی ینوکیدزه به عنوان گناهی نابخشودنی بهره گیرد.

۴ 7. Metropol

۸. کاراخان (قزاخان) همان کسی است که شهرت دارد به نمایندگی از سوی استالین برای نجات مرحوم تیموراش از زندان رضا شاه با هدایایی به تهران آمد. ولی توفیقی نیافت. مرحوم تیموراش در زندان به قتل رسید. -م-

9. Bolshoy teatr

هرگاه یاگودا با دقت بیشتری بایگانی سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) را مورد مطالعه قرار می‌داد به گزارش مهمی برمی‌خورد که مؤید یکی از گناهان بزرگ ینوکیدزه بود. ینوکیدزه به دو دختر زیبا از کارمندان دبیرخانه کمیته اجرائیه مرکزی توصیه‌نامه‌ای با امضای خود و مهر ریاست جمهوری تسلیم کرد و مبالغی ارز خارجی در اختیار آنها گذارد تا همراه با هیأت نمایندگی بازرگانی شوروی به خارج از کشور سفر کنند. دو دختر مذکور چون کشور را ترک گفتند، از بازگشت به اتحاد شوروی خودداری کردند.

تازه این مسئله مهم شمرده نمی‌شد. اتهام بزرگ ینوکیدزه آن بود که وی دستگاه کمیته اجرائیه مرکزی و کرملین را از عناصر نایاب پر کرد. این اتهام از سوی استالین به یاگودا گفته شد. حال آن‌که در اتهام مذکور ذره‌ای حقیقت وجود نداشت. بازرسی میزان صداقت کارمندان کاخ کرملین به ینوکیدزه ارتباط نداشت، بلکه در حیطه وظایف سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) بود. برای آن‌که به اتهام وارده صورت جدی داده شود، سازمان امنیت با شتاب دهها تن از کارمندان را از دیدگاه سیاسی نامطمئن اعلام کرد. در نتیجه کارمندان مذکور اخراج شدند.

در میان کارمندان کرملین بانوی سالمند و بسیار با فرهنگ بود که از دوران پیش از انقلاب در کاخ مذکور خدمت می‌کرد. این بانوی بی‌آزار اصلاً اهل سیاست نبود و تنها با آثار هنری که از روزگار تزارهای روسیه در کاخ باقی مانده بود، سروکار داشت. بانوی مذکور

۱۰. کمیته اجرائیه مرکزی سراسر روسیه پیش از تصویب قانون اساسی سال ۱۹۳۶ عالیترین ارگان قانونگذاری اتحاد شوروی بود. پس از تصویب قانون اساسی مذکور شورای عالی اتحاد شوروی جانشین کمیته اجرائیه مرکزی شد. — م.

تنها کارمندی بود که می‌توانست از عهده پذیراییها و ضیافت‌های رسمی کاخ کرملین برآید. این بانو شیوه پذیرایی را به همسران رجال کرملین نشین می‌آموخت و آنها را با رفتار اشرافی آشنا می‌کرد. همگی، از جمله استالین بانوی مذکور را بیگانه نمی‌دانستند ولی اکنون که زمان حمله به ینوکیدزه فرا رسیده بود، استالین به یاگودا دستور داد که این بانوی محترم و سالخورده را به عنوان اشراف زاده جا بزند و تاریخچه‌ای ساختگی درباره او پدید آورد و این تاریخچه را با ینوکیدزه ارتباط دهد. اشراف زاده در کرملین! به راستی استالین در تدارک این‌گونه نمایشنامه‌ها برای پرونده سازی استاد و چیره دست بود.

من حادثه دیگری را به یاد دارم که اینک از نظر خوانندگان می‌گذرد. هشت سال پیش از این ماجرا، در سال ۱۹۲۷ یاگودا به استالین گزارش داد که سازمان امنیت چاپخانه کوچکی را کشف و مصادره کرده است. در این چاپخانه گروهی از جوانان طرفدار تروتسکی، اوراقی علیه استالین چاپ می‌کردند. چاپخانه مذکور توسط یکی از مأموران سازمان امنیت شوروی به نام ستروئیلوف^{۱۱} کشف شد. ستروئیلوف به جوانان ساده لوح طرفدار تروتسکی وعده داده بود مقداری کاغذ و وسایل چاپ در اختیار آنها قرار دهد. وی از این رهگذر به چاپخانه راه یافت و محل آن را کشف کرد. استالین پس از شنیدن گزارش یاگودا پیرامون این ماجرا گفت: "بسیار خوب، حالا مقام مأمور خود را ارتقاء دهید و او را به عنوان یکی از افسران گارد سفید نیروهای ژنرال ورانگل^{۱۲} معرفی کنید و در گزارش خود بنویسید که تروتسکیست‌ها با نیروهای گارد سفید ورانگل همکاری داشتند."

11. Stroilov

12. Vrangl

افسانه اشراف زاده کرملین درست همانند ماجرای افسر گارد سفید نیروهای ورانگل بود.

کمیسیون تفتیش مرکزی با استناد به گزارش یاگودا، ینوکیدزه را به گناه " فساد سیاسی و انحطاط اخلاقی " از حزب اخراج کرد. تصمیم کمیسیون تفتیش مرکزی، هفتم ژوئن سال ۱۹۳۵ از طریق جراید انتشار یافت. ینوکیدزه به انحطاط اخلاق و مفتضح کردن دستگاه کرملین و کمیته اجرائیه مرکزی و وارد کردن عناصر ناباب به این دستگاه متهم گردید. گفته شد که ینوکیدزه به نقاب " عموی مهربان " دشمنان دولت شوروی را تحت حمایت خود قرار می‌داد.

پس از این ماجرا یاگودا به ینوکیدزه اطلاع داد که هرگاه خواست استالین را به کار نبندد و به صورت آشکار به گناهان خود اعتراف و ابراز پشیمانی نکند، به خیانت و جنایت سیاسی متهم خواهد شد. این در حکم تهدید ینوکیدزه از سوی یاگودا بود. او به ینوکیدزه فهماند که خودداری از این دستور زندان و اعدام در پی خواهد داشت. گمان دارم ینوکیدزه تا آخرین لحظه زندگی باور نداشت به این که استالین چنین شیوه‌ای را در مورد او به کار گیرد. ولی ینوکیدزه نیک می‌دانست که " سوو " چگونه موجودی است. از این رو به وعده‌های استالین اعتنا نکرد و بر خود افترا نبست. البته ینوکیدزه زن و فرزند نداشت. تا درباره زندگی آنان نگران باشد.

تا زمانی که اورجو نیکیدزه زنده بود، استالین از وارد آوردن ضربه قطعی بر ینوکیدزه خودداری کرد. زیرا اورجونیکیدزه، استالین و ینوکیدزه به عنوان گروه سه گانه گرجی شهرت داشتند. ولی در فوریه سال ۱۹۳۷ اورجو نیکیدزه ناگهان درگذشت.^{۱۳} پس از مرگ

۱۳. در اتحاد شوروی چنین شهرت داشت که اورجونیکیدزه خود کشی کرد. ولی روی مدون در کتاب " در دادگاه تاریخ " خلاف این نظر را ارائه کرده و معتقد است که اورجونیکیدزه توسط ماموران استالین به قتل رسید. م.

اورجو نیکیدزه استالین تصمیم گرفت کار ینوکیدزه را تمام کند.
هنگامی که ینوکیدزه از سران سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) شنید که به جاسوسی و خیانت متهم شده است، زارزار گریست. تا این لحظه ینوکیدزه یقین داشت که استالین علیه او به چنین رذالتی دست نخواهد زد.

برخورد بازپرسان سازمان امنیت شوروی نسبت به ینوکیدزه، به اندازه رهبران معترض پیشین با خشونت آمیخته نبود. مسئولان سازمان امنیت شوروی برای تصفیه حساب با معترضان ده سال تمام تمرین کردند. ولی ینوکیدزه هرگز در هیچ اعتراضی شرکت نداشت. او تا این اواخر از گروه بسیار محدود کرملمین نشینان به شمار می‌رفت. بازپرسان سازمان امنیت شوروی می‌ترسیدند از این که مبادا استالین در آخرین لحظه بر سر لطف آید و ینوکیدزه را به جایگاه پیشین بازگرداند. آنگاه ینوکیدزه ممکن است از آنها انتقام گیرد.
ینوکیدزه ضمن گفتگو با بازپرسان حقیقت اختلاف و قهر خود با استالین را بیان کرد و چنین گفت:

" همه گناه من از این قرار است. هنگامی که استالین به من گفت قصد دارد زینویف و کامنف را محاکمه و اعدام کند، کوشیدم تا او را از این کار بازدارم. به او گفتم، سوگو آنها همانند من و تو از بلشویکهای قدیمی هستند. تو نباید خون بلشویکهای قدیمی را بر زمین بریزی! لحظه‌ای فکر کن، ببین دنیا به ما چه خواهد گفت! استالین چنان نگاه خشم آلودی به سوی من افکند، گویی پدرش را کشته بودم. پس آنگاه به من گفت: اول، به خاطر داشته باش، هرکس با من نباشد، دشمن من است!"

سرانجام مبارزه نابرابر ینوکیدزه و استالین به پایان رسید.
نوزدهم دسامبر سال ۱۹۳۷ در جراید خبر کوتاهی بدین مضمون درج شد:

دادگاه نظامی در جلسهٔ سری خود ینوکیدزه، کاراخان (قراخان) و پنج تن دیگر را به جرم فعالیت‌های جاسوسی و تروریستی به اعدام محکوم کرد. حکم دادگاه بی‌درنگ به مرحلهٔ اجرا گذارده شد.

نادژدا الیلویوا، پاول الیلویف^۱

۱

در سال ۱۹۱۹ استالین که مردی چهل ساله بود با دوشیزه جوانی به نام نادژدا الیلویوا ازدواج کرد. دوشیزه مذکور آن زمان هفده ساله بود. استالین برادر او را نیز همراه عروس به خانه برد. مردم شوروی نخستین بار در ماه نوامبر سال ۱۹۳۲ نام نادژدا الیلویوا را شنیدند. این زمان او مرده بود و در خیابانهای مسکو مراسم تشییع جنازه بزرگی برای بانوی مذکور برگزار شد. استالین خود این مراسم را ترتیب داده بود. مراسم تشییع جنازه مذکور همانند مراسم خاکسپاری ملکه‌های روسیه به صورتی مجلل و باشکوه برگزار گردید.

بانو نادژدا الیلویوا در سن سی سالگی درگذشت. همه می‌خواستند علت مرگ نابهنگام او را بدانند. خبرنگاران خارجی مقیم مسکو که خبر رسمی پیرامون مرگ همسر استالین دریافت نکرده بودند، ناگزیر از شایعات بهره می‌جستند. به عنوان نمونه گفته می‌شد که بانو الیلویوا در نتیجه تصادف اتومبیل، یا به سبب ابتلا به بیماری

1. Pavel Alliluev

آپاندیسیت و چیزهایی از این قبیل درگذشت.

در شایعات مذکور روایاتی وجود داشت که برای استالین قابل پذیرش بود. ولی او از این روایات استفاده نکرد. چندی بعد استالین چنین شایع کرد که گویا همسرش بیمار بود و دوره نقاهت خود را می‌گذرانید. ولی به خلاف توصیه پزشکان زودتر از وقت مناسب، تخت بیماری را ترك کرد و در نتیجه به سبب بروز عوارض ناشی از بیماری بدرود زندگی گفت.

چرا گفته نشد که او به سبب بیماری درگذشت؟ البته علت خاصی وجود داشت. زیرا درست نیم ساعت پیش از مرگ، اطرافیان، رجال شوروی و همسرانشان طی مراسم کنسرتی که در کرملین برگزار شد، بانو نادژدا الیلویوا را سرزنده و تندرست دیدند. کنسرت در تاریخ هشتم اکتبر سال ۱۹۳۲ به مناسبت پانزدهمین سالگرد انقلاب اکتبر برگزار شد.

چه عاملی سبب مرگ نابهنگام بانو نادژدا الیلویوا گردید؟ در میان کارمندان سازمان امنیت شوروی دوشایعه وجود داشت. یکی از این دو شایعه توسط رؤسا به کارمندان گفته شد. طبق این شایعه چنین آمده بود که بانو نادژدا الیلویوا با تپانچه خودکشی کرد. شایعه دیگر که سخت آهسته و در محافل بسیار نزدیک گفته می‌شد، آن بود که استالین همسر خود را با شلیک تیر از تپانچه کشته است. یکی از کارمندان زیردست سابق من که او را برای حفاظت شخصی استالین توصیه کرده بودم، ماجرا را به تفصیل برای من شرح داد. آن شب وی در آپارتمان استالین نگهبان بود. او گفت:

" اندکی پس از بازگشت استالین و همسرش از کنسرت، از اتاق خواب آنها صدای تیر شنیده شد. ما در حال خود را به آنجا رساندیم. بانو الیلویوا در حالی که لباس شب ابریشمین مشکی برتن داشت، با موهای آشفته، کف اتاق نقش بر زمین شده بود. در کنار او تپانچه‌ای

به چشم می‌خورد."

در سخن او نکته‌ای شگفتی انگیز وجود داشت. او کلامی بر زبان نیاورد از این که در آن لحظه استالین کجا بود؟ پس از شلیک تیر و ورود محافظان به خوابگاه، آیا استالین در آنجا بود؟ نگهبان مذکور حتی پیرامون عکس‌العمل استالین در برابر مرگ نابهنگام همسرش سخنی نگفت. وی کلامی پیرامون این نکته بر زبان نیاورد که آیا استالین دستور احضار پزشک را صادر کرد یا نه؟ ۰۰۰ در من چنین احساسی پدید آمد که نگهبان مذکور می‌خواست مطلب بسیار مهمی را با من در میان گذارد. او در انتظار پرسش از جانب من بود. من که از ادامه این گفتگو به هراس افتاده بودم، با شتاب موضوع صحبت را تغییر دادم.

بدین روال از طریق شاهد عینی دانستم که نادژدا الیلویوا با شلیک تپانچه کشته شد. چه کسی تپانچه را شلیک کرد؟ این رازی است که تاکنون فاش نشده است. هرگاه از همه آنچه که درباره این زن و شوهر می‌دانستم، نتیجه‌گیری کنم، پس آنگاه می‌توانم بگویم که مرگ مذکور حاصل خودکشی بوده است.

رئیس سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) از وجود قهر و اختلاف در زندگی استالین و همسرش آگاهی داشتند. استالین که از قدرت و حاکمیت نامحدود خویش و تملق و چاپلوسی بیش از اندازه اطرافیانش مغرور شده بود، می‌دانست هر سخن و عمل وی همواره با تأیید و تحسین مشترک همگان مواجه می‌گردد. از این رو به خود اجازه می‌داد در حضور همسرانشان به چنان شوخیهای زشتی دست زند که هیچ بانوی نجیب و محترمی تحمل شنیدن آنها را نداشت. بانوی مذکور احساس می‌کرد که استالین با رفتار تحقیرآمیز نسبت به او به ویژه در حضور دیگران و با شرکت میهمانان، لذت می‌برد. بانو الیلویوا که از این گونه رفتار استالین شرم داشت، می‌کوشید تا

استالین را از این کار بازدارد. ولی کوششهای این بانوی خجول همواره با عکس‌العملهای شدید استالین مواجه می‌شد و گاه در حال مستی مادر او را به‌زشتی دشنام می‌داد.

نگهبانان که این بانوی بی‌آزار، صمیمی و مهربان را دوست می‌داشتند، بارها او را در حال گریه مشاهده کردند. او به‌خلاف دیگر بانوان، امکان معاشرت آزاد با دیگران را نداشت و نمی‌توانست طبق میل خود دوستی برگزیند. او حتی نمی‌توانست افسراد مورد علاقه خود را "به خانه خود-خانه استالین" دعوت کند. او برای هرکاری باید از استالین و رؤسای سازمان امنیت شوروی که مسئول حفظ جانش بودند، اجازه می‌گرفت.

سال ۱۹۲۹ هنگامی که اعضای حزب و سازمان جوانان به خاطر اعتلای صنعت تحت شعار صنعتی کردن سریع کشور بسیج شده بودند، نادژدا الیلویوا خواست تا خود سهمی در این کار ادا کند. لذا ابراز تمایل کرد به یکی از آموزشگاههای فنی کشور برود و کسب تخصص کند. استالین حاضر نبود چنین مطلبی را از دهان او بشنود. نادژدا الیلویوا از اول ینوکیدزه تقاضای کمک کرد. ینوکیدزه ماجرا را با سرگواورجو نیکیدزه در میان گذاشت. آن دو مشترکاً استالین را راضی کردند که به همسرش اجازه تحصیل دهد. او دانشکده صنایع نساجی را برگزید و در رشته تولید الیاف مصنوعی به تحصیل پرداخت.

بدین‌روال همسر دیکتاتور جبار، دانشجو شد. همه اقدامات لازم به عمل آمد تا در دانشکده کسی جز رئیس دانشکده نداند که نادژدا الیلویوا همسر استالین است. پائوکر رئیس اداره عملیات سازمان امنیت شوروی دو مأمور مخفی خود را به عنوان دانشجو به کلاس درس نادژدا الیلویوا فرستاد. آنها مسئول حفظ جان او بودند. به‌رآنکه اتومبیل که مسئول رفت و آمد بانوی مذکور بود،

دستور داده شد که مقابل درب انستیتو توقف نکند، بلکه اتومبیل را در کوچه دیگری پارک کند و در آنجا منتظر نادژدا الیلویوا باشد. سال ۱۹۲۱ بانو الیلویوا یک دستگاه اتومبیل گاز شوروی که درست از روی مدل اتومبیل‌های فورد آمریکایی ساخته شده بود، به عنوان هدیه دریافت کرد. از این پس او بدون راننده به دانشکده می‌رفت. مأموران سازمان امنیت شوروی با اتومبیل دیگری او را تعقیب و مشایعت می‌کردند. اتومبیل جدید او شبیه دانشجویان و مسئولان دانشکده را برنیانگیخت. آن زمان در مسکو صدها شخصیت کشور اتومبیل شخصی داشتند. بانو الیلویوا از این‌کس که توانسته بود از محیط مسدود کرملین خارج شود، بسیار خرسند بود. او که تصور می‌کرد خدمت دولتی مهمی انجام می‌دهد با شور و هیجان اوقات خود را صرف تحصیل می‌نمود.

استالین که به همسرش اجازه داده بود با افراد عادی شوروی معاشرت کند، مرتکب خطای بزرگی شده بود. همسر استالین تا آن زمان تنها از طریق جراید و اظهارات رسمی مقامات مسئول و گنجره‌های حزب، از سیاست دولت آگاه می‌شد. همه چیز به عنوان توجه خاص حزب به امر بهبود زندگی مردم وانمود می‌گشت. بانو الیلویوا می‌دانست که مردم باید به خاطر منعتی کردن کشور فداکاری نکنند. ولی او به تبلیغات موجود باور داشت و گمان می‌کرد که سطح زندگی مردم، همه ساله ارتقاء می‌یابد و بهتر می‌شود.

بانو نادژدا الیلویوا در دانشکده متوجه شد که همه ادعاهای مذکور دروغ است. او وقتی فهمید که همسران و فرزندان کارگران و کارمندان از حق دریافت کارتهای جیره بندی محرومند و لذا قادر به دریافت خواربار نیستند، سخت شگفت زده شد. او اطلاع یافت که هزاران دختر شوروی که در مشاغل ماشین‌نویسی، منشی و دیگر مشاغل کوچک کار می‌کنند، برای زنده ماندن و کمک به والدین خود

که توانایی کارکردن را ندارند، ناگزیر از خودفروشی هستند. تازه اینها از مصائب دهشتبار جامعه نبود. دانشجویانی که برای جمع‌کردن کشاورزی بسیج و اعزام شده بودند، برای بانو الیلویوا از اعدامهای جمعی و تبعید همگانی روستاییان، از قحطی و گرسنگی دهشتبار در اوکراین، از فاجعه هزاران کودک آواره، بی سرپرست و یتیم که با گدایی روزگار می‌گذرانند، داستانها گفتند. نادژدا الیلویوا که گمان داشت استالین از کارهای دولت اطلاع ندارد، آنچه در دانشکده شنیده بود برای او و ینوکیدزه بیان کرد. استالین از شنیدن این مطالب سرباز زد و به همسرش گفت که: "تحت تأثیر تلقینات تروتسکیستها قرار گرفته است." استالین همسرش را از توجه به این گفته‌ها برحذر داشت.

چندی بعد دوتن از دانشجویانی که از اوکراین بازگشته بودند، برای نادژدا الیلویوا حکایت کردند که در نواحی قحطی زده آن جمهوری نمونه‌هایی از خوردن گوشت انسان را مشاهده کرده‌اند. آنها اظهار داشتند که شاهد دستگیری دو برادر بودند که گوشت انسان برای فروش به همراه داشتند. الیلویوا که سخت دچار شگفتی و هراس شده بود، ماجرا را به استالین و پائوکر رئیس گارد محافظان شوهرش گفت.

استالین تصمیم گرفت به اشارات خصمانه در درون خانه خود پایان دهد. او به همسرش ناسزا گفت و ضمن ادای دشنامهای زشت نسبت به مادرش اعلام کرد که دیگر حق ندارد به دانشکده برود. استالین به پائوکر دستور داد که دو دانشجویی را که مطالب مذکور را با نادژدا الیلویوا در میان گذاشته بودند، شناسایی و بازداشت کند. انجام این مأموریت دشوار نبود. زیرا مأموران مخفی پائوکر که همواره مراقب بانو الیلویوا بودند، می‌دانستند که چه کسانی با وی ملاقات کرده‌اند و به تقریب پیرامون چه مائلی گفتگو

داشته‌اند. استالین پس از شنیدن این مطالب از همسرش، به سازمان امنیت شوروی و کمیسیون تفتیش مرکزی حزب دستور داد که در کلیه دانشگاهها، دانشکدهها و مؤسسات آموزشی کشور، کار پاکسازی را آغاز کنند و نسبت به دانشجویانی که برای اجرای طرح جمعی کردن کشاورزی اعزام شده بودند، توجه خاصی مبذول دارند.

بانو اللیلویوا دو ماه تمام از رفتن به دانشکده محروم شد. وی تنها در نتیجه مداخله ینوکیدزه " فرشته نجات " خویستس، توانست دوره دانشکده را به پایان رساند.

سه ماه پس از مرگ بانو اللیلویوا، پائوکر در خانه خود مجلس ضیافتی ترتیب داد. در مجلس ضیافت از بانو اللیلویوا سخن به میان آمد. یکی از حاضران پیرامون مرگ نابهنگام او ابراز تأسف کرد و گفت که این بانوی مؤدب و نرمخو هرگز از مقام و موقعیت خاص خود بهره نداشت.

پائوکر باحالتی تمسخرآمیز گفت: نرمخو؟ معلوم می‌شود او را شناختید. او سخت عصبانی و پرخاشگر بود. میل داشتم حضور می‌داشتید و می‌دیدید که او چگونه روزی شوهرش را مخاطب قرار داد و پرخاشگرانه به او گفت: " تو ظالم و ستمگری! فرزند خود را آزار می‌دهی، به همسرت ستم روا می‌داری... تو همه مردم را دچار ظلم و ستم خود کرده‌ای! "

من درباره اختلاف و قهر میان اللیلویوا و استالین مطالبی شنیده بودم. تابستان سال ۱۹۳۱ در آستانه روزی که قرار بسود زن و شوهر برای استراحت به قفقاز بروند، اختلاف بروز کرد. استالین که خشمگین شده بود، دشنامهای بازاری نصیب همسرش کرد. روز بعد نادژدا برای حرکت آماده شد. در این موقع استالین برای صرف ناهار به خانه آمد. پس از صرف ناهار نگهبان يك جامه دان متوسط و کیف دستی استالین را درون اتومبیل جا داد. دیگر وسایل قبلا

به قطار مخصوص استالین حمل شده بود. بانو الیلویوا جعبه‌ای را که کلاه وی در آن قرار داشت، به دست گرفت و به نگهبان گفت، جامه دانش را درون اتومبیل قرار دهد. ناگهان استالین همسرش را مخاطب قرار داد و گفت: "تو با من نخواهی آمد! تو در اینجا خواهی ماند!"

استالین و پاتوکر سوار اتومبیل شدند و رفتند. بانو الیلویوا درحالی که جعبه کلاه را در دست داشت، حیرت‌زده همچنان ایستاده بود.

چنین به نظر می‌رسد که بانو الیلویوا هیچ راهی برای رهایی از شر استبداد و خودکامگی شوهرش مشاهده نمی‌کرد. در سراسر کشور قانونی وجود نداشت تا او را مورد حمایت قرار دهد. رابطه آنها، رابطه زن و شوهری نبود، او برای رهایی و نجات خود از این بلا چاره‌ای جز مرگ نمی‌دید.

جسد بانو الیلویوا بنابر معمول سوزانده نشد. او را در گورستان به خاک سپردند. این وضع نیز گروه کثیری را به شگفتی واداشت. در مسکو از مدت‌ها پیش معمول شده بود که جسد افراد حزبی را بسوزانند و خاکستر آن را دفن کنند. هرگاه فقید شخصیت برجسته‌ای می‌بود، خاکستر او را در دیوار کرملین جای می‌دادند. خاکستر افرادی که در موقعیت نازلتری قرار داشتند، در دیوار محل سوزاندن جسد قرار می‌گرفت. با شرحی که از نظر خوانندگان گذشت، می‌بایست جسد بانو الیلویوا سوزانده و خاکسترش در دیوار کرملین نهاده می‌شد. استالین از سوزاندن جسد امتناع ورزید. او به یاگودا دستور داد مراسم باشکوهی جهت خاکسپاری همسرش در گورستان قدیمی شهر مسکو برگزار شود. این گورستان "نوودویچییه"^۲ نام داشت که همسر

۲. Novodevichie گورستان مشهوری است که خروشچف نیز در آنجا به خاک سپرده شد. م.

پتر کبیر و خواهرش صوفیا و نیز بسیاری از اشراف و بزرگان روسیه در آنجا به خاک سپرده شدند.

استالین به یاگودا گفت که قصد دارد مسافت از کرم‌ملین تا گورستان را که هفت کیلومتر بود، پیاده به دنبال تابوت همسرش طی کند. یاگودا که طی دوازده سال مسئول حفظ جان "ارباب" بود نیک می‌دانست که استالین تا چه پایه از روبرو شدن با خطر مرگ‌پرہیز دارد. استالین همواره بر تعداد محافظان شخصی خود می‌افزود و سخت مراقب بود که مبادا در معرض خطر قرار گیرد. او که به تنها دیکتاتور خودکام کشور بدل شده بود، هیچگاه به خیابانهای مسکو گام ننهاد. هرگاه تصمیم می‌گرفت از جایی دیدن کند، همه محوطه از کارگران پاک می‌شد و کارمندان سازمان امنیت منطقه مذکور را اشغال می‌کردند. یاگودا می‌دانست که پائوکر به هنگام حرکت استالین از آپارتمان داخل کرم‌ملین به دفترکارش چگونه رفتار می‌کند. با آن که کارمندان کرم‌ملین از کمونیست‌هایی تشکیل می‌شدند که چندین بار مرتباً مورد آزمایش سازمان امنیت قرار می‌گرفتند، مع‌هذا کسی جرأت نداشت بر سر راه استالین قرار گیرد، گرچه خود از رجال برجسته کرم‌ملین باشد. یاگودا مسموعات خود را باور نمی‌کرد؛ استالین می‌خواست پیاده جنازه همسرش را تا گورستان شایعت کند!

تنها یک روز قبل از حمل جنازه اعلام شد که جسد همسر استالین در گورستان "نوودویچی" به خاک سپرده خواهد شد. بسیاری از خیابانهای مسکو تنگ و پیچ در پیچ‌اند. حرکت جنازه نیز به کندی صورت می‌گیرد. هر تروریستی می‌تواند به محض دیدن قیافه استالین از پنجره بمبی به سوی او پرتاب کند و یا او را هدف تیر قرار دهد؟ یاگودا روزانه چندین بار پیرامون مراسم تدفین به استالین گزارش می‌داد و هر بار می‌کوشید تا استالین را از این تصمیم منصرف کند. ولی بی‌فایده بود. شاید استالین قصد داشت به مردم چنین وانمود کند

که همسر خود را دوست داشت و شایعات مربوط به اختلاف زن و شوهر بی پایه است. شاید هم استالین گرفتار عذاب وجدان شده بود از این که باعث مرگ مادر فرزندان خود شده است.

یاگودا و پائوکر همه نیروی پلیس مسکو را بسیج کردند و هزاران مأمور سازمان امنیت از سایر نواحی را به مسکو فراخواندند. در هر خانه‌ای مأموران گمارده شدند تا ساکنان خانه‌ها را از محدوده خیابانها دور کنند. کنار هر پنجره و بالکن مشرف به خیابان مأموری از سازمان امنیت شوروی به نگهبانی ایستاده بود. پیاده روها را مأموران سازمان امنیت، پلیس و اعضای حزب اشغال کردند. از بامداد آن روز همه عابران را از خیابانهای مسیر جنازه بیرون راندند و کسی حق رفت و آمد نداشت.

سرانجام ساعت سه بعدازظهر یازدهم نوامبر ۱۹۳۲ مراسم تشییع جنازه در معیت پلیس سوار و واحدهای سازمان امنیت شوروی از میدان سرخ مسکو آغاز گردید. استالین به دنبال تابوت همسرش حرکت می‌کرد. زمامداران شوروی و همسرانشان، همراه او بودند. چنین به نظر می‌رسید که همه اقدامات لازم برای حفظ جان او صورت گرفته است. ولی جبارت و مردانگی استالین دیری نپایید. ده دقیقه بعد، همین که وارد میدان دیگری شدند، استالین به اتفاق پائوکر سوار اتومبیل شدند و سوی گورستان کلیسایی نووودویچییه به‌راه افتادند. استالین در آنجا به انتظار رسیدن جنازه مدتی درنگ کرد.

چنانکه پیشتر اشاره شد هنگامی که استالین با نادرذا اللیلویوا ازدواج کرد، برادرش پاول اللیلویف همراه خواهرش بود. استالین در نخستین سالهای ازدواج با همسر جوانش مهربان بود و برادرزانش را چون عضو خانواده خود می‌دانست. پاول در خانه استالین با تنی چند از بلشویکها آشنا شد که هنوز در آن زمان شهرتی نداشتند. ولی بعدها همین افراد مقامات عمده کشور را در دست گرفتند. یکی از آنها کلیمنت و روشیلوف کمیسر (وزیر) آینده دفاع بود. و روشیلوف با پاول بسیار مهربانی می‌کرد و اغلب او را با خود به مانورهای نظامی و سان و رژه هوایی و نمایش چتربازان می‌برد. او می‌خواست احساس نظامیگری وی را تقویت کند. ولی پاول به زندگی مسالمت آمیز علاقه داشت و می‌خواست مهندس شود.

برای نخستین بار در آغاز سال ۱۹۲۹ با پاول اللیلویف آشنا شدم. آن زمان در برلن اقامت داشتم. و روشیلوف او را به عنوان عضو هیأت نمایندگی بازرگانی شوروی به برلن فرستاد. وظیفه پاول بررسی کیفیت وسایل هواپیمایی بود که کمیساریای (وزارت) دفاع اتحاد شوروی برای خرید از آلمان سفارش داده بود. پاول اللیلویف این زمان

متاهل بود و دو فرزند کوچک داشت. همسرش دختر یک کشیش ارتدکس بود. وی در بخش کارگزینی هیأت بازرگانی شوروی کار می‌کرد. الیلویف مهندس و عضو حزب بود. از میان عده کثیری که در مقر نمایندگی بازرگانی شوروی کار می‌کردند، جز تنی چند از مسئولان کسی از خویشاوندی الیلویف با استالین خبر نداشت.

من به عنوان مسئول اداره کنترول دولتی همه جریان صادرات و واردات را که از سوی هیأت نمایندگی بازرگانی شوروی صورت می‌گرفت، از جمله خرید ابزار و وسایل نظامی از آلمان را زیر نظر داشتم. از این رو پاول الیلویف از دیدگاه خدمتی تابع من بود و ما طی دو سال و اندی صمیمانه همکاری می‌کردیم.

به یاد دارم هنگامی که نخستین بار به دفتر من آمد، از شباهت عجیب او با خواهرش متعجب شدم. خطوط منظم صورت، چشمان تیره شرقی با نگاه مغموم درست خواهرش را به یاد می‌آورد. با گذشت زمان یقین حاصل کردم که اخلاق و رفتار او نیز مشابه خواهر است. پاول مردی با ادب و نزاکت، صمیمی و متواضع بود. می‌خواهم به یکی از خصایل او که به ندرت در میان مسئولان شوروی مشاهده می‌شد، اشاره کنم. او هرگز با ضعیفتر از خود به مبارزه بر نمی‌خاست. پاول با این که برادرزن استالین و دوست وروشیلوف بود، هرگز موقعیت خود را به رخ اعضای هیأت نمی‌کشید. گاه کسانی که اورانمی‌شناختند به غیبت و نمایی علیه پاول دست می‌زدند.

روزی یکی از مهندسان زیردست الیلویف که مأمور بازرسی موتور هواپیماهای ساخت آلمان بود، گزارشی به رئیس هیأت نمایندگی شوروی تسلیم کرد و طی آن نوشت که الیلویف با مهندسان آلمانی دوستی و روابط مشکوک دارد. از این رو تحت تأثیر آنها قرار گرفته است و به امر بازرسی موتور هواپیماهایی که به اتحاد شوروی ارسال می‌شوند، اعتنایی ندارد. وی در ضمن نوشت که الیلویف

روزنامه‌هایی را می‌خواند که مهاجران روسی در خارج از کشور منتشر می‌کنند.

رئیس هیأت نمایندگی بازرگانی شوروی گزارش مزبور را به الیلویف نشان داد و اعلام کرد آماده است شخص مذکور را به مسکو بازگرداند و توصیه کند که او را از حزب و بازرگانی خارجی اخراج نمایند. الیلویف خواهش کرد که چنین نکند. او گفت که این شخص موتور را خوب می‌شناسد و موتورهای خریداری شده را با دقت و از روی وجدان مورد بررسی و آزمایش قرار می‌دهد. در ضمن به رئیس هیأت قول داد که با او شخصاً " صحبت کند و از کارهای تحریک آمیز باز دارد. آری، الیلویف موجود پاک‌نهادی بود که هرگز گرد انتقام‌جویی نمی‌گشت و با ضعیفتر از خود درگیر نمی‌شد.

طی دو سال همکاری پیرامون بسیاری مسائل صحبت کردیم. ولی کمتر از استالین گفتگو داشتیم. آن زمان استالین فکر مرا به خود مشغول نمی‌کرد و به او توجه چندانی نداشتم. ولی آنچه را از وی دانستم، کافی بود تا در همه عمر نفرت مرا نسبت به این موجود برانگیزد. پاول چه مطلب تازه‌ای می‌توانست بگوید؟ پاول به من گفت روزی استالین که از نوشیدن باده مست شده بود، سرودهای مذهبی می‌خواند بار دیگر پاول تعریف کرد که استالین در ویلای سوچی^۳ در حالی که خشم و غضب از چهره‌اش می‌بارید و اتاق ناهارخوری را ترک می‌گفت کارد را بر زمین افکند و فریاد برآورد: " حتی در زندان کاردی که به من می‌دادند از این تیزتر بود! "

سال ۱۹۳۱ به سبب انتقال به مسکو از الیلویف جدا شدم. طی چند سال او را ندیدم. زیرا یا من در مسکو بودم و او در خارج بود و یا بالعکس.

۳ سوچی Sochi شهری بندری و یکی از استراحتگاه‌های بزرگ کرانه دریای سیاه است. - م.

سال ۱۹۳۶ پاول به سمت رئیس اداره سیاسی واحدهای تانک و زرهی ارتش منصوب شد. وروشیلوف، گامارنیک رئیس اداره سیاسی ارتش سرخ و مارشال توخاچفسکی رؤسای مستقیم او بودند. خوانندگان به یاد دارند که سال بعد ایتالین، مارشال توخاچفسکی و گامارنیک را به خیانت و توطئه علیه دولت متهم کرد و آنان را به جوخه اعدام سپرد.

اواخر سال ۱۹۳۷ هنگامی که در اسپانیا بودم، نامه بسیاری محبت آمیزی از الیلویف دریافت کردم. او به مناسبت دریافت نشان لنین که عالیترین نشان دولت شوروی بود، به من شادباش گفت. مضمون نامه شگفتی آور بود. پاول در نامه خود نوشت که از همکاری مجدد با من سرور خواهد شد و هرگاه از جانب من اقدامی صورت گیرد آماده است به اسپانیا بیاید. اصلاً درک نمی‌کردم که چرا او چنین درخواستی را مطرح کرده است. زیرا کافی بود پاول اشاره کند تا وروشیلوف اقدام لازم را به عمل آورد. با خود اندیشیدم که هدف پاول از نگارش این مطالب ابراز محبت بوده است و خواسته است با ابراز تمایل به همکاری مراتب لطف و عنایت خود را اظهار کند.

پاییز همان سال به سبب ضرورت خدمتی به پاریس رفتم. در پاریس نمایشگاه بین‌المللی برگزار شده بود. با اشتیاق فراوان قصد دیدار از غرفه شوروی را داشتم. هنگام بازدید از غرفه شوروی ناگهسان کسی از پشت سر مرا در آغوش گرفت. همین که سر خود را برگرداندم چهره خندان و مهربان پاول الیلویف را دیدم.

با تعجب گفتم: اینجا چه می‌کنی؟ هدف من از کلمه " اینجا،"

نمایشگاه نبود، بلکه پاریس بود.

پاول با لبخندی تلخ گفت: آنها مرا برای کار به نمایشگاه

فرستادند و در غرفه شوروی شغل کوچکی به من دادند.

گمان کردم شوخی می‌کند. باورکردنی نبود که کمیسر پیشین

نیروهای تانک و زرهی ارتش سرخ، در پاریس به کاری مشغول شود که هر کارمند غیرحزبی نمایندگی بازرگانی شوروی مقیم پاریس را می‌توان بدان کار گماشت. تصور چنین وضعی برای خویشاوندی از خویشاوندان استالین ممکن نبود.

شب آن روز دعوت داشتم. نماینده سازمان امنیت شوروی در فرانسه و معاونش از من دعوت کردند که در یکی از رستورانهای گران قیمت کنار رود سن واقع در نزدیکی خیابان سن میشل با آنها شام صرف کنم. من با شتاب نشانی رستوران را نوشتم و از پاول خواستم به ما ملحق شود.

در رستوران با کمال تعجب متوجه شدم که نماینده سازمان امنیت شوروی مقیم فرانسه و معاونش، پاول رانمی‌شناسند. من آنها را به یکدیگر معرفی کردم. پس از صرف غذا هنگامی که پاول برای چند لحظه از ما دور شد، نماینده سازمان امنیت (ان.ک.و.د) زهرگوش من آهسته گفت:

" هرگاه می‌دانستم او را به اینجا خواهید آورد، قبلاً به شما می‌گفتم که این کار را نکنید... ما از یژوف دستور داریم که او را تحت نظر قرار دهیم!"

من متحیر و مبهوت شدم.

هنگامی که از رستوران خارج شدیم، من و پاول کنار رود سن به گردش پرداختیم. از او پرسیدم چه شده که او را برای کار به نمایندگی فرستاده‌اند؟

پاول ضمن ابراز اندوه چنین پاسخ داد: "مطلب بسیار ساده است. آنها می‌خواهند تا سرحد امکان مرا از مسکو دورنگاه دارند."

پاول لحظه‌ای درنگ کرد و کنجکاوانه به چهره من نگریست و پرسید: " آیا درباره من هیچ چیز نشنیده‌ای؟"

ما به یکی از کوچه‌های مجاور پیچیدیم و در کافه‌ای نشستیم.

اللیلویف چنین آغاز سخن کرد:

طی سالهای اخیر دگرگونیهای عظیمی روی داده است.

من در پاسخ سخن او چیزی نگفتم و همچنان آماده شنیدن بودم.

پاول در ادامه سخن گفت:

قطعا^۴ از چگونگی مرگد خواهرم خبر داری.

پاول پس از بیان این جمله سکوت کرد.

من در انتظار شنیدن دنباله مطلب، سر خود را به علامت تأیید

تکان دادم.

پاول افزود:

از آن زمان او^۴ مرا به حضور نپذیرفته است.

روزی اللیلویف بنابر معمول به ویلای استالین رفت. رئیس گارد

محافظان مقابل دروازه رفت و به او گفت: "به من دستور داده شد

کسی را به درون ویلا راه ندهم."

روز بعد پاول با کرمیلین تماس تلفنی برقرار کرد. استالین

به صورتی عادی با وی به گفتگو پرداخت و دعوت کرد که شنبه آینده

به ویلای او بیاید. پاول در روز موعود به آنجا رفت. به وی گفتند که

در ویلا تغییراتی صورت می‌گیرد و استالین در اینجا نیست... اندکی

بعد پاول را به عنوان مأموریت به خارج از مسکو فرستادند. پس از

پازگشت به مسکو یکی از مأموران پائوکر رئیس گارد محافظان استالین

نزد او رفت و به بهانه تمدید اعتبار، پروانه ورود به کاخ کرمیلین

را از او گرفت. پروانه مذکور را هرگز به او بازگرداندند. پاول

در ادامه سخن گفت:

از آن زمان دانستم که یاگودا و پائوکر تفتین کرده‌اند. پس از آنچه

بر خواهرم نادژدا گذشت، صلاح در دوری و کناره گیری بود.

ناگهان پاول افزود: آنهاچه فکر می‌کنند؟ مگر من تروریست هستم؟ راستی که احمق‌اند! حتی اینجا نیز مرا تحت نظر قرار داده‌اند.

ما بیش از یک ساعت به گفتگو پرداختیم. او آخر شب، نزدیک سپیده دم از یکدیگر جدا شدیم. قرار گذاشتیم بار دیگر ملاقات کنیم. ولی ناگهان مجبور شدم فرانسه را ترک کنم و به اسپانیا بازگردم. از آن پس پاول را ندیدم.

دانستم که الیلویف در معرض خطر بزرگی قرار گرفته است. دیربها زود روزی فرا خواهد رسید که استالین احساس نگرانی کند، برادر همسرش را به دیده دشمن بنگرد و از حضور او در مسکو نگران باشد. زیرا استالین خواهر او را روانه گورستان کرده بود.

سال ۱۹۳۹ هنگامی که در آمریکا بودم، متوجه روزنامه‌های تازه شوروی در کیوسک روزنامه فروشی شدم. نمی‌دانم روزنامه "ایزوستیا" بود یا "پراودا". پس از خریدن روزنامه در خیابان به مندرجات آن نظر افکندم. ناگهان متوجه خبر فوت شدم. این خبر مربوط به درگذشت پاول الیلویف بود. هنوز فرصت خواندن مطالب آن را نکرده بودم که با خود اندیشیدم: "استالین او را نیز به گورستان فرستاد!" در خبر مربوطه "ضمن ابراز تأسف" اعلام شده بود که پاول الیلویف کمیسر نیروهای تانک و زرهی ارتش سرخ "به هنگام انجام وظیفه، ناگهان درگذشت". زیر خبر مذکور امضای وروشیلوف و تنی چند از فرماندهان ارتش دیده می‌شد. از امضای استالین اثری نبود. مقامات دولتی همانند ماجرای مرگ نادژدا الیلویوا، در مورد خبر مرگ پاول الیلویف نیز از هرگونه اظهار نظر خودداری ورزیدند.

ویشینسکی

محافل اجتماعی جهان که از پشت پرده محاکمات مسکو آگاهی نداشتند، ویشینسکی را کارگردان اصلی این نمایش دادگاهی می‌پنداشتند و گمان می‌کردند که این موجود در سرنوشت متهمان اثری به سزا داشته است. در این تصور هیچگونه جای شگفتی نیست. زیرا کارگردانان اصلی (یاگودا، یژوف، مالچانوف، آگرانوف، زاکوفسکی و دیگران) همواره در پشت صحنه قرار داشتند و تنها ویشینسکی بود که در محاکمات "علنی" به عنوان مدعی اصلی و دادستان کل سخن می‌گفت.

شاید خوانندگان از آنچه در زیر ارائه می‌کنم دچار شگفتی شوند. ولی باید یادآور شوم که ویشینسکی خود نیز سخت متحیر بود و نمی‌دانست سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) با چه تمهید واز کدام طریق توانست اراده و نیروی مقاومت یاران لنین را درهم شکنند و آنان را به افتراگویی علیه خود وادارد.

تنها يك نکته در نظر ویشینسکی روشن می‌نمود و آن بی‌گناهی متهمان بود. ویشینسکی به این نکته یقین کامل داشت. او به عنوان دادستانی مجرب می‌دید که اعتراف متهمان به هیچ روی مؤید گناه

آنان نیست و هیچ دلیلی در زمینه ارتکاب گناه وجود ندارد. در ضمن مسئولان و رؤسای سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) لازم می‌دیدند در بعضی موارد بسیار حساس دست خود را رو کنند و به دادستان بگویند که وی در جلسه دادگاه باید ضمن ابراز مهارت موضوع معینی را عنوان کند و به سرعت از آن بگذرد.

آنچه ویشینسکی می‌دانست همین بود. وی از اسرار بازپرسی آگاهی نداشت. هیچیک از رؤسای سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) مجاز نبودند او را از دستورات خاص استالین و شیوه بازپرسی و تفتیش عقاید در مورد متهمان و یا گفتگوی استالین با آنان مطلع گردانند. ویشینسکی در سرنوشت متهمان اثری نداشت. او حتی نمی‌دانست از پیش چه نوع محکومیتی را برای آنان در نظر گرفته‌اند. بسیاری از مردم جهان مقاله یک بانوی روزنامه نگار مشهور آمریکایی را ملاک داوری قرار دادند. بانوی مذکور ویشینسکی را هیولایی نامید که دوستان پیشین خود، از جمله کامنف، بوخارین و دیگران را به جوخه اعدام سپرده است. ولی اینان هرگز دوست ویشینسکی نبودند. در روزهای انقلاب اکتبر و جنگهای داخلی، آنها مقابل یکدیگر قرار داشتند. تا سال ۱۹۲۰ ویشینسکی منشویک بود. گمان دارم بسیاری از بلشویکهای قدیمی در آغاز دهه ۱۹۳۰-۱۹۴۰ با نام ویشینسکی آشنا شده باشند. آن زمان ویشینسکی به سمت دادستان کل کشور منصوب شد. اغلب بلشویکهای قدیمی نخستین بار در سال ۱۹۳۵ ویشینسکی را دیدند. این زمانی بود که آنها را تحت الحفظ به سالن دادگاه می‌بردند تا به گناه شرکت در قتل کیروف محاکمه کنند.

رؤسای سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) به ویشینسکی اعتماد نمی‌کردند. بلکه همانند دیوانسالاران حزبی استالین، او را به دیده عنصری غیر حزبی می‌نگریستند و مساهله روامی داشتند. حتی در مواردی

که به ویشینکی توصیه می‌شد که به هنگام طرح فلان مورد اتهام، زود از ماجرا بگذرد و اصرار نورزد، صراحت از خود نشان نمی‌دادند و همه چیز را به او نمی‌گفتند.

ویشینکی حق داشت از این اربابها متنفر و منزجر باشد. او نیک می‌دانست ناگزیر است در جریان کار بسیار دشوار خود در دادگاه مسائلی را پرده پوشی کند و با لفاظی متهمان بیگناه را گناهکار جلوه دهد. ویشینکی این را نیز می‌دانست که هرگاه اندکی در دادگاه تعلل ورزد، مفتشان عقاید (انکیزیطورها) او را به "تلاش درزمینه خرابکاری" متهم خواهند کرد و گناهان بسیاری را به گردن او خواهند افکند.

در ضمن رؤسای سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) دلایلی برای نفرت از ویشینکی داشتند. نخست آن که ویشینکی در روزگاران گذشته خود از زندانیان سازمان امنیت شوروی بود. در بسایگانی سازمان امنیت شوروی پرونده‌ای وجود داشت که در آن ویشینکی به فعالیت‌های ضد شوروی متهم شده بود.

دوم آن که رؤسای سازمان امنیت (ان.ک.و.د) نسبت به ویشینکی حسد می‌ورزیدند. زیرا توجه جهانیان در جریان محاکمات مسکو به سوی او معطوف شده بود. حال آن که کارگردانان واقعی این نمایش دادگاهی، رؤسای سازمان امنیت بودند. اینان بدون دردست داشتن مدرک توطئه‌ها و سوءقصد‌های عجیب اختراع کردند و با صرف نیرویی عظیم اراده متهمان را درهم شکستند. ولی همچنان ناشناخته ماندند.

ویشینکی که خود زمانی در لوبیانکا - مقر سازمان امنیت شوروی - زندانی بود، از محوطه و کارمندان این سازمان هراس داشت. گرچه ویشینکی در سلسله مراتب شوروی مقام مهمی را احراز کرده بود، با این همه هرگاه مالچانوف رئیس اداره سیاسی سازمان

امنیت (ان.ك.و.د) او را احضار می‌کرد، بی‌درنگه با تملق و چاپلوسی نزد او می‌شتافت. و اما یاگودا در سراسر جریان محاکمات مسکو، تنها يك بار ویشینسکی را به دفتر کار خود پذیرفت.

ویشینسکی دستورات سازمان امنیت را در نهایت دقت انجام می‌داد. در جریان سه نمایش دادگاهی، همواره مراقب بود تا کوچکترین اشاره متهمان در جهت بی‌گناهی را خاموش و در نطفه خفه کند. ویشینسکی با استفاده از "اعترافات" متهمان و سابقه آنها در طریق افترا بستن به خویش، حداکثر زرنگی خود را در استفاده از شگردهای مختلف به کار برد تا به جهانیان "اثبات کند" گناه متهمان قطعی است و هیچ‌گونه شبهه و تردیدی باقی نمی‌گذارد.

در ضمن از هر فرصت کوچک جهت اعتلای مقام "رهبر و معلم کبیر" و ساییدن کف پای او بر نه کرسی فلک، بهره جست و طی سخنان خود همواره برای کلیه متهمان تقاضای اعدام کرد.

عشق به زندگی و ادامه حیات او را به هر رذالت و خیابثتی وامی‌داشت. ویشینسکی همه استعداد هنرپیشگی خود را در جریان محاکمات به کار گرفت. زیرا نقش او در این ماجرا از اهمیت فراوان برخوردار بود. ویشینسکی نیک می‌دانست که قربانیان بیگناه رژیم استالین برابر او بر کرسی متهمان نشسته‌اند. ویشینسکی یقین داشت که آنها به زودی در زیرزمینهای سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) تیرباران خواهند شد. با این وصف هنگامی که آخرین بقایای شخصیت این قربانیان بیچاره را زیر پا لگدمال می‌کرد و بر گذشته درخشان آنان خط بطلان می‌کشید، از کار خود لذت می‌برد.

ویشینسکی چه بسا از حدود ادعای نامه تجاوز می‌کرد و متهمان را مورد اهانت قرار می‌داد. او می‌گفت که متهمان "همه عمر نقاب بر چهره داشتند" و یا آن که "این متهمان مقصد هرگز در خدمت پرولتاریا و انقلاب قرار نداشتند، بلکه به ضد انقلاب و بورژوازی خدمت

می‌کردند. " آری این عصری که در روزهای انقلاب اکتبر و سراسر دوران جنگهای داخلی، خود دشمن انقلاب و جمهوری شوروی بود، به رهبران انقلاب اکتبر چنین نسبتهایی می‌داد. ویشینکی که از رنج و آزار متهمان به اعدام لسنت می‌برد برچسبهای زشت و فضاحت باری چون " جاسوس و خائن "، " گروه متعفن زیالمهای بشری "، " درندگانی که نقاب آدمی برچهره دارند! " اراذل نفرت انگیز " ... و چیزهایی از این قبیل را در مورد انسان به کار می‌گرفت.

ویشینکی از دادگاه می‌خواست که متهمان " همه چون سگهای هار کشته شوند! " او از داوران دادگاه تقاضا کرد که " صحنه گیتی را از این عناصر پلید لعنتی پاک کنند! "

هرگز ویشینکی به انسانی که بنا بر اجبار انجام وظیفه می‌کند، شباهت نداشت. او با لذتی زایدالوصف به زندانیان اسیر استالین حمله می‌کرد. تنها تصفیه حساب استالین انگیزه ویشینکی در این کار نبود. در واقع او خود نیز با استفاده از فرصت تلاش می‌کرد تا با بلشویکهای قدیمی تصفیه حساب کند و آتش کینه توزیهای خویش را فرونشاند. ویشینکی می‌دانست تا زمانی که بلشویکهای قدیمی در حزب باقی و از حیثیت و اعتبار و نیز حق رأی برخوردار باشند، جایی برای او موجود نخواهد بود و چاره‌ای جز کنار ماندن نخواهد داشت.

اظهار نظر مذکور حاصل مشاهدات و نتیجه گیریهای شخصی من نیز هست. من مدتی در دیوان عالی کشور با ویشینکی همکار بودم. آن زمان هر دو سمت دادستانی داشتیم و عضو یک حوزه حزبی بودیم. من نخست در دادگاه عالی انقلاب و پس آنگاه در دیوان عالی کشور خدمت کردم. چندی پس از خدمت من در دیوان عالی کشور، ویشینکی بدانجا راه یافت. در آغاز اعضای دیوان عالی کشور

از بلشویکهای با سابقه بودند. برجسته‌ترین آنها نیکلای کریلنکو^۱ دستیار لنین بود. وی مدتی فرماندهی نیروهای مسلح کشور را برعهده داشت. اوتو کارکلین^۲ انقلابی با سابقه لتونی نیز عضو دیوان عالی کشور بود. او مدتی از عمر خود را در زندان و تبعیدگاههای تزاری گذراند. دیگر از اعضای دیوان عالی کشور نیکلای نمتسوف^۳ بود که در انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه شرکت فعال داشت و به تبعید ابد در سبیری محکوم شد. آرون سولتس^۴ رئیس کمیسیون تفتیش مرکزی حزب ریاست هیأت قضایی دیوان عالی کشور را برعهده داشت. دیگر از رؤسای این سازمان، الکساندر گالکین^۵ بود. عده‌ای دیگر از بلشویکهای قدیمی به منظور تحکیم نفوذ پرولتاریا در دستگاه قضایی همکاری داشتند.

شخصیتهای مذکور مدتی از عمر خود را در زندانها و تبعیدگاهها و شکنجه‌گاههای روسیه تزاری در سبیری گذرانده بودند. آنها انقلاب و حاکمیت شوروی را به عنوان وسیله‌ای جهت تأمین منافع شخصی و کسب مقام نمی‌نگریستند. آنها گرچه به همه چیز دسترسی داشتند، به سادگی روزگار می‌گذرانیدند. آنها به تغذیه عالی و رفاه زندگی توجه نمی‌کردند، حال آن‌که برای حفظ سلامتی خویش که در زندانهای تزاری مخدوش شده بود، نیازمند رژیم غذایی معینی بودند.

سال ۱۹۲۲ ویشینسکی به عنوان دادستان در بخش قضایی دیوان عالی کشور استخدام شد. او در جمع افراد ساده و متواضع احساس بیگانگی می‌کرد. ویشینسکی مردی شیک پوش و در چاپلوسی و تملق استاد بود. رفتار و حرکات او اعمال افسران تزاری را در نظر مجسم

1. Nikolai Krilenko

2. Otto Karklin

3. Nikolai Nemtsov

4. Aron Solts

5. Alexandr Galkin

می‌کرد. ویشینسکی هرگز به افراد انقلابی شباهتی نداشت. او می‌کوشید با همکاران روابط صمیمانه برقرار کند. ولی در این کار توفیقی نداشت.

آن زمان دادیار هیأت پژوهش دیوان عالی کشور بودم. همه ما همکاران روزی يك بار برای صرف چای در " اتاق مشاوره " جمع می‌شدیم. اغلب هنگام صرف چای مطالب جالبی طرح و عنوان می‌شد. به یاد دارم روزی که در اتاق مشاوره گرم گفتگو بودیم، ویشینسکی وارد شد. به محض ورود ویشینسکی صحبت را قطع کردیم. در این لحظه یکی از همکاران گفت: " وقت کار است، برویم! "

ویشینسکی متوجه این ماجرا شد و از آن پس دیگر به جمع ما نیامد.

خوب به یاد دارم، روزی در این اتاق نشسته بودیم که ویشینسکی درب را گشود. همه یکباره او را نگریستند. ویشینسکی وارد اتاق نشد. او به سرعت درب را بست و رفت. در این لحظه گالکین رئیس بخش پژوهش حصار را مخاطب قرار داد و گفت:

من از این شخص متنفرم!

از او پرسیدم: چرا؟

نیکلای نمتسوف که کنار او نشسته بود افزود: بسرای این که منشویک است. او تا سال ۱۹۲۰ همواره حساب می‌کرد که حاکمیت شوروی را بپذیرد یا نه.

گالکین گفت: منشویک بودن او مهم نیست. منشویکهای بسیاری

اکنون با ما همکاری می‌کنند. ولی این... جاه طلب پلیدی است! هیچیک از بلشویکهای قدیمی با ویشینسکی رفتاری خشونت آمیز نداشتند و او را مورد تحقیر قرار نمی‌دادند. هرگاه پیرامون مطلبی سؤال می‌کرد، با ادب و نزاکت به او پاسخ می‌گفتند. ولی کسی در گفتگو با وی پیشقدم نمی‌شد. ویشینسکی مردی عاقل بسود.

او بیگانگی اعضای باسابقه حزب را به خوبی احساس می‌کرد و لذا از آنان دوری می‌جست. او عادت کرده بود ساعتها به‌متنهایی در اتساق خود بنشیند. آن زمان محاکمات زیادی انجام نمی‌شد. ویشینسکی در جلسات حزبی و به هنگام بحث پیرامون مسائل حقوقی در دیوان عالی کشور و یا اعتراضات وارده به دادستان در جریان محاکمات حضور می‌یافت. ولی هرگز به یاد ندارم ویشینسکی در این جلسات و مجامع سخنی گفته باشد.

اعضای باسابقه حزب که در دیوان عالی کشور به خدمت اشتغال داشتند، افراد تنگ‌نظری نبودند. آنها به سهولت حاضر بودند گذشته منشویکی ویشینسکی را نادیده بگیرند و دشمنی او با انقلاب اکتبر را بر وی ببخشایند. ولی يك عمل ویشینسکی قابل عفو نبود. پس از پیروزی انقلاب طی سه سال جنگهای داخلی همواره در انتظار سقوط دولت شوروی بود. ولی پس از آن که امید وی به یأس بدل گشت، تقاضای عضویت در حزب بلشویک را کرد.

سال ۱۹۲۳ روزی برای اعضای دادگاه شهر مسکو و انجمن وکلای مدافع آن شهر سخنرانی داشتم. موضوع سخنرانی، آخرین دگرگونی در قانون جزا بود. ویشینسکی نیز در جلسه حضور داشت. ما متفقاً از محل دادگاه شهر مسکو خارج شدیم. او در راه به من گفت که پیش از انقلاب آرزو داشت در رشته حقوق استاد و محقق شود و پس از پایان تحصیل در دانشگاه باقی بماند. ولی وزارت علوم روسیه تزاری مداخله کرد و او را از ادامه تحصیل در طریق کسب مقام علمی محروم نمود. پس آنگاه ویشینسکی موضوع صحبت را تغییر داد و از انقلاب سال ۱۹۰۵ سخن گفت. گویا او را به اتهام شرکت در سازمان دادن اعتصاب کارگران به دو سال زندان محکوم کردند. این گفته ویشینسکی در من مؤثر واقع شد. با خود اندیشیدم ممکن است این شخص چنان که ما تصور می‌کنیم، بد نباشد. بعدها معلوم شد ویشینسکی این مطلب را

به دیگر اعضای دیوان عالی کشور نیز گفته بود. او تلاش می‌کرد محبت ما را به خود جلب کند و از حالت انزوا خارج گردد.

اواخر سال ۱۹۲۳ در حزب تصفیه آغاز شد. حوزه حزبی ما تابع کمیته حزبی ناحیه خامونیک^۶ شهر مسکو بود و ما همگی به آنجا رفتیم. کمیسیون تفتیش حزب ناحیه مستقیماً" به کار تصفیه اشتغال داشت. در این کمیسیون بلشویکهای مشهوری عضویت داشتند. یکی از اعضای کمیسیون تفتیش مرکزی حزب رئیس کمیسیون تفتیش ناحیه بود. هر یک از ما شرح احوال خود را نوشت و با تأیید و امضای دو عضو دیگر حزب به او تسلیم نمود. ویشینکی نیز شرح احوال خود را نوشت و در آن قید کرد که به سبب شرکت در اعتصابات يك سال در زندان به سر برد.

کمیسیون تفتیش حزب ما را جدا جدا احضار کرد و پرسشهایی ارائه نمود و پس از استماع پاسخ اعضای حزب کارتهای حزبی را به ما بازپس داد. برای بلشویکهای قدیمی و با سابقه عضو دیوان عالی کشور مشکلی وجود نداشت. در واقع از آنها پرسشی نمی‌کردند. این جلسه در حکم ملاقات آنها با رفقای قدیمی عضو کمیسیون بود. تنی چند از ما که جوانتر بودیم، در خروج از مقر کمیسیون شتاب نکردیم و تا پایان بررسیهای کمیسیون تفتیش در آنجا باقی ماندیم. سرانجام نوبت به ویشینکی رسید. این جلسه برای او در حکم آزمایش بزرگی محسوب می‌شد. زیرا به هنگام تصفیه پیشین حزب در سال ۱۹۲۱ او را اخراج کرده بودند و تنها پس از يك سال، آن هم با جرو بحث بسیار دوباره به حزب بازگشت.

نیم ساعت گذشت، يك ساعت گذشت، يك ساعت و نیم گذشت، ولی ویشینکی از اتاق جلسه کمیسیون خارج نشد. یکی از حاضران که

خسته شده بود، آن محل را ترك گفت و رفت. عاقبت پس از سه ساعت ویشینسکی درحالی که هیجان زده و چهره‌اش چون آتش سرخ بود بیرون آمد. معلوم شد کمیون کارت حزبی را به او باز نگرداند. این درحکم اخراج از حزب بود. ویشینسکی به ما نگفت که ظرف این سه ساعت چه گفتگوهایی داشت. او به انتهای راهرو رفت و با ناراحتی شروع کرد به قدم زدن.

هنگامی که خواستیم از آن محل خارج شویم، با ویشینسکی مواجه گشتیم. او با ناراحتی گفت:

این استهزایی نفرت‌انگیز است! من اقدام خواهم کرد! به کمیته مرکزی خواهم رفت و کارت حزبی خود را چون سیلی به صورت آنها خواهم زد!

نفهمیدیم او چگونه کارت حزبی خود را به صورت آنها خواهد زد؟ زیرا کارت حزبی دردست نداشت. ما به او توصیه کردیم بی‌گداربه‌آب نزنند، بلکه همه چیز را با کریلنکو و سولتس درمیان گذارد. سولتس رئیس شورای عالی قضایی دیوان عالی کشور و درعین حال رئیس کمیسیون تفتیش مرکزی و رئیس کمیسیون پاکسازی حزب در مقیاس سراسر کشور بود.

پس از طی مسافتی از مقر کمیسیون، صدای گامهای شتاب‌زده‌ای به گوش رسید. ویشینسکی خود را به ما رسانید و خواهش کرد آنچه درمورد کمیته مرکزی بر زبان آورده بود، به کسی نگوییم. ما نیز قول دادیم.

روز بعد دختری که منشی بود با اضطراب به سالن جلسه آمد و گفت که در دفتر کار سولتس ویشینسکی به صورتی هیجان‌زده و دیوانه وار در حال گریستن است. سولتس سالخورده که از حالت او سخت نگران شده بود از اتاق بیرون رفت تا برای ویشینسکی آب بیاورد و او را آرام کند.

آرون سولتس یکی از انقلابیون سدهٔ گذشته^۷ بود. او با آن که سالهای درازی از عمر خود را در زندانها و تبعیدگاههای تزاری گذراند، با این همه مردی نرمخو و مهربان بود و نسبت به اطرافیان خود رفتاری انسانی و صمیمانه داشت.

سولتس به عنوان عضو حزب مؤلف بود از اصل "جهت گیری در طریق خط مشی سیاسی حزب" که دفتر سیاسی استالینی معین کرده بود، انحراف حاصل نکند. ولی با آن که سالهای درازی از مبارزه و تجربه را پشت سر گذارده بود، نمی توانست در برابر بی عدالتی سکوت اختیار کند و خاموش بنشیند. سولتس تنها در آخرین سالهای زندگی، تحت فشار ترور استالینی ناگزیر شد افتراهای او را علیه تروتسکی تکرار کند. ولی سرانجام پیش از مرگ جمارت آن را یافت که حقیقت را در برابر چشم استالین بیان کند. همین امر نیز موجب انهدام او شد. (استالین سولتس را روانهٔ تیمارستان کرد. او تا آخرین لحظهٔ زندگی نتوانست این ستم را فراموش کند. در آخرین روزهای حیات او را به خانه اش بازگرداندند. ولی پیرمرد از شدت اندوه جان سپرد).

دوستان سولتس او را شرف و وجدان حزب می نامیدند. او ریاست کمیسیون تفتیش مرکزی را برعهده داشت که در واقع دادگاه عالی حزب بود. طی چندین سال یکی از وظایف حزبی من گزارش به کمیسیون تفتیش مرکزی دربارهٔ اعضای تحت تعقیب و متهم در حزب بود. در این موارد همواره از برخورد انسانی و آزاد منشانهٔ سولتس شگفت زده می شدم.

باید اضافه کنم که طبع مهربان سولتس مایهٔ نجات ویشینسکی شد. او موضوع اخراج او را در کمیتهٔ مرکزی مورد بحث قرار داد

و سرانجام کارت حزبی ویشینسکی را به او بازگرداند. چند روز بعد سولتس وارد " اتاق جلسه " شد. ما مشغول صرف چای بودیم. گالکین که دوست قدیمی سولتس بود، به محض دیدن او حمایتش از ویشینسکی را مورد انتقاد قرارداد. سولتس لبخندی زد و گفت:

" از جان او چه می‌خواهید؟ رفیقی است زحمتکش و فعال... بگذارید خود را نشان دهد. افراد که بلشویک متولد نمی‌شوند. باید آنها را تربیت کرد."

به سبب شکایات فراوانی که از نواحی مختلف کشور می‌رسید، من چنان گرفتار بودم که فرصت حضور در جلسات هیأت حقوق دانان را نداشتم. روزی بر حسب تصادف به آنجا رفتم دیدم ویشینسکی پیرامون " اتهام در محاکمات سیاسی " مشغول سخنرانی است. سخنان او از دیدگان منطقی قابل پذیرش بود. ویشینسکی به زبان روسی تسلط کامل داشت و سخنوری چیره دست بود. سولتس که ریاست جلسه را برعهده داشت سرش را به عنوان تأیید سخنان او تکان می‌داد. غرور و خودستایی ویشینسکی را در آن جلسه نپسندیدم. ولی به سهولت معلوم می‌شد که او یکی از دادستانهای با استعداد کشور است. با خود می‌گفتم رفقای حزبی نسبت به ویشینسکی برخوردی غیرعادلانه ابراز می‌داشتند. امیدوار بودم آنها با گذشت زمان نظر خود را نسبت به او تغییر دهند.

اندکی بعد حادثه‌ای روی داد که معلوم داشت احساس رفقای حزبی بجا و بمرورد بود. زمستان سال ۱۹۲۳ نیکلای کریلنکو دادستان کل عده‌ای از کارمندان، از جمله ویشینسکی و مرا احضار کرد و گفت: دفتر سیاسی (پولیت بورو) مرا مأمور کرده است اسناد و مدارک سری مربوط به فعالیت نمایندگان سیاسی شوروی مقیم خارج از کشور را مورد مطالعه و بررسی قرار دهم. چون اسناد و مدارک مزبور فوق‌العاده زیاد بود، لذا کریلنکو از دفتر سیاسی اجازه گرفت

از کسان دیگری نیز در این زمینه استفاده کند. ما موظف بودیم به اتفاق او اسناد سری مذکور را مطالعه و بررسی کنیم و پس آنگاه نتیجه مطالعات خود را طی گزارشی به کمیته مرکزی تسلیم نماییم. چون کریلنکو قول داده بود اسناد مذکور را نزد خود نگاه دارد، لذا مقرر شد عصرها و شبها در خانه او کار کنیم.

ما تا آن روز به ویلای اشرافی کریلنکو نرفته بودیم. ویلای مذکور به یکی از اشراف رونیه به نام گاگارین تعلق داشت که پس از انقلاب صادره شد. باید سی تا چهل پرونده مورد بررسی قرار می‌گرفت. کریلنکو پرونده‌ها را میان ما تقسیم کرد. کریلنکو به هنگام تقسیم اسناد توضیح داد که او انسوف^۸ کمیسر (وزیر) نظارت دولتی ضمن بررسی مدارک مذکور متوجه شد که از سفارتخانه‌های شوروی در کشورهای خارج نمونه‌های حیرت‌انگیزی از رشوه خواری و حیف و میل پول و اموال دولت کشف شده است. چندتن از کارمندان سفارتخانه‌های شوروی به همکاری با سازمانهای جاسوسی بیگانه متهم شده‌اند.

کریلنکو از ما خواست که نظر خود را در صفحات بزرگ به ترتیب زیر بنویسیم: در سمت چپ، کنار نام متهم باید به صورتی خلاصه شده موارد اصلی اتهام و دلایل کافی موجود به منظور احاله پرونده جهت بازپرسی قید شود. در سمت راست نوشته شود که پرونده را به کجا باید احاله کرد. آیا باید پرونده به دادگاه جنایی یا کمیسیون تفتیش مرکزی ارائه شود و یا این که تنبیه انضباطی برای متهم کافی خواهد بود. در اینجا باید نظر خود را پیرامون نوع مجازات بنویسیم.

پرونده‌ها به خلاف انتظار چندان جالب نبودند. اغلب اتهامات وارده فاقد دلیل و مدرک بودند. دیوانسالاران مزبور با اتکاء به سخنان مبتذل همسرانشان مطالب غیر مستند و پیش پا افتاده‌ای ارائه

کردند. تنها بخش کوچکی از پرونده‌ها شامل مطالبی مستند دربارهٔ حیف و میل اموال، فساد اخلاق و چیزهایی از این قبیل بود که حیثیت و اعتبار کشور شوروی را لکه‌دار می‌کرد. هیچ مطلبی دال بر خیانت کشف نشد.

همه شب کریلنکو با ما کار می‌کرد. گاه و بیگاه به یکی از ما نزدیک می‌شد و نحوهٔ کار ما را موردتوجه قرار می‌داد. او هنگامی که به ویشینسکی نزدیک شد، پروندهٔ یکی از دیپلمات‌های شوروی که به تحمل پرستی و نزدیکی با همسر یکی از زیردستان خود و نیز چند جرم دیگر متهم شده بود، توجه وی را جلب کرد. ویشینسکی پیشنهاد کرده بود که شخص مذکور از حزب اخراج شود، به دادگاه تسلیم و به سه سال زندان محکوم گردد.

کریلنکو بالحنی که عدم رضایت از آن هویدا بود گفت: چطور، به سه سال زندان؟ شما در اینجا نوشتید که دیپلمات مذکور، دولت شوروی را درانظار مردم غرب بی اعتبار کرده است. مجازات چنین کاری اعدام است!

ویشینسکی از خجالت سرخ شد و بالحنی چاپلوسانه، آهسته گفت: ابتدا می‌خواستم بنویسم باید اعدام شود. ولی... او کوشید تا دلیلی برای این نظر خود جستجو کند. ولی چون نتوانست، به خطای خود اعتراف کرد. کریلنکو با تمسخر نگاهی به چهرهٔ ویشینسکی افکند و درحالی که با انگشت اظهارنظر ویشینسکی دربارهٔ اخراج دیپلمات مذکور از حزب و تحویل وی به دادگاه را نشان می‌داد گفت:

او اصلاً مرتکب هیچ جرمی نشده است. بنویسید پرونده مختومه اعلام شود!

من به چهرهٔ ویشینسکی نگاه نکردم. زیرا نمی‌خواستم او را ناراحت کنم. در این لحظه ویشینسکی باحالتی خندان کریلنکو را مخاطب

قرار داد و گفت:

نیکلای واسیلویچ، مرا به کلی از راه بدر کردید... وقتی گفتید باید اعدام شود، من دستپاچه شدم و با خود گفتم چه شد برای کسی که مستحق اعدام است، سه سال زندان پیشنهاد کرده‌ام! ولی حالا می‌بینم که... در این لحظه ویشینکی شروع کرد به قاه - قاه خندیدن خنده ویشینکی تمنعی و نفرت‌انگیز بود.

پیشتر اشاره کردم که بسیاری از مطلعین، ویشینکی را عنصر جاه‌طلبی می‌دانستند که به خاطر کسب مقام به درون حزب خزید. ولی هرگز انتظار نداشتیم که او تا بدین پایه غیراصولی، نادرست و دور از اخلاقیات باشد که بتواند برای اشخاص مجازات اعدام و برائت را در دو کفه ترازو قرار دهد و به میل و نظر رئیس خود یکی از آنها را برگزیند.

استالین می‌کوشید کسانی را در سازمانهای شوروی به کار گیرد که آماده باشند بلشویکهای قدیمی را به پیروی از سیاست ضدلنینی متهم کنند و او را در نابود کردن آنها هاری بخشند. هنگامی که کمیته مرکزی در نتیجه افتراگویی، بلشویکهای قدیمی را از مقام خود برکنار نمود، مفتریان هریک درخور مرتبت خویش به عنوان جایزه کرسیهای برکنارشدگان را اشغال کردند.

جای شگفتی نیست که در چنین اوضاع و احوالی ویشینکی به عنوان "دیدگان تیزبین حزب" معرفی و مأمور رسیدگی به فعالیت‌های دیوان عالی کشور شود تا مبادا "از خط لنین" انحراف حاصل کند. از این پس دیگر لازم نبود که در جریان هریک از تصفیه‌ها و پاکسازیها برخورد بلرزد. زیرا یاران وفادار لنین شامل تصفیه شده بودند. ویشینکی از این پس نگرانی نداشت. او را به سمت دادستان کل کشور منصوب کردند. او نیز "فرزندان صدیق حزب" را یکی پس از دیگری به محاکمه می‌کشید و از این کار لذت می‌برد.

بدیهی است در چنین دستگاہی برای کسانی چون کریلنکو بنیادگذار سیستم حقوقی و قوانین شوروی جایی باقی نمی‌ماند. با این‌که نیکلای کریلنکو به هیچ‌گروه معترضی تعلق نداشت، مع‌هذا به عنوان عنصری غیرقابل اعتماد معرفی شد.

ویشینسکی، همان‌کسی که سالها برده‌وار در برابر کریلنکو تملق می‌گفت و چاپلوسی می‌کرد، مأموریت یافت در جلسهٔ مشاورهٔ مسئولان قضایی کشور علیه او به سخن برخیزد و سیاست حقوقی وی را به عنوان "سیاست ضد لنینی و بورژوازی" معرفی کند.

ویشینسکی از مقام عالی دادستان کل کشور با ابراز رضایت فراوان مراقب بود که چگونه بلشویکهای قدیمی یکی پس از دیگری "گور خود را از دیوان عالی کشور گم می‌کنند". کریلنکو در سال ۱۹۳۸ ناپدید شد. همسر سابق او بانویلنا روزمیروویچ^۹ نیز که تا زمان انقلاب به عنوان دبیر دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی در خارج از روسیه انجام وظیفه می‌کرد و در عین حال منشی مخصوص لنین بود ناپدید گردید.

سال ۱۹۳۶ در راهروی مقر سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) با گالکین روبرو شدم. مأمور زندان همراه او بود. به نظر می‌رسید گالکین چندان آشفته بود که مرا نشناخت. حال آن‌که درست روبروی یکدیگر بودیم.

بی‌درنگ به دفتر کار هرمان رفتم و از او خواستم به گالکین کمک کند. هرمان گفت گالکین را طبق گزارشی که به سازمان امنیت واصل شد بازداشت کرده‌اند. گفته شد که او کمیتهٔ مرکزی را به سبب انحلال انجمن بلشویکهای قدیمی مورد تقبیح قرار داده‌است. گزارش دهنده ویشینسکی بود.

استالین با انتصاب ویشینکی به مقام دادستان کل کشور در جریان محاکمات مسکو بار دیگر نشان داد که هدف او از گماردن " افراد موردنیاز به مقامهای موردنظر " چه بود؟ گمان می‌رود در سراسر کشور کسی یافت نمی‌شد که با ابراز این همه رذالت آماده تصفیه حساب با بلشویکهای قدیمی باشد.

سرگرمیهای استالین

۱

چنین به نظر می‌رسد که با قتل ینوکیدزه تنها دوست صمیمی و صدیق استالین، جنایات متعدد او شگفتی آور ننماید. ولی با این وصف جا دارد یکی دیگر از جنایتهای استالین را شرح دهیم. گمان دارم شرح این جنایت استالین نیز در نظر خوانندگان جالب و قابل توجه باشد. مطلب موردنظر ما ماجرای قتل پائوکر رئیس گارد حفاظت کاخ کرملین و شخصیت مورداعتماد خاص استالین است.

پائوکر ملیت مجارستانی داشت. در دوران جنگ اول جهانی برای خدمت در ارتش امپراتوری اتریش - مجارستان احضار شد. پائوکر در سال ۱۹۱۶ طی پیکار به اسارت نیروهای روسیه درآمد. پس از انقلاب پائوکر به میهن بازنگشت. زیرا در آنجا کسی را نداشت. پائوکر امیدوار نبود که بتواند در مجارستان به ثروت و مقام دست یابد. پائوکر پیش از خدمت ارتش، در تاتر اپرت بوداپست به عنوان آرایشگر خدمت می‌کرد و در ضمن خدمتکار یکی از خوانندگان مشهور مجارستان بود. پائوکر آرزومند شهرت و مقام نیز بود. او همواره ضمن خودستایی می‌گفت که هنرپیشگان تاتر اپرت مجارستان وی را دارای " استعداد عالی دراماتیک " می‌دانستند و اغلب پائوکر

را برای ایفای نقش فرعی به صحنه فرا می‌خواندند.^۱ چنین به نظر می‌رسد که پائوکر دروغ نمی‌گفت و غلو نمی‌کرد. ولی تا آنجا که من می‌دانم پائوکر در اجرای نقش‌های کم‌دی استعداد فراوان داشت. کاش می‌دیدید او با چه مهارتی حرکات و رفتار رؤسا را تقلید می‌کرد و با چه هنرمندی خاصی لطیفه می‌گفت. به اعتقاد من پائوکر در ایفای نقش دل‌قک مهارتی به‌سزا داشت. او که سخت تشنه شهرت و افتخار بود، به یقین می‌توانست در این رشته هنری توفیق حاصل کند. برای آن که تصویر کاملتری از پائوکر ارائه شود، باید افزود که لبان وی بیش از حد معمول قرمز و حساس می‌نمود. چشمان سیاه پائوکر به سوی برجسته‌ترین شخصیت کرملین دوخته شده بود و با اعجابی صمیمانه چون سگ وفادار " ارباب " را می‌نگریست. این خملت سبب شد که پائوکر در امواج توفانی پدید آمده از انقلاب روسیه گرفتار و غرق نشود.

پائوکر عضویت حزب بلشویک را پذیرفت و برای کار به سازمان امنیت شوروی " و.چ.کا " ^۱ اعزام گردید. پائوکر که مردی کم‌سواد و لاقید بود با سمت کارمند عملیاتی جزء استخدام شد و به‌کار بازداشت و جستجو می‌پرداخت. در این شغل پائوکر نمی‌توانست در نظر رؤسای عالی‌رتبه جلوه کند و ارتقاء یابد. پائوکر که متوجه این نکته شده بود، تصمیم گرفت از تجربه و مهارتی که در مجارستان کسب کرده بود، بهره جوید. اندکی بعد وی به عنوان آرایشگر و گماشته شخصی منژینسکی ^۲ معاون رئیس سازمان امنیت (و.چ.کا) استخدام شد. منژینسکی فرزند یکی از صاحب‌منصبان عالی‌رتبه دولت تزاری بود. او خیلی زود به ارزش این گماشته زبرو زرنگد

۱. آن زمان سازمان مذکور " و.چ.کا " نام داشت که مخفف عنوان " کمیته فوق‌العاده سراسر روسیه " است. م.

پی برد . از آن پس پائوکر همواره در خدمت وی بود . حتی زمانی که منژینسکی در سال ۱۹۲۵ برای معالجه به آلمان سفر کرد ، پائوکر را نیز همراه خود برد .

رفته رفته نفوذ پائوکر در سازمان امنیت شوروی احساس شد . با گذشت زمان ، منژینسکی او را به سمت رئیس اداره عملیات منصوب کرده منژینسکی پس از مرگ لنین ، آبرام بلنکی^۳ رئیس گارد محافظان کرملین را برکنار کرد و پائوکر را در این سمت به کار گمارد . پائوکر از این پس مسئول حفظ جان استالین و دیگر اعضای دفتر سیاسی کمیته مرکزی (پولیت بورو) شد .

استالین ، پائوکر را عنصری بسیار مناسب تشخیص داد . استالین از گرد آوردن عناصر انقلابی آرمان گرا در اطراف خویش بیزار بود . زیرا چنین اشخاصی را غیر قابل اعتماد و خطرناک می دانست . افراد آرمان گرا تا زمانی از لیدرها و رجال معین حزب پیروی می کنند که آنان را به عنوان رهبر و تحقق بخشنده آرمان خویش به شمار آورند . این گونه اشخاص هرگاه احساس کنند که شخصیت مورد علاقه و قبولشان به خاطر مصالح شخصی آرمانشان را زیر پا نهاده و بدان خیانت ورزیده است ، ناگهان دوستی را به یک سومی افکنند و به دشمن وی بدل می شوند . ولی پائوکر خدمتگزار قابل اعتمادی بود . او بنابر طبایع خویش از هرگونه آرمان گرایی و منزه طلبی دوری می جست و هرگز در هیچ گونه اعتراض سیاسی شرکت نمی کرد . پائوکر به هیچ چیز جز مقام و موقعیت خود توجه نداشت . مقام و موقعیت نیز کالای بود که استالین می توانست به اندازه و مقدار لازم در اختیار وی قرار دهد .

محافظان لنین دونفر بودند . پس از آن که لنین مورد سوء قصد قرار گرفت و مجروح شد ، شماره محافظان وی به چهار نفر رسید . ولی

3. Abram Belenki

هنگامی که استالین برمسند قدرت نشست او برای خود اردوی بزرگی از محافظان پدید آورد. جز ازگارد محافظان نظامی که همواره در حالت آماده باش قرار داشتند، چند هزار مأمور مخفی نیز محافظت از استالین را عهده‌دار بودند. این ارتش عظیم محافظان استالین، از سوی پائوکر سازمان یافت. تنها سه هزار مأمور مخفی مسیر سی و پنج کیلومتری کاخ کرملین تا ویلای خارج شهر استالین را زیر نظر داشتند. مأموران مذکور به اتومبیلها، تلفنهای صحرایی و سیستم پیچیده اعلام خطر مجهز بودند.

اکثر افراد این اردوی عظیم در مسیر حرکت استالین قرار داشتند. آنها در دالانها و راهروهای عمارات، پشت دربها و لابلای بوته‌زارها نگهبانی می‌دادند. کافی بود اتومبیلی ناآشنا، يك لحظه در این مسیر توقف کند. به محض توقف اتومبیل، بی‌درنگ مأموران آن را محاصره می‌کردند و اسناد و اوراق هویت راننده و سرنشینان اتومبیل را مورد واری قرار می‌دادند. هنگامی که اتومبیل استالین از دروازه کاخ کرملین خارج می‌شد، بی‌درنگ سراسر مسیر سی و پنج کیلومتری او در وضعیت نظامی و به حالت فوق‌العاده درمی‌آمد. پائوکر با اونیفورم خاص فرماندهان نظامی در اتومبیل استالین می‌نشست و او را در تمام طول راه همراهی می‌کرد.

آبرام بلنکی رئیس محافظان لنین و دیگر سران دولت بود. او فاصله میان خود و شخصیت‌های تحت حفاظت خویش را با دقت کامل رعایت می‌کرد. ولی پائوکر اصلاً به مقام و موقعیت آنان اعتنا نداشت. کم مانده بود خود را هم ردیف و هم پایه اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) وانمود کند. تحویل خواربار، مواد غذایی، البسه، اتومبیل و ویلاهای اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) همه زیر نظر پائوکر انجام می‌گرفت. پائوکر نه تنها خواستهای اعضای دفتر سیاسی و خانواده‌های آنان را برآورده می‌کرد، بلکه می‌دانست چگونه باید

آتش افروزی کند و آنان را به خشم آورد. پائوکر آخرین مدل انواع اتومبیلهای خارجی، سگهای دارای نژاد عالی، شرابهای کمیاب اعلا و دستگاههای مخصوص گیرنده رادیو برای اعضای دفتر سیاسی سفارش می داد. برای همسران آنان نیز از پارسی لباس، پارچه های ابریشمین، عطر و بسیاری کالاهای مورد علاقه بانوان و برای فرزندان اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) اسباب بازیهای گران قیمت وارد می کرد. در واقع پائوکر به گونه ای بابانوئل بدل شده بود، با این تفاوت که بابانوئل سالی یک بار به کودکان هدیه می داد، ولی پائوکر در تمام مدت سال انواع کالاهای مطبوع طبع کودکان را در اختیار آنان می گذارد. بی جهت نبود که همسران و فرزندان اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) پائوکر را دوست می داشتند.

اندکی بعد کرملین نشینان دیگر پائوکر را به دیده برآورنده نیازهای خویش نمی نگریستند. آنها متوجه شدند که پائوکر با زندگی خصوصی و نیات زمامداران شوروی آشنا است. وی قادر است حیثیت و اعتبار " رهبران پرولتاریای جهان " را فرو ریزد و برباد دهد. به عنوان نمونه وروشیلوف که همواره از سوی مأموران پائوکر محافظت می شد، نمی توانست اعمال خود را از او پنهان کند. او در سومین ویلای خویش که توسط پائوکر آماده و در اختیارش گذارده شده بود با س. یکی از ستارگان زیبای باله عشق بازی می کرد. بی گمان این ماجرا از دیده پائوکر پنهان نبود. ماجرای دیگر، رابطه جنسی یکی از اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) با همسر یکی از مهندسان بود. مهندس مذکور را به اعمال شاقه در اردوگاه کار اجباری سولوتسک^۴ محکوم کرده بودند تا جناب ایشان با خاطری آسوده بتوانند با همسر او نرد عشق ببازند. ماجرای دیگر اقدام همسر

یکی از اعضای مؤثر دفتر سیاسی (پولیت بورو) به خودکشی بسود اختلافها و جنجالهای خانوادگی زمامداران شوروی در حضور مأموران پائوکر انجام می‌گرفت و پائوکر از همه چیز خبر داشت و می‌دانست این افرادی که خود را چون شخصیت‌هایی و لامقام معرفی می‌کنند، در حقیقت کیستند؟

پائوکر از همه برجستگان کرملین به استالین نزدیکتر بود. او که با ذوق و سلیقه استالین آشنا شده بود، تلاش می‌کرد تا خواسته‌های او را برآورد. پائوکر که متوجه شد استالین به ماهی شور خاص روسی علاقه بسیار دارد، درصد برآمد از خارج کشور بهترین انواع تدارک شده این گونه ماهیها را سفارش دهد و بر سفره استالین بگذارد. یکی از انواع آلمانی این ماهیها سخت موردپسند استالین قرار گرفت. زیرا مزه بسیار خوبی پس از نوشیدن ودکای روسی بود. باید افزود که پائوکر اغلب افتخار هم‌پیاله شدن با استالین را داشت او که می‌دید استالین به شوخیها و لطیفه‌های ضد یهودی سخت علاقه نشان می‌دهد، همواره می‌کوشید تا لطیفه‌های جالبی برای گفتن در چنته داشته باشد. پائوکر در لطیفه‌گویی به راستی بی‌نظیر بود. استالین که موجودی بسیار عبوس و ترش‌رو بود، با شنیدن لطیفه‌های پائوکر از خنده روده‌بر می‌شد.

پائوکر می‌دید که استالین با چه دقتی خود را برابرآینه می‌نگرد، موهای خود را مرتب و سیل‌های خود را نوازش می‌کند. از این‌رو دریافت که "ارباب" تا چه پایه به ظاهر خود توجه دارد. لذات‌آمین ظاهر استالین را خود برعهده گرفت. پائوکر در این زمینه از خود ابتکار نشان داد. او که متوجه شد استالین میل دارد بلندتر از آنچه که هست جلوه کند، درصد برآمد پاشنه کفش او را از داخل و خارج چند سانتیمتر بلندتر کند. او برای استالین چکمه‌های پاشنه بلند خاصی تدارک کرد که از بیرون پوشیده بود و چندان جلب نظر نمی‌کرد.

استالین وقتی این چکمه‌ها را پوشید و برابر آینه قرار گرفت، مسرت خود را پنهان نکرد. او حتی از این نیز گام فراتر نهاد و به پائوکر دستور داد هنگامی که زمامداران کشور برای سان و رژه برفراز آرامگاه لنین قرار می‌گیرند، زیرپای او چیزی از چوب قرار دهند تا استالین از دیگر زمامداران بلندقدتر جلوه کند. بادیدن این منظره و عکسهای چاپ شده در روزنامه چنین تصور می‌شد که استالین متوسط‌القامه است. حال آن که چنین نبود. طول قامت استالین یکصد و شصت و سه سانتیمتر بود. پائوکر برای آن کسه استالین را مردی بلندقامت وانمود کند، برای او شل بسیار درازی سفارش داد که حتی پاشنه کفشهایش را می‌پوشانید.

پائوکر چون درگذشته آرایشگر بود، لذا آرایش استالین را خود برعهده گرفت. تا آن زمان همواره چنین می‌نمود که صورت استالین خوب تراشیده نشده است. صورت استالین پر از آبله بود. استالین بنا بر عادت صورت خود را با تیغهای بدون خطر می‌تراشید. از این رو لابلائی حفره‌های صورتش موهایی باقی می‌ماند که چهره او را زشتتر می‌کرد. چون استالین به تیغ سلمانی اعتماد نمی‌کرد، لذا با این وضع می‌ساخت. ولی به پائوکر اعتماد داشت. بدین‌روال پائوکر نخستین کسی بود که تیغ به صورت استالین می‌انداخت. رهبر زحمتکشان جهان نیز جرأت می‌کرد گلوی خود را در اختیار پائوکر قرار دهد.

هرچیزی که با استالین و خانواده او مربوط می‌شد، از طریق پائوکر می‌گذشت و در اختیار آنان قرار می‌گرفت. بدون واری او محال بود چیزی بر سفره غذای دیکتاتور قرار گیرد. بدون اجازه پائوکر هیچکس به آپارتمان و یا ویلای خارج شهر استالین راه نمی‌یافت. پائوکر حق نداشت لحظه‌ای از "اریاب" دور شود. تنها زمانی که استالین به دفتر کار خود در کاخ کرملین می‌رفت، پائوکر

حق داشت به مقر سازمان امنیت شوروی برود و به منژینسکی ویاگودا گزارش بیست و چهار ساعت گذشته را بدهد و دوستان خود را از اخبار تازه و نماییهای درون کاخ کرملین مطلع گرداند.

پائوکر موجودی پرگو بود. هر جا که با او برخورد می‌کردیم، از وضع درون کرملین و رابطه کرملین نشینان برای ما تعریف می‌کرد. روزی پائوکر در حضور من با ولوویچ^۵ معاون خود درد دل می‌کرد و می‌گفت: از دست او موهای سرم سفید شده است! داشتن چنین پسری، به راستی بدبختی بزرگی است!

با تعجب گفتم: نمی‌دانستم که تو پسر داری!

پائوکر گفت: نه، من پسری ندارم. مقصود من پسر ارشد "اریاب" است. چهار مأمور مراقب و همراه او هستند. ولی هیچ ثمری ندارد. فکر می‌کنم سرانجام "اریاب" دستور بازداشت او را صادر کند!

شخص مورد نظر پائوکر، یاکوف جوگاشویلی پسر استالین از نخستین ازدواج او بود. استالین از فرزند خود نفرت داشت. فرزند نیز پدر را به همین دیده می‌نگریست.^۶

پائوکر با انجام دستورات خاص استالین به تقریب یکی از اعضای خانواده وی به شمار می‌رفت. گرچه بانو نادژدا الیلویوا همسر استالین با او رفتاری خشک و سرد داشت، ولی فرزندان استالین

5. Volovich

۶. نخستین همسر استالین بانو یکاترینا سوانیدزه Ekaterina Svanidze نام داشت. او زنی مذهبی و بسیار مهربان بود. بنا به گفته عدای از قفقازیان، استالین با او به خشونت رفتار می‌کرد. پسر از پدر چیزی جز خشونت، تحقیر و تمسخر ندیده بود. اسوتلانا الیلویوا در کتاب "بیست نامه به یک دوست" از وضع غم‌انگیز یاکوف، از اقدام او به خودکشی بی‌حاصل و پایان زندگی دردناک یاکوف مطالبی ارائه کرده است (از ویراستار متن اصلی کتاب).

واسیلی واسوتلانا نسبت به پائوکر علاقه فراوان نشان می‌دادند .
سال ۱۹۳۲ یا ۱۹۳۳ حادثه‌ای روی داد که پرده از بعضی تمایلات
استالین برداشت و درعین حال معرف آن بود که پائوکر مأموریت‌های
خاصی را برای استالین انجام می‌دهد . ماجرا بدین گونه بود .
اسمیرنوف^۷ (گلینسکی)^۸ نماینده سازمان امنیت شوروی (ان . ک . و . د)
در چکسلواکی از پراگدبه مسکو آمد . اسلوتسکی پس از شنیدن
گزارش وی گفت سری به پائوکر بزند ، زیرا درارتباط با چکسلواکی
از او چیزی می‌خواهد . اسمیرنوف با پائوکر ملاقات کرد . دراین
ملاقات پائوکر از او خواست که موضوع صحبت باید فقط میان آنها
باقی بماند و کسی از آن آگاه نگردد . وی از صندوق آهنین خود آلپومی
حاوی صور قبیحه و منافی عفت بیرون آورد و به اسمیرنوف نشان
داد . پائوکر که متوجه حیرت و شگفتی اسمیرنوف شده بود ، گفت :
این تصاویر را نقاش س . در دوران پیش از انقلاب آماده کرد .
مهاجران روسی مقیم چکسلواکی نمونه‌های دیگری از تصاویر این
نقاش را با خود به خارج از روسیه بردند . باید همه این گونه تصاویر
از آثار نقاش مذکور خریداری شود . ولی این کار باید از طریق واسطه
انجام گیرد تا کسی گمان نبرد تصاویر برای سفارت شوروی خریداری
شده است . پائوکر افزود " هرچه پول بخواهید در اختیار شما قرار
خواهد گرفت . از صرف پول دریغ نکنید . "

اسمیرنوف که در خانواده انقلابی پرورش یافته ، ازدوران تزار
وارد حزب شده بود ، ازپیشنهاد پائوکر سخت متنفر و شگفت زده شد
و از انجام چنین مأموریت‌هایی امتناع ورزید . او ضمن ابراز تنفر
ماجرا را با تنی چند از دوستان درمیان گذاشت . ولی اسلوتسکی
به سرعت او را خاموش کرد و اخطار نمود که زبان را در دهان نگاه

7. Smirnov

8. Glinski

دارد. زیرا "صرفاً" برای ارباب خریداری می‌شود! همان‌روز اسمیرنوف به دفتر آگرانوف معاون وزیر داخله و سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) احضار شد. آگرانوف نیز به اسمیرنوف توصیه کرد خاموش بماند و ماجرا را با کسی در میان نگذارد. چند سال بعد الکساندر شانین دوست قدیمی یاگودا که در سال ۱۹۳۶ سمت معاونت او را برعهده داشتیم به من گفت که پائوکر برای استالین از بسیاری کشورهای غرب و شرق تصاویر قبیحه و منافی عفت خریداری می‌کنند. استالین نیز در برابر خدمات ارائه شده، پائوکر را مورد عنایت خاص خود قرار می‌داد. او دو اتومبیل سواری کادیلاک و لینکلن به او هدیه کرد. استالین پائوکر را به دریافت شش نشان، از جمله نشان لنین مفتخر نمود. ولی با این وصف نمی‌توان گفت که پائوکر سعادتمند بود. او چندبار در برابر دوستان گریه کرد و گفت که از زندگی شخصی هیچ بهره‌ای ندارد و اصلاً به خود نمی‌پردازد. این سخن پائوکر حقیقت داشت. هرگاه استالین با او کار داشت، باید در هر موقع شبانه روز و در هر جا، نزد او حاضر می‌شد. هرگاه در مسکو حادثه‌ای از قبیل تصادف قطار، حریق، مرگ نابهنگام اعضای دولت و یا ریزش تونل مترو (راه آهن زیرزمینی) روی می‌داد. افراد پائوکر موظف بودند پیش از دیگران در محل حادثه حاضر شوند. پائوکر نیز موظف بود ماجرا را فوراً به استالین گزارش دهد.

ولی پائوکر معتقد بود که زندگی او جهت زیبایی نیز دارد. او به هر لذتی که می‌خواست، می‌توانست دست یابد. پائوکر به اونیفورم نظامی علاقه خاصی داشت که اغلب مایه تمسخر دوستان او می‌شد. در روزهای سان و رژه پائوکر چون شخصیتی بزرگ جلوه می‌کرد. او با اونیفورم نظامی، شلوار گالیفه و چکمه ورنی براق همانند افسران پلیس رژیم روسیه تزاری بر پله آرامگاه لنین می‌ایستاد.

همین که پائوکر با اتومبیل خود در مسکو به گردش می‌پرداخت و

هوق اتومبیل او به صدا درمی‌آمد، مأموران راهنمایی حرکت سایر اتومبیلها را برای عبور اتومبیل او متوقف می‌کردند. پائوکر نیز چشمان را می‌درانید و با قیافه‌ی خشن خود می‌کوشید تا از ناظران جذبہ گیرد.

پائوکر به تاتر علاقه بسیار داشت. او همین‌که فرصت می‌یافت فوراً به لژ خود در تاتر اپرا می‌رفت و به هنگام تنفس‌پشت صحنه گام می‌نهاد و با کف‌زدنهای خود هنرپیشگان را مورد تحسین قرار می‌داد. شاید تنها در این لحظات پائوکر می‌توانست به گذشته‌ی خود بیاندیشد که چه راه درازی را از آرایشگر تاتراپرت بوداپست تا درباری ممتاز استالین طی کرده است و اکنون می‌تواند هنرمندان بنام مسکو را مورد تفقد قرار دهد.

شب‌ی استالین با پائوکر سرگرم باده نوشی بود که از کمیسر (وزیر) امور خارجه خبری دریافت گردید مبنی بر این‌که چیانکای شک دستگیری و بازداشت کمونیستهای چین را آغاز کرده است و مأموران دولتی چین، سفارت شوروی در پکن را مورد بازرسی و جستجو قرار داده‌اند (حادثه‌ی مذکور در سال ۱۹۲۷ اتفاق افتاد). این بازداشتها نتیجه‌ی خطاهای سیاسی استالین در مناسبات با چین و رفتار فریبکارانه‌ی وی نسبت به حزب کومین‌تانگ بود. استالین که از "دورویی" چیانکای شک به خشم آمده بود، به پائوکر دستور داد همه‌ی چینیهای مقیم مسکو را بازداشت کند.

پائوکر پرسید: با سفارت چین چه باید کرد؟

استالین گفت: جز از مأموران سیاسی سفارت، همه‌ی چینیها را بازداشت کنید! تا بامداد فردا همه‌ی چینیهای مقیم مسکو باید در زندان باشند!

پائوکر اجرای فرمان را آغاز کرد و کلیه‌ی مأموران سازمان امنیت شوروی را که در دسترس او قرار داشتند بسیج نمود و شبانه به شکار

چینیهای مقیم مسکو پرداخت و هرکس را که به دستش می‌رسید از رختشوی گرفته تا استادان زبان چینی در دانشگاه نظامی را بازداشت کرد.

بامداد فردا پائوکر به استالین گزارش داد که فرمان وی اجرا شده است. پائوکر به هنگام صبحانه برای استالین از ماجراهای خنده آور بازداشت بعضی چینیهای مقیم مسکو حکایت کرد و موجبات خنده و تفریح استالین را فراهم نمود. پائوکر به هنگام شرح داستان به تقلید رفتار، به ویژه گفتههای آنان می‌پرداخت که با لهجه خاص چینیان همراه بود.

چندساعت بعد هنگامی که پائوکر از فرط خستگی در دفتر کار خود واقع در مقر سازمان امنیت شوروی استراحت می‌کرد، منشی استالین با زنگ‌تلفن او را از خواب بیدار کرد و گفت: " ارباب " دستور داده است که فوراً نزد او حاضر شوی! در ضمن منشی استالین به پائوکر تذکر داد که " ارباب " سخت عصبانی و خشمگین است.

به قرار معلوم یکی از شخصیت‌های برجسته بین‌الملل کمونیست (کمینترن) که گمان دارم پیاتنیتسکی^۹ بود با دبیرخانه استالین تماس تلفنی برقرار کرد و پرسید آیا استالین اطلاع دارد که شب گذشته همه کارمندان چینی کمینترن و دانشجویان چینی دانشگاه زحمتکشان کمونیست شرق در مسکو بازداشت شده‌اند؟

همین که پائوکر داخل دفتر کار استالین شد، " ارباب " او را مخاطب قرار داد و گفت: آیا همه چینیها را بازداشت کرده‌ای؟

پائوکر که نمی‌دانست ماجرا چیست، در پاسخ گفت: کوشیدم تا کسی را آزاد نگذارم.

استالین با خشم پرسید: آیا اطمینان داری؟

پائوکر گفت: بله، اطمینان دارم.

آیا کارمندان کمینترن و دانشجویان چینی را نیز بازداشت

کردی؟

پائوکر در پاسخ گفت: البته که آنها را بازداشت کردم، ایوسف

و یساریونویچ. من آنها را از رختخواب یگراست به زندان انتقال

دادم.

پائوکر هنوز این جمله را تمام نکرده بود که استالین سیلی محکمی

بر بناگوش نواخت و درحالی که فریاد می‌کشید گفت:

احمق! فوراً آنها را آزاد کن!

پائوکر با شنیدن این جمله بی‌درنگ از دفتر استالین بیرون

جست.

پس از این حادثه استالین با خود می‌اندیشید که در آینده روابط

پائوکر با او چگونه خواهد بود؟ بنابر معمول استالین با محافظان

شخصی خود به مهربانی رفتار می‌کرد. ولی وجود محافظ رنجیده و

زخم خورده ممکن است خطرناک باشد؟ پائوکر که رئیس محافظان بود،

خطرناکتر می‌نمود. پس از آنچه گذشت، آیا می‌توان همانند گذشته

نسبت به وی اطمینان داشت؟ از نظر استالین منطقاً پائوکر باید

تصفیه و نابود می‌شد. ولی استالین چنان به پائوکر عادت کرده بود

که دوری از او در نظرش دشوار می‌نمود. هرگاه پائوکر در مقام خود

باقی بماند، باید نخست او را نوازش کرد تا خفت سیلی خوردن

را از یاد ببرد.

پائوکر پس از آزادی کمونیستهای چینی به دفتر کار خود در مقر

سازمان امنیت شوروی بازگشت و تا دیرگاه شب در آنجا ماند. پائوکر

نمی‌دانست به کرمین برود و به همراه استالین عازم اقامتگاه او شود

یا این که به انتظار احضار از سوی استالین بنشیند. احساس می‌کرد

که موقعیتش سخت متزلزل و لرزان شده است.
ساعت يك بعدازنیمه شب زنگه تلفن ویژه کاخ کرملین که بر روی
میزتحریر او قرار داشت، به صدا درآمد. صدای غیرعادی نرم و مهربان
استالین ازگوشی تلفن شنیده شد. " ارباب " تعجب کرد که چرا
پائوکر در کرملین نیست. پائوکر از شدت خوشحالی برخاست و عازم
کرملین شد.

منشیهای استالین درحالی که لبخند ریایی بر لب داشتند، پائوکر
را شادباش گفتند.

پائوکر پرسید: چه خبر شده است؟

- " ارباب به شما خواهد گفت! "

استالین به محض ورود پائوکر جعبه‌ای به او داد که حاوی نشان
پرچم سرخ بود. استالین درحالی که دست پائوکر را می‌فشرد، فرمان
اعطای مدال ازسوی کمیته اجرائیه مرکزی را نیز به وی تسلیم کرد.
درفرمان چنین آمده بود که نشان ستاره سرخ " درمقابل اجرای درخشان
دستورات بسیار مهم " به وی اعطا گردیده است. کارمندان سازمان
امنیت که به خشم آمده بودند، از روی تمسخر می‌گفتند: پائوکر این
نشان را نباید به سینه نصب کند. بلکه باید از بناگوش خودبیاویزد.

پائوکر موجودی بسیار پرحرارت بود، او نمی‌توانست ساکت بماند و جوانبی از زندگی " ارباب " را برای دوستان خود حکایت نکند. گمان دارم پائوکر هرگز تصور نمی‌کرد که بیان این مسائل ممکن است به مقام و موقعیت او خدشه وارد آورد. او کورکورانه استالین را می‌پرستید و به قدرت و حاکمیت نامحدود وی اطمینان داشت. پائوکر حتی به خود اجازه نمی‌داد اعمال و رفتار استالین را با معیارهای عادی انسانی اندازه‌گیری کند.

داستانهایی را که پائوکر از استالین تعریف می‌کرد، می‌توان به سه جزء بخش نمود. جزء نخستین حاوی شقاوتها و بی‌رحمیهای استالین و متعلق به حالاتی بود که " استالین دچار خشم می‌شد. " جزء دوم مربوط به مفسده‌جوییهای سیاسی او بود و نشان می‌داد که چگونه استالین " دیگران را بر سر انگشت خویش می‌چرخاند. " جزء سوم مربوط به ارزشی بود که برای کار پائوکر قابل می‌شد. من بسیاری از این داستانها را شنیده‌ام و در اینجا تنها به ارائه دو نمونه از آنها بسنده می‌کنم.

در نیمه نخست ماه ژوئن سال ۱۹۳۲ استالین به اتفاق پائوکر و

تعداد زیادی از محافظان خویش به یکی از اقامتگاههای خود در نزدیکی سوچی واقع در کرانه دریای سیاه رفت. پائوکر چند روز نزد او ماند. ولی سپس به ناحیه گاگرا^{۱۰} عزیمت کرد تا ویلای تازه‌ای را که به ابتکار بریا به عنوان هدیه جمهوری گرجستان برای استالین ساخته می‌شد مشاهده کند. پائوکر شب را در گاگرا ماند. پس از بازگشت به سوچی از ماجرای که در غیاب او رخ داده بود، مطلع گردید. این داستان مربوط به جزء اول و ابراز خشم و شقاوت استالین است.

آن شب استالین به سبب عوعوی سگ در نزدیکی ویلای خویش از خواب بیدار شد و کنار پنجره فریاد برآورد: "این سگ از آن کیست که عوعو می‌کند و مانع خواب من شده است؟" محافظان گفتند که این سگ از ویلای همسایه است. استالین با خشونت گفت: "سگ را پیدا کنید و با تیر بزنید. نمی‌گذارد بخوابم!" پس از بیان این جمله استالین با خشم پنجره اتاق خواب خود را بست. با ممداد که از خواب برخاست شاداب و سر حال بود. وی هنگام صرف صبحانه ساجرای سگ را به یاد آورد و از افسر نگهبان پرسید:

آیا سگ را کشتید؟

افسر نگهبان در پاسخ گفت: ایوسف و یسار بونویچ سگ را از اینجا بردند.

استالین دوباره پرسید: آیا سگ را کشتید؟

افسر نگهبان توضیح داد که سگ را به گاگرا بردند. این سگ گرگی آلمانی تعلیم یافته‌ای است که راهنمای کوران است. یکی از مسئولان وزارت کشاورزی سگ مذکور را از آلمان به همراه آورد. این سگ راهنمای پدر کور او است که از بلشویکهای قدیمی بود. پیرمرد و سگش را از اینجا دور کرده‌اند.

استالین باخشم فریاد کشید: "زود آنها را به اینجا بیاورید!" نگهبانان که دچار هراس شده بودند، فوراً از طریق تلفن با پست مرزبانی سازمان امنیت در راه گاکرا تماس گرفتند. مدتی بعد پیرمرد کور را همراه سگدبه اقامتگاه استالین باز آوردند و ماجرا را به استالین گزارش دادند. استالین این زمان در باغ گردش می‌کرد. پیرمرد کور در فاصله‌ای نه چندان دور به همراه سگدایستاده بود.

استالین محافظان را مخاطب قرار داد و گفت: هنگامی که فرمان صادر می‌شود، باید آن را اجراء کرد. سگدرا به محلی دورتر ببرید و با شلیک تیر بکشید! ..

محافظان خواستند سگدرا بگیرند و ببرند. ولی سگدبا حالتی غضبناک شروع کرد به غریدن. لذا نگهبانان از پیرمرد خواستند که آنها را همراهی کند. در نتیجه سگد نیز همراه آنها به راه افتاد. مدتی بعد صدای شلیک دوتیر شنیده شد. تازمانی که استالین صدای شلیک تیر را نشنید، از باغ به درون ساختمان نرفت.

اکنون داستان دیگری را که پائوکر بارها پیرامون خشم و غضب استالین گفته بود، از نظر خوانندگان می‌گذرانم:

هنگامی که استالین دوران تعطیلات را در سوچی می‌گذرانید، در طول کرانه دریای سیاه و در جهت بندر باطوم به سیاحت پرداخت و مدت چند روز در یکی از اقامتگاههای دولتی توقف کرد. در آنجا مقامات دولتی گرجستان به افتخار استالین ضیافتی ترتیب دادند. یکی از انواع خوراکیهای محلی گرجستان در این ضیافت، خوراک مخصوصی بود که از گونه‌ای ماهیهای کوچک آن ناحیه تدارک شده بود. این ماهیهای کوچک را زنده درون روغن داغ فرو می‌بردند و سرخ می‌کردند. استالین که غذاهای گرجی را نیک می‌شناخت، از این خوراک خوشش آمد. وی ضمن صحبت گفت که هرگاه فلان نوع ماهی را به فلان صورت آماده کنند، به مراتب لذیذتر می‌شود.

پائوکر خوشحال شد از این که خواهد توانست بار دیگر رضایت خاطر استالین را جلب کند. از این رو اعلام کرد که فردا این خوراک بر روی سفره استالین آماده خواهد بود. یکی از حاضران که در کار ماهیگیری مهارت داشت، گفت که نوع ماهیهای مذکور در این فصل سال به اعماق دریاچه میروند و از آمدن به قشر فوقانی آب خودداری می‌ورزند. استالین بالحنی تشویق آمیز و ترغیب کننده گفت: مأموران سازمان امنیت قادر اند همه چیز را به دست آورند، ولو از اعماق دریاچه باشد.

این جمله استالین نشانه‌ای برای اقدام محافظان وی بود. شب بعد گروهی از محافظان به همراه عده‌ای از راهنمایان گرجی به کوهستان رفتند تا از دریاچه کوهستانی آن ناحیه ماهیهای مورد نظر را صید کنند. آنها برای صید ماهی يك جعبه نارنجك همراه بردند. سحرگاه از دریاچه صدای انفجار به گوش رسید و روستاییان اطراف را به هراس افکند. آنها به سوی دریاچه روان شدند. زیرا دریاچه تنها منبع ارتزاق آنان بود. روستاییان به محض ورود به محوطه دریاچه هزاران ماهی مرده بر کف آب مشاهده کردند. مأموران پائوکر در میان آنها، ماهی مورد نظر " ارباب " را جستجو می‌کردند. اهالی ضمن اعتراض خواستار شدند که غارتگران هر چه زودتر گور خود را از آنجا گم کنند. ولی مأموران بدون اعتنا به اعتراض آنها همچنان به انفجار در دریاچه ادامه می‌دادند. روستاییان به منظور حفظ منبع ارتزاق خویش به مأمورانی که در ساحل دریاچه ایستاده بودند، حمله بردند. تنی چند به روستا رفتند و با چنگال کشاورزی و تفنگهای شکاری خود بازگشتند. البته کار به تیراندازی متقابل منجر نشد. پس از نزاعی کوتاه که اغلب زنان روستایی در آن شرکت داشتند، مأموران به محل استقرار خود مراجعت کردند. هنگامی که مأموران نگهبانی استالین به ویلای محل اقامت او

بازگشتند، منظره رقت انگیزی داشتند. صورت بعضی خسراش برداشته و دور چشم بعضی دیگر کبود شده بود. آستین تنی چند از مأموران را نیز کنده و پاره کرده بودند. بااین وصف تنها دو ماهی از نوع موردنظر و دلخواه استالین در سبد مشاهده شد.

وقتی که استالین از ماجرا آگاه شد به سازمان امنیت گرجستان دستور داد همه ساکنان روستای اطراف را به استثنای کودکان و پیران سالخورده بازداشت کنند و به جرم "قیام علیه دولت" به قزاقستان تبعید نمایند.

" پدر خلق " درحالی که سخت به خشم آمده بود گفت:
به آنها نشان خواهیم داد که مالک این دریاچه کیست؟

پائوکر در تدارك محاكمات مسكو شركت نداشت . حفاظت از جان استالین و اعضای دفتر سیاسی (پولیت بورو) از اهمیت خاصی برخوردار بود . پائوکر گمان می‌کرد رؤسای سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) که در تدارك محاكمات شركت دارند به دریافت نشان نایل خواهند شد . لذا تصمیم گرفت خود نیز در این نمایش دادگاهی شركت ورزد و به دریافت نشان نایل گردد . از این رو تنی چند از معترضان پیشین را شخصا بازداشت کرد .

تابستان سال ۱۹۳۷ اکثر رؤسای سازمان امنیت شوروی بازداشت شده بودند . روزی در یکی از کافه‌های پاریس بر حسب تصادف با گد . مأمور مخفی اداره امور خارجی سازمان امنیت (ان.ك.و.د) که اصلاً اهل مجارستان بود مواجه شدم . این شخص از دوستان قدیمی پائوکر بود . من که تصور می‌کردم گد تازه از مسكو به پاریس آمده است ، در صدد برآمدم تا پیرامون بازداشت‌های اخیر مسكو کسب اطلاع کنم . کنار او نشستم و در حالی که یقین داشتم بازداشت‌ها اصلاً به پائوکر ارتباطی ندارد به شوخی از او پرسیدم:

پائوکر چه می‌کند؟ آیا او گرفتاری ندارد؟

شخص مذکور که از این جمله من ناخرسند شده بود گفت:
این چه حرفی است؟! ارزش پائوکر در نظر استالین بیش از آن است
که شما تصور می‌کنید. پائوکر از دوست و برادر به استالین نزدیکتر
است!..

گده داستانی را برای من شرح داد که چنین است:
بیستم دسامبر سال ۱۹۲۶ به مناسبت تأسیس سازمان امنیت
شوروی استالین مجلس ضیافتی ترتیب داد که سران (ان.ک.و.د.)
از جمله یژوف، فرینوفسکی، پائوکر و چندتن دیگر در آن حضور
داشتند. هنگامی که حاضران از باده سرمست شدند، پائوکر در معیت
دو همکار خود که نقش نگهبان زندان را ایفا می‌کردند، منظره‌ای را
تصویر کرد که عبارت از انتقال زینویف به زیرزمین زندان به منظور
اجرای حکم اعدام بود. زینویف که قدرت راه رفتن نداشت به شانه
نگهبانان آویخته شده بود و درحالی که چشمانش به سبب هراس
از حدقه خارج گشته بود، پاهایش بر زمین کشیده می‌شد. در وسط اتاق
زینویف ناگهان زانو بر زمین زد و درحالی که چکمه یکی از نگهبانان
را محکم در دست گرفته بود، از شدت ترس می‌گفت:
"رفیق! ترا به خدا... تمنا می‌کنم... ایوسف و یساریونویچ
را خبر کنید!"

استالین درحالی که از خنده روده بر شده بود، نمایش پائوکر
را تماشا می‌کرد. مهمانان که دیدند نمایش پائوکر مورد پسند
استالین واقع شده است، از او می‌خواستند که تکرار کند. این بار
استالین چنان به خنده افتاد که خم شده شکم خود را فشار می‌داد.
پائوکر منظره تازه‌ای به نمایش جدید خود افزود. او به جای زانو
بر زمین زدن، ناگهان از جابر خاست و درحالی که جرکات زینویف را
مجسم می‌کرد، دستها را به سوی سقف زیرزمین محل اعدام گرفت
و فریاد برآورد:

" ای عزرائیل، سخن مرا بشنو، خدای ما یکی است!"
استالین که نمی‌توانست بیش از این تحمل کند از پائوکر خواست
که نمایش خود را پایان بخشد.

ماه ژوئیه سال ۱۹۲۷ در خارج از کشور میان ما شایع شد که پائوکر
از سمت ریاست گارد محافظان استالین برکنار شده است. در پایان
همان سال شنیدم که مسئولان و افسران گارد محافظ کرم‌لین همگی
تغییر کرده‌اند و کسان دیگری جای آنان را گرفته‌اند. من هنوز
گمان داشتم که استالین پائوکر را مورد ترحم قرار خواهد داد.
زیرا پائوکر نه تنها مورد توجه خاص استالین بود، بلکه مدت
پانزده سال محافظت از جان وی را برعهده داشت. ولی انتظار من
در زمینه بروز احساسات انسانی از سوی استالین دیری نپایید. ماه
مارس سال ۱۹۲۸ یاگودا در سومین دور محاکمات مسکو جمله‌ای گفت
که از این راز پرده برداشت. یاگودا گفت: " پائوکر جاسوس آلمانی
بود."

پس از خواندن این جمله دانستم که پائوکر دیگر زنده نیست. او
نیز همانند بسیاری رهسپار دیار عدم شده است.

پایان سخن از ایوسیف کوسینسکی^۱

گمان می‌رود خوانندگان با اصطلاح " کیش فردپرستی " یا " کیش پرستش شخصیت " آشنا باشند. متخصصان و نظریه پردازان کرم‌لین پس از مدتها کنکاش این اصطلاح را اختراع کردند و همه چیز از جمله دهها سال خودگامگی و ستمگری نسبت به مردم کشور، سرنوشت فاجعه آمیز و انهدام دهها میلیون هموطن خویش، آشفتگی مغز و اندیشه صدها میلیون انسان، نابودی منابع طبیعی مملکت، برباد رفتن ثروتهای ملی، انحراف آدمیان از رشد مسالمت آمیز، دشمنی بسا طبایع انسان و جعل و تحریف بی حدومرز تاریخ را زیرپوشش این اصطلاح لعنتی پنهان داشته‌اند.

ولی همین که اصطلاح مذکور از طریق جراید اعلام شد، مردم گوشهای دراز مخترعین را به رأی‌العین مشاهده کردند. زیرا مخترعین مذکور نتوانستند دم خروس را از دیدگاه مردم پنهان دارند. مردم می‌گفتند، تلاش برای رفع پی‌آمدهای کیش پرستش شخصیت امکان‌پذیر نیست. آیا می‌توان جنایتهایی را که صورت گرفته است مرتفع

1. Iosif Kosinski

نمود؟ آیا می‌توان واقعیت‌های تاریخی را نادیده گرفت؟ البته در تاریخ کشور ما استالین موجودی منحصر به فرد بود. او درزمینه شقاوت، فقدان اصولیت و خدعه و نیرنگ‌به مراتب از ایوان مخوف، این بزرگترین فرمانروای شقی، نابکار و خدعه‌گر تاریخ روسیه، پیش‌تاخته و گام‌فراتر نهاده بود.

جانشینان استالین از کیش پرستش شخصیت و رفع‌پی‌آمدهای آن بسیار سخن گفتند. ولی هیچگاه به صورتی شرافتمندانه به افشای جنایات استالین و استالینسم پرداختند. زیرا بیم داشتند از این که مبادا به حریم خودشان تجاوزی صورت پذیرد.

وقایعی که الکساندر آرلوف عنوان کرده، در روایات رسمی شوروی از آغاز تا انجام به صورتی اخته شده درآمده و در واقع حالت شیر بی‌یال و دم‌واشکم به خود گرفته است. آرلوف کتاب خود را با مطالبی پیرامون یکی از بزرگترین فریبکاریها و نیرنگ‌های استالین - قتل کیروف - آغاز کرد و با دقتی وافر به شرح آورد. حال آن‌که در اتحاد شوروی بحث پیرامون نقش جنایتکارانه استالین در ماجرای قتل کیروف سخت ممنوع بود. تنها خروشچف این ممنوعیت را نقض کرد. آن زمان وعده دادند که در مجلدات متعدد تاریخ جدید حزب نتایج تحقیقات رسمی پیرامون دسایس استالین درج خواهد شد و از نظر خوانندگان خواهد گذشت. مدتی بعد تاریخ مذکور زیرنظر "آکادمیسین" پاسپلوف^۲ انتشار یافت. به خلاف انتظار جمعا^۱ ۹ سطر از این تاریخ به ماجرای قتل کیروف اختصاص یافت. در متن مذکور چنین نوشته شد: کیروف از سوی موجودی بیرحم و شقی که (به علل نامعلوم) از حزب بلشویک نفرت داشت، به قتل رسید. مردم سخت به خشم آمدند. مراجع قضایی از روی عدل و انصاف قاتل را به

اشد مجازات محکوم کردند.

در این نوشته تاریخ حزب هیچ اثری از منطق و انصاف مشهود نیست! سال ۱۹۸۰ کتاب دیگری زیر عنوان "تاریخ اتحاد شوروی" در دو جلد انتشار یافت. در این تاریخ اصلاً سخنی از ماجرای قتل کیروف دیده نمی‌شود. گویی هرگز چنین قتلی واقع نشد. حتی از عضویت کیروف در دفتر سیاسی استالینی سخنی به میان نیامده است. مگر کیروف دومین شخصیت حزب و کشور نبود؟ در کتاب تنها از کیروف پیش از عضویت در دفتر سیاسی (پولیت بورو) سخن رفته و نوشته شده است که وی پس از جنگ‌های داخلی در احیای معادن نفت قفقاز تلاش کرد. این ماجرا متعلق به زمانی است که هنوز کیروف مزاحمتی برای استالین فراهم نیاورده بود.

تردیدی نیست که استالین به منظور دستیابی به هدف‌های جنایتکارانه خویش از قتل کیروف بهره جست. وی از این ماجرا افسانه‌ای پدید آورد و آن را برای انتقامجویی و کشتارهای آتی بهانه قرار داد.

خوانندگان نیک می‌دانند که کمبود اطلاعات، بر روز شایعات و افسانه‌هایی را سبب می‌کرد. یکی از این شایعات و افسانه‌ها مربوط به رفتار متهمان در جریان "نمایشهای دادگاهی مسکو" است. آرلوف بخش بزرگی از کتاب خود را به این موضوع اختصاص داد و جریان "محاکمات مسکو" را با دقتی وافر ارائه نمود. فقدان اطلاعات موجب پنداری دوگانه کردید. گفته می‌شد یا کلیه یاران و همکاران لنین به راستی طریق خیانت و جاسوسی فاشیست‌ها را در پیش گرفتند و یا این که استالین جانی و دروغگوی بزرگد تاریخ است.

مدتها است در اتحاد شوروی و خارج از آن شك و تردید افراد برطرف شده است. ولی با این وصف در نظر بسیاری از مردم، انگیزه رفتار متهمان صورت معما به خود گرفته است. چنان که می‌دانیم

آنها در آستانه مرگ از آخرین امکان برای برائت خویش بهره نجاتند. بلکه به خلاف به صورتی دهشتبار به خود افترا بستند. تا امروز نیز در اتحاد شوروی بسیاری بر این عقیده‌اند که اعتراف متهمان حاصل هیپنوتیسم و داروهای مخدر بوده است. همین اواخر در سال ۱۹۸۱ پیش از ترك اتحاد شوروی ت. که یکی از ادبای کشور است، طی گفتگو با من به روایتی که خود شنیده بود تکیه می‌کرد و در صحت آن اصرار می‌ورزید. او معتقد بود کامنف، زینوویف، پیاتاکوف، سوکولنیکوف، کرستینسکی، رادک، راکوفسکی، بوخارین، یاگودا، اکرام اف^۳، خوجایف^۴، شارانگوویچ^۵ و دیگران هرگز در دادگاه حضور نداشتند. بلکه افراد دیگری به جای متهمان در دادگاه حضور یافتند. دستگاه حاکمه این افراد را گریم کرد و به جای متهمان اصلی به دادگاه آورد. بنا به گفته ت. متهمان اصلی در جریان محاکمه زنده نبودند. ایتالین در خفا آنها را کشته بود.

تصور می‌شد در این مطلب ساده هیچ ابهامی وجود ندارد... ولی آرلوف با نگارش جریان محاکمات، مطالب بسیاری را روشن کرد. او حقایقی را ارائه نمود که در مطبوعات، بایگانیها و حتی مخازن بایگانی سری ویژه مورخان رسمی نیز یافت نمی‌شد. آرلوف گفتگوهای ایتالین با مارشال یگوروف، نیکلایف قاتل تیره بخت کیروف، بانو کروپسکایا همسر لنین و نیز گفتگوی وی با میرونوف را ارائه کرده است. آرلوف در این کتاب تسلیم قطعی کامنف و زینوویف را به شرح آورده از اقدام جسورانه رادک در تدارك

۳. اکرام اف سال ۱۹۱۸ عضو حزب و سال ۱۹۲۵ عضو کمیته مرکزی شد و در سال ۱۹۲۸ به دستور ایتالین اعدام گردید - م.

4. Khojaev

5. Sharangovich

اعترافنامه و نگارش مطالبی علیه خود سخن رانده است. آرلوف از تلاشهای مسخره و درعین حال دردناک اسلوتسکی رئیس اداره امور خارجی سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) در طریق اغفال و تحریک پلیس چکسلواکی به منظور بازداشت گریلویچ یکی از تروتسکیستهای آن کشور یاد کرده است. آرلوف ماجرای مسموم کردن اسلوتسکی در دفتر کار فرینوفسکی همقطار و دوست نزدیکش را شرح داده است. او " استراتژی جدید " استالین در جنگهای داخلی اسپانیا، شرکت مستقیم و فعال یژوف در " راضی کردن " زندانیان بی گناه و نیز تلاشهای جاه طلبانه عنصر رذل و پلیدی چون ویشینسکی را به تفصیل ارائه کرده است. با خواندن کتاب معلوم می شود چه کسی به ایگناتی ریس نماینده سازمان امنیت شوروی (ان.ك.و.د) در سوئیس که با رژیم استالین قطع رابطه کرده بود، خیانت ورزید. می بینیم رفتار مأموران سازمان امنیت با ماکسیم کورکی و پوکرینسکی چگونه بود. دیدیم بر سر بازپرسیان تیره درون و بیرحمی چون کدروف (پسر) و چرتوک چه آمد. نوشته های آرلوف ما را از آخرین ساعات زندگی زینویف و سرنوشت مرگبار پائوکر فرمانده کارد محافظان و خدمتگزار و سوگلی استالین آگاه می سازد.

آرلوف متذکر گردید که قتلها همه طبق برنامه و نقشه معین انجام می گرفت. در ضمن کشتار سیاسی چنان مقیاس وسیعی داشت که می توان آن را با تلفات حاصل از جنگ و فلاکتهای بزرگ طبیعی قیاس کرد. حال آن که در این کشتارهای سیاسی هیچگونه مقاومتی مشهود نبود. آرلوف نشان می دهد که چگونه تروتسکی، زینویف، اورجونیکیدزه، رادک، اسلوتسکی، ریس، چرتوک، فرینوفسکی، پائوکر و هردو کدروف (پدر و پسر) قربانی رذالتهای استالین شدند و در واقع هدف او از این کشتارها چه بود.

در کتاب آرلوف نه تنها به انهدام برگزیدگان و شخصیتهای ممتاز

بلشویک اشاره شد، بلکه جوانبی از زندگی آنان نیز مورد توجه قرار گرفت. در اینجا مناظری از خودخواهیهای کاسگانویچ، بدمستیهای کوی بیشف، رذالتهای وروشیلوف، فساد اخلاق رودزوتاک، حقارت پائوکر، تنبلی و اشراف منشی ینوکیدزه، شقاوتهای ونیرنگهای برژوف، تیره درونی یاگودا و غیره مجسم شده است. اینان در واقع هیچ تفاوتی با اخلاف خود نداشتند. ولی چهره اخلاف و جانشینان آنها به گونه‌ای خاص رتوش شده است!

شاید بسیاری از خوانندگان تصاویری از دادگاه نورنبرگ دیده و مطالبی از جریان محاکمات مذکور خوانده باشند. در آنجا نیز متهمان حقیر گناه خود را به دیگران نسبت می‌دادند. هیچ تفاوت عمده‌ای میان اخلاقیات و حتی ظواهر متهمان نورنبرگ و زمامداران شوروی نمی‌توان یافت. نگاههای تیره کوی بیشف، فساد رودزوتاک، چهره پلید برژوف، قیافه زینویف، صورت امردگونه مالنکوف^۶ پیشانی تیره مولوتف، قیافه مرژلائوک^۷ و مشابه او شکریاتف^۸ هیچ تفاوتی با آن دیگری ندارند. متهمان و داوران و حتی خود استالین، همه از یک قماش و عضو یک گروه مافیایی جنایتکار بوده‌اند. اینان حاکمیت را قبضه کردند و مردم بینوا را با تبلیغات توخالی پیرامون "آینده درخشان" فریب داده‌اند و می‌دهند. حال آن‌که در اوضاع و احوال کنونی جامعه و مردم اثری از برخورد انسانی مشهود نیست.

یکی از بخشهای کتاب آرلوف پیرامون هفته سرنوشت ساز زندگی مولوتف است که نگارنده آن را با عنوان "به مویی بسته بود" ارائه کرد. راستی را ممکن بود عناد و لجاج استالین بدانجا منجر شود

6. Malenkov
7. Mezhlauk
8. Shkriatov

که مولوتف از کاخ زیبای کرانه دریای سیاه به کرملین بازنگردد، بلکه به قعر زیرزمینهای خفه و تاریک لوبیانکا مقر سازمان امنیت شوروی فروافتد و همانند دیگر " پیروان استالین " برکرسی متهمان قرار گیرد و به خود و دیگران افترا بزند. ولی چنین حادثه‌ای روی نداد. مولوتف قربانی مفسده استالین نشد. بلکه خود به یکی از دژخیمان گوش به فرمان وی بدل گشت و رفقای حزبی دیروز خود را به قربانگاه فرستاد. " عفو " مولوتف برای مردم چه سودی داشت؟ حقیقت را بخواهید، هیچ! هرگاه مولوتف برکرسی متهمان قرار می‌گرفت، چه نتایجی به بار می‌آمد؟ بازهم هیچ! هرگاه تیر نیکلایف در توطئه قتل کیروف خطا می‌کرد، استالین نیکلایف دیگری را بدین کار می‌گمارد. زیرا مقام او در سمت دبیرکلی حزب به خطر افتاده بود و احتمال داشت کیروف جای او را بگیرد. اگر چنین حادثه‌ای روی می‌داد، آیا همه چیز از ریشه دگرگون می‌شد؟ گمان نمی‌کنم. ولی البته از این بدتر نمی‌شد. زیرا بدتر از استالین وجود نداشت. در حاکمیت استالین جوانب زیبای سوسیالیسم در خصایل این هیولا مستحیل گشت.

چه با خواننده بخواهد مطالب کتاب را با روایات استالینی حوادث قیاس کند. آرفوف که بخش عمده‌ای از کتاب خود را به " محاکمات مسکو " اختصاص داد، " کشتار پزشکی " و نابودی فرماندهان ارتش را نیز از نظر دور نداشت. آیا مقایسه این مطالب با اخبار رسمی منتشر شده از سوی مورخان استالینیست جالب نخواهد بود؟

خواننده به سهولت می‌تواند مطالب کتاب آرفوف را با سه اصطلاح کتاب " جنگ پنهانی علیه روسیه شوروی " مقایسه کند. این کتاب را دو کمونیست آمریکایی به نامهای مایکل سیرس و آلبرت

کان بنا به سفارش مقامات شوروی نوشته بودند.^۹ این کتاب بی‌درنگ پس از پایان جنگ با نیروهای هیتلر، به زبان روسی در اتحاد شوروی ترجمه و منتشر گردید. ولی اندکی بعد از قفسه‌های کتابخانه‌ها و کتابفروشیهای شوروی بیرون کشیده شد و دیگر اثری از آن برجای نماند.

کتاب "جنگ‌پنهانی..." یکی از نمونه‌های جعل و دروغ تاریخ آن هم به شیوه استالینی است.

اما کتاب آرلوف ازبوتۀ آزمایش زمان گذشت. زیرا در آن هیچ اثری از غلو و پندار نیست. روبرت کونکوست یکی از محققان معتبر پیرامون اعمال استالین نوشت که "مطالب ارائه شده از سوی آرلوف به خوبی از بوتۀ آزمایش زمان به در آمد." این کتاب همانند دیگر کتابهای درست و پرمحتوا، با وجود گذشت زمان تازه و جذاب است. حال آن که جمعا چندسال پس از "جنگ‌پنهانی..." نگاشته شد.

در اتحاد شوروی می‌کوشند تا بار دیگر اعتبار از دست رفته استالین را زنده و احیا کنند. از این رو کتاب آرلوف نه تنها جذاب و دارای تازگی است، بلکه بسیار بجا و بمورد است.

در این اوضاع و احوال جا دارد مطالب واقعی، بی‌پیرایه و بسیار ارزنده آرلوف از نظر خوانندگان بگذرد. بعضی مطالب این کتاب در گذشته به زبان انگلیسی انتشار یافته بود. ولی متن کامل کتاب

۹. کان در سالهای هفتاد به عنوان یکی از به اصطلاح مطلعین تاریخ شوروی در صفحات روزنامه "نیویورک تایمز" به سولژنیتسین حمله کرد و طی این حمله مطالبی را که در گذشته آموخته بود از یاد نبرد. ولی ایضا به راستی کان چیزی آموخته بود؟

۱۰. ر. ش. به کتاب "ترور بزرگ" نوشته روبرت کونکوست، ترجمه از متن انگلیسی توسط ولادیمیروف، فلورانس، انتشارات "اورورا"، ۱۹۷۴، ص

به زبان روسی، اندکی پیش برای انتشار آماده شد.^{۱۱} خواننده با مطالعه این متن درخواهد یافت که استالین به راستی چگونه موجودی بود و یاران و اطرافیانش در این دستگاه تروریستی از چه قماش بوده‌اند. مطالب کتاب مانع و مزاحم خواستها و منافع دولتمداران شوروی است. ولی زمامداران کشور قادر به نفی و انکار آن نیستند. از این رو مهر سکوت بر لب زده خاموشی گزیده‌اند.

تنها دوسه موضوع کوچک کتاب از قول شخصیت‌های غیررسمی ارائه شده است. دیگر مطالب، همه رسمی، متکی بر شهادت شاهدان عینی و غیرقابل انکاراند. یکی از مطالب غیررسمی مندرج در کتاب مربوط به ماجرای مرگ بانو نادژدا الیلویوا همسر استالین است. چنان که شهرت دارد مرگ بانوی نامبرده در نتیجه خودکشی صورت گرفت. بنابه نوشته آرلوف، پس از شلیک تیر، محافظان بی درنگ وارد خوابگاه شدند و نادژدا الیلویوا را مرده یافتند. بانو اسوتلانا الیلویوا دختر استالین از قول دایه و خدمتگزار خود مرگ مادرش را با اندکسی تفاوت شرح داده و نوشته است "تا بامداد کسی ندانست که در خانه پدر چه حادثه‌ای روی داده است. پدر نیز در اتاق خود آرام خفته بود.^{۱۲} هنگامی که نوشته آرلوف را می‌خوانیم، می‌بینیم که او خودنویز پرسشهایی را مطرح کرده و چنین نوشته است: استالین در لحظه شلیک تیر کجا بود؟

گرچه نوشته اسوتلانا الیلویوا تا اندازه‌ای این نکته را روشن می‌کند. ولی سؤال دوم آرلوف، همچنان بی جواب مانده است. او پرسید: محافظان به هنگام شلیک تیر کجا بودند؟

۱۱. متن روسی کتاب، نخستین بار سال ۱۹۸۲ به چاپ رسید و همزمان در نیویورک، پاریس و اورشلیم انتشار یافت. - م.

۱۲. روش. به کتاب "بیست نامه به یک دوست" نوشته اسوتلانا الیلویوا، ترجمه دانا، تهران، ص ۱۱۹.

دیگر مطالب مندرج در کتاب آرلوف از نظر نفس جادشه جای خلاف باقی نمی‌گذارد. اختلاف در اصل ماجرا نیست، بلکه در ارزیابی آن است. به عنوان نمونه چون آرلوف دلیلی در دست ندارد، لذا مرگ گورکی، منژینسکی و کوی بیشف را طبیعی می‌پندارد و اعتراض کرستینسکی در دادگاه را حاصل توافق بازپرس و متهم می‌شمسارد. به اعتقاد من در این نکته‌ها جای تردید وجود دارد.

تعلق نگارنده کتاب به دستگاه مجازات و ماشین تفتیش عقاید استالین موجب شد که پرده‌ها را کنار بزند و بسیاری از واقعیتها را ارائه نماید. ولی دوستی وی با بعضی مأموران سازمان امنیت، به ویژه کسانی چون میرونوف و برمان را نباید از دیده دور داشت. آرلوف بارها کوشید تا چنین وانمود کند که دوستانش با وجود قدرت فائقه نسبت به متهمان زندانی، فاسد و تباه نشدند.

مگر همین میرونوف در زمانی که ریاست اداره اقتصادی سازمان امنیت شوروی را برعهده داشت، پرونده‌های شرم‌آور به اصطلاح "حزب صنعتی" و مهندسی شرکت "مترو-ویکرس" را سرهم‌بندی نکرد؟ مگر همین میرونوف بی‌درنگ‌پس از قتل کیروف مأمور تصفیه یاران کیروف و کلیه عناصر "نامطمئن" در لنینگراد نشد؟

آرلوف در کتاب خود اشاره می‌کند که میرونوف نسبت به کامنف به عنوان يك بلشویك با سابقه احساس احترام می‌کرد و او را گناهکار نمی‌دانست. با این وصف تلاش می‌کرد تا آنجا که میسر باشد خود را از ماجرا کنار بکشد و کاری کند که کامنف اعدام نشود. وقتی میرونوف دانست "خطر مرگ کامنف را تهدید نمی‌کنند" احساس آرامش کرد.

اما میرونوف پس از اعدام کامنف هیچ عکس‌العملی نشان نداد و سازمان امنیت شوروی را ترك نگفت. گرچه ناراحت شد، ولی همانند گذشته به عنوان یکی از دستیاران استالین در شغل خود باقی ماند

و تا زمانی که دستور بازداشت او از سوی استالین صادر نشد، همچنان در خدمت وی بود. ولی سرانجام چون از رازهای بسیاری آگاهی داشت، به دستور " اریاب " تیرباران شد.

نگارنده کتاب نه تنها یکی از رؤسای برجسته سازمان امنیت شوروی، بلکه شخصیتی حزبی نیز بود. از این رو ضمن کوشش و تلاش فراوان، استالین را در نقطه مقابل لنین قرار داده، بی اختیار یاران نزدیک لنین از جمله تروتسکی، زینویف، کامنف، بوخارین و ریکوف را به صورتی آرمانی مجسم کرده و در واقع به انگار سازی دست زده است. حال آن که این مخالفان استالین در همه موارد با وی به مخالفت برخاستند. همین زینویف و کامنف بودند که پس از مرگ لنین از قدرت طلبی، سلطه جویی و بیرحمی تروتسکی به هراس افتادند. آنها که به شهرت و محبوبیت تروتسکی حسد می ورزیدند، با استالین متحد و علیه او دست به کار شدند. اینان در آن زمان به سبب کوتاه نظری نتوانستند به راز سلطه جویی و خونخواری استالین که به مراتب شدیدتر از تروتسکی بود، پی برند. آنها تروتسکی را سرنگون و تبعید کردند. پس از این ماجرا استالین با بوخارین متحد شد تا کار زینویف و کامنف را بسازد. زینویف و کامنف در آغاز سرنگون و تبعید شدند. ولی چندی بعد آنان را زندانی و اعدام کردند. استالین همین که کار آنها را ساخت به انهدام بوخارین پرداخت.

آرلوف طبایع استالین را به صورتی مشروح و قانع کننده ارائه کرده ولی رقبای استالین را به عنوان " نزدیکترین یاران لنین " معرفی نمود. مخالفت با جبار ستمگر و خونخواری چون استالین کافی بود تا آرلوف از مخالفان چهره‌ای درخشان بسازد. هرگاه سیمای واقعی لنین مورد توجه قرار گیرد، پس آنگاه ارائه اصطلاح " یاران لنین " شبهه انگیز و مایه تردید فراوان خواهد بود.^{۱۳} باید توجه داشت که

مفسده جویانی چون مالینوفسکی^{۱۴}، عناصر حقیری چون کرژیژانوفسکی^{۱۵} و اراذل بی پر نسیب و فاقد اصیلتی چون رادک نیز از زمره یاران لنین بودند. باید افزود که استالین خود از زمره " یاران نزدیک لنین " و از " بلشویکهای قدیمی " بود. من که امکان بررسی دقیق خصایل همه اعضای این گروه مافیای سیاسی ویژه را ندارم، تنها به یک برخورد نادرست مندرج در نوشتهها که آرلوف نیز متذکر گردیده است، اشاره می‌کنم.

در کشور ما دست تقدیر همواره نامهای زینویف و کامنف را مرادف و کنار یکدیگر قرار داده است. این ماجرا از روزهای اکتبر سال ۱۹۱۷ در نامه لنین پیرامون مقاله مشهور کامنف در روزنامه " نووایاژین " ^{۱۶} آغاز گردید (ماجرای مذکور در اتحاد شوروی به صورتی کاملاً تحریف شده عرضه گشت.) آرلوف نیز در کتاب خود

→ ۱۳. در این زمینه کتابهای متعددی وجود دارند که از آن جمله است کتاب " لنینی که به درستی شناخته نشد " و " ملاقات با لنین " نوشته والنتینوف (ولسکی Valentinov (Volski)، لنین: سیاستمدار، فیلسوف و انقلابی " نوشته شتورمان، " انسانترین انسانها " و " پیروزیها و ناکامیهای لنین " مندرج در مجله " زمان و ما " شماره‌های ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲.

14. Malinovski

15. Krzhizhanovski

۱۱۶. " Novaia Zhizn " چند روز پیش از آغاز گریگونی اکتبر مقاله‌ای در روزنامه " نووایاژین " درج گردید که در آن تدارک بلشویکها برای سرنگونی حکومت موقت روسیه طی روزهای آینده نزدیک مورد انتقاد قرار گرفت. شاید این مقاله از سوی کامنف نوشته شده باشد. ولی زینویف و کامنف هر دو مقصر شناخته شدند. در واقع نخستین کسی که نام این دو تن را کنار یکدیگر ذکر کرد، لنین بود. او در نامه‌ای خطاب به اعضای حزب بلشویک چنین نوشت: " دو تن از بلشویکهای برجسته به مخالفت با کثرت و بدون شك به مخالفت با کمیته مرکزی برخاسته‌اند. . . از متن اظهارات کامنف و زینویف کاملاً واضح است که آنها با کمیته مرکزی مخالفت کرده‌اند. " (روش به لنین، آثار منتخبه در دو جلد، جلد دوم قسمت اول، به زبان فارسی ترجمه م. پ. هرمز، مسکو، ۱۹۵۲، ص ۲۱۲ - ۲۱۳) م.

بنابر عادت مألوف نامهای " زینویف و کامنف " را مرادف آورده است. از نوشتههای مذکور چنین تصویری پدید می‌آید که گویا کامنف تحت تأثیر زینویف قرار داشت و پیرو روشهای او بود. این نظر خطا است. کافی است گفته شود کامنف از بدو تأسیس دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب بلشویک (پولیت بورو) در سال ۱۹۱۹ عضویت آن را برعهده داشت. حال آن که زینویف عضو علی‌البدل پولیت بورو بود. کامنف به عنوان یکی از رجال بلشویک عهد خود، بی‌گمان شخصیتی موقر و مؤدب به شمار می‌رفت. حال آن که زینویف علی‌رغم دلسوزیهایی که نسبت به رنجهای او در زندان استالین ابراز می‌داریم، موجودی حقیر بود. تصور نمی‌رود کسی بهتر از روبرت کونکوست^{۱۷} به صورتی فشرده و دقیق پیرامون مشخصات زینویف اظهار نظر کرده باشد.

" به زحمت می‌توان نویسنده‌ای یافت که نوشتههایش درباره زینویف عاری از خصومت باشد. کمونیستها و غیر کمونیستها، مخالفان و طرفداران استالین، همگی زینویف را موجودی فرومایه، کم استعداد، بی‌شرم، ترسو و حقیر دانسته‌اند. زینویف نیز همانند استالین در میان زمامداران بلشویک، موجودی بود که نمی‌توان او را از زمره افراد روشنفکر به شمار آورد. در ضمن زینویف از هیچگونه شم سیاسی برخوردار نبود." ^{۱۸}

چنان که از نوشته آرلوف برمی‌آید، زینویف در آخرین لحظات زندگی، حقارت بسیار از خود نشان داد. به جای آن که با شایستگی

17. Robert Conquest

۱۸. روبرت کونکوست، ترور بزرگ، ص ۲۵۰. همین مولف به درستی نوشته است که " سبب دست یافتن زینویف به مقامات عالی حزبی و دولتی آن بود که وی از سال ۱۹۰۹ تا سال ۱۹۱۲ در واقع منشی و دستیار مخصوص لنین بود. (باید افزود که لنین در شناختن اشخاص توانایی کافی نداشت). "

مرگ را پذیرا شود، با حقارت و پستی خود را به پای دشمن افکند و کم مانده بودچکمه دژخیم خود را ببوسد و بلیسد.

ازپیشگفتار نگارنده کتاب معلوم می‌شود که آرلوف در تابستان سال ۱۹۳۸ با رژیم استالین قطع رابطه کرد. این زمان تصفیه‌های خونین استالین به حداعلای خود رسیده بود. آرلوف که از اسرار جنایتهای استالین آگاه بود، جاداشت از مدتها قبل با رژیم استالین قطع رابطه کند. ولی چنین نکرد. اگر ازسوی استالین و یژوف خطری متوجه او نمی‌شد، شاید همچنان صادقانه به خدمت در این رژیم ادامه می‌داد. حال آن که خود به جنایتکار بودن نظام استالینی معترف بود.

با این وصف آیا می‌توان آرلوف را به ضعف نفس متهم کرد؟ دلایل بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد آرلوف در این سالهای خونین و مرگبار دچار تزلزل شده بود.

آرلوف از مطالب بسیاری آگاهی داشت. ولی هراس از مرگ سبب شد که جانب احتیاط را از دست ندهد. آرلوف از ماجرای جعل اسکناسهای آمریکایی در اتحاد شوروی آگاه بود. او حتی در تصرف ذخایر طلای کشور اسپانیا به استالین کمک کرد. آرلوف از توطئه استالین به منظور کشتن ثروتسکی آگاهی داشت و طی نامه بدون امضا او را از این توطئه آگاه نمود. او کسان دیگری را نیز از سوءقصد های استالین برحذر داشت.

چنین به نظر می‌رسد که آرلوف از همه مقاصد عمده استالین در خارج از اتحاد شوروی آگاه بود و می‌دانست که استالین درست همان راه و روش هیتلر را درپیش گرفته است، با این تفاوت که هیتلر شیوه ترور را درمورد کشورهای دشمن اعمال می‌کرد، ولی استالین میان دوست و دشمن تفاوتی قایل نبود.

چنان که خوانندگان به یاد دارند، آرلوف پس از ورود به آمریکا

نامه‌ای به استالین و یژوف نوشت و از طریق سفارت شوروی در پاریس ارسال داشت. نامه‌ها به مقصد رسید. این فراری که کمی‌ر برجسته‌ سازمان امنیت و ژنرال پلیس مخفی شوروی بود، وعده داد که پیرامون جنایات استالین خاموشی گزیند، مشروط بر این که مادرش و نیز مادر همسرش از گزند مأموران سازمان امنیت شوروی (ان.ک.و.د) مصون مانند.

راستی که شرط عجیبی بود! مگر آرلوف می‌توانست بر شرط خود نظارتی داشته باشد؟ یقین دارم استالین به محض دریافت نامه آرلوف، دستوراتی پیرامون مادر و مادر همسرش صادر کرد. آیا آرلوف استالین را به درستی شناخته بود؟ توضیح این مطلب دشوار است.

از نوشته آرلوف چنین برمی‌آید که او توجه مسئولان و گزارشگران آمریکایی را به خود جلب نکرد. شاید همین نکته عامل نجات او در آن سالها شده باشد. حال آن که در آن سالها بسیاری از فراریان، از جمله آقابکوف، راسکولنیکوف، کریویتسکی و شاید بسیاری از افراد ناشناخته نابود شدند.

شاید هدف آرلوف طی سالیان دراز آن بود که از نظر پنهان ماندن وی از آن پس به نام "مستر برگ" شناخته شده بود. آرلوف اغلب آپارتمان و حتی شهر مقر سکونت خود را تغییر می‌داد. او از تنظیم هرگونه پرسشنامه‌ای خودداری می‌ورزید و حتی به عنوان بیکار در فهرست بیکاران ایالات متحده آمریکا نام نویسی نکرد و در جستجوی کاری برای خود برنیامد. حتی با وکیل خود تنها از طریق اعلان حاوی رمز و علایم شرطی مندرج در روزنامه "نیویورک تایمز" تماس می‌گرفت.

خانواده آرلوف با مبلغ بیست و سه هزار دلاری که با خود داشتند، طی پانزده سال روزگار گذراندند. با این مبلغ امکان

زندگی بسیار محقری وجود داشت. خوراک و پوشاک و مسکن خانواده آرلوف بسیار فقیرانه بود. آرلوف در کشور سراسر موتورریزه آمریکا حتی فکر داشتن اتومبیل را به مفکره خود راه نمی‌داد.

همسایگان او را به عنوان شخصی آرام، خانه نشین، کم حرف، فاقد علایق شخصی و خانواده دوست می‌شناختند. او دختر شانزده ساله محبوب خود را در آمریکا به خاک سپرد. آرلوف در این سرزمین ناظر بر حوادث جنگ دوم جهانی و آغاز "جنگ سرد" بود.

مدتی بعد آرلوف به کلیولند واقع در ایالات اوهایو نقل مکان کرد و اجرای دومین مرحله هدفهای خود را آغاز نمود. او پنج سال تمام همه روزه در کتابخانه عمومی شهر به کار پرداخت تا نگارش کتاب خود پیرامون افشای جنایات استالین را به انجام رساند. اوایل سال ۱۹۵۱ دست نویس کتاب آماده شد. یک سال و نیم طول کشید تا مطالبی از آن به زبان انگلیسی ترجمه شود. مطالب مذکور درست پس از مرگ استالین چاپ و منتشر شد. بعد ترجمه‌هایی به زبانهای آلمانی، اسپانیایی و دیگر زبانها منتشر گردید.

جهانیان دانستند که ژنرال سابق سازمان امنیت شوروی و نویسنده کتاب در ایالات متحده آمریکا سکونت دارد. ولی (اف.بی.آی) تا آن تاریخ توجهی به وضع این شخصیت نکرده بود. عدم توجه (اف.بی.آی) به ژنرال آرلوف، در واشنگتن غوغا به راه انداخت. گفته شد چگونه چنین شخصیتی توانست مدت پانزده سال در آمریکا به سر برد و از نظر مقامات مربوطه دور بماند.

ولی کشور آمریکا تا آن درجه بی دروپیکر نبود. حتی مسئولان مجله "لایف" پیش از درج افشاگریهای آرلوف ناگزیر شدند بررسیهایی پیرامون شخصیت او به عمل آورند و معلوم دارند که آیا نگارنده به راستی همان ژنرال آرلوف مشهور و کمیسر سازمان امنیت شوروی بوده است یا نه؟ آیا این همان ژنرال آرلوف است که مدتی

در اسپانیا فعالیت داشت؟ از لویی فیشر نویسنده آمریکایی که آرلوف را در مسکو و اسپانیا دیده بود و می‌شناخت، خواسته شد تا هویت وی را معلوم کند. ولی (اف.بی.آی) تنها به شهادت لویی فیشر اکتفا نکرد. سازمان مذکور به منظور جبران لایابالی‌گریهای پیشین، از این پس همه اعمال و رفتار آرلوف را گام به گام زیر نظر گرفت. خوشبختانه فرنیس بیدل وزیر سابق دادگستری آمریکا زنده بود و توانست شهادت دهد که آرلوف زمانی به او مراجعه و درخواست پروانه اقامت در ایالات متحده آمریکا را کرده بود. بدین روال صحت اظهارات آرلوف مورد تأیید قرار گرفت. مأموران (اف.بی.آی) در صد برآمدند معلوم کنند که آرلوف طی پانزده سال گذشته، چگونه روزگار گذرانید. معلوم شد آرلوف با بیست و سه هزار دلار پولی که داشت، طی پانزده سال با سختی روزگار گذرانید و در آپارتمانهای محقر زندگی کرد و همه این مدت را در نهایت محرومیت به سر برد.

تحقیقات با احضار و بازجویی از آرلوف پایان گرفت. او ناگزیر شد به هزاران پرسش پاسخ گوید. ولی هرگاه خارج از زندگی شخصی او پرسشی مطرح می‌شد، آرلوف از دادن پاسخ خودداری می‌کرد و سخنی نمی‌گفت.

دولت ایالات متحده آمریکا به همکاری آرلوف احساس نیاز می‌کرد. با پایان جنگ دوم جهانی دو دولت بزرگ ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی رودرروی یکدیگر قرار گرفتند. واشنگتن به چین ژنرال باتجربه و عالی مقام شوروی به عنوان مشاور نیاز مبرم داشت. معلوم شد در اتحاد شوروی نیز مقامات مسئول، آرلوف را از بیاد نبرده‌اند. ماه نوامبر سال ۱۹۶۹ سالها پس از مرگ استالین زنگ آپارتمان آرلوف در اناربور میثیگان^{۱۹} به صدا درآمد. چهره ناآشنایی

برابر همسر صاحبخانه ظاهر شد. او خود را به نام فنوکتیستوف^۲ کارمند سازمان ملل متحد معرفی کرد. فنوکتیستوف حامل نامه‌ای برای آرلوف بود. این نامه را یکی از "آشنایان قدیمی آرلوف در اسپانیا" نوشته بود. همسر آرلوف از او خواست که اوراق هویت خود را ارائه کند. فنوکتیستوف به راستی عضو هیأت نمایندگی شوروی در سازمان ملل متحد بود. بسیاری از مأموران سازمان امنیت شوروی (کا.گ.ب) زیرپوشش سازمان ملل متحد، در ایالات متحده آمریکا فعالیت می‌کردند.

مدتی بعد فنوکتیستوف از طریق تلفن با آرلوف تماس گرفت و اظهار داشت که در اتحاد شوروی توجه خاصی به نوشته آرلوف زیر عنوان "تاریخ سری جنایتهای استالین" مبذول شده است. مقامات مسئول کشور، همانند روزگار استالین او را دشمن خلق نمی‌شمارند. این زمان پلیس مخفی آمریکا خانواده آرلوف را زیر نظر داشت. خانواده آرلوف ضمن کسب موافقت پلیس مخفی این کشور به کلیولند نقل مکان کرد. ولی فنوکتیستوف در کلیولند نیز به سراغ آنها رفت. اصرار شبهه‌انگیز، قیافه حقیقه‌جانب و مأخوذ به حیا و گذرنامه سیاسی وی، شخصیت باتجربه‌ای چون آرلوف را نیز گمراه و دچار تردید می‌کرد. زیرا در دوران خدمت آرلوف، مأموران سازمان امنیت شوروی صورتی دیگر داشتند. آرلوف با خود اندیشید، ممکن است این فرستاده مسکو نیز خواستار پناهندگی در ایالات متحده آمریکا و نیازمند یاری و کمک او باشد؟

عدم تفاهم خیلی زود برطرف گردید. گفتگوی بعدی آنها بسیار شگفتی‌آور بود. فنوکتیستوف به آرلوف گفت که "مردم و دولت شوروی" او را ارج می‌نهند. هرگاه وی موافقت خود را ابراز نماید،

بی‌درنگ در اتحاد شوروی مطالبی حاوی تجلیل از شخصیت وی و نیز نوشته‌های ضد استالینی او چاپ و منتشر خواهد شد. زیرا مردم شوروی نیازمند مطالعه این‌گونه آثار و نوشته‌ها هستند.

آرلوف در پاسخ گفت که انتشار کتاب "تاریخ سری جنایت‌های استالین" در اتحاد شوروی، می‌تواند دلیلی بر صداقت مقامات مسئول شوروی باشد. ولی فئوکتیسفوف از اظهار نظر پیرامون این مطلب خودداری ورزید و پاسخی نگفت.

فئوکتیسفوف ضمن گفتگو با آرلوف اظهار داشت که نامه بیست و اندی سال پیش او خطاب به استالین را خوانده و حاشیه استالین را در پای نامه مطالعه کرده است. ولی اکنون آن روزگار سپری گشته است و دیگر جایی برای نگرانی وجود ندارد. کافی است آرلوف اشاره کند تا بی‌درنگ به مقام قهرمان اتحاد شوروی ارتقاء یابد.

فئوکتیسفوف در پایان گفتگو به آرلوف گفت که اعضای خانواده‌اش در اتومبیل به انتظار بازگشت وی نشسته‌اند. وی از آرلوف دعوت کرد از خانه خارج و با آنها آشنا شود.

آرلوف با شنیدن این سخن به سهولت دریافت که فئوکتیسفوف هدفی جز بیرون کشیدن وی از خانه و تصفیه حساب با وی ندارد.

آرلوف هفتم آوریل سال ۱۹۷۳ یک سال و نیم پس از مرگ همسرش در کلیولند درگذشت. این مدت یک سال و نیم را او در تنهایی مطلق گذراند.

حال دیگر خوانندگان را می‌توان با نام حقیقی آرلوف آشنا کرد. نام او لو فلدبین^{۲۱} بود.

ایویف کوسینسکی

باردیگر سخنی از مترجم کتاب

خوانندهٔ ارجمند! در پایان مقال سخنی عرضه می‌دارم. این سخن پیام و هشدار است متکی بر اسناد، مدارک، تجربه‌ها و دریافتهای شخصی و همراه با درد و دریغ و اندوه بسیار.

در این هشدار روی سخن با نسل جوان به ویژه جوانانی است که با انگیزهٔ اصلاح جامعه و کسب آزادی و بهروزی آدمیان به سازمانهای سیاسی و فعالیتهای تشکیلاتی از گونه‌هایی که خواندیم روی آورده‌اند. فرزندان جوان! من که اکنون واپسین ادوار عمر خویش را می‌گذرانم، در روزگار شباب دست از کار و حرفه، زندگی شخصی و امتیازهای مشروع خود کشیدم و جان برکف در سازمانی حزبی از این نمط یکسره به کار سیاسی و تشکیلاتی پرداختم. بهترین سالهای زندگانی من در راهی پرنشیب و سراسر رنج، محرومیت و خطر گذشت و حاصلی برای میهن و هم‌میهنانم به بار نیاورد. تنها اندوختهٔ من مثنی تجربهٔ آمیخته با دریغ و افسوس بود. گرچه کسب این اندوختهٔ ناچیز نیز فارغ از مخاطرات نخواهد بود.

به عنوان انسانی آرمان‌گرا، با انگیزهٔ خدمت به صلح، آزادی، عدالت و تأمین رفاه و آسایش آدمیان در راهی گام نهادم که پایانی

جز فریب و نکبت نداشت. شما نیز با خواندن کتاب حاضر تا اندازه‌ای با این وادی نکبت و فریب آشنا شدید. دیدید چگونه مثنی جنایت‌پیشه با عنوان پرطمطراق " رهبری زحمتکشان جهان " از طریق توسل به خدعه و نیرنگ و ستم، بسیاری مردم شرافتمند به ویژه نسل جوان را در راه مقاصد شوم خویش به خدمت گرفتند. ضمن ترجمه کتاب همواره کوهی از درد و رنج را بر روح و فکر خسته خود احساس می‌کردم. تنها مشوقم در تحمل درد و رنج این امید بود که شاید بتوانم نسبت به بیداری و هشیاری هموطنانم به ویژه نسل جوان خدمتی ولو ناچیز انجام دهم.

اکنون خواننده را پس از مطالعه کتاب به خود وامی‌گذارم تا فاصله حقیقت و پندار را به درستی دریابد.

ای خواننده جوانی که در سازمانهای سیاسی از این‌گونه مشارکت و فعالیت داری، هشیار باش! در جریان مطالعه کتاب با چهره‌ها و شخصیت‌های گوناگونی روبرو بودی! در کنار انسانهای شریف، خدمتگزار، آرام‌گرا و بشردوست با عناصر فرصت طلبی آشنا شدی که به هیچ اصل و آرمانی اعتقاد نداشتند و تنها برای احراز مقام و دستیابی به امتیازهای مادی و شغلی عضویت حزب را پذیرا شدند. اینان عناصر دگرآزار (سادیست) و کینه توزی بودند که می‌کوشیدند از طریق نیل به قدرت، ددمنشی و انگیزه‌های بیمارگونه خویش را ارضاء نمایند. اینان افراد شهرت طلب و خودپسندی بودند که به منظور رهایی از رنج گمنامی و عقده حقارت تلاش می‌کردند تا با توسل به هر وسیله‌ای که ممکن شود برسکوی شهرت و افتخار قرار گیرند. اینان از هیچ جنایتی حتی به کار گرفتن دیوانگان در دستگاه پلیسی شیطانی خویش دریغ نورزیدند. بدین روال مثنی دیوانه وحشی با داعیه نجات و رهایی زحمتکشان سراسر جهان دست به کار جنایتهای نامردمیها، رذالتهای، فریبها و شرارتهایی شدند که وسعت

و شدت آن بی سابقه بوده است.

اما در این فضای آکنده از ظلمت، دهشت و نکبت، انسانهای پاک سیرتی نیز دیده می‌شدند. می‌خواهم با انگشت نهادن بر این انسانهای تسخیر شده و فریب خورده به شما هشدار دهم. مباد آن که در همان راهی گام نهید که آنها نهادند. مباد آن که بر شما همان رود که بر آنان رفت.

آری در کنار جنایتکاران حرفه‌ای که مدعی رهبری زحمتکشان جهان بودند، انسانهای ساده‌دل، پاک‌نهاد و خوش باوری نیز وجود داشتند که از روی ساده‌دلی و نادانی در نهایت اخلاص و صمیمیت، آلت دست و ابزار کار جنایت پیشگان فریبگر شده بودند و به نام اجرای وظایف، مقررات حزبی و رعایت اصول انضباطی، جنایت و خیانت را وظیفه و خدمت پنداشتند. دریغ از این انضباط که هادم عقل است و محل اراده آزاد!

جوانان عزیز! گاه تحت تأثیر تبلیغات سراسر دروغ و فریبنده، نیروی تعقل و منطق چنان کاستی می‌پذیرد که انسان ناآگاه به آلت فعل و موجودی فاقد احساس و شعور بدل می‌گردد. گاه کسانی به تصور خدمت در راه آزادی، عدالت، بهروزی و نجات بشریت در عمل به موجوداتی خردگریز، دشمن آزادی و ابزار ستم بدل می‌شوند. شما ضمن مطالعه کتاب با نمونه‌هایی از این موجودات مسخ شده آشنا شدید. اینان به نام خدمت به سوسیالیسم، مبارزه با ضدانقلاب و به اصطلاح استالین "دشمنان خلق" به پلیدترین عاملان جنایت، ظلم، خفقان و کشتار هموطنان خود در داخل روسیه و خارج از آن بدل شدند. اینان به نام حمایت از "دژسوسیالیسم" در منجلاب توطئه‌گری، ترور و حتی جاسوسی و خبرچینی سقوط کردند. دریغ که "مافیای سرخ" پس از کسب قدرت در پناه مثنی شعار فریبنده همان راه "مافیای سیاه" را در پیش گرفت و به غارت و تسخیر ملتها

و کشورهای جهان دست یازید، به سرنوشت اقوام ساکنن جمهوریهای تابع کرملین و زندگی ملل اروپای شرقی نظر افکنید! به همسایه ما افغانستان بنگرید!

جوانان عزیز! اجازه ندهید تبلیغات فریبنده و دروغین، احساس و اندیشه شما را مسموم و وجودتان را تسخیر کند. همواره باور خود را از آبشخور پاک تشخیص و نمیز عقلایی و منطقی بی‌رأب کنید. از مطلق‌گرایی و اسارت پندار دوری‌گزینید، نگذارید به نام انضباط حزبی، انجام وظایف سازمانی، ضرورت اجرای "دستورات بالا" و لاطائلاتی از این قبیل دریچه چون و چرا را به روی شما ببندند و راه درست اندیشیدن را برابر شما سد کنند و از انسانهای آزاداندیش و صاحب فضیلت عروسکهای کوکی بسازند و به هنگام نیاز این عروسکهای کوکی را در راه تأمین مقاصد بهیمی و ضدبشری خود به کار گیرند.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم

تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال

عنایت الله رضا

آبان ۱۳۶۴



ابدلمان



کرومر



رادچانکو



زاسولیح



لینن



پلخانوف



مازوف



پترووف



اکساروف

هیأت تحریریه " ایسکرای " قدیم و کمیته مرکزی حزب منتخب کنکره اول ۱۳-۱۵ مارس



لنین



کنونیانتس



باشومان



کراسیکوف



یلخانوف



ویلنکی



لیاروف



استویانی



گالکین



اولیانوف



استیانوف



زورابوف



کورف



کنیپوویچ



زملیاچکا



شومان

گروه بلشویکهای شرکت کننده در کنگره دوم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه ۳۰

ژوئیه ۲۳ اوت ۱۹۰۲



زېنوف



ګولوشکین



بونوف



کالینین



لنین



اورجونیکیدزه



استالین



اسپانداریان



اسمیرنوف



استاسوا



شارتسمان



اسورڈلوف



لنین



سوکین



میلپوتین



استالین



قدوروف



زینویف



سماگا



کامنڈ



ريکوف



لنین



دزورژینسکی



سملوتین



استالین



نوگین



ارتیموف



بوزین



یونوف



شاتووان



کریستینسکی



کامنف

کمیته مرکزی منتخب کنگره ششم حزب بلشویک ۲۶ ژوئیه ۱۹۱۷ اوت ۱۹۱۷



اوربیتسکی



سوکولنیکوف



بوخارین



اسوردلوف



کولوماوی



مارینوف



لوموف



یوفہ



استاوا



زینویف



اسمیلگا



تروتسکی

کمیٹہ مرکزی منتخب کنگرہ ششم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیہ (بلشویک)

۲۶ ژوئیه ۳ اوت ۱۹۱۷



بوخارین



وروشیلوف



لومسکی



رژنیکوف



ایوانوف



کالسن



رودزوناک



کوی یف



مولوتوف

دفتر سیاسی (پولیت بورو) منتخب پس از کنگره ۱۵ حزب بلشویک



استالین در میان گروه کارمندان حزب • لنینگراد ۱۹۲۹



استالین در کنگره هفدهم حزب • ژانویه ۱۹۳۴



مجریان برنامه‌های پنج ساله استالین





اعضای کمیته مرکزی حزب در سال ۱۹۲۲

ردیف بالا از چپ به راست: رودزوتاک، وروشیلوف، فرونزه، ساپرونوف، کوروتکوف، چوبار

ردیف دوم: کوی بیشف، ریکوف، زینویف، راکوفسکی، مولوتف

ردیف سوم: بوخارین، تروتسکی، لنین، کالینین، استالین

ردیف چهارم: سوکولنیکوف، دزرژینسکی، کامنف، تومسکی، رادک

ردیف پنجم: یاروسلاوسکی، اورجونیکیدزه، پتروفسکی، ای*اسمیرنوف، زلنسکی، آندره یف

لوکامنف

گریگوری زینویف





از چپ به راست: استالین، ریکوف، کامنف و زینوویف



بزوف



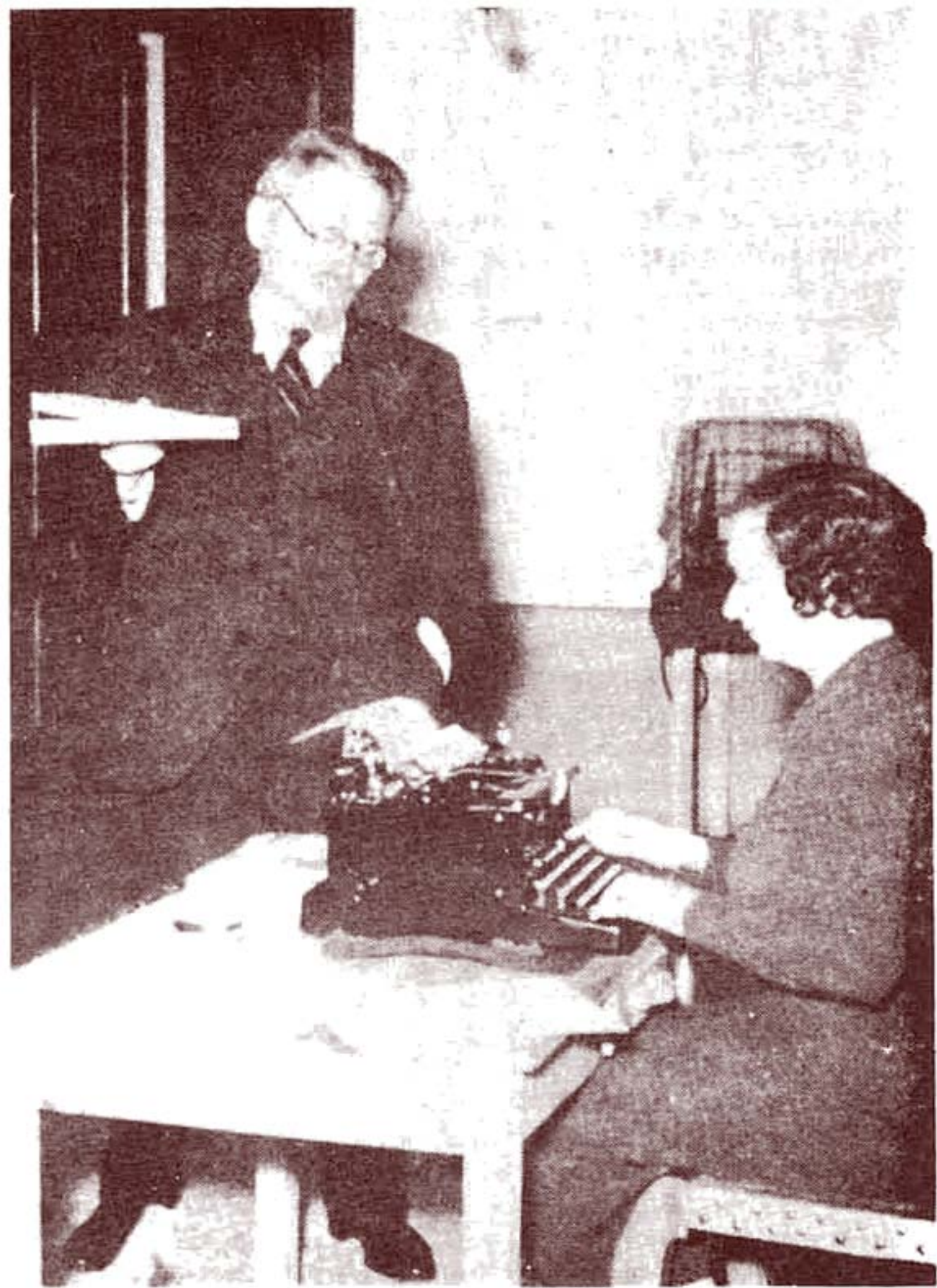
هاکودا



ریکوف، وروشیلوف، استالین



بیژوف و استالین در مراسم بیستمین سالگرد سازمان امنیت شوروی، دسامبر سال ۱۹۳۷



لوتروتسکی در دفتر کار خود - مکزیك



كارل رادك



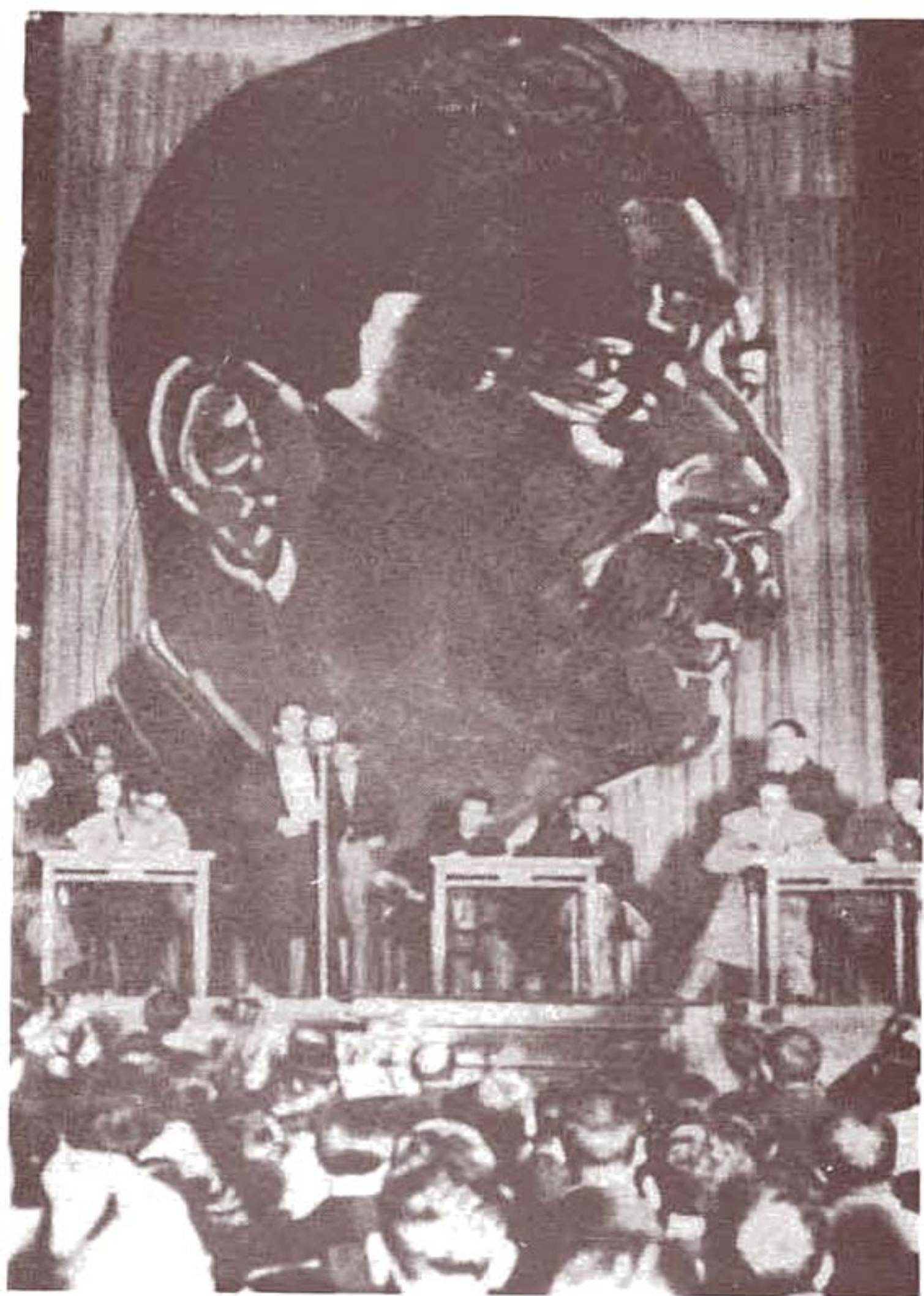
يوري پياتاكوف



يژوف، اورجونيكيدزه (درجلو)، ياكوف ليف. ۵ ژانويه ۱۹۳۶



نيكلاي بوخارين، اکتبر ۱۹۲۰







هاول آلیلوئیف



نادژدا آلیلوئیوا در تابوت

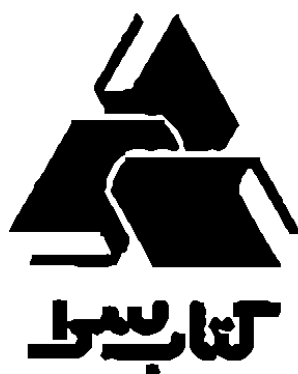


بنوکیدزه، استالین، گورکی

ALEXANDR ORLOV

**THE SECRET HISTORY
OF STALIN'S CRIMES**

TRANSLATED BY ENAYATOLLAH REZA, PhD



KETAB SARA PRESS

TEHRAN 1987

قیمت ریال

